

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۷۸۴۰

رده‌بندی دیویی: ۱۲۸۶ س ۴۲۷ د ۲۹۷/۹۵۳

سرشناسه: دربندی، آقا بن عابد، ـ ۱۲۸۵؟ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: سعادات ناصریه و اقوات روحانیه

کاتب: عبدالله سرابی ـ میرزا ابویوسف مرندی تاریخ کتابت:

محل نشر: [تبریز] ناشر: کارخانه مشهدی الهوردی تاریخ نشر: ۱۲۸۶ ق

صفحه شمار: ۴۱۵ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

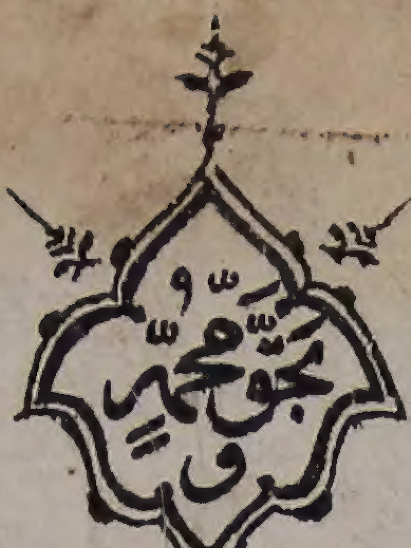
توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۰

یادداشتها: ۱. عنوان دیگر: سعادت ناصریه. ۲. در حاشیه دوازده بند محتشم کاشانی آمده است.

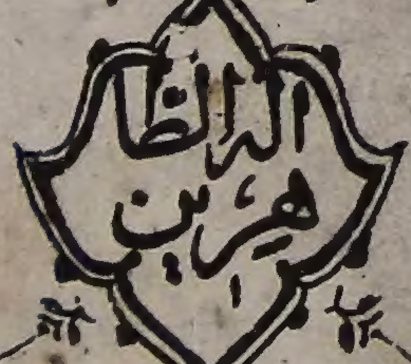
موضوع(ها): ۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ ـ ۶۱ ق. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. سرابی، عبدالله، کاتب. ب. مرندی، ابویوسف، کاتب. ج. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: آذر ۸۹



در عهد
پادشاه جمجاه کیوان درگاه
سکندر حشمت دارا منزلت
سلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ناصر
الدین شاه قاجار ایده الله ملکه کتاب مستطاب سعادت
ناصریه در دار السلطنه تبریز در کارخانه عالیجاه اقل الخلق
المجاهد فی سبیل الله و ناشر احکام الله مشهدی
الطهوری انطباع پذیرفت امید از خداوند لم
یزل و لا یزال اینست که زحمات و تصدیعات
معز الیه در نزد خداوند متعال





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى جعل معرفت اصحاب الكساء واهل بيته المعصومين الاطهرين
معرفته وطاعتهم طاعته ومحبتهم محبته وعداوتهم عداوته والذى
جعل افضل الاعمال واشرف الخصال بعد تحصيل ملكة العقايد الحقة
الحقانية بكاء الخوف والخشية ولاسيما اذا كان العبد فى حالة السجدة و
جعل البكاء على خامس اصحاب الكساء مساوقا لبكاء الخوف والخشية
من وجه متحدا معه من وجه وافضل منه من وجه اخر لان هذا البكاء
قرين لا اله الا الله فى ادخال العامل بهما تحت حزب الرحمة ومعشر
اهل الجنة ثم الصلوة والسلام على انبياء الله ورسله واوصياء

ابنيائه وملائكته المقربين وحملة عرشه ولاسيما على سيدنا الانبياء
واشرفهم وافضل جميع خلق الله ومن اخذ الله له من جميع خلقه العهد
والميثاق والاقرار بنبوته المطلقة ومن اخذ الله لاله المعصومين
الاطهرين من كافه بريته العهد والميثاق والاقرار بولايتهم المطلقة
وخلافتهم الكليه اعنى محمد بن عبد الله واله المعصومين الوارثين لجميع
كمالاته صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين الى يوم الدين و بعد
بر اصحاب الباب وضماير منيره وافئدة وقلوب صافيه مخفى ومستور نيست
كه اشرف وافضل اكتسابات افراد بنى ادم واحاد نوع انسان اكتسابات
معارف حقه وعقايد حقانيه وعلوم وفنون ربانيه است وهم چنين اكتساب
ملكات فاضله واعمال صالحه كه نتايج وثمرات معارف حقانيه وعلوم
ربانيه ومورث سعادات دارين وسبب انصباب فيوض ورحمات نشاتين
است واين احقر خادم العلوم اقا بن عابدين بن رمضان بن الزاهد الشيروانى
الدربندى اعطاهم الله تعالى طروسهم بايمانهم فى يوم الجزاء از بدو نشو
نما وصغر سن يعنى از سن شش وهفت سالكى خود را نديدم مكر در مقام
تدرس وتدريس وتعلم وتعليم ودر خدمت كردن باساتيد كرام واساطين
فخام تقصيرى ازين احقر صادر نشد وبعد ازان در مدت قريب بسى سال
عمر را صرف تصنيفات نمودم ودر جمله كثيره از علوم وفنون حقانيه
از معقول ومنقول مصنفات چند بعمل امد مثل خزائن الاحكام در شرح
دره نجفيه در فقه وخزائن الاصول در اصول وفن اعلى در اعتقادات و

فن تمرینات و قوامیس الصناعة در فنون اخبار و رجال و غیر ذلک از کتب
مبسوطه و مختصره تخمینا همه اینها بسیصد هزار بیت میرسید و بعد از ان
ملتفت بامر دقیقی شدم و ان اینست که ارتکاب مشقات و مزاوله متاعب
و زحمات در نیمدت مدیده هر چند خالی از اجر نخواهد شد لکن کاش
در نصف اینمدت مشغول میشد بعملیکه اجرش اعظم و ثوابش اکثر و
خودش خالص از شوائب عیوب و اغراض نفسانیه است و ان تصنیف
کتاب جامع است در معرفت اسرار و غوامض اخبار و اثار داله بر فواضل
و فضایل و مناقب ال الله تعالی و اهل بیت رسول الله و لا سیما کتابی
که مفسر اسرار و کاشف وجوه شهادت خلیفه الله جناب سید الشهدا
باشد و هم چنین مبین و موضح جمیع امور متعلقه باینمقامات باشد زیرا
که معرفت اسرار فواضل و فضایل و مناقب جناب سید الشهدا و معرفت
اسرار غامضه و خواص دقیقه گریه و ندبه برای انمظلوم و همچنین معرفت
اسرار و حکم زیارت قبر شریفش میزان اقوم پس ملهم شدم باینکه باید عزم
بنوشتن کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات و تسدید و تاکید نمود
این الهام غیبی و وارد و شارق لا ریبی را رؤیاء صادقه چنانچه تفصیل
این رؤیاء صادقه در اول کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر
شده است و چون اینکتاب بحول الله تبارک و تعالی و قوته و تسدید امام
زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه باتمام رسید دو سه سال بود
که باتمام رسیده بود ناگاه قضیه هائله عظیمه برای این احقر روداد و بیان الجمال

کاشف رموز کتاب ذکر عالم است
که با اطلاع میکنند ... آفتاب

ان قضیه اینست که میرزا محیط کرمانی و پسران سید کاظم رشتی باستظهار و
انتصار و تحریک پسر زن کردیه که همیشه دشمن دین و ملت و دولت بوده
است جمعی از یراماز یه و اوباش و اوغاد عزم برا بقتل این احقر فرستادند که این
احقر را بقتل برسانند و ان ملاعین یراماز یه پنج نفر بودند و در شب بیست و
ششم رمضان المبارک بعد از گذشتن نصف شب ریختند بر این احقر خلام
جناب سید الشهدا روحی له الفدا و چند ضرب شمشیر یعنی ضربهای منکر
بر سر و روی این احقر زدند پس یکی از انملاعین را باند اختن قمه بقلبش بدرک
اسفل فرستادم با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتم نظر باینکه مدت
چهار و پنجاه بود مبتلا بامراض عدیده و شدیده بودم و در ان ایام غایت
نقاهت و ضعف داشتم و نبود کشته شدن یکی از انملاعین مگر بحول و قوه
الهی و تسدید امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه و برکات صاحب
القبة الحمراء الیاقوتیة النورانیة جناب سید الشهدا و جعلنی الله تعالی
فداه زیرا که اگر انملعون کشته نشده بود و سایر انملاعین مشغول برداشتن
جسد ان ملعون نشده بودند و رو بفرار و گریختن نگذاشته بودند هر اینه
مرا قطعه قطعه و پاره پاره میکردند با همه اینها زخمها و جراحتهایی که زده
بودند بسیار زخمهای شدید و جراحتهای منکر و احدی احتمال برء و صحت برای
ان زخمهای منکر و جراحتهای شدید نمیداد و لکن برحمت واسعه الهیة و بشفاعت
اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه شفا یافتم و بعد از گذشتن مدت قریب
بیکسال از وقت وقوع ان هایله عظیمه از عتبات عالیات علی اصحابها

کتاب جهان خلق جهان انجیل همه است
انجیل با تمامی کتاب آسمانی ...

در تعریف پادشاه

[illegible]

[illegible]

الاف الاف ثناء وتحیّه بپرن وامدم بسوی بلاد و در اخر سنهٔ ثانیه از وقوع
ان هایله در شهر رمضان المبارک بدار السّلطنه الکبری طهران و در
زمان مکث در طهران که قریب بمدّت یکسال بود چند مرتبه ادراک
فیض ملاقات و مکالمات شهنشاه اعظم و سلطان افخم نمودم شهنشاهی
که در نعت و مدحش میکویم شعرا قامت فی الرّقاب له ایاد هی الاطواق
والنّاس الحمام هیهات هیهات خبط شد حاشا ثم حاشا که بامثال و
واشباه این نحو از مقالات مدح و وصفش بکنجد بلکه اینرا میکویم که ان
سلطان السّلاطین و شهنشاه اعظم ظلّ ظلّ الله است یعنی ظلّ خلیفه
الله الولی المطلق امام العصر والزّمان عجّل الله فرجه و جعلنی فداه است
پس از اینجهة است که جمیع سلاطین و ملوک و تاج گذاران کرهٔ ارض ظلال
و سایه این شهنشاه اعظم و سلطان افخم است و این حکم بنهج صدق و
صوابست نه بنهج مبالغه و اغراق پس کیشان از شئون ظلّ ظلّ الهی اینست
که منعوت و موصوف شود باسمان عقل و عدل افتاب فضل و بذل ابر
نیسان برّ و احسان سدّ طوفان کفر و کفران تاج و هاج ملّت و شوکت
و دولت بحر مواج نعمت و نقمت سبحان الله کدام عاقل صاحب ذی شعور
میتواند بکوید که این مدح و نعت در شان ان سلطان اعظم مثل مدایح و
اوصافیست که مصنّفین و مؤلّفین در صدور تصنیفات خودشان
میکنند یعنی بر وجه اغراق و مبالغه است نه بر وجه حقیقت و بیان واقع زیرا
که این مقایسه باطل و عاطل است هیهات این الثّری من الثّریا و چه خوب کفته

است

است تشخیصیکه کفته است اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل و چه کلام موضح
و مبیّن است در مقام بیان فرق اینکلام یعنی فی کلّ شجر نار و استمجد المرخ
والعفار و چه طور همچنین نباشد و حال انکه این شهنشاه اعظم و سلطان
افخم متصفست بشدّة محبّت و کثرة اخلاص باصحاب ولایة مطلقه و خلافة
کلّیّه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این افضل صفات و ملکه
نورانیه ان سلطان اعظم خواص و اثار و لوازم بسیار دارد و از انجمله رسیدن
وظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب و سایر عباد الله از
عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت بمدّت ان شهنشاه افخم بحدّیک
کرور ایرانی و این نحو عطیّه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین
و ملوک اسلامیّه و غیر اسلامیّه معهود و منقول نشده است فهذا السّلطان
الاعظم والملک الافخم هو السّلطان ابن السّلطان ابن السّلطان والخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان السّلطان الغازی ناصر الدّین شاه قاجار اللّهمّ
احفظه واحفظ اولاده من جمیع الافات والعاهات والبلیّات والامراض
والاسقام وابّد ملکه و دولته و ادم عزّته و شوکته وانصره وانصر عساکره
وجنوده وانفذ حکمه فی اظلّته من سلاطین العصر و ملوک کرة الارض بحق
محمّد و اله المعصومین الوارثین الجمیع کما لاته صلواتک و تسلیماتک علیه
و علیهم اجمعین الی یوم الدّین و در وقت ادراک حضور ان سلطان اعظم و
ملاقاتش برای وداع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهار شوق و رغبت
و کثرة شوق بمطالب کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشّهادات فرمود که اکر امکان

[illegible]

[illegible]

در امر نمودن شاه مولف را بترجمه اکسیر العبادات

بلغت فارسی میشد در اکثر اوقات انرا مطالعه نمودم و بفیوضات
بسبب مطالعه ان فایز شدم و در ضمن این بیان امر فرمود بترجمه
کردن ان و بیان مطالبش بنهج اوضح بزبان فارسی تا انکه نفعش
عام باشد و این حقیر داعی دوام دولت قاهره عذر واقعی را بیان
کردم و عرض کردم بسیار ضعف دارم و قوة و طاقت ندارم زیرا که
بعد از انقضیه هایله مرضی عارض شده است که در هر هفته یکروز مبتلا
بقشعریره و تب هستم و باز امر بترجمه کردن چند مرتبه تکرار فرمود
پس در ینوقت عرض کردم که این امر انشاء الله تعالی صورت میگیرد
بشرط انکه سلطان اعظم و شهنشاه افخم طول الله تعالی عمره و ابد
ملکه دعا نماید زیرا که دعاء ایشان در ینباب یقینا و قطعا مستجاب
خواهد شد و بعد از بیرون امدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله
تعالی وجهه و ابد ملکه اعلی جاه رئیس جهابذة الوزراء و امیر الامراء
شخصیکه اگر قیاس شود بان وزراء زمان و امراء دوران لایقست که
گفته شود **شعر** من یجعل الجد الظنون الذی جنب صوب اللجب
الناظر مثل الفراتی اذا ما طمی یقذف بالبوصی والماهر اعنی طاهر
الطینه و طیب السجیة فرخ خان امین الدوله ادام الله تعالی عزه کیفما
بلیغ و اصرار اکید نمود در بذل مساعی برای انجاح این مطلب پس این حقیر
تذکر کرد که اگر از اول کتاب اکسیر العبادات شروع شود بترجمه کردن تمام
لا محاله اتمام و انجام این امر در زمان طویل خواهد شد پس لا اقل یکجلد

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

در مطالب مهمه باتمام برسد بعد از ان اگر توفیق مساعدت نماید انشاء الله
تعالی سایر مجلدات نیز بعمل خواهد امد پس شروع نمود از مقام تنها ماندن
جناب سید الشهداء روحی له الفداء و باتمام رسانیدم این مجلد را
باتمام مجالس و مقامات عبور و مرور حرم رسول الله بر مصارع شهداء
پس اینمجلد نظر بابواب و مجالس و مقامات خودش بسیار رجحان و فضیلت
دارد بر همین مواضع کتاب اکسیر العبادات زیرا که این مجلد مشتملست
بر فوائد کثیره و اسرار دقیقه و امور چند بلکه همه اینها در همین مواضع
کتاب اکسیر العبادات نیست علاوه برین بسیار بسیار مطالب اینمجلد
منتظم است و باهمه اینها بسیار توضیح و تبیین در اداء مطالب شده است
پس میتوان گفت فی الحقیقه از برکات ظل الله تعالی و بتدبیر خلیفة الله
تعالی و ولی الله تعالی صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و جعلنی فداه
هر ورقی از اوراق این مجلد که چون میراب تشنگان باغ حکایت مصائب
ال رسول اب دهند و با مثل فانوس دیگر این شطاران و عشاق
المحبة الحسینیه بدیدار شمع جذبه حقانیه کشاید و با چون صدف
در شاداب مقام و رضوان الله اکبر کنار نمو یا چون باغبان فاتح ابواب
ریاض جزعات و حسرات ماتم و محفل عزاء ذریه زهرا گردد و با چون
غواص لآلی اسرار مقامات مصبوغ بدماء شهداء را ورد بازار صیرفیان
ملکوتیین برد یا دلیلیست بکعبه مقصود ان للحسین فی قلوب المؤمنین
محبة مکنونة که هادی راه روانست یا سواد دیده سواد اعظم شناختن

خون شد اسمان و زمین تو مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین

در توصیف کتاب

اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیّه را بمقام نورانیه در روی نمایانست یا بلبل هزار دستانیست که از بهار شور و شین اطفال و طفلان مصطفویه اخبار می نماید و یا طوطی عذب البیانیست که اسرار غامضه و عجایب و غرایب یوم الطّف تقریر مینماید بلی محبوبیست ژنده پوش که خاکی احوال عشاق و مردان خداست و مستی است پرخروش که ذکر اهل وفاق از اصحاب و شیوخ و کهول و شبّان عترة مصطفویه است طلیعهٔ لشکر حقایق خدا پرستی است و نمونهٔ رنگهای دقایق حجّت شناسی ستارهٔ کاروان جویندگان طریق طریقت ولایه مطلقه و زاد راه پویندگان مراحل حقیقت خلافة کلیّه است قاصدیست که دیدهٔ محبّان شوقمند را روشن سازد و صاحب مقاصدیست که بجلوهٔ پرده نشینان جمال اسرار شهادت می پردازد امواج بحر مطالب ایمان و اعلام افواج ایقانست مژده رسان گنج شایگان و کلید کنوز جنانست و چه طور اوراق اینکتاب متصف باوصاف مذکوره نباشد و حال آنکه اینکتاب بسی ابواب فتوحات بقلوب گشوده و بجلای نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص و آثار و لوازم ولایة مطلقه و خلافة کلیّه از مرایا الباب و افئده زدوده خوب دفتر مظهر استی برای محبّت حسینیّه صیقل الارواح است و عشقش در مشکوة قلوب مصباح است پس در تسمیه و نام نامی اینکتاب و اسم سامی آن ایدون مستنبطات از عقل هادی برسید جواب داد الاسماء تنزل من السّماء هر چند بالهامات غیبیه و شارقات ملکوتیه برسد همان نام نامی و اسم سامی اینکتاب بشنیدم پس

در تسمیهٔ کتاب

ملهم بالهام غیبی شدم اینست که باید اسم این کتاب سعادات ناصریه و اقوات روحانیه باشد پس بعد از ثبوت این تسمیه ملتفت شدم بمعنای دقیقی و مطلب لطیفی و آن اینست که صفاء باطن اینسلطان اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تع و حفظ اولاده و ابد ملکه و سلطنته نزد بجلست که بتقریر و تحریر باید و نیز ملتفت شدم بمعنای لطیفی دیگر و آن اینست که اینکتاب چنانچه ذخیرهٔ عظیمهٔ اخرویه خواهد شد برای شهنشاه اعظم حفظه الله تع و حفظ اولاده من جمیع المکاره و النوائب و ادام دولته و سلطنته همچنین اشرف و اعظم و انفس جواهر و فرائد و نفایس خزاین سلطنت کبرای ایشان خواهد شد یعنی بشیر و مبشر خواهد شد ببقاء ملک و دولت و سلطنتشان الی ظهور الدولة القائمیة عجل الله تعالی فرج صاحبها و جعلنی فداه لسرعة از قاطبهٔ مومنین و محبّین از شریف و وضیع و مرد و زن یعنی از جمیع اشخاص از مطالب اینکتاب مستطاب مسمی باسم سعادات ناصریه و اقوات روحانیه منتفع میباشند خواه این انتفاع بردن بسبب مطالعه کردن و نظر کردن بمطالب اینکتاب باشد و خواه بسبب شنیدن مطالب آن از ذاکرین و مرثیه خوانان باشد التماس دعا دارم پس باید این احقر خدام سیّد الشهدا و احقر خدام ولد تا سعش امام زمان جعلنی الله تعالی فداهما از ذکر و دعای خیر فراموش ننمایند و نیز بر قاطبهٔ مومنین و محبّین که نفع از مطالب اینکتاب می برند و بسبب آن فائز بسعادات اخرویه خواهند شد لازم و واجبست که سلطان اعظم و شهنشاه افخم ناصر الدین شاه حفظه الله تع و اولاده من جمیع المکاره و ابد ملکه و سلطنته

ازدعا خیر فراموش ننمایند زیراکه انسلطان السلاطین و ملک الملوك
اعزه الله تعم ونصره ونصر جنوده وعساکره باعث وسبب تصنیف
اینکتاب شده است چنانچه تفصیل این قضیه گذشت و دیگر مخفی نماند
که توقع این احقر خادم العلوم از ذاکرین ومرثیه خوانان اینست که در اسلوب
نظم ومطالب ومقاصد این کتاب تغییر ندهند وهر مطلب را که بان
نهج در کتاب نوشته ام بهمان نهج بیان کنند و دیگر توقع از ذاکرین و
مرثیه خوانان نیز دارم که در اسلوب و نظم مطالب این کتاب در وقت
خواندن مطلبی از مطالب در سر منابر تغییر و تبدیل ندهند زیراکه
تغییر و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جملهٔ مفاسد عظیمه میباشد
مثل افترا و کذب و چیزهای ناشایسته و نالایق بشئون اصحاب و لایت مطلقه
و خلافت کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وگاه میشود مفضی
بر طغیان باشد و سبب کفر باشد استجیر بالله تعالی من غضبه و همچنین
توقع دیگر دارم از ذاکرین و مرثیه خوانان و آن اینست که هر مطلبیکه
از مطالب اینکتاب مشکل باشد و انها او را بنهج صدق و صواب و بنحو
حق و حقیقت نفهمیده باشند پس نباید او را در سر منابر بگویند و ذکر
نکنند بلکه باید نزد علما و فضلاء عظام آن بلدان مطلب را از روی این کتاب
تعلم نمایند و درس بخوانند پس بعد از تحصیل حذاقة و قوة فهم در اداء
آن مطلب بتصدیق علما و فضلاء آن بلد او را در سر منابر بیان کنند و
اگر همچنین نباشد یعنی این شرط بعمل نیاورده باشد اصلا آن مطلب را

ذکر نکنند بلکه حرامست ذکر کردن آن بدون تحصیل این شرط مذکور
و دیگر از ناظرین و مطالعه کنندگان در مطالب اینکتاب و همچنین
از اشخاصیکه نقل میکنند مطالب اینکتاب را در مجالس و محافل و
همچنین در سر منابر توقع اینرا دارم که سجیه دنیه و رذیله را پیش نگیرند
یعنی سرقه و انتحال نکنند باینمعنی که بعضی مطالب اینکتاب را باسم خود
شان نبندند یا اینکه بدون انتساب باین احقر خدام جناب سید
الشهدا روحی له الفدا هیچ مطلب ذکر نکنند مساعی جمیله و مشقات
و متاعب کثیرهٔ این احقر را بباد فنا ندهند سبحان الله تعم که این نصیحه
و موعظه را در جمیع یا اکثر مصنفات خودم از معقول و منقول ذکر
کرده ام نظر باینکه این امر را مکرر تجربه نموده ام از طلاب و تلامذه
خودم و خبر آنها از جمعی از علما اهل اینعصر و این زمنه سبحان الله چقدر
سجیه دنیه و رذیله است این صفت پس اینصفت دمیمه از نصفات و ملکات
و اخلاقیست که جنود جهل و شیطانست و اعجب اینست که در اکثر مجالس و
محافل حق تبارک دماغ هم چنین اشخاص را بخاک مذلت مالیده است و
اظهار مفتضح و رسوا نموده است باینمعنی جمعی از سامعین و اهل مجلس
فهمیده اند که اینمطالب از این اشخاص نیست و اینها اینمطالب بخودشان
کاذب و دروغگو میباشند و بسا اتفاق افتاده است که جمعی از اهل آن
مجالس بغیر و مشافهه گفته اند یا فلان و یا فلان چرا بی انصافی و بیمروتی
میکنید چرا اینمطالب را بخودتان نسبت میدهید و شما قوه و ملکه فهم

اینمطالب را نداربد پس چه طور میشود که مخترع اینمطالب شما باشید و
حال انکه اینمطالب از فلان و فلان است سبحان الله با وجود این هنوز منبد
و تائب الی الله و تعم نشده اند و ترك اینخصلت قبیحه صفت دینیمه نکرده اند
اف و اف و تف و تف بر همچنین ملکه قبیحه شیطانیه بهر حال پس هر که باین
نصایح وافیه و موعظه شافیه این احقر عباد الله تعم عمل نماید مستحق
سخط و لعن حق تبارك و تعم و همچنین مستحق و لعن اصحاب و لایه مطلقه و
خلافه کلیه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خواهد شد پس حالا
وقت شروع کردن بفهرست این مجلد است پس میکوییم ابواب اینمجلد سه
باب است و هر باب مشتمل بر چند مجلس و مقامست **باب اول** در بیان
تنها ماندن جناب سید الشهدا و استغاثه نمودن انخلیفه تعم و همچنین
در بیان امور متعلقه باین پس کلام در ینباب در چند مجلس و مقام واقع
خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور مهمه
ملکوتیه پس در ینمجلس معلوم خواهد شد لبیك لبیك کفتن جمیع موجودات
در حین استغاثه و دعوت نمودن جناب سید الشهدا و همچنین لبیك لبیك
کفتن ابدان و اجساد شهدا کربلا **مجلس و مقام دویم** در توضیح و کشف
مطلب در ان ذکر خواهد شد لبیك کفتن حقتعالی در استغاثه و دعوت
خلیفة الله و همچنین در انست قضیه نزول صحیفه از اسمان و عرض کردن
و جواب دادن خلیفة الله تعم و ایضا در ینمجلس است قضیه استغاثه نمودن
شیطان رجیم بحقتعالی و رسیدن حرارت افتاب بجهل درجه و همچنین بیان جمله امور

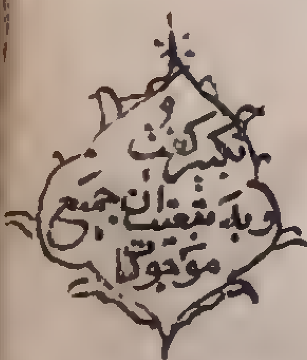
مجلس و مقام سیم در بیان امور متعلقه بحال علی اصغر و در ینمجلس
اشاره خواهد شد باینکه مصائب علی اصغر مظهر اعظم مقام صبر و تفویض
و رضا خلیفة الله تعم است و ایضا باینکه مصیبت علی اصغر اضعاف اضعاف
جمیع مصائبست و ایضا بامور مهمه لطیفه و ایضا ببعض احوال امیر المؤمنین
در وقتی که طفل بود در کهواره **مجلس و مقام چهارم** در کیفیت شهادت
اینطفل اظهر انور و در ینمجلس اشاره خواهد شد بانداختن انطفل انور
خودش را از کهواره در وقت شنیدن استغاثه و دعوت پدرش و صیحه
و ضجه و ناله اهل حرم در انوقت و ایضا بمقالات اصحاب مقاتل در ینمقام
مجلس و مقام پنجم در اشاره بجمله از اسرار غامضه در ینمجلس اشاره خواهد
شد باسرار برداشتن خلیفة الله تعم ان طفل انور را بدستش و امدن
بمیدان و انچه سر انست و ایضا باسرار دفن کردن انخلیفة الله تعالی بدن انور
انطفل را و ایضا بامور مهمه چند **مجلس و مقام ششم** در بیان کیفیت حال
جناب سید الساجدین علیه السلام و قتیکه استغاثه پدرش بکوشش رسید
پس در ینمجلس اشاره خواهد شد بمکالمات جناب سید الشهدا با سید الساجدین
و ایضا بجمله از امور و ایضا بسؤال مهم و جواب از ان **باب دویم** در مقدمات
کیفیت شهادت جناب سید الشهدا و کلام در ینباب در ضمن چند مجلس
و مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر اموریکه فواید ش
بسیار و منافعش بی شمار است پس در ین مجلس اشاره خواهد شد باسرار افضلیت
هر یکی هر یکی از محمد و عترة معصومین ان بر جمیع انبیا و مرسلین و بر جمیع خلق الله

تعم وایضا بر سرّ و حدیث قدسی وایضاً بثبوت مقامات نورانیه برای محمد
وآل معصومین آن وصدق تصرفات ایشان در جمیع عوالم وایضاً بجمله
از اسرار شهادت جناب سید الشهدا وایضاً بجمله اخبار نبویه که علمائنا عامه
ذکر کرده اند واز انجمله قضیه مرغیست که در مقام وداع حضرت موسی از
حضرت خضر بکنار دریا امد وایضاً بمنقبت عظیمه که متضمن اثار وخواص
مقامات نورانیه آل الله تعالی واهل بیت رسول الله است واین منقبت را
سید مرتضی در قضیه غطرفت سلطان سلاطین شیاطین وجن نقل
کرده است واین قضیه عجیبه است وایضاً بقضیه منصور دوانیقی در باب اثبات
خواص ولوازم مقامات نورانیه برای محمد وآله المعصومین وایضاً اشاره
بسیار اخبار وامثله برای اثبات مقامات نورانیه واز انجمله اشاره بحدیث
بساط وهمانشدن امیر المؤمنین در یکشب در سی وشش منازل چهل مرد
وایضاً اشاره بمخصوص نمستر البخبا در نزد محتضرین وایضاً اشاره بسؤال
مشکل وجواب از ان وایضاً اشاره باینکه روز عاشورا هفتاد ودو ساعت
بود وایضاً اشاره بدرجات زوار جناب سید الشهدا وذکر حدیث مفضل
والحدیث کفایه میکند درینمقام وبسبب ان دفع میشود اشکال وسؤالیکه
درباب استجابت دعا در تحت قبه کرده اند وایضاً اشاره ببیان مطلب عظیم
وان اینست که افضل عبادات وطاعات سید المرسلین وهمچنین افضل عبادات
وطاعات المعصومین گریه کردن ایشان برای جناب سید الشهدا است
مجلس ومقام دویم در ذکر امور کثیرة الفوائد است ودرین مجلس ذکر خواهد

شد قضیه شیخ حسین وسید اجل عاملی وایضاً قضیه صید وشکار
سلطان صاحب حشمت وشوکت در بعض ازمنه سابقه وبسیار امر عجیب است
تطبیق شیخ حسین مثالرا با بمثل مجلس ومقام سیم در بیان قضیه
وواقعه که میان احقر ومیان دفتر دار روز بر عمر پاشای سردار اتفاق
اتفاق افتاد وفواید این قضیه بحد وبجسا بست واگر کسی عاقل داران
تامل کند میداند که تشدید امام زمان عجل الله فرجه وجعلنی فداه
درباب این احقر بچه حد رسیده است ودرینمجلس اشاره خواهد شد ایضاً
ایضاً باینکه جمعی از اهل سنت انصافی دهند وحقرا قبول میکنند در
مباحثات ومناظرات ولکن جهال وحمقا ایران که خودشانرا متصف
باوصاف عظیمه میدانند راه جهل مرکب را میگیرند وحقرا قبول نمیکنند
مجلس ومقام چهارم در بیان عدد کفار وزیادتی اشرار که انها
جناب سید الشهدا بقوه بشریه حسنیه بدرک اسفل فرستاده است
درینمجلس ذکر خواهد شد کلمات علما واصحاب مقاتل وایضاً اشاره خواهد
شد بامور مهمه ملکوتیه مثل ذکر اخبار واثاریکه دلالت میکند بر اینکه
جناب سید الشهدا بقتل نمیرسانید شخصی را که از صلب او مؤمن خواهد
امد هر چند بعد از هفتاد بطن بوده باشد وایضاً اشاره باباث واخبار درینمقام خواهد شد
وهمچنین بوقت تساوی علوم امام لاحق با علوم امام سابق مجلس و
مقام پنجم در بیان جمله از خواص اصحاب ولایه مطلقه وخلافه کلیه
واشاره بشجاعت جناب سید الشهدا وایضاً بجمله از امور مهمه ومطالب لطیفه

که همه اش دلسوز و جگر گداز است **مجلس و مقام اول** در بیان محبت و عشق حسینی و درین مجلس اشاره خواهد شد بقول رسول الله ان الله شریک لنا و ایضًا اشاره باحوال ابن احقر یعنی اضطراب و تحیر و دهشت اش در وقت نوشتن ابن مطالب **مجلس و مقام دوم** در بیان حکایت قریب افندی اسلامبول که آن حکایت متضمن امور عجیبه لطیفه است **مجلس و مقام سیم** در بیان افتادن الخلیفة الله تعالی از پشت ذوالجناح و بیان آنچیزیکه بعد از آن واقع شد پس درین مجلس اشاره خواهد شد باینچه که قدر مشترک است میان همه اقوال اصحاب کتب مقاتل و ایضًا اشاره بر رسیدن سنگ بزرگ بر جبهه مبارکش و تیر سه شعبه بر قلب شریفش و شمشیر مالک بن الیسر ولد الزنا بر سر انورش و آمدن الخلیفة الله بسوی خیمها و بستن زخم سر انورش بخرقه و ایضًا اشاره بشهادت عبد الله بن الحسن علیهما السلام درحالیکه جناب سید الشهدا روحی له الفدا در پشت ذوالجناح در نزد خیمها ایستاده بود و اشاره بمقاله شمر ولد الزنا که خیمها را آتش بزنید و ایضًا اشاره بغلبه ضعف و بیقوتی آن خلیفة الله تعالی و ریختن کفار در همانحالت از چهار طرف سنگها و کلوخها و تیرها و نیزها و اطنابی سوخته و ایضًا اشاره بر رسیدن نیزه صالح بن وهب ولد الزنا در همانحالت بپهلوی مبارک امام مبین روحی له الفدا و تیر خولی ولد الزنا و تیر ابو قدامه ولد الزنا بر لبه صدر مبارکش و تیر حصین ولد الزنا بر دهن مبارکش و نیزه سنان ولد الزنا و شمشیر زرعه ولد الزنا بر صدر مبارکش هاها وا ویلاه وا مصیبتا و ایضًا اشاره نمودن بسقوط خلیفة الله تعالی از پشت

ذوالجناح والله دستم مرتعش و قلبم مدهوش نمیتوانم فهرست اجمالی اینمقامات را بنویسم و دیگر فهرست بعضی امور را قوه و طاقت نوشتن ندارم بلی برای الخلیفة الله روحی له الفدا دو مرتبه غشیه شد مدت هر یکی سه ساعت بود و ایضًا اشاره بمنقبتی از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام از بابت ذکر مناسبت مقام و ایضًا اشاره باینکه ابن سعد ولد الزنا امر کرد که جمیع جنود و عساکر در حین حیات آن امام مظلوم روحی له الفدا اسبها بر جسد انورش تاختند و ایضًا بر فقرات زیارات قائمیه عجل الله فرج صاحبها و جعلنی فداه و استنباط امور کثیره از آن فقرات شریفه و ایضًا اشاره بدویدن چهل نفر برای شهادت الخلیفة الله تعالی و ایضًا اشاره باقوال و افعال شمر ولد الزنا و ایضًا اشاره باحوال حرم رسول الله و آمدن ذوالجناح از مصرع آن امام مظلوم بسوی خیمها و دویدن جمیع نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بسوی مصرع و ایضًا اشاره بامور یکه قلوب مؤمنین و شیعیان را میگدازد و ایضًا اشاره ببعض اسرار خلق کردن حقتعالی جهنم را و بیان مظاهر جمله از اسماء عظام و ایضًا اشاره بجمله امور یکه قلوب و اکباد را میگدازد و ایضًا اشاره باب آوردن شخصی با کشکول بخدمت جناب سید الشهدا روحی له الفدا والله حالا فهرست اجمالی کیفیت شهادت را نمیتوانم بنویسم اینقدر میگویم سر انور اقدس روحی له الفدا تکبیر گفتند و اشاره بحالت اهل بیت و سید الساجدین و ذوالجناح در آن وقت **مجلس و مقام چهارم** در بیان جمله از اسرار و وجوه برای چند امر یکه جمله از آن از اخبار و روایات متضمن آنها بود و درینمجلس اشاره خواهد شد ببستر عدم



طوفان از فغان [illegible] کشتی [illegible] جهان [illegible]

طوفان از فغان که کشتی اهل بیت شکست
عالم تمام غرق بدریای خون شد

[illegible]

[illegible]

نمعصوم مظلوم با نغراب و ایضا اشاره بشئون و جلالت و عظمت خون
انور اطهر و ایضا اشاره بخواص و آثار مظاهر جمیع اسما الهیه و ایضا
اشاره بجمله از خواص و آثار خون انور اطهر و ایضا اشاره بقرب و اتصال
معنوی ملکوتی شهدا کربلا بجناب سید الشهدا و ایضا اشاره بقضیه شاه خدابنده
در نبش قبر حر شهید و نادر شاه در نبش قبر حبیب بن مظاهر **باب دهم**
در بیان اتمام کلام بنهج ذکر مجامع و جوامع و اطراف مرام پس کلام در این باب در
ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان امر
مهم پس در این مجلس ذکر خواهد شد دفع و رفع خیالات فاسده جمعی از جهلا
و حمقا نیز بمان نظر باینکه میخواهند بعقول ضعیفه خود شان آثار و خواص
و لوازم ولایه و خلافة کلیه را بالکلیه از میان بردارند **مجلس و مقام
دوم** در ذکر مطالب ملکوتیه و مقاصد حقانی نورانی و در این مجلس نیز
خواهد شد بیان بخواص و آثار و افعال خون انور اطهر جناب سید الشهدا
و ایضا اشاره بفقرات دعاء آن بزرگوار در روز عرفه و ایضا بتفسیر بفقرات شریفه
و ایضا اشاره بقضیه مساجد **مجلس و مقام سیم** در بیان قضیه طشت
پر از خون انور که در نزد رسول الله جمعی را از قوم کفار بمیل کشیدند بعنوان
ملاعین کفار و در این مجلس چند قضایا و وقایع هست که هر یکی از آنها کاشف
اصحاب ولایه مطلقه و خلافة کلیه و ایضا کاشف است از اینکه هیچ کسی از اهل
جهنم معذب نخواهد شد مثل عذاب دشمنان و اعداء اصحاب ولایه مطلقه
مجلس و مقام چهارم در بیان بودن چیزی از خون انور اطهر جناب سید الشهدا

[illegible] و در این مجلس ذکر خواهد شد کور کردن رسول الله

بس آتشی ز اخگر الماس ریزها
افروختند بر حسن مجتبی زدند

بیکشان از شئون عظیمه ملکوتیه اش در عالم و نشاه برزخیه در نزد صدیقه عظمی
و حجة کبری فاطمه زهرا علیها السلام و در این مجلس ذکر خواهد شد قضیه خواب
دیدن مرد مؤمن از اهل هجر و لحسا یعنی در خواب دیدن نزد فاطمه زهرا را
و این قضیه متضمن درجات عظیمه و مقامات کریمه گریه کنندگان و عزاداران
جناب سید الشهدا و همچنین خدمتکاران مجالس و محافل عزای آن مظلوم
مجلس و مقام پنجم در ذکر جمله از نصایح و فواید و در این مجلس ذکر خواهد
شد لزوم احترام مجالس عزا و محافل ماتم جناب سید الشهدا نظر باینکه هیچ
مجلس از مجالس خالی نخواهد شد از حضور یکی از اصحاب ولایه مطلقه و حضور
صدیقه عظمی و همچنین از حضور صدیقه صغری زینب و ام کلثوم و غیر اینها
از نسوان طاهرات و بنات فاطمیات و همچنین از حضور حضرت عباس و علی
اکبر و قاسم و سایر شهدا کربلا و این انحاء حضور بحسب کثرة اجساد مثالیه و قوالب
برزخیه است برای چهارده معصوم و برای آن اشخاص که در تلو ایشان واقع شده‌اند
و مؤکد میشود لزوم احترام مجالس و مراعاة آداب ظاهریه و باطنیه در صورت تشکیل
آن مجالس و حضور مسندا باشد ایضا اشاره بخواب حاجی میرزا احمد طهرانی و قضیه عضد
السلطنه علیقلی میرزا و این خواب متضمن مثوبات و درجات عزاداری جناب سید
الشهدا است بنحویکه اگر مستحق عذاب و عقوبات از میان عزاداران بکند عذاب
و عقوبات از آن برداشته خواهد شد **باب یازدهم** در ذکر جمله از
قصص و آثار و اخبار یکه مشتملست بر جمله از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام
یعنی ذکر معدن و معاقب شدن جماعتی در دار دنیا بسبب سب و شتم و دشنام دادن

فانکه سرادقی که ملک محرمش نبود
کندند از مدینه و در کربلا زدند

پدرش غشیه روداد و در انحالت از حلقوم شریف پدرش لسر یتیی شنید

مجلس و مقام چهارم در ذکر نمودن احوال خواهران چند که بسبب

مرور و عبور بر مصارع برادرانش سهام و نبال دهر بانها رسیده است

وانها چهار نفر بند دو نفر در شرک یعنی خواهر عمرو بن عبدود

و خواهر مرحب و دو نفر در اسلام یعنی خواهر حمزه سید الشهدا و خواهر

خلیفة الله جناب سید الشهدا فهرست اینمجلد تمام شد پس حالا وقت

شروع نمودن بمطالب و ابواب است پس میگوییم **باب اول** در بیان تنها

ماندن جناب سید الشهدا و استغاثه نمودن انخلیفة الله تعم و همچنین در بیان

امور متعلقه و مرتبطه باین پس کلام درین باب در چند مجلس و مقام واقع

خواهد شد **مجلس و مقام اول** در اشاره کردن بامور مهمه ملکوتیه

وانچه که متعلقست باین پس میگوییم مخفی نماند که اینمجلس از یکوجه یعنی نظر باشا

بمقام و شان ازمقامات و شؤن ولی مطلق و حجه کبری بعد از جدش و پدرش

و مادرش و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین قلوب شیعیان و محبان را

منور بانوار ملکوتیه مینماید لکن نظر بوجه اخر یعنی وحدت و غربت

و شکستگی انمظلوم قلوب و اکباد و احشا و امعا مومنین را میسوزانید باعث

تقاطر دموع و جریان اشک بیحد خواهد شد پس میگوییم که جناب

سید الشهدا در مرکز میدان قتال و جدال قرار گرفته تکیه بر نیزه نموده

فرمودند هل معین و هل مغیث و هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله

اینکلام دلسوز و اینخطاب شعله افروز بجمیع عوالم و قاطبه موجودات تمامی

نشان از نشأه دنیویه و نشأه برزخیه و اخرویه پیچیده از همه انها ولوله و

غلغله و صیحه و آه و ناله و زلزله و اضطراب و حیرت و دهشت و وحشت پیدا

شد سلسله ارواح قادسه و نفوس مقدسه انبیا و اولیا و صلحا و شهدا

و سلسله قاطبه ملئکه و سکان سموات از ملئکه خلق اول و کروبیین

مقربین و حمله عرش و کرسی و سایر سموات و سلسله حور و غلمان و

جنات و ارواح مومنین از جن و انس همه با جوش و خروش و گریه و زاری

واحسینا و اغریبا و اوحیدا و امظلوما گویان همه در جواب استغاثه و دعوت

نصرت انمظلوم لبیک لبیک ارواحنا لروحک الفدا و انفسنا لنفسک

الوفاء گفتند بلی رسول الله و هکذا امیر المومنین و فاطمه لبیک لبیک

یا ولدی و یا قرة عینی روحی لروحک الفدا و نفسی لنفسک الوفاء و جناب

حسن مجتبی لبیک لبیک یا اخی و یا ثمرة فوادی روحی لروحک الفداء

و نفسی لنفسک الوفاء فرمودند و باقی انبیا و مرسلین و اوصیا و اصناف

ملئکه و همچنین غیر انها که اشاره شد همه گفتند لبیک لبیک یا سیدنا و امامنا

و یا حجة الله علی جمیع خلقه من الاولین و الاخرین و من اهل السموات و

الارضین و ما بینهما من الخلق اجمعین بعد جده و ابیه و امه و اخیه

و یا حجة الله الکبری همه در مقام خدمت و اعانت و نصرت هستیم مخفی

نماند که درین باب مینها از انس و جن و سباع و وحوش و طیور و سایر

اقسام حیوانات و همچنین مخلوقاتیکه در دریاها و میان زمین و اسمان

میباشند بلکه همه خلق الله تعم از اهل ملکوت و اهل جبروت و اهل ناسوت

وجمیع جمادات و نباتات و حیوانات وجمیع جواهر و اجسام و تمامی اعراض
واسقام و امراض و اهل جنان و اهل نیران و انچه دیده میشود و انچه دیده
نمیشود همه درین باب شریك و نظیر یکدیگرند و لکن لبیك لبیك گفتن
گفتن افراد هر نوع و جواب دادن اشخاص هر صنف بطور استعداد ونهج قطرة
ان نوع و ان صنفست پس اینمرحله اختصاص بذوی العقول و همچنین بذوی
حیاة ندارد پس غیر ذوی العقول مثل ذوی العقول و بیجان مثل جاندار و
اعراض و امراض مثل جواهر و اجسام است درینمرحله حتی اینکه اهل نیران
واهل جحود و انکار از احزاب کفار و منافقین خواه درین نشاه بودند وخواه
در نشاهٔ برزخیه همه جواب دادند و انانیکه درین نشاه بودند از کفار و
منافقین در انزمان در هر جای دنیا بودند جواب دادند هرچند بدون
شعور و بدون اطلاع بر اینکه منادی و مستغیث کیست و کیفیت حال ان
چیست پس این نهج از تقریر مقتضای قواعد محکمهٔ مستنبطه از کتاب الله تع و
سنتست در باب ولی مطلق و شان حجت کبری با اهل جمیع عوالم و قاطبه
موجودات و در باب سریان و جریان حکم ان و نفاذ خطاب ان بر همه و اطاعت
و مبادرت همه بر جواب طوعاً او کرهاً اختیاراً و اضطراراً و بسبب همین
اصول محکمهٔ مستنبطه از عقل و کتاب و سنت بطور استنباط دقیق میگوئیم
وقتی که جناب سید الشهدا ندا کردند و فرمودند هل معین و هل من مغیث
و هل من ناصر اجساد طیبه و طاهرهٔ شهدای کربلا از جوانان بنی هاشم
و سایر اصحاب و ابدان مقدسه و مطهرهٔ ایشان بحرکت امدند و مثل مدهوش

ومغمی علیه بحس و شعور امدند و بحالت حرکت و اضطراب و تزلزل همه نشستند
وجواب دادند لبیك لبیك یابن رسول الله و یا حجة الله هل لنا رخصة
فی الرجوع الی الدنیا و المجاهدة بین یدیك والا ننظر این احقر خلق الله
تع روایت بالخصوص نرسیده است مجلس فی مفاد دویم در توضیح و کشف
مطلب سابق پس میگوئیم بر عارفان ذره و جزء قلیل از بحار و قوامیس اسرار
ومقامات محمد و اله المعصومین مخفی نماند که چنانچه که مقتضا و مفاد
ادلهٔ قویمه و اصول محکمه این بود که جمیع خلق الله تع جواب بدهند
وبمقام نصرت دادن برایند در حالت نداء و استغاثهٔ جناب سید الشهدا
چنانچه فهمیده شد پس همچنین مفاد و مقتضای ادلهٔ قویمه و اصول محکمه
اینست که اول کسیکه جواب داد و لبیك گفت ذات اقدس حق تعالی خلاق
عالمیان بود بلکه ادلهٔ قویمه و اصول محکمهٔ اینمطلب اضعاف اضعاف
ادله و اصول مطلب سابقست پس ذات اقدس حق تعالی باین عبارت یا بمثل
ان جواب دادند و ان اینست لبیك لبیك یا عبدی و یا حجتی علی جمیع الخلق
و یا حبیب حبیبی و یا من نادیته انا ناصرك و مغیثك و در بعضی از روایات
بنظر این حقیر رسیده وقتیکه جناب سید الشهدا در مرکز میدان قتال قرار
گرفت و تکیه بر نیزه کرده گاهی بشهدا از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب
نظر میکرد و اجساد و ابدان مطهره مقدسهٔ ایشان را بروی زمین افتاده
و بخاك و خون غلطیده میدید و گاه بسوی حرم رسول الله و اطفال و طفلان
نظر میکرد و بیکسی و غربت و ذلت و عطش و اسیر شدن انها را بخاطر شریف

میکذرانید پس با چشم کریان و دل نالان و بصوت حزین و بلند فرمودند
امامن ناصر ینصرنا امامن مغیث یغیثنا امامن موحد یخاف الله فینا امامن
ذاب یذب عن حرم رسول الله پس در ینوقت بسبب این ندا و این استغاثه
ارکان و قوایم عرش الهی بلرزه و تزلزل درامد و ملئکه شیون و صیحه و
کریه نمودند و زمین مضطرب شده زلزله نمود پس ملئکه همکی عرضکردند
بحضرت اقدس حقتعالی یا ربنا و سیدنا اینمظلوم غریب وحید حبیب
تست و حبیب حبیب تست اذن بده بما و مرخص کن مارا برای نصرت ان
و یاری کردن بان پس در ینوقت صحیفه از اسمان بدست مبارک ان مظلوم
نازل شد پس او را کشود و نظر کرد دید که این صحیفه ملکوتیه همان عهد نامه است
که در عالم ارواح و عالم ذر اول قبل از خلق دنیا و اهل دنیا نوشته شده
است و از انمظلوم عهد و میثاق بشهادت و کشته شدن در راه خدا
کرفته شده است پس انمظلوم بر پشت انصحیفه نظر نمود دید دران نوشته
شده است یا حسین یا حبیبی ما الزام نمیکنیم ترا بشهادت و کشته شدن بلکه
برای تست اختیار در این باب و از درجه و مقام تو در نزد ما ذره ازان کم
نخواهد شد پس اکر میخواهی این بلا را از تو دفع کنیم پس بدان ما اسمان و زمین
را و اهل اسمانها و زمینها از ملئکه و جن و انس و غیر اینها همه را مطیع و منقاد
حکم تو کرده ایم حکم کن هر چه میخواهی در کشتن و بجهنم فرستادن اینقوم
فجار و کفار پس در انحالت میان اسمان و زمین پر از ملئکه شد و کد دستهای
ایشان حربه از اتش و منتظر امر و حکم انمظلوم بودند پس انمظلوم مطلع بمضمون

ان نوشته شدند و عرضکردند یا رب و یا الهی بر تو مخفی نیست و تو میدانی
که من دوست میدارم که کشته شوم و زنده شوم و همچنین کشته شوم تا هفتاد
مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه طاعت و محبت تو و چه طور و همچنین نباشد
و حال انکه میدانم ثمره کشته شدن من نصرت دین تو و احیا امر تو و حفظ
ناموس شرع تو خواهد شد و حال انکه از زندکانی سیر شده بعد از
جوانان بنی هاشم و اصحاب اخیار ابرار پس بملئکه اذن نداد و خودش
بنفس نفیش مباشر حرب و جهاد شد و از جمله عجایب اینمقام اینست
که روزی در ایام سالفه چند سال قبل برین در حرم مقدس مطهر جناب
سید الشهدا بودم و شخصی معروف و ثقه روایتی ذکر مینمود و حاصلش
این بود که در انحالت که انمظلوم غریب و وحید در مرکز میدان قتال و جدال
قرار کرفته و نداء هل معین و هل مغیث میفرمود و بانحال انمظلوم
جمیع خلق الله و جمیع موجودات در اضطراب و حیرت و دهشت بودند
و ملئکه همه کریه میکردند پس در انوقت ابلیس الابالسه شیطان رجیم
ملعون در عرصه کربلا حاضر شد و شروع به بلند کردن اوازش و صیحه اش
کرد پس بعد از مدتی قلیله جمیع اتباع و اعوان و قاطبه جنودش از کفار
و منافقین و جن و فجار حاضر شدند و انملاعین کفار و منافقین و
فجار انملعون رجیم را در حالت حیرت و اضطراب و حزن و غم و مقام شیون
و اه و ناله و افغان و زاری دیدند پس کفتند ای سید و رئیس و بزرک ما اینچه
حالتست و چه امر تازه رو داده است که باعث بنحالت شده است پس انملعون

رجیم آه سرد کشیده و گفت صد هزار حیف بر سعیها و حیلها و مکرها و تدبیرات
و تسویلات من که همه بباد فنا رفت و همه ضایع شد من انداختم سنگ تفرقه
در میان این امت و بتسویلات من شد که منافقین این امت در حجة الوداع
نزدیک بچهل مرد از منافقین مهاجرین و انصار در جائی از مکه معظمه جمع
شدند و عهد و میثاق بستند بر اینکه نگذارند که بعد از رسول الله خلافت
بامیر المؤمنین برسد بلکه اگر مقدور ایشان باشد جمیع اهل بیت و عترت
رسول الله را بکشند و صحیفه در این باب نوشتند و او را بابی عبیده جراح
سپردند و اخر الامر صحیفه ملعونه را در جایی از مکه دفن نمودند و من
تسویل کردم که اینمنافقین رسول الله را در عقبه وقت مراجعت بمدینه مطهره
بکشند بعداوت اینکه چرا رسول الله در موضع غدیر خم از مردم اخذ و میثاق
اکید و بیعت شدید بخلافت امیر المؤمنین و ولایت ان گرفت و من کردم بیعت
در روز سقیفه بابی بکر که در خانه نبوت و ولایه و عصمت و رحمت را سوزانیدند
و بضعة الرسول صدیقه کبری و حجة عظمی فاطمه زهرا را بتازیانها زدند
و پهلوی مبارک او را شکستند و جوهره نبوت و ولایه محسن مظلوم معصوم
سقط شد و ریسمان بگردن اسد الله الغالب امیر المؤمنین انداختند و او را
بر بیعت ابی بکر کشیدند پس ان ملعون رجیم گفت هرچه کرده بودم و بعد آه سرد
کشید و گفت جمیع تدابیر و حیلها و مکرها و تسویلات در کشتن انمظلوم و کشته
شدن اصحاب و عترتش و اسیر شدن عیال و حرم رسول الله گردید و کار را باینجا
رسانید که می بینید که خودش تنها و عطشان در وسط میدان ایستاده و استغاثه

واستنصار میجوید و حرم رسول الله و بنات و اطفال فاطمه نالهکنان و سینه
زنان مضطرب و حیران ماندهاند و لکن الان بر فعل و کردار خود که برای
کشته شدن انمظلوم کردهام نادم و پشیمان شدهام پس انملاعین مردهٔ
شیاطین و جن گفتند چرا باید نادم و پشیمان باشید که ما بمقصود رسیدیم
زیرا که این جنود و عساکر یزید و حصر ابن سعد و همچنین از اشخاصیکه بعد
این بدنیا بیایند و موجود شوند و راضی بافعال اینها شوند از اهل هر عصر
و فرق موجودین از این امت در هر زمان بجهنم خواهند رفت پس انملعون
گفت هیهات هیهات هرچند امر از یکجهة همان نهج است که میگوئید
لکن از جهة دیگر ثمرهٔ اینکار و نتیجهٔ اینعمل انست که خلق کثیر در هر عصر
و در هر زمان از ازمنه بسبب زیارت قبر انمظلوم و گریه در مصائب ان
نجات از عذاب جحیم خواهند یافت هرچند از اصحاب معاصی کبیره و سیئات
موبقات مهلکات بوده باشند پس انملاعین و کفره گفتند چه چاره داری
در این باب انملعون رگ حسد و عداوتش هیجان و تنور غضبش بفوران
امد از شدت دهشت و اضطراب خودش را بیکطرف کشید مناجات بارب
العزة و خلاق عالمیان نمود و عرض کرد یا رب العزة و یا اله العالمین
بغیر در اوسع رحمتت حاجات منتهی نمیشود ایا مرخص و ماذون هستم در سؤال
و حاجت خواستن پس از خلاق عالمیان ماذون شد و ندا رسید سؤال کن
ایشیطان رجیم از هرچه میخواهی عرض کرد این حجه کبری و ولی مطلق تو که
بتحقیق او را بعد از جد و پدر و مادر و برادرش تفضیل داده بجمیع خلق از اولین

واخرین واهل سموات وارضین هرچند صبر وتحمل وغایت ونهایت ندارد
وفوق ادراکات عقول واوهام است یا بر زیاده از اینحالات وابتلاآت
ومصائب نیز صبر دارد ندا رسید امیلعون رجیم بخواه هرچه میخواهی انکاه
عرض کرد میخواهم حرارت افتاب را هفتاد درجه زیاد کنی بر اینحالیکه قرار
گرفته است ندا رسید امیلعون حاجت ترا برآورد کم منم ارحم الراحمین واجود
المسئولین واکرم الاکرمین ولکن بدان ای رجیم غافل که من خمیره طینت حجه
کبری وولی مطلقم را بدست قدرتم با آب رحمت وصبر وتفویض وتسلیم ورضا
خلق کرده‌ام پس وقتیکه خلاق عالمیان هفتاد درجه حرارت افتاب را زیاد نمود
وشیطان انحرار را احساس نمود وبر جسد نحس وخبیثش اثرش رسید رو
بفرار گذاشت از عرصه کربلا بیرون رفت مخفی نماند که بتوفیق خلاق عالمیان
وبتسدیدات امام زمان عجل الله فرجه بدلم نورشا رقات ملکوتیه والهامات
عینیه تائیدیه حکم صریح بصیرت عقلیه قلبیه ام اینست که این قضیه نیز واقعشد
اه اه اه تا بستید یا ابا عبد الله لا یوم کیومک ولکن معلوم بود تا باشد که این
مقام یعنی زیادتی حرارت افتاب در هفتاد درجه واحساس حرارت وتاذی
وتالم بدنی از ان مختص با مظلوم روحی له الفدا بود وبرای غیر از این نحو
احساس وتاذی بدنی نشد مگر برای ابلیس رجیم در اوایل ظهور انحرارت و
تعجب مکن از نحو این قضایا یعنی تاثیر این نحو حرارت افتاب وهوا در انمظلوم و
عدم تاثیر در غیر از ان زیرا که امثال ونظایر این از قدرت تامه فوق التمامات واللانهایات
خلاق عالمیان دور نیست وظاهر روایت اینست که وقت شهادت آن امام مظلو

این تاثیر موجود ومحقق بود اه اه اه روحی لک الفدا یا ابا عبد الله ومتداول در
السنه جمعی از منجمین ومورخین هرچند اینست که در ماه محرم انسال افتاب در
برج میزان بود ولکن حرارت افتاب در عربستان در برج میزان نزدیک بحرارت
انست در بروج صیفیه پس حال چه طور خواهد شد که هفتاد درجه زیاد
شود اه اه یا ابا عبد الله روحی لک الفدا یا سید الشهدا مجلس ششم وقت ما
در بیان امر متعلق بحال جناب علی اصغر علیه السلام پس میگوییم مخفی نماند
که از عجایب اینمقام یعنی مقام استغاثه نمودن سید الشهدا وفرمودنش هل
معین وهل من مغیث وهل من ناصر اینست که از بعضی ثقات وعدول شنیدم
که بعضی افاضل علما استرآباد در تالیف خودش ذکر نموده است روایتی ومضمونش
اینست که در انوقت طفل رضیع علی اصغر روحی له الفدا از شدت عطش بحال
ومدهوش ومثل مغمی علیه در اغوش زینب صدیقه یا در گهواره بود وقتیکه
استغاثه پدر مظلومش وندا ان بگوش انطفل رسید مضطرب ومتزلزل شد
وصدا وصیحه بلند کشید خودش را از گهواره انداخت وباواز بلند گریه نمود
اهل حرم دانستند که روی دادن اینحالت برای ان بسبب ندا واستغاثه جناب
سید الشهدا شد ودر حقیقت اینحالت از انطفل بمنزله جواب دادن بپدر
مظلومش وخودش را بمقام یاری ونصرت اوردن بود پس اه وناله وگریه زاری
از اهل حرم بلند شد واین احقر میگوید که این دره یتیمه ملکوتیه وجوهره
عزیزه بیت النبوه وشب چراغ وگوهر فریدی دار الخلافه والعصمه والرحمه ونخبه
سلاله جلیله سلسله هاشمیه است واین نوریست از انوار فاهره باهره سراد

وعجب جبروتیه و این باکوره ثمار اشجار و ریحانه ازهار جنات و بساتین محمدیه
است و مصیبت این طفل در جمیع خلق الله اضعاف اضعاف مصائب یوم الطف
و ما بعد تاثیر نمود بحیثیتی که نزدیک شد که جمیع مبدعات و مکونات بسبب
انطفاء این نور همه از نور وجود عاری و خالی باشند و لاسیما ارواح قدسیه
قادسه انبیاء و مرسلین و اوصیاء و عباد الله الصالحین و انوار قاهره ربانیه
ملئکه کروبین مقربین اه اه از تاثیراتش در اهل عبا و اصحاب کسا و اکثر
التفاتات و توجهات ایشان با آن یاقوته حمراء عرشیه بود زیرا آن بود
مظهر اعظم مقام صبر و شکیبائی و قوس اکبر دایره تسلیم و تفویض و توکل
و رضا ایشان و در این باب تمام توجه سید الشهداء با اندره کریمه و تاثیر شهادتش
و مصیبتش اضعاف اضعاف جمیع مصائب کفایت میکند قول آن حجه کبری
که فرمودند خطاب با ارواح شیعیان که بعد از آن زمان بوجود آمدند لیتکم فی
یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی و بسبب
علو مقام و سمو شان و ارتفاع درجاتش که فی الحقیقه تالی حضرت عباس و
حضرت علی اکبر است بیکوجه عکس آنرا نیز میتوان گفت در جمیع زیارات ماثوره
از ائمه اطهار و علماء اخیار او را باسم شهید خواندند و باسم شهید سلام
دهند و او را در زمره اکامل عقلاء و افاضل شهداء و سادات عتره محمدیه
درج کردند و همه اینها مشعر بلکه شاهد بر اینست که ذات آن نور انور طالب
شهادت و یاری کردن پدر مظلومش بجان بخشیدن شد بصدا و آواز بلند کردن
و خودش را از گهواره انداختن آه آه روحی لک الفداء ایها المظلوم و ابن المظلوم

ابتدا شهادت در ذریه خلیلیه و عتره هاشمیه محمدیه حسینیه بعلی اکبر شد
و ختم و انتها بعلی اصغر شد عقل این دره یتیمه و فریده گرهیه در نزد بعضی
از اسرار و علوم اسرار در مقام عقل هیولائی و لکن در نزد اهل الله نعم
و اهل استنباطات رقیقه دقیقه و اصحاب کشف و شهود در مقام عقل
مستفاد بل عقل بالفعل و نظیر عیسی روح الله وقتیکه در مهد بود آن
ماذون در احتجاج و تکلم نمودن با استقرارش در مهد و گهواره بود و این
مرخص در پاره کردن قماط و خودش را از گهواره انداختن و روی مبارکش
را بسوی پدر کردن و با آواز بلند گریه کردن و ناله کشیدن بود پس اینست
چراغ بیت النبوه و الخلافه از یکوجه شبیه عیسی روح الله بود چنانچه
اشاره شد و از وجه دیگر شبیه جدش امیر المؤمنین و وارث جمله از خصال
و صفات او و بیان آن اینست که در حدیثی وارد شده است که امیر المؤمنین
علیه السلام وقتیکه طفل صغیر بود در گهواره پاره میکرد قماط را یعنی بند
قنداق را که دست مبارکش را با آن بسته بودند گاه بیک قماط گاه بدو گاه
بسه گاه بچهار گاه به پنج گاه بشش دست مبارکش را می بستند هرچه میشد پاره
پاره و قطعه قطعه میکرد و در حدیثی از مادرش فاطمه بنت اسد وارد
شده است که دست مبارک او را بیک قماط بستم پاره کرد بدو قماط بستم پاره کرد
باسه قماط بستم پاره کرد و او را چهار کردم از جلد مصر که بسیار محکم میشود
باز پاره کرد و او را پنج کردم از دیباج بسیار محکم باز پاره کرد و او را هفت
کردم شش از دیباج و یک از جلد باز تمطی کرد یعنی دستهایش را کشید باز پاره

پاره پاره کرد و بعد از آن باذن الله تعالی و قدرته بتکلم آمد و فرمود ای مادر من
دست فرامبند بدرستیکه من محتاجم باینکه بخلاق عالمیان تملق و تخضع
و تخشع نمایم و اشاره بدستم کرده مقاصد را عرض نمایم

مجلس و مقام چهارم در کیفیت شهادت آن طفلیکه شبچراغ دار الرحمة و العصمة است
مخفی نماند که از روایت فاضل استرابادی که اشاره نابشد همچنین مستفاد گردد
که وقتی که آنطفل نداء و استغاثت پدرش را شنید خودش را از گهواره بزمین
انداخت و شروع بگریه و افغان نمود و همه اهل حرم بشیون و افغان آمدند
حضرت سید الشهداء از مرکز میدان قتال بسوی خیمه‌ها آمد و زینب صدیقه
صغری سبب صیحه کردن و ناله کشیدن اهل حرم را بحضرت عرض کرد پس آن
مظلوم دانست که علی اصغر طالب شهادت و متمنی کشته شدن در راه حق
تعالی است و در نیم طلب بزبان بی‌زبانی بسیار اصرار دارد پس او را بدست مبارکش
برداشته بمرکز میدان مراجعت نمود و در ملهوف سید بن طاوس ابن فهد آمده
وقتیکه آنمظلوم مصارع فتیان بنی هاشم و مصارع سایر اصحاب را دید عزم بر تنها بمقاتله
قوم و مباشرت حرب بنفس شریفش و ندا نمود هل من ذاب یذب عن حرم
رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل
معین یرجو الله باعانتنا پس اهل حرم باوازهای بلند گریه و زاری و شیون
نمودند پس آنمظلوم بدر خیمه آمد و بزینب صدیقه فرمود طفل رضیع مرا
بده تا از او وداع نمایم پس خم شد که او را ببوسد حرملة بن کاهل لعنه الله تیر
انداخت و بنحر مبارک آنطفل رسید و او را ذبح نمود و شهید کرد پس فرمود دو دست

بکیر آنطفل را و حضرت هر دو دست مبارک خودش را از خون نورانی و
طاهره مطهره آن پر میکرد و بسوی آسمان می‌انداخت و میفرمود سهلست آنچه
بما میرسد در راه حقتعالی و حضرت باقر فرمودند که قطره از آنخون بزمین
نیفتاد و باز سید بن طاوس میگوید و در خبر دیگر طور دیگر وارد شده است
آن نزدیک بعقلست زیرا که برای آنمظلوم فرصت نبود بیاید بدر خیمه آنطفل را
وداع نماید بسبب اینکه مشغول مقاتله و مجاهده بود و مضمون آنخبر اینست
که خواهر آنمظلوم آنطفل را بدست گرفته بخدمت آنحضرت رسید و عرض
کرد برادر اینطفل سه روز است که قطره آب نخورده است از این قوم بجهت جرعه آب
برای او بخواه حضرت او را بدست مبارکش گرفت و فرمود ای قوم انصار و اصحاب
و عترتم را کشتید و دیگر نمانده است مگر این طفل که از عطش نزدیکست هلاک
شود پس بجرعه آب برای این بدهید و در اینحال یک کافر ملعون تیر انداخت
و حلق او را برید و بشهادت رسید و در روایت ابی مخنف با ابن فهد است که حضرت
فرمود وصیت میکنم در مراعات و حفظ طفل صغیرم و در آنوقت عمر آنطفل
شش ماه یا هفت ماه بود پس خواهرش عرض کرد یا اباعبدالله این طفل سه روز
است آب نخورده است از این قوم جرعه آب برای آن طلب کن پس حضرت او را بدست
مبارکش گرفته و از قوم بجهت آب برای آن میخواست ناگاه سهم مسموم بحلق مبارک
آنطفل واقع شد و او را شهید کرد و آن تیر را حرملة کاهلی انداخت و بعضی
گفته‌اند عقبه سک انداخت پس آنحضرت دستهای مبارک را چندین مرتبه از خون
آنطفل پر میکرد و بسوی آسمان می‌انداخت و عرض میکرد خدایا تو شاهدی

کریم بنقوم ظالمین بدرستی که انها قسم خورده اند نزد خودشان که از
ذریهٔ رسول الله احدی زنده نکذارند پس بخیمه مراجعت نمودند وانطفل
شهید مذبوح را با ام کلثوم صدیقه دادند وابن نما مرحوم گفته است که
او را در مصارع عترت محمدیه وذریهٔ هاشمیه گذاشت وابو الفتوح و
کمال الدین از فضلاء عامه ذکر کرده اند که حضرت بر انطفل نماز کرد
وباشمشیرش مثل قبر حفر نمود واو را در انحفیره دفن کرد وشیخ طبرسی در
کتاب احتجاج ذکر کرده است که وقتیکه اصحاب سید الشهدا وعترتش جمیعًا
بشهادت رسیدند ونماند از عترهٔ محمدیه مکر سید السجاد وطفل رضیع که
اسمش عبد الله بود پس حضرت بدر خیمهٔ حرم امد وفرمود انطفل رضیع را
بمن بدهید تا او را وداع نمایم پس او را بدست مبارک گرفته او را میبوسید
میبوسید ومیفرمود ویل باد برای اینقوم وقتی که خصم انها سید المرسلین باشد
ناکاه در ینحالت تیری بر کودال یحرش افتاد واو را شهید کرد پس انحضرت
از اسب پیاده شد وبا جفن شمشیر حفیرهٔ کند واو را خون الود با ثیابش دفن
نمود ودر بعضی از کتب معتبره از حمید بن مسلم نقل شده است که او گفت بودم
در عسکر ابن زیاد پس نظر میکردم بان طفل رضیع که او را در دست مبارک
انحضرت شهید کردند پس از خیمه بیرون امد زنی که نور ملکوتی وروحانی
ان نور افتاب را منکسف نموده بود ومیگفت واولداه واقتیلاه وامهجة قلبا
بکلمات دلسوز وجکر گداز ان جمیع عسکر بنی امیه گریه کردند تا خودش
رسانید بجسد انور اطهر انطفل وخودش را بان جسد انداخت وندبه وزاری

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

بپا کرد واز عقب وی بیرون امده بودند بنات وطفلات فاطمیه وسید
الشهداء در ینوقت بقوم موعظه مینمودند وانها را از عذاب می ترسانیدند
ودر ینحالت خواهرش مطلع شد زود بسوی او امد وستری بالای چادرش
انداخت واو را موعظه نمود وتلطف فرمود تا او را بخیمه برکردانید حمید بن
مسلم کوید پرسیدم که اینزن کیست واین بنات وطفلات کیستند گفتند
اینزن ام کلثوم است واین بنات وطفلات سکینه وفاطمهٔ صغری ورقیه
است پس انقدر گریه کردم تا بیحال شدم ودر روایت شعبی باین نهج است
وقتیکه جناب سید الشهدا طفل شهید را بسوی خیمه اهل حرم اورد در
حالیکه انشهید بخون خودش مخضب بود وجناب سید الشهدا گریه
میکرد پس اهل حرم رسول الله گریه او را شنیده از خیمه بیرون امدند
وانطفل را جناب سید الشهدا بر صدر سینهٔ خود چسبانیده بود پس اهل
حرم بجوش وخروش امدند باوازهای بلند گریه وناله میکردند پس ام
کلثوم صدیقه صغری انطفل را گرفت وبسینه اش چسبانید ونحرش را
بنحر او گذاشت وسیلاب اشک از چشم جاری میکرد وندا میکرد وامحمدا
واعلیاه ای امیدانید چه مصائب بعد از شما بما رسید واعدا شما چه طور
ما را ذلیل نمودند والهفاه باین طفل شهید که بخون خود مخضب شد
واسفاه برای این شیرخوار که با تیرهای اعدا از شیر خوردن بریده شد واحسرتا
بر دل سوخته وجکر گداخته ان وبعد از ان چند شعر انشا نمودند مجلس
و مقام محشر در بیان اشاره بجمله از امور مهمه واسرار بود فانتقم سر

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

مخفی نماند بر مؤمنین ممتحنین که برتبهٔ ایشان در خبر مستفیض از حجج طاهرین اشاره شده است و انخبر اینست حدیثنا صعب مستصعب سرّ مستسرّ لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه بالایمان که اگر نبی مرسل صاحب شریعت مستقله مبتلا میشد بمثل شهادت علی اصغر و صبر میکرد در همچنین مصیبت مثل صبر جناب سید الشهدا کافی بود این نحو صبرش در جلالت و عظمت شان و مقام ان در نزد حقتعالی پس کویم گرفتن سید الشهدا ان طفل را بدستش و امدن بمیدان و طلب اب برای او از کفار نمودن برای اتمام حجت و رسیدن ان بدرجهٔ عظمای شهادت سه سرّ داشت سرّ اول انست که باین اشاره شد یعنی ان طفل مظلوم در حین ندا و استغاثه جناب سید الشهدا بند قنداق را پاره کرد و خودش را از گهواره انداخت و صیحه بلند کرد و بمقام یاری کردن و طلب شهادت بزبان بی زبانی امد پس حضرت مطلب او را بعمل اورد و او را بمیدان اورد سرّ دویم انست که حقتعالی بربوبیت و رحمت واسعه اش بندگان را دعوت نمود بسوی طاعات و عبادات و حسنات و اعظم طاعات و حسنات زیارت قبور محمد و آل محمد و لاسیما قبر جناب سید الشهدا و گریه و ناله در مصائب انقرار داد و چون بنی ادم در میولات و ترجیحات و اهواء مختلفند جمع نمیشوند و اتفاق نمی کنند بیک شیء نه در مقام فرح و نه در مقام حزن با وجود این در رقت دل و ترحم و قساوت قلب نیز مختلفند جمعی بسیار بسیار رقیق القلب و اصحاب ترحم اند و جمعی کمتر از این درجه و چنانچه در رقت قلب و ترحم درجات

بسیار متفاوته اند پس حقتعالی مصائب آل محمد را مجمع جوامع مصائب و جامع مجامع فاطبه بلاها کردانید بطوریکه همه قلوب بعد از تذکر اینها تذکر بنحو تفصیل یا اجمال بجوش و خروش و ترحم و رقت امده اشکها از دیدها مثل سیلاب جاری شده واه و فریاد و ناله و شیون خواهند نمود حتی ان اشخاصیکه قساوت و سختی دلهای انها مثل سنک و اهن و فولاد بوده باشد و چه طور همچنین نباشد که اگر اهل خالی از اهل الله و عباد الله المخلصین این مصائب را بکوهها بخواند کوهها کداخته اب خواهد شد و در دریاها تذکر نمود بزبان جاری سازد دریاها شعله گرفته خشک خواهد شد خصوصا مصیبت و کیفیت شهادت این طفل مظلوم پس بسبب مصیبت این طفل مظلوم و کیفیت شهادت ان در جامعیت مصائب آل محمد و بنهایة فوق النهایات و غایة فوق الغایات رسید شک و شبهه نخواهد ماند پس بملاحظه این اشارات خواهید دانست که مقصود و غرض که رسانیدن خلاق عالمیان حقتعالی است محبان و شیعیان را بسعادات اخرویه و نجات گناهکاران است از اتش جهنم حاصل خواهد شد سرّ سیم انست که خلاق عالمیان خواست اظهار کند و بنماید بر ملئکه مقربین و کروبیین و قاطبه ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا مقام محبت و اطاعت و عشق و لوعت و مقافنا شدن حجت و ولی مطلق خودش را و همچنین مظهر و منکشف عیانی شود شهادت این طفل در نزد ارواح انبیا و مرسلین و در نزد ملئکه برای قول انحضرت در وقت نزول صحیفه

ملکوتیه از اسمان چنانچه کیفیت ان کذشت و انقولش این بود الهی و
سیدی دوست میدارم که در راه تو کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه
تا هفتاد هزار مرتبه و چون ملئکه و ارواح انبیا و مرسلین تعلم دانستند قطعی
و یقینی که انحضرت در ادعاء خودش صادق و ثابت قدمست ولکن
مظهر و منکشف یقینی عیانی و مشاهده قربان شدن این طفل شد در راه
حقتعالی زیرا دل سوختن و جکر کداختن انحضرت در شهادت این طفل
مظلوم تاثیرش بسیار بیشتر از ان بود که کشته شود و زنده شود تا هفتاد
هزار مرتبه پس انبیا و اولوا العزم و جمعی از مرسلین که تفاصیل روعا شورا
بانها بوحی والهام از حقتعالی رسید بود سرمشق عشق و صبر در مصائب
و بلاها کردار و رفتار و صبر جناب سید الشهدا را قرار داده بودند و از
تامل و تدبر در انچه ذکر کردیم معلوم میشود اسرار اینکه قطره از خون
ان طفل مظلوم که حضرت بسوی اسمان انداخته بود بزمین نرسید زیرا
که قطره از این خون بمنزله هزار هزار شاهد و دلیلست در صدق ادعا
انحضرت که اشاره نمانشد پس هدیه حسینیه که بضیافت و مهمانخانه
حضرت رحمانیه الهیه فرستاده شده باشد و انهدیه از فرط محبت و مقام
فنا فی الله صادر شده باشد پس چه طور برمیگردد بلکه این هدیه از نفایس
ذخایر کنوز ملکوتیه و خزاین جبروتیه شده نورافزای عرش و کرسی و زینت
بخش جنان و حور غلمان خواهد شد پس اکر ملائکه مقربین و کروبیین
و سایر ملئکه بمقدار یکذره قلیله و تقدر سرمه میل که بچشم میکشند منهم

کفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
کفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار

دمکرم

و مکرم و مخصوص می شدند از نیخون نور اطیب هر اینه سیر اب میشدند از
سلسبیل و عین الکافور و عین الحیوة محبت و عشق حقتعالی و بمقام
فنا فی الله و لله و بالله میرسیدند هیهات هیهات کدام شخص کامل حد
وصف اینخون را بداند و کدام شخص عارف ربانی از عهده تعریف و تبجیل
و تعظیم اینخون نور اطهر بیاید پس از نیمعلوم شود در نزد اهل بصیرت و
اهل علوم سر و القا که اکر قطره از نیخون بر زمین میرسید زمین منخسف
شده فاطبه اهل زمین هلاک میشدند و اما اسرار دفن کردن امام
معصوم مظلوم جسد منور ان طفل را پس بجمله از ان اسرار اشاره مینمائیم
اول اینکه اکر ان بدن منور مثل سایر اجساد طاهره و ابدان طیبه شهدا
در زمین کربلا میماند و امام معصوم مظلوم اورا مثل سایر اجساد و ابدان
مطهره دفن نمیکرد عسکر بنی امیه لعنهم الله تعم سر اورا مثل سایر سرها
از بدن جدا نموده به نیزه میزدند و بسبب این ذلت و حقارت تامه بملة اسلام
نسبت میدادند و سر دوم اینکه اکر کفار بنی امیه سر انمظلوم را بریده بنیزه می
زدند این بدعت و ضلالت جاری میشد در تمامی دولت بنی امیه یا بنیمعنی
هر وقتیکه بنی امیه و اتباع ایشان شیعیان و محبان ال رسول را میکشتند
و سر ایشانرا می بریدند پس همچنین اطفال و بچه های انها را هرچند شیرخوار
بودند میکشتند و سرهای انها را از ابدان جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها
را بنیزه ها میزدند و سر سیم اینست که ان کفار مضایقه از سر بریدن ان طفل نمی
کردند و این سبب می شد بتعجیل و فوریه نزول عذاب بجمیع اهل زمین و سر چهارم

عرش انچنان بلرزه درآمد که چرخ پیر
افتاد در کمان که قیامت شد آشکار

ابنز

اینست که اگر ان بدن نازک دفن نمیشد از حرارت افتاب و سمهای اسبهای بنی امیّه مقطع الاعضا و متلاشی الاجزاء شده اثری از ان باقی نمیماند و سرّ پنجم اینست که اگر حرم رسول الله در وقت عبور از مصارع شهدا بدن ان طفل را میدیدند بسیار بسیار افواج حزن و غم بر عموم و احزان انها زیاد میشد و صیحه و ناله و شیون و خود کشی انها بحدّ و بحصر میشد که نزدیک بهلاکت ایشان میشد و همچنین ارواح خمسهٔ النجبا و اصحاب الکسا و سایر ارواح انبیاء و المرسلین و هم چنین حزب ملئکه کروبیین مقربین در ان سه شبانه روزی که جسد شریف امام مظلوم و سایر اجساد طیّبه در زمین کربلا افتاده بودند و دفن نشده بودند و حزب ارواح انبیا و معشر ملئکه در ان مدّت بزیارت جسد ان امام مظلوم میامدند و اما سرّ نماز کردن ان امام معصوم بر ان طفل شهید مثل نماز کردن رسول الله است در روز احد بعمش حمزة بن عبد المطلب و سرّ لطیف دیگر انست که وقتی که ان امام طفل رضیع را در راه حق تعم فدا نمود و بقربانی داد پس جمیع ملئکه و فاطمه و ارواح انبیا و اوصیا و ارواح صدّیقین و شهدا بتعجّب در امدند زیرا که این نحو تفدیه و اینطور قربانی از جملهٔ نوافل و مندوبات بود و تفدیه و قربانی در محل اعلی و درجه اعظم از قبول شدن در نزد حق تعالی واقع شد زیرا که بشهادت این طفل هیچ خیر و هیچ شهادت موازنه نخواهد کرد و مساوی نخواهد شد مگر شهادت خود ان امام پس در مقام حمد و ثنا و شکر الهی نماز کرد بر ان طفل زیرا که نماز جامع و متضمن جمیع انواع حمد و ثنا

و جمیع اقسام شکر است نظر بر انکه امعراج هر مؤمنست خصوصا نماز امام معصوم که حقیقة و لبّ لباب و روح ارواح نمازها است **مجلس و مقام ششم** در بیان کیفیت حال سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام وقتیکه نداء و استغاثه پدر مظلومش بگوش ان سید رسید پس مخفی نماند که حضرت سید الساجدین در روز عاشورا و قبل از ان نیز مبتلا بمرض شدید بود و غشیات متتالیه از شدّت مرض برای ان در روز عاشورا حاصل میشد و وقتیکه ندا و استغاثه پدرش بگوش ان سید رسید عرض کرد لبیک لبیک یا ابن رسول الله و بیان حال انحضرت در ان وقت چنانچه در روایت ابی الفرج است با این نهج است که چون سید الشهدا بطرف راست و چپ نظر نمود کسی را ندید و در ان وقت سید الساجدین در بستر بیماری خوابیده و بیحال و بی طاقت بود که نداء امام مظلوم را شنید لبیک لبیک گویان برخواست و شمشیرش را گرفته از خیمه بیرون امد و قدرت نداشته که شمشیرش را از غلاف بیرون بیاورد و صدیقه صغری ام کلثوم از پشت سر او ندا میکرد و میگفت ای پناه بیکسان و ای نور عیون و ثمره قلوب حرم رسول الله برگرد و بسوی خیمه بیا و ما را بیحرم مگذار و انحضرت میگفت ای عمه جان بگذار مرا تا مقاتله و مجاهده نمایم و جانم را فدای پسر رسول الله کنم پس سید الشهدا علیه السلام ملتفت شد و فرمود بخواهرش بگیر او را و مگذار بمیدان بیاید و روی زمین خالی از نسل ال محمد نباشد و در روایت دیگر وارد شده است که ان معصوم مریض از خیمه بیرون امد و از شدت

ضعف واستیلاء مرض قوت برداشتن نیزه نداشت ونیزه بدست گرفته
از زمین میکشید وسید الشهدا بتعجیل تمام بان رسید واو را برداشته
بخیمه آورد وفرمود یا قرة عینی چه میخواهی بکنی انحضرت عرضکرد یابن
رسول الله ندا واستغاثة تو رکه‌ها دلم را پاره پاره کرد وقلب ساکنم را
بهیجان آورد میخواهم جانم را فدای تو کنم انحضرت فرمود یا ولدی توهم
شدید داری وجهاد بر تو واجب نیست وتو حجة خدا وامام هستی بر شیعیان
وتو پدر ائمه طاهرین هستی وتو کافل ومتکفل ایتام آل محمد صلی الله
علیه واله وسلم ونسوان طاهرات فاطمیه علیها السلام هستی وباید تو
رد کنی حرم رسول الله را بمدینه وحاشا لله زمین بی حجة وبی امام باشد
ویا ولدی بزودی اسیر وذلیل خواهی شد وپایهایت را بازنجیرها محکم
خواهند بست وان مریض مظلوم عرضکرد یا ابتاه ایا روا است که تو کشته شوی
ومن نظر کنم ایکاش میمردم وترا باینحالت نمیدیدم روحی لروحك الفداء
ونفسی لنفسك الوقاء پس سید الشهدا فرمود یا علی تو خلیفه من هستی
تو ولی وامام هستی بر شیعیان بعد از من واوامر ونواهی دین بتو محکم وقائم
خواهد شد وتو هادی ناس هستی بسوی صراط مستقیم تو حافظ علوم جدم
وپدرم هستی وبعد از ان سید الشهدا علیه السلام او را در اغوش گرفت
وبسیار گریه نمود پس انچه باید حجت وامام سابق بسپارد بامام وحجت لاحق
از ودایع سید المرسلین وامیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
او را بسید الساجدین علیه السلام داد وسپرد وامر کرد او را باخذ جمله از موارث

[illegible]

انبیا یعنی مواریث ظاهریه مثل اسلحه وتابوت سکینه وعصای موسی علی
نبینا وعلیه السلام وغیر ذلك که اینها را جناب سید الشهدا علیه السلم
در وقت بیرون امدن از مدینه طیبه بام سلمه وبصبیه مرضیه اش
سپرده بود وبانها وصیت فرموده بود که بعد از مراجعت سید الساجدین
علیه السلام که ان اشیا را بان بزرگوار تسلیم نمایند ودیگر اگر کسی سؤال
کند وبگوید که در دعوت واستغاثه جناب سید الشهدا اجمیع موجودات
اجابت نمودند وافراد هر نوع واحاد هر صنف لبیك لبیك گفتند
پس الخلیفة الله نعم بعد از اجابت انها چه طور وچه نحو بانها سلوك نمود
پس میگوییم جواب این سؤال اینست که ان بزرگوار بسید المرسلین وحضرت
امیر المؤمنین والحسن المجتبی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین الی یوم
الدین بنحو اظهار تخشع وتخضع جواب داد وبسایر موجودات یعنی بافراد
هر نوع واحاد هر صنف بنحو اظهار رضامندی وخوشنودی جواب داد یعنی
فرمود که انچه بر شما لازم بود که اجابت دعوت واستغاثه من بکنید
نظر بان عهد ومیثاقی که حقتعالی از شما گرفته بود بامامت وولایت مطلقه
ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بعمل اوردید جزاکم الله
نعم وتفصیل اینمقام از قضیه زعفر جنی معلوم میشود واو را در کتاب اکسیر
العبادات ذکر کرده ام باب دویم در مقدمات کیفیت شهادت سید
الشهدا وکلام در ینباب در چند مجلس ومقام واقع خواهد شد پس هر مطلب
در مجالس ومقامات این باب ذکر خواهد شد هم من باب المقدمه است وتسمیه

[illegible]

این باب بباب کیفیت شهادت مجاز است بلکه نفس کیفیت شهادت در باب لاحق نیز ذکر نخواهد شد بهر حال

مجلس وقت مقال اول

در بیان مقدمه که فواید بسیار است پس میگوییم که اینمقام یعنی مقام شهادت سید الشهدا اهم مقاصد اعدا کفار بود و اینمقام است که نزدیک بود بسبب ان اسمانها و زمین خراب و فانی شود و اینمقام است که گریه کرد بسبب ان جمیع موجودات طایفه گریه ایشان بعیون بود و طایفه بذوات و هویات و وجودات خودشان و طایفه بحرکات و سکنات خودشان یعنی هر موجود گریه نمود بان نحو که لایق حال ان بود و اینمقامست که شدید شد بسبب ان گریه اهل سموات و ملائکه کروبین مقربین و اهل جنان و شدید شده ناله و فغان و شیون ایشان و اینمقامست که وقتیکه ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین اینرا دیدند دهشت ایشان زیاد شد و اضطراب و حیرت ایشان بیشتر شد پس در ینمقام بکشف و عیان و عین الیقین دانستند سر افضلیت و تفضیل هر یکی از محمد و عترت معصومین ان بر جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین اسرار و حکمت بودن نسبت علوم انبیا و مرسلین و ملائکه کروبین بعلوم محمد و اله المعصومین مثل نسبت قطره بدریای محیط و اینمقام است بسبب ان دانستند انبیا و مرسلین و ملائکه سری از اسرار خطاب کردن حقتعالی حبیب خودشرا بخطاب لولاک لولاک لما خلقت الافلاک و ایضا سر و حکمتی از اسرار و حکم اینچه در حدیث قدسی هست یا محمد انت منی و علی منک حیث انت منی و محبوا

علی منی حیث علی منک یا محمد حیث تکن یکن علی فیه و حیث یکن علی تکن محبوا علی فیه و ان اجرحوا و ان جرحوا و ایضا اینمقامست که بسبب ان ملتفت شدند ملئکه و انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین بسری از اسرار و حکمتی از حکمتهای ثبوت مقامات نورانیه برای محمد و اله المعصومین و بصدق و حقیقت تصرفات ایشان در جمیع عوالم یعنی در جمله از مقامات قبل از انکه اجساد و ابدان دنیویه ایشان خلق شده باشد و همچنین بعد از انکه بشهادت رسیدند یا وفات نمودند یعنی تصرفات ایشان در ابدان و اجساد نورانیه مثالیه و ایضا بسبب اینمقام واضح میشود در نزد هر کسی شعور غصب کردن خلفا ثلثه حق امیر المؤمنین را و سوزانیدن ایشان خانه حجه کبری و صدیقه عظمی فاطمه زهرا و رنجانیدن انها معصومه مظلومه را یعنی بسبب اینمعلوم میشود و واضح میگردد که مقالات اتباع و اشیاع خلفا ثلثه از علما نصاب و متعصبین هر چه گفته اند و عذر خواسته اند و در بعضی مقامات انکار اذیت خلفا ثلثه فاطمه معصومه مظلومه را نموده اند همه غلط و باطلست و ایضا بسبب اینمقام اشتهار میشود ذکر دین اسلام و خبر شیعیان بجمیع افاق و امصار و بلدان و اقالیم میرسد زیرا که اقامه مجالس تعزیه و محافل ماتم در هر سال بلکه در هر ماه برای سید الشهدا ایلچیها و سفراء دول خارجه و وزراء انها نوشته بهمه جا و بهمه بلد و اقلیم اخبار و کیفیت احوال میرسد پس میگوییم جناب سید الشهدا اشریک قرانست و ان دو ثقل اکبر و اصغرند پس شهادت

جناب سید الشهدا و آنچه بر آن مترتب شد و میشود مثل آیات قرآن اعظم حجت در حقیقت دین سید الانام است و نشر آثار اسلام است پس بعد از اینمقدمه دو منقبت عظیم از مناقب آل محمد ذکر میکنیم یکی متضمن این باشد که علوم اولین و آخرین در نزد علوم محمد و آل محمد مثل نسبت قطره ببحر محیط است و دوم متضمن بعض آثار مقامات نورانیه ایشانست مثل از کتب اخبار شیعه استنباط آن بسیار سهلست بلکه در طرق شیعه بنهج تواتر معنوی نیست که مفید قطع و یقینست ولکن در نیمقام از طریقه عامه و اهل سنت نقل میکنیم لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس میگوییم رئیس علما اسلام در علوم عقلیه السید الاجل الافخم السید داماد قدس الله روحه الشریف در کتاب تقویم الایمان نقل نموده است که بدرستی که ذکر کرده ابو الحسن البصری در کتاب خودش که خضر دید کنجشک را که قطره آب از دریا برداشت و او را در دست حضرت موسی گذاشت و حضرت موسی سوال کرد از خضر از این و اشاره بچه چیز است خضر گفت این کنجشک میگوید که نسبت علم شما بعلم خاتم سید المرسلین و بعلم وصی آن مثل نسبت این قطره است باین دریای محیط و ایضا روایت کرده است افضل المحدثین در حزب علماء اهل سنت و آن اسعد بن ابرهیم المالکی الاربلی است در کتاب اربعین حدیثی مضمون آن اینست که وقتیکه مشاجره شد میان موسی و خضر در قضیه سفینه و غلام و جدار و موسی برگشت بسوی قوم پس سوال نمود از آن برادرش هارون که آنچه مشاهده نمود از عجایب بحر

نماید پس موسی گفت من و خضر نشسته بودیم در کنار دریا یک مرغ از هوا در نزد ما افتاد پس با منقارش گرفت از دریا یک جرعه از آب و او را بسوی مشرق انداخت و جرعه دیگر گرفت و او را بسوی مغرب انداخت و جرعه دیگر گرفت او را بسوی آسمان انداخت و جرعه بسوی زمین انداخت و جرعه پنجمی را بسوی خود دریا انداخت و اسرار این رموز را از خضر پرسیدیم جواب نداد یعنی ندانست پس ما متفکر بودیم ناگاه صیادی پیدا شد پس گفت من شما را در تعجب و تحیر می بینم بسبب فعل این مرغ پس گفت چهار جرعه مرغ بچهار سمت اشاره باینست که بعد از شما خاتم سید المرسلین مبعوث خواهد شد و امت آن مالک ممالک و اقالیم تا بمشرق و مغرب خواهد شد و بر آن معراج جسمانی بسوی آسمانها خواهد شد و لکن دفنش در زمین خواهد شد و اما قطره پنجم که بسوی دریا انداخت اشاره بود بر اینکه علوم اهل عالم در نزد آن مثل قطره است نسبت بدریا و علم او را وارث خواهد برد داران وصیش و پسر عمویش پس ساکن شد از من و خضر مشاجره و منازعه و هر یکی از ما علم خودش را بسیار کم شمردیم و بعد صیاد غایب شد پس دانستیم که آن ملک بود است فرستاده شده بود بما تا بفهماند نقصان ما را چون هر یک از ما ادعا کمال نمود بود من در علم شریعت و خضر در علم اسرار و غوامض قضا و قدر تمام شد ترجمه حدیث که افضل المحدثین المالکی الاربلی در کتاب خودش ذکر کرده بود و اما منقبت متضمن آثار و خواص مقامات نورانیه آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله پس ذکر مینماییم در اینجا حاصل آنچه سید مرتضی رحمه الله تعالی در قصید

لامیه روایت نموده است وان اینست که حکایت کرده است خدی رحمة الله علیه او روایت
کرده از سعید وان از جبل وان گفت که داخل شد بمسجد رسول الله در وقتی که
رسول الله و اصحاب در انجا بودند مردی عجیب الهیئة و غریب الخلقه و در ظلمت
شبیه شب تاریک و قدش در غایت طولانی و موهایش مثل ریسمانها غلیظ
و محکم و گوشهاان مثل گوشهای بغل و ناخنهاان مثل کاردهای بزرگ تیز
و دندانهاان هر یکی بقدر سنگ بزرگ بود و روان منکوس و عبوس و چشمها
ان مثل مشعلها پس زبان گشود بزبانیکه مثل شمشیر از غلاف بیرون نشده بصدا
تیز و بلند سلام داد بر رسول الله و بخطاب سید المرسلین او را خواند و بعد از حمد
نمود من معروف باسم غطرفت هستم و منم عفریت اعظم و من بودم شهنشاه
و سلطان السلاطین بر جمیع شیاطین و جن و من اسلام اوردم و ایمان و
اذعان بدین تو دارم و الان بدر خانه تو امدم تو رحمة للعالمین هستی باید
بداد من برسی و علاج فرمائی قوم من نکث عهد کردند و بیعت مرا شکستند
و عصیان حکم من نمودند و در اینباب ببسیار شکوه و شکایت میکرد و مقصودش
این بود که قومش او را از سلطنت بیرون کرده بودند و بسید المرسلین التجا
میکرد تا انکه او را در منصب خودش بنشاند و ناگاه در میان کلام انجناب
امیر المومنین داخل بمسجد شد پس وقتیکه چشمش افتاد بصورت نورانی امیر
المومنین و سید الوصیین رعشه و رعشه بر اندامش افتاد و دهشت و وحشت
و اضطراب بر ان مستولی شد شروع کرد بدویدن و گریختن بنحویکه بعقبش
هیچ نظری نمیکرد پس اصحاب رسول الله همه تعجب نمودند از عمل غطرفت و سید

المرسلین تبسم نمود حتی انکه ثغر مبارکش پیدا شد و فرمود ای عفریت سا
شو و نترس و نگریز ای عفریت ترا قسم میدهم بحق تعالی که قصه خود را که با
این مرد کذشته است بیان نمائی پس عرض نمود یا رسول الله یکشب جمع شد
نزد من از بزرگان شیاطین و جن نود نفر رجیم که هر یکی از انها مثل کوه
بسیار بزرگ و بلند بود پس ما همه بلند شدیم بهوا و صعود نمودیم تا رسیدیم
بمقامی که از انجا کلمات ملئکه اسمان اول را میشنیدیم و ناگاه دیدیم این مرد را
که در نزدیکی ما حاضر شد و در دست او بود شهب بی نازک مثل اتش شعله
از ان میافروخت و از خوف هلاک شدیم و از ترس ان بسرعت تمام گریختیم
و با نهایت قوت و قدرت که داشتم خودم را در زمان قلیل بدریا محیط رسانیدم
و بدریا فرو رفتم و بعد خاطر جمع شد که ضرر ان بمن نمیرسد و چون از دریا
بیرون امدم و باطراف خود نگاه میکردم ناگاه دیدم در طرف پشت من حاضر
است پس خودش را بر من انداخت مثل انداختن لاچین خودش را بر شکار زد
مرا بیکی از ان شهب مشتعله که در دست داشت و انشهاب مشتعل بکاهل من
رسید و کاهلم اتش گرفت و الان جای زخمش پیدا است و سید المرسلین امر فرمود
که کاهلش را نشان بدهد عفریت و بدا لبد اعن کاهله واذا کالخندق
فی العضل فعلی التکبیر مع التهلیل لفضل امیر النحل علی یعنی وقتیکه
لبد و ساتر کاهل و دوشش را بر داشت و کاهل و دوشش ظاهر شد تا
کاه همه اصحاب نظر کردند دیدند که ضربتی که امیر المومنین بعضلات و ماهیچه
های کاهل و دوشش زده است پس کاهل و دوشش مثل خندق بزرگ شکافته

شده است پس درین هنکام اصوات اصحاب بتکبیر و تهلیل بلند شد و حمد و شکر
الهی را بسبب ان فضایل و فواضل که با میر المؤمنین علیه السلام داده است
بعمل اوردند و امّا در اخبار و اثار از طرق شیعه بثبوت مقامات نورانیه
برای ال الله و اهل بیت رسول الله بحد تواتر معنوی رسیده مفید قطع
و یقین است و از جمله ان اخبار و اثار انست که صاحب کتاب ثاقب المناقب
ذکر کرده است بسند متصل خودش بربیع حاجب منصور دوانیقی عباسی
و مضمون خبر اینست که منصور شخصی فرستاد بارض بابل که هفتاد مرد از انجا
بیاورد وقتیکه در نزد منصور حاضر شدند منصور گفت شما از نسل ساحرین
که در زمان موسی کلیم الله بودند هستید گفتند بلی پس ان ملعون گفت ابو عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام مثل شما کاهن و ساحر است پس اکر عمل بزرک
در سحر کردید که او را مبهوت و مدهوش و متحیر کردید اموال جزیله و عطا
عظیمه بشما میدهم و از مقربین من خواهید شد پس ان ملاعین مصور نمودند
هفتاد صورت از صور سباع و هر یکی از ان هفتاد نفر در جنب صورت مصور
و سحر عمل شده خودش نشست پس منصور ملعون در سر بر ملك و سلطنت
خودش نشست و تاج بر سر گذاشت و بعد بحاجب خودش امر نمود کسی بفرست
بپیش جعفر بن محمد علیهما السلام که او را درین ساعت حاضر نماید و زعم فاسد
و خیال باطل ان ملعون کافر این بود وقتیکه امام حاضر شد و جماعت ساحرین
ان صور مصوره و اجساد پوشیده شده بجلود سباع بحرکت بیاورند بسبب سحرهای
خودشان پس بر امام خوف و اضطراب خواهد شد و در نزد خضار مجلس از رسوا

و امرای بنی عباس اهانت و استخفاف شده خواهند دانست که ان در ادعای
امامت صادق نیست استجیر بالله و لعنة الله علی اعداء ال محمد بهر حال
وقتیکه امام داخل مجلس شد و نظر مبارکش بر ان صور سباع افتاد
فرمود در حالت غضب یا ویلکم اما تعرفوننی انا حجة الله الذی ابطلت
سحر ابائکم فی ایام موسی بن عمران یعنی وای و هلاکت برای شما باد ایا
نمیشناسید مرا و نمیدانید که من همان حجة حقتعالی هستم که باطل نمودم
سحر اباء و اجداد شما را در زمان موسی بن عمران پس نداء فرمود بصوت
بلند و گفت ای اجساد و صورتهای ممثله هر یکی از شما صاحب خود را
بگیرید باذن الله تعالی پس همه بحرکت امده و سباع شدند حقیقة و هر یك
خواست بصاحب خودش و او را درید و پارچه پارچه نموده در مکان خودش
خورد و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده اینحالت از سریر بخسش
افتاده و مدهوش و بی هوش شد پس ان ملعون بهوش امد عرض نمود الله
الله یا ابا عبد الله ارحمنی و اقلنی انی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی
بحجة خدا تعالی رحم کن بر من و خطاء مرا ببخش من توبه نمودم و هم چنین
خطا و غلط و حق نشناسی بعد از این نخواهم کرد پس ان امام فرمود من بخشیدم
پس ان ملعون عرض کرد ای سید و اقای من امر کن بر سباع رد نمایند ان اشخاص
را که خوردند پس انحضرت فرمود هیهات هیهات اگر عصای موسی انچه بلع
نمود و خورده بود از عصاها ساحرین فرعون و غیر عصاها رد نموده بود
هر اینه این سباع نیز رد مینمودند ساحرین را که خورده و بلع نموده اند پس امام

امر نمود که سباع بحالت اصلیهٔ خودشان که جماد و بیجان بودند بر گردند
ولکن آن هفتاد ساحر معدوم شدند و بجحیم رفتند پس بعد از این مخفی نماند
بر محبان و مخلصان که اگر جمیع آثار و خواص مقامات نورانیهٔ محمد و آل
محمد جمع شود و نوشته شود مجلد کبیر در اینباب خواهد شد و از این قبیل
است مهمان شدن امیر المؤمنین در یکشب در منازل چهل نفر و صبح آن شب
هر یکی از آنها میگفتند امیر المؤمنین امشب در خانهٔ من بود و شب در آنجا ماند
و این قضیه را جمعی از فضلاء علما ذکر نموده اند و سید حکماء اسلام فخر
المذهب و الملة سید داماد در کتاب جذوات تصریح باین نموده است در مقام
بیان حال و تحقیق منعال در ابدان مثالیه و اجسام برزخیه و اگر کسی صاحب
فهم و ذکا حدیث بساط امیر المؤمنین را مطالعه نماید میداند که در آن حدیث
در چند موضع جمله از آثار و خواص مقامات نورانیه ذکر شده است و حاصل
کلام اینست که چون نفوس و ارواح محمد و آل محمد نفوس قدسیه کلیه
و ارواح قاهرهٔ باهره میباشند پس تصرف مینمایند در انقاعاتیکه مادون
اند از حقتعالی در جمیع عوالم و قاطبهٔ نشآت در حالیکه آن ارواح کلیه و نفوس
قاهره متعلقند با بدان مثالیه و اجساد برزخیه و این در جمله از اخبار
تسمیه و تعبیر بابدان ظلیهٔ نورانیه شده است و چنانچه این نحو تصرفات از ایشان
قبل از آمدن ایشان باین نشاء دنیویه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا
بعد از وفات و شهادت ایشان شده است و همچنین در حالت حیوة ایشان
نیز شده است و تحقیق این مطلب بنحو اجمال اینست که چون نفوس و ارواح ما

نفوسه کامله و ارواح قاهرهٔ باهره نیستند از اینجهة است در عالم برزخ
هر نفس ناچار بیک بدن مثالی و جسد برزخی متعلق نخواهد شد و نظیر
برزخ عالم نوم و خوابست در عالم نوم روح امثال ماها بیک بدن
متعلقست و لذت اکل و شرب و سیر و صفا و نحو ذلک بان بدن مثالی
است اما نفوس و ارواح محمد و آل محمد چون نفوس قدسیه کلیه و ارواح
نورانیه قاهرهٔ باهره هستند پس از اینجهة است که هر یک از ایشان در هزار هزار
ابدان مثالیه و قوالب و اجساد برزخیه متعلق میباشند و از اینجا معلوم شد
سر مهمان شدن امیر المؤمنین در چهل موضع در یکشب و سر گفتن هر یک
از اصحاب رسول الله یعنی آن چهل نفر گفتند که امشب امیر المؤمنین در خانهٔ
من مهمان بود و در آنجا خوابید و باز از اینجا معلوم و منکشف شد سر
حضور و اصحاب الکساء و الخمسة النجباء در نزد محتضرین و از جنوب تا شمال
صد هزار محتضر و مشرف بموت باشند خصوصا در ازمنهٔ امراض مهلکه
مثل فجاءة و وبا و طاعون استجیر بالله تع پس حضور ایشان صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین بیک بدن خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن
نیست یقینا و قطعا و احادیث در باب حضور ایشان در نزد محتضرین و مشرفین
بموت بحد تواتر معنوی رسیده مفید جزم و یقین است و ثقة الاسلام کلینی
در کافی و شیخ الطائفه در تهذیب بابی منعقد ذکر کرده اند بر حضور ایشان
در نزد محتضرین و جمعی از علما محققین بر این مطلب ملتفت شده اند و علامهٔ
محدثین مجلسی ره در بحار تصریح باین کرده یعنی بحضور اصحاب الکساء و الخمسة

الیجب در برد مختصرین با ابدان مثالیه و اجساد قالبیه برزخیه و برای هر یکی
از ایشان ابدان و غیره مثالیه و اجساد کثیره برزخیه است و نیز مخفی نماند
که بعض از آثار و خواص مقامات نورانیه برای چند نفر از عترت جناب
سید الشهدا نیز حاصل و ثابت شده است و اینها حضرت عباس و حضرت
علی اکبر و حضرت قاسم و صدیقه صغری زینب کبری و صدیقه صغری ام
کلثوم است و لکن در این عترت خاصه باینطور باید فهمید که اینهم نیز برای
ایشان بعد از شهادت ایشان و وفات ایشانست و چون اینها معلوم شد
باید اشاره بیک لطیفه دقیقه نمائیم تا آنکه ستر و حجاب از روی جمیع مطالب
متقدمه برداشته شود و آن اینست که اگر کسی سؤال کند و بگوید که اگر
مسلم داریم و قبول نمائیم که جناب سید الشهدا در روز عاشورا سیصد
هزار تا صد هزار را بدست مبارک خودش بجهنم فرستاد و جناب حضرت
عباس بیست و پنجهزار را بدرک اسفل فرستاد و همچنین کلام در عترت
هاشمیه و سایر اصحاب و لکن بعد از تسلیم و قبول اینها میگوئیم لازم می آید
این مطلب که روز عاشورا باید در غایت طولانی باشد و بمدت هفتاد و دو
ساعت برسد زیرا که ممکنست که بگوئیم امام علیه السلام روح انور اطهر
کلی و نفس قاهره باهره اش تعلق با بدان کثیره مثالیه و اجساد غیره برزخیه
گرفت باین معنی که مقاتلات و مجاهداتش منحصر باین بدن اصلی دنیوی
نبود [illegible] که باین بدن و همچنین با ابدان کثیره مثالیه و اجساد غیره برزخیه
مقاتله و مجاهده نمودند پس در جواب این شبهه و این سؤال میگوئیم که مقاتلات

ومجاهدات

و مجاهدات جناب سید الشهدا نبود مگر به بدن اصلی دنیوی که از بطن طاهر
مطهر صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا متولد شده بود پس چنانچه
زخمها و جراحتها از نیزه و شمشیر و سنگ و مجاهدات آنحضرت باین بدن اقدس
اطهر انور رسید بود و همچنین مقاتلات و مجاهدات آنحضرت باین بدن
بود بس و باین جسد بود بس و اعتقاد بغیر از این جایز نیست بلکه این مطلب
از ضروریات مذهب امامیه میتوان شمرد و اما تصرفات عترت هاشمیه
و اصحاب سید الشهدا در ابدان مثالیه و اجساد برزخیه در حال حیوة ایشان
هیچکس این ادعا را نکرده است و نمیتوانند بکنند پس معلوم و منکشف شد که
چاره و علاج نیست مگر اینکه قائل بشویم و اعتقاد بکنیم بانچه گذشت یعنی
که روز عاشورا در غایت طولانی و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود
و اگر این را کسی اعتقاد نکند لابد است باید انکار کند شجاعت جناب سید
الشهدا را و همچنین شجاعتهای عترت هاشمیه و سایر اصحاب را و فتوحات
خوان بنی امیه نا باشد استجیر بالله ثم استجیر بالله از امثال این نحو عقاید پس
چون مطالب این مقدمه معلوم شد باید مقدمه دیگر نیز ذکر کنیم قبل از شروع
در کیفیت جناب سید الشهدا پس در بیان این مقدمه میگوئیم بر اهل ایمان
و ایقان مخفی نماند که هر صاحب عقل و شعور و هر صاحب فهم و ذکا خوب
تامل و تدبر و تفکر کند در کیفیت شهادت آن مظلوم چنانچه تفصیل او را
بیان خواهم کرد خواهد دانست که آنچه در اخبار و آثار متواتره وارد شده
است از درجات مثوبات زائرین قبر آن مظلوم و مراتب فضیلت گریه کنندگان

در مصائب آن از امور است که بطور حقیقت و واقعیت صادر شده آ
نه بنهج اغراق و مبالغه زیرا که هر چه از مثوبات و درجات بزوار کریه
کنندگان برسد بسبب سید الشهدا رسیده است بلکه در حقیقت
بجناب سید الشهدا رسیده است پس انکار و استبعاد نمیکنند اینجز را
که در اخبار متواتره و آثار متکاثره رسیده است در باب زیارت و گریه مگر
شخصی غیر کامل و قلیل الیقین پس مناسب دانستم ذکر خبر مفضل بن
عمر را در اینجا و آن اینست که مفضل روایت کند از صادق و آن فرمود
والله می بینم که ملئکه تزاحم نمودند بر مؤمنین زائرین در قبر جناب سید الشهدا
یعنی افتاده اند در قبر شریف بر روی مؤمنین و ایشان بر روی ملئکه مفضل
گفت عرض کردم که ملئکه دیده شوند برای زایرین پس آنحضرت فرمود
هیهات هیهات والله ملائکه زائرین را می بینند یعنی بصورت بنی آدم حتی آنکه
ملئکه دستهای خودشان را بر رویهای آنها میکشند از بابت تبرک نمودن
و بعد حضرت فرمود حقتعالی نازل میکند از بهشت وقت صبح و وقت
عشا از طعام جنت برای زوار و قرار میدهد که خدام ایشان در کربلا
ملئکه باشند و هیچیک از زائرین حاجت خودش از حوائج دنیا و آخرت
سؤال نمیکنند از حقتعالی مگر آنکه حقتعالی حاجات او را برآورده میکند مفضل
گفت عرض کردم والله این بسیار کرامت عظمی و موهبت کبری است که حقتعالی
بزوار جناب سید الشهدا عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود ای مفضل
میخواهی که مرتبه بلند درجه اعظم بیان کنم مفضل گفت بلی ای آقا و سید من

پس آنحضرت فرمود می بینم ببصیرت ملکوتیه و نور امامت که در قبر شریف
جناب سید الشهدا سریر و تخت از نور گذاشته شده و بالای آن سریر زده شده
گنبد و قبه از یاقوت احمر مکلل بدر و جواهر و جناب سید الشهدا نشسته
بالای سریر و در اطراف آن زده شده نود هزار قبه خضرا و مؤمنین و زائرین
میآیند در تحت قبه و آن امام مظلوم را زیارت مینمایند و بآن سلام
میدهند پس از حقتعالی بایشان خطاب میرسد و میفرماید ای اولیا من و
ای دوستان من بسیار بسیار در راهها آزرده شدید و ذلیل شدید بسبب
دشمنان آل محمد و بسبب قطاع الطریق و امثال اینها و همه صبر نمودید پس امروز
روزی است که سؤال نخواهید نمود حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر او را بر
آورده خواهم نمود برای شما پس باز صادق فرمود اکل و شرب زوار از بهشت
خواهد شد یعنی مادامیکه در کربلا هستند ظاهر این است که بطعام
و آب آنها از طعام و آب بهشت مخلوط خواهد شد مادامیکه در کربلا هستند
و در بعضی از اخبار باین طور است که جناب سید الشهدا بگریه کنندگان
زوار توجه نموده میفرماید که اگر درجات خودتانرا بدانید فرح و سرور شما
بیشتر از گریه و حزن شما خواهد بود درجات شما مثل درجات ما اهل بیت
است و در بعض اخبار باینطور است که چون امیر المؤمنین بزیارت جناب
جناب سید الشهدا بیاید پس امام مظلوم با امیر المؤمنین عرض میکند یا ابتا
برای زوار قبر من استغفار کن و برای ایشان از حقتعالی درجات و مثوبات عظیمه
طلب کن مخفی نماند که از خبر مفضل بن عمر اشکال عظیم منحل شد و مطلب

بزرک معلوم شد وان اینست که ان کنبد و قبه که در تحت ان دعوات زوار
مستجاب میشود نقبه است از نور از یاقوت حمراء و مکلل بجواهر و دا طراف
نود هزار قبه اخضر از نور از روز شهادت ان امام مظلوم اینها بالای قبر
شریف زده شده است بلکه قبل از شهادت ان امام مظلوم هم این قبه ها را
خلاق عالمیان خلق نموده است پس این اشکال عظیم بود در باب تحت
قبه بحمد الله تعالی منحل شد و جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام قزوینی
این اشکال را ازین خادم العلوم سؤال نموده بود و باینطور تقریر کرد که قبه
و کنبد از زمان نادرشاه زده شده است پس چه طور میشود که حقتعالی و حجج
طاهرین او خبر داده اند که دعوات زوار در تحت قبه مستجاب میشود پس
اختصاص این بازمنه که بعد از زده شدن قبه نادرشاه باشد معنی ندارد و
از سؤال معزی الیه مدت یکسال و نیم کذشته بود که باینحیثیت مفضل
عمر مطلع شد و بان معزی الیه حقیقت حال را اظهار نمود بسیار مسرور
و فرحناک کشت و کفت الحمد لله والشکر له اشکال منحل شد پس اینحیثیت
مفضل بسیار بسیار مراتب و درجات زوار از ان مستفاد شد و اکر اصدقا
و احباء اهل ایمان و ایقان بخواهند مطلب را ابهج و اوضح و ابین تقریر کنم
پس تامل و تدبر نمایند در انچه حالا بیان مینمایم وان اینست که چون سید المرسلین
عقل اول و نور انور و قلم اعلی و اعظم و اشرف مظاهر صفات و اسماء
حقتعالی است پس بکاء و صیحه و ضجه و واه و نالهء ان صاحب مقام قاب قوسین
او ادنی و متوج بتاج اعظم انور لولاک لولاک در مصائب و کیفیت شهادت

جکر کوشه اش سید الشهدا اعظم و اکبر و افضل است نزد حقتعالی از جمیع
عبادات و طاعاتش و از جمله آنحضرت بتبلیغ رسالت و دعوت خلق بسوی
حقتعالی است با این زحمتها و فیره و مشقتهای کثیره که متحمل شدند و صبر کردند
و فرمودند ما اوذی نبی قط مثل ما اوذیت و اکر منیخواهد بی ستر و حجاب
بیان نمایید بکویید اعظم و اکبر و افضل اعمال و عبادات و طاعات محمد
و آله المعصومین المظلومین انچیز است که بسبب ان موهبت عظمی و عطیت
کبری مقام محمود بایشان رسید و مثل مقام محمود مقامی از مقامات ممکنه
متحقق و موجود نخواهد شد و انچیز یکه سبب مقام محمود است حزن و غم و بکا
و صیحه و واه و ناله محمد و آله المعصومین است در مصائب امام مظلوم و کیفیت
شهادت ان مظلوم پس درجات این بکا و اینواه و ناله ایشان فوق درجات صبر
و شکیبائی ایشان و همچنین فوق درجات رضا ایشان بقضا و قدر خواهد
و همچنین فوق درجات تسلیم و تفویض ایشانست پس اینمطلب فهمیدنش
از مهمات است و امثال اینمطالب حقانیه نورانیه ملکوتیه بسیار مستبعد است
در انظار عوام کالانعام و همچنین در نزد امثال انها که انهارا عوام علما و فضلا
میخوانند و لکن در حقیقت غیر از تزویق و تزویر و جهل مرکب چیزی ندارند
و خلاق عالمیان جل جلاله خودش شاهد و عالم است که اعتقاد اینخادم
العلوم در باب زیارت قبر سید الشهدا و در باب کریه و واه و ناله در مصائب
و کیفیت شهادتش همین است که ذکر کردم و همه اینها از ادله قویه و اصول
مستحکمه استنباط کرده ام و براهین و ادله اینمطلب عظیم مهم یعنی افضل عبادات

وطاعات واعمال سیّد المرسلین وهمچنین امیر المؤمنین وفاطمة الزهرا
وهمچنین سایر چهارده معصومین بکاء وآه وناله ایشان است در مصائب
سیّد الشهدا ودر کیفیت شهادت آن وبعد از این سنگ وکلوخ بر
افواه اصحاب جهل مرکّب **مجلس ومقاده** در ذکر امور کثیرة
الفوائد پس میگوییم که مخفی نماند که در این مقام قصهٔ عجیبهٔ لطیفه هست
وبیان این است که این قضیّه میان سیّد اجلّ افخم العالم الرّبانی والفقیه
الصّمدانی صاحب کتاب مستطاب مفتاح الکرامة در فقه ومیان شیخ
اجلّ نورانی ملکوتی از زهد واتقی اهل زمان خودش شیخ حسین اتفاق
سید جواد
افتاده بود وحاصل این قضیّه اینست که چون جناب شیخ دید که سیّد
اجلّ مستغرق بحر تفکّر وتدبّر است پرسید از سبب این نحو از تفکّر وتدبّر
سیّد اجلّ جواب داد که غالبا برای این طایفه از علما وساوس نفسانیّه و
مخطورات وهمسات قلبیّه عارض میشود ونزدیک میشود که این جناب
وسوسه هلاک شود والان وسوسهٔ نفسانیّه وهمسات ومخطورات قلبیّه
من اینست که اخبار متضافره متکاثره که وارد شده است در باب زیارت
جناب سیّد الشهدا ودر باب گریه وزاری وآه وناله در مصائب مظلوم
افاده این نتیجه واین ثمره را میدهد که نسبت سایر اعمال وطاعات وعبادات
با این دوام مثل نسبت قطره است ببحر محیط وذرّه است بشمس مضیئه بلکه
مضامین جمله از احادیث واخبار وارده در باب این دوام حاصل این است
میشود که اگر شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار سال فرضا عمر کند

واز عباد الله المخلصین باشد در جمیع این مدّت عمر را صرف کند در عبادات
وطاعات وحسنات وهمه مقبول درگاه حقتعالی باشد ودر همه مدّت
این عمر طویل یکدفعه زیارت جناب سیّد الشهدا کند یا یکساعت در مصائب
آن مظلوم گریه وزاری وآه نماید پس هر یکی از این دو عمل افضلست در نزد
حقتعالی از جمیع طاعات وعبادات که در مدّت این عمر از آن صادر
شده باشد پس شیخ گفت آیا جناب شما در این باب تشکیک دارید ومعتقد
براین نیستید جناب سیّد اجلّ گفت نستجیر بالله حاشا ثم حاشا چه طور
چه طور میشود که اعتقاد براین نداشته باشم وحال آنکه اخبار واحادیث
در این باب بغایت متکاثر وبنهایت متضافر بلکه از حدّ تعداد واحصا افزون است
ولکن خوض من در بحار افکار برای فهمیدن جمله از اسباب واسرار این
مقامست شیخ گفت جمله از مطالب مشکله واز مباحث مهمه منکشف معلوم
نمیشود مگر بضرب مثالی که ایضاح مقال نماید پس من قصه ذکر میکنم
از بابت مثال بلکه بسبب آن ببعضی اسرار این مطلع باشید بدانکه در بعضی
از ازمنهٔ سابقه ودهور ماضیه سلطانی بود جمجاه وصاحب بلدان کثیره
وجیوش وعساکر وفیره ودر باب عیش والتذاذ شوق بسیار بشکار کردن
رفتن وصید بسیار نمودن داشت ودر روزی از ایّام با لشکر بسیار از
دار الخلافه خودش بیرون آمد بقصد اصطیاد وشکار چند روز ودر یک
منزلی یا دو منزلی دار الخلافه در مکان خوش آب وهوا ومراتع وچمنهای
فرح افزا امر نمود خیام وچادرها را زدند وقرار عادتش براین شد که وقت

صبح با جمعی کثیر از ملازمان و مقربان سوار میشدند و پی شکار و بعد از
قضا حاجت بر میگردیدند و از قضا وقت صبح روزی سوار شد و از معسکر
اندک فاصله نکشید ناگاه آهوی پیدا شد و قصد آن نمود تاخت و آن حیوان
رو بفرار گذاشته مثل تیر هر طرف گاه از کوه بکوه خود را میزد و گاه
از دره بدره میدوید و حرص سلطان در رسیدن بآن و شکار نمودن
آن ساعت بساعت زیاد میشد و از کثرت حرص و حدت و تنهائی خود را
فراموش نمود و از حال خود و حال اسب خود غفلت ورزید نمیدانست
در چه حالت هستند و امر باین منوال بود تا آنکه آهو از نظر سلطان غائب
شد و از شکار کردن نا امید گشته ملتفت شد دید نزدیک غروب
آفتاب است و در احوال خود و اسب خوب تأمل نمود دید هر دو نزدیک
بمقام هلاکت رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد و بهر طرف که نظر
مینمود اثر آبادی نمیدید بلکه نه اثر پرنده و نه اثر چرنده بنظرش نمیرسید پس
ظن قوی بهلاکت رسانید و استغاثه بحق تعالی مینمود و گریه و زاری
مینمود ناگاه از دور کوخی از حشیش و نی بنظرش رسید پس اسب تاخت
خود را بآنجا رسانید از اسب پیاده شد داخل آن کوخ شد دید در آنجا
یکنفر عجوزهٔ اعرابیه و یکنفر جوان اعرابی هستند جوان برخواست اسب سلطان را
بجای بست و سلطان مثل مدهوش و مغمی علیه افتاد و هر وقتیکه فی الجمله
بحال میامد می دید بسیار گرسنه است بجوان بمادرش گفت برخیز نزد او بدو
و پاره نان جو و ارزنی را با شیر در آن بخیسان تا آنکه پیش مهمان بگذاریم

که در دل ... بزن ... جوش از نوشانیدن ... طوفان ... عشق ... بر آب بینی

معلوم است که بسیار گرسنه است مادرش گفت بلکه این مهمان اینقسم غذا را نتواند
بخورد و لکن آنچه داریم باید از مهمان مضایقه ننمائیم برخیز همین بز را ذبح
کن تا او را در راه مهمان صرف کنیم هر چند از مال دنیا غیر از همین بز چیزی
دیگر نداریم و معیشت و غذا ما از شیر این بز است و لکن دور از شیمهٔ انسانیت
و دور از انصاف و مروتست که اینرا در راه مهمان صرف نکنیم و سلطان
از شدت تعب و خستگی دراز کشیده گاه در خواب و گاه در بیداری بعض کلمات
عجوزه و جوانرا میشنید و میفهمید و جوان امتثال امر مادرش نموده بز را
کشت و از پوست او را سلخ نموده پس آن عجوزه نصف گوشت او را در دیک سفالی
مثل یخنی پخت و نصف دیگرش را در روی آتش انداخت مثل کباب نمود و همه را
در پیش سلطان بسیار گرسنه بود از هر دو قسم بقدر ثلث همه خورد و بعد از
آن با استراحت تمام آنشب را خوابید و اما عساکر و جنود و مقربان سلطان
دیدند سلطان مراجعت بسوی خیام و معسکر ننمود اضطراب تمام و دهشت
برای آنها حاصل شد و همه مستغرق دریای غموم و احزان شدند و در همان
شب سوارهای بسیار از چهار طرف پی جستجوی سلطان شدند و وقت عصر
فردا چند نفر از سوارها از یاری بخت و اتفاق خود شانرا بآنجا رسانیدند
که سلطان در آنجا بود و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و تبجیل سلطانرا
بعمل آوردند و زبان بمدح و منقبت سلطان گشودند سلطان برخواست
سوار اسب شد و امر نمود بغلامان که دو نفر عجوزه و جوانرا بجوار دیفی

تیر بلاے کشتگان هجر تو نیست جز غم ... سرو آن ... بر ... بغیر

سوار اسب خود شان نمایند پس آنعجوزه و آنجوانرا برداشتند و با نجوز بفهمی سوار اسب نمودند پس وقتیکه سلطان با جماعت غلامان وارد معسکر شدند جمیع عساکر و جنود و مقربان سلطان بسیار بسیار فرحناک و مسرور گشتند و شادمانیها کردند و چون سلطان بپای تخت خودش برگشت و بعد از دو سه روز در سریر سلطنت خودش قرار گرفت و امر باحضار جمیع ارکان دولت و اعضاد سلطنت و امراء و رؤسا و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند وظایف تجلیل و تعظیم سلطانیرا بجا آوردند سلطان متوجه بسوی ارکان دولت و اعضاد سلطنت شده فرمود چه شایسته است که در شان این عجوزه اعرابی بعمل بیاورم پس چند نفر از خواص مقرب سلطان زبان ثنا و دعا گشودند و هریک از ایشان نظر بهمت و مروت خودش در تعیین عطیه و انعام سلطانی چیزی عرض نمود آنکه همت و مروتش از همه بیشتر و بلند بود باین نهج عرض نمود که سزاوار است اینجوان اعرابی باینکه شهنشاه اعظم انعام فرماید بانحکومت بلدی از بلاد عظیمه و اینحکومت بنهج توارث در ذریه اینجوان اعرابی نسلا بعد نسل بماند چون سلطان با مروت عرایض اینچند نفر از ارکان دولتش شنید بغضب درآمد فرمود ویل ویل برشما باد این همتان و ای پس فطرتان دعا بجوش آورید و کلمات شما باعث حزن و غم شد زیرا که همت و مروت مرا بسیار بسیار پست تر و کمتر شمردید و قاطبه ممالک محروسه و تاج و تخت سلطنت خودم اگر باینها بدهم همت و مروت من مساوی و برابر همت و مروت

اینها خواهد شد زیرا که اینها جمیع اساس معیشت و گذران خود شانرا یعنی بزرشیر ده را در راه من صرف نمودند پس مساوات و برابری در همت و مروت من نخواهد شد مگر اینکه سلطنت را تفویض و تسلیم اینجوان نمایم پس آنسلطان عادل و عالی همت دختری داشت که نسلش منحصر بان بود او را تزویج جوان اعرابی نمود و آنجوانرا ولی عهد خودش قرار داده تا آنکه سلطنت بعد از وفات سلطان بان منتقل شود و چون شیخ حسین مرحوم اینقصه را برای جناب سید اجل سید جواد ذکر نمود گفت یا سیدنا و مولینا اگر در اینقصه خوب تامل و تدبر نمائید اشکالی که از همسائل و محظورات قلبیه حاصل شده است زائل خواهد شد ان شاء الله بعد از آن شروع کرد با نطباق میان مثال و ممثل و گفت یا جناب سید الشهدا با اینکه در راه حقتعالی بذل جان و عترت و اصحاب و اهل و عیال و طفل شیرخواره نمود و همچنین جمیع آنچیزیکه متعلق بآنمظلوم بود با ان تفاصیل و کیفیاتیکه در شهادت خودش و شهادت عترت هاشمیه و با ان تفاصیل و کیفیاتیکه در اسیری حرم رسول الله در اخبار و احادیث و آثار و سیر و تواریخ وارد شده است یا ما فوق این نخواهد بود و اینطور خدمتی در راه حقتعالی معقول و متصور میشود بانه و یا جمیع انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدا از خلقت آدم تا انقراض عالم مصائب و ابتلائهای ایشان جمع شود و نسبت داده میشود بمصائب و ابتلائهای جناب سید الشهدا پس این نسبت مثل نسبت قطره خواهد شد بدریا محیط و نسبت ذره خواهد شد با فتاب پس

در اینمقام تامل تام و تدبر خوب باعث میشود بفهمیدن مناسبت میان قصهٔ سلطان عادل و با مروت و میان مطلب زیرا که مجازاهٔ و مکافات یک بندهٔ حقتعالی با یک بنده دیگرش یعنی سلطان منصف و با مروت و آن جوان اعرابی بآن نهج باشد که ذکر شد پس مجازاهٔ حقتعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدوراتش غیر متناهیست درباب زوار قبر سید الشهدا و گریه و زاری کنندگان در مصائب و کیفیت شهادت آن مظلوم باید بآن نهج باشد که در اخبار و آثار وارد شده است زیرا که تعظیم و تجلیل جناب سید الشهدا است باز جناب شیخ مرحوم اعادهٔ کلام نموده گفت سیدنا و مولانا جناب سید جواد آن بندهٔ حقتعالی که جناب سید الشهدا کرد و آن نحو خدمت که در راه حقتعالی از آن مظلوم صادر شد آیا ما فوق آن معقول و متصور میشود یا نه جناب سید مرحوم گفت حاشا حاشا والله و بالله ما فوق آن معقول و متصور نمیشود پس جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و نتیجهٔ کلام من اینست که اگر محال و ممتنع نبود که حقتعالی مرتبهٔ ربوبیت و الوهیت خودش را واگذار نمود تفویض بجناب سید الشهدا نما میبایست در مقام مجازاهٔ هم چنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن این کلمات بسجدهٔ شکر رفت و از سجده برخواست گفت یا شیخ وسوسه و شبهه من زایل شد بلکه بجمله از اسرار نیز مطلع شد **مجلس و مقام سیم** در ذکر قصهٔ عجیبه و ذکر آن نیز من باب المقدمه است پس میگوئیم مخفی نماند که مصنف اینکتاب خادم العلوم آقا دربندی میگوید

که قصه که میان من و دفتردار دولت عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمر پاشا در عراق عرب با عجب و اطراف همه قصه هاست و بیان آن اینست که چون عمر پاشا والی بغداد و عربستان شد ظلم و تعدی از حد گذشت و بزوار قبور منوره و ضرایح مقدسه علی اصحابها الاف الاف ثناء و تحیه بسیار تعدی و بیحیائی مینمودند و یعقوب افندی در آن زمان حاکم هندیه بود و آن بی حد ذاته بسیار آدم با آداب و اخلاقست بلکه در باطن از طایفهٔ محقه امامیه است پس آنمعزی الیه بکربلا آمد و گفت عمر پاشا در هندیه است و میخواهد فردا برسد نماید و اگر رخصت بگشتی بهندیه رفتم عمر پاشا ببغداد رفته بود یعقوب افندی گفت رخصت کشتی آمد و لکن عمر پاشا دو سه روز است رفته است و گفت نائب پاشا و قائم مقام در جمیع جهات دفتردار افندی است و آن در فلان قبیله است فردا خواهد آمد پس وقتیکه دفتردار آمد و ملاقات شد و بعد از بجا آوردن تعارفات گفتم چون خواستم از کربلا بیایم در فکر بعض هدایا و تحف افتادم که برای شما آورده باشم که اعود و انفع و اشرف و اعظم جمیع هدایا و تحفاست دفتردار گفت چه هدیه و چه است این هدیه و تحفه جلیل القدر و عظیم الشان گفتم جزء قلیل از بحار قوامیس مناقب و فضائل آل محمد خصوصا از مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سید الموحدین و بعد گفتم اصح و اشرف کتب در نزد شما یعنی طایفه اهل سنت و جماعت چه کتابست گفت جامعهٔ صحیح امام بخاری گفتم همچنین است و شروع کردم ببیان حال امام بخاری از نسب و حسب و ولادت و تاریخ

وبیان حال وکیفیات اشتغالش بتحصیل علوم وفارغ شدن از تحصیل
جمله از علوم در سن ده سالگی وبعد کیفیت سفرش بمکه
ومدینه وسایر بلدان حجاز ویمن وجمله از بلدان مغارب وشامات
وغیر اینها برای اخذ احادیث واخبار از شیوخ ومحدثین وضبط
کردنش نزدیک هفتصد هزار حدیث وبیان مقداران احادیث و
اخباریکه در جامع صحیحش ذکر کرده است وبیان کیفیت تدریسش
در بغداد وغیر از اینها از کیفیات متعلقه باحوال امام بخاری چون دفتر
دار اینها شنید مستغرق دریای تفکر وتعجب شد وبعد از ان از جامع
صحیح بخاری چند حدیث در مناقب وفضائل امیر المؤمنین گفتم پس
در اینمقام دفتردار باادب وانسانیت تمام نشست وخودش را بسیار
مستصغر ومستحقر شمرد وبعد گفتم دفتردار افندی چون جمله از مناقب
وفضائل امیر المؤمنین را شنیدی حالا جمله از مناقب وفضائل ودرجات
زوار قبر ریحانه رسول الله جناب سید الشهدا بشنو پس دفتردار گفت بسم الله
بیان کن گفتم بیان اینمطلب موقوفست بر ذکر چند مقدمه پس مقدمه
اولی اینست که چون در روز خندق امیر المؤمنین بمبارزت عمرو بن عبدود
قدم گذاشت رسول فرمود برز الاسلام کله الی الکفر کله وچون امیر المؤمنین
عمرو را کشت رسول الله فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین پس گفتم آیا در صحیح بودن اینحدیث کسی توقف نموده از اهل سنت
وجماعت گفت نه بلکه صدور اینکلام از رسول الله بمرتبه قطع ویقین است

واین متفق علیه سنی وشیعه است در نزد همه علما گفتم اینحدیث در عمومش باقی
است یا نه گفت بلی در عمومش باقی است زیرا که مخصص نیامده است
گفتم مقتضای عمومش اینست که در تحت عبادت ثقلین عبادات جمیع
جمیع انبیا ومرسلین واوصیا نیز داخل شود چنانچه عبادات غیر
اینها نیز داخل است واینچه عموم این نیست عبادت جناب سید المرسلین
است وعدم دخول این هم بدلیل عقلست وهم بدلیل نقل بلکه ثبوت
این درجه واینمرتبه برای ضربت امیر المؤمنین در روز خندق بسبب
ان بود که این خدمت بالنسبه برسول الله وهمچنین بالنسبه بشریعت
غرّا ان بلی جماعتی از علمای اهل سنت در متن حدیث تغییر وتبدیل
داده اند ودر کتب خودشان باینطور ضبط وثبت نموده اند که رسول
الله فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم
القیمة ومقصود ایشان ازین تغییر وتبدیل اینست که بمنحو هند قرار
کنند باینکه یک ضربت امیر المؤمنین در روز خندق افضل است از
عبادات جمیع طوایف جن واز عبادات جمیع طوایف انس از خلقت آدم
تا انقراض عالم خواه عبادت انس عبادت انبیا واوصیا باشد خواه عبادت
غیر اینها باشد گفت این غلطست وصحیح همانست که اول ذکر شد یعنی
علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین وبعد گفتم مقدمه دویمی اینست
که هرچه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق
وصحیح ومطابق واقعست وبعد گفتم دفتردار افندی آیا برانجناب کذب

اغراق که مطابق واقع نباشد تجویز مینمایند گفت حاشا ثم حاشا
کلا ثم کلا هر چه آن بزرگوار فرموده است صدق ورا ست و مطابق
زیرا که حقتعالی در شان آن بزرگوار فرموده است که وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و بعد گفتم مقدمهٔ سیم انست که آیا یک حجه سید
المرسلین افضل است یا ضربت امیر المؤمنین در روز خندق پس
دفتردار سکوت اختیار نمود گفتم محل سکوت نیست البته یک حجه
رسول الله افضلست از ضربت امیر المؤمنین در روز خندق چنانچه
از تقریر مقدمهٔ اول این فهمیده شد گفتم چون این مقدمات فهمیده
شد بدانکه یکروز جناب سید المرسلین در نوبت عایشه در منزل آن
بود و سید الشهدا در آنوقت طفل بود آهسته آهسته راه میرفت و رسول
الله او را با غوش گرفته بصد مبارکش چسبانید و بسیار میبوسید و بسیار میبوئید
عایشه عرض کرد و گفت بابی انت و امی یا رسول الله ما اعجابک لهذا
الغلام پس آنحضرت فرمود یا عایشه آیا تو نمیدانی این پارهٔ قلب من
و جگر گوشهٔ من و ریحانهٔ منست پس آنحضرت شروع کرد بگریه و زاری نمود
و گریه و زاری شدید نمود پس عایشه گفت بابی انت و امی یا رسول الله
اینچه وقت گریه نمودنست والان شما باین پارهٔ قلب و جگر گوشهٔ خود
مسرور بوده و فرحناک پس آنحضرت آه کشید و فرمود یا عایشه متذکر
شدم کیفیت شهادت این مظلوم را و این مواضع از بدن شریفش میبوسید
و میبوئید جاهای شمشیرها و نیزها و تیرهای بنی امیه است پس عایشه گفت

اما حسین را میکشند پس آنحضرت فرمود بلی یا عایشه و را طایفه از امت من
میکشند در حالیتکه تشنه لب و شکم گرسنه باشد حقتعالی شفاعت مرا
مانها نصیب نخواهد نمود پس بعد از آن فرمود یا عایشه طوبی طوبی لمن
زاره بعد شهادته عایشه عرض کرد ما لمن زاره بعد شهادته یعنی حق
تعالی بزیارت کنندهٔ اش چه اجر و چه ثواب میدهد پس آنحضرت فرمود حجة
من حججی یعنی حقتعالی اجر و ثواب یک حج مرا بان زیارت کنندهٔ قبر حسین میدهد
پس عایشه اینرا شنید بسیار تعجب کرد نظر براینکه عایشه میدانست که
یک حج رسول الله افضلست از جمیع عبادات و طاعات جمیع طوایف جن
و جمیع طوایف انس از خلقت آدم تا انقراض عالم پس عایشه در مقام تعجب
و استبعاد گفت حجة من حجک یا ثواب یک حج تو برابر قبر حسین میدهد حقتعالی
پس آنحضرت فرمود بلی حجتین من حججی یعنی بلکه ثواب و اجر دو حج مرا بان میدهند
باز عایشه در مقام انکار و استبعاد گفت حجتین من حججک پس فرمودند
حضرت بل اربع حجج من حججی و بهمین منوال عایشه تعجب و استبعاد مینمود
و رسول الله در لاحق ضعف سابق یعنی دو برابر سابق را ذکر مینمود تا اینکه
رسید کلام رسول الله باینکه فرمود خمسة و اربعین حجة من حججی باز عایشه
تکرار عرض کرد و گفت خمسة و اربعین حجة من حججک پس آنحضرت فرمود
بل تسعین حجة من حججی مع اعمارها یعنی ثواب نود حج من با ثواب نود عمره
من با نمیدهند پس آنوقت عایشه ساکت شد و چون کلام من در ذکر
این حدیث باینجا رسید دفتردار گفت مولای من افنکی من برای من الان اشکال

و یکشبهه عارض شد و واجبست که این اشکال و این شبهه را زایل بکنید و حاصل
این اشکال اینست که چون در مقدمه دویمی ذکر شد که بر رسول الله کذب
و اغراق و گفتن آنچه مطابق واقع نیست جایز نیست که در نزد همه علما اسلام
پس در ینحدیث رسول الله اول فرمود حجة من حججی پس چه طور میشود که
بسبب تعجب و استبعاد عایشه رسول الله اضراب نموده بفرماید بل حجتین
من حججی پس اگر زائر قبر سید الشهدا مستحق و مستاهل ثواب و اجر یک حج
رسول الله بود بسبب استبعاد و استنکار عایشه مستحق و مستاهل ثواب
دو حج رسول الله نخواهد شد و همچنین تا باخر کلام مبارکش و از همه
مشکلتر کثرة اضرابات یعنی از یک گرفته تا نود چه قدر اضراب بلفظ بل
واقع شده است پس گفتم دفتردار افندی خوب ملتفت شده اید و خوب دقت
نموده اید و لکن بحول الله و قوته تعم جواب شافی وافی حاضر است و حاصلش
اینست که رسول الله در ینحدیث شریف اشاره فرمودند بتفاوت و تفاضل
درجات زایرین یعنی همه در یکدرجه و در یکمقام نیستند و این تفاوت
درجات و تفاضل در مثوبات بچند چیز میشود بحسب کثرة مشقت و زحمت
در راه و قلت مشقت و زحمت و بحسب بعد مکان زائر و قرب مکانش و
بحسب استحکام و اتقان معرفت و قلت معرفت و بحسب شدت اخلاص و
خلوص و فقد این نحو از خلوص و نظایر و امثال اینها از جهات و اعتبارات
پس از زیارت کننده که بسیار بسیار و بسیار باشد و در مشقت و زحمت و
اتقان معرفت و اخلاص و خلاص و نحو ذلک کم حظ و قلیل السهم باشد

ثواب زیارت آن یک حج رسول الله است و آنشخصیکه در همه اینها یعنی در معرفت
و اخلاص و مشقت و طول سفر و نحو ذلک بالاتر از همه باشد ثواب زیارت
آن نود حج و نود عمره رسول الله است و سایر مراتب یعنی از دو حج گرفته
تا چهل و پنج حج برای آن اشخاص است که بالاتر از اول و پایین تر از آخر
باشند یعنی آنشخصیکه در رتبه بالاتر از این شخص دویمی است آن ثواب
چهار حج دارد و آنشخصیکه در رتبه بالاتر از این شخص سیمی است ثواب هشت
حج دارد و همچنین تا آخر مراتب و چون دفتردار اینها را شنید بسیار
بسیار خوشنود و فرحناک شد و گفت جزاك الله تعالی خیرا و بعد گفتم دفتر
دار افندی آیا معلوم شد که حاصل و ثمره و نتیجه همه اینمقدمات و همه این
کلمات در نزد شخص منصف عاقل متدین چه چیز است گفت ضربت علی
در روز خندق افضل از عبادت ثقلین شده و یک حج رسول الله افضل
از ضربت امیر المؤمنین در روز خندق و اقل و کمتر در جه زیارت کردن
قبر سید الشهدا بمنزله درجه یک حج رسول الله و حاصل همه اینها این
میشود که اقل درجه زیارت کردن قبر سید الشهدا افضل از درجه ضربت
امیر المؤمنین در روز خندق میشود گفتم همین طور میشود مطلب بعد از
ملاحظه مقدمات مذکوره و بعد از تامل در اینحدیث شریف و لکن
تحقیق بدان که چون ضرورت دین و همچنین اجماع از جمیع فرق مسلمین قایم
شد بر اینکه درجه ضربت امیر المؤمنین افضلست از جمیع درجات زیارت زوار یا
زیارت زوار نیز در تحت عموم عبادت ثقلین داخلست پس بحکم ضرورت

واجماع درجه زیارت بدرجه حضرت امیرالمؤمنین نخواهد رسید قطعا ویقینا پس لامحاله بعد از تامل درانچه ذکر شد معلوم میشود که زیارت قبر جناب سید الشهدا درتالی درجه حضرت امیرالمؤمنین واقعشد پس اکر شخص منصف وبامروت انصاف بدهد وخوب تامل نماید میداند مطلب بسیار بسیار جلیل وبزرک وبسیار بسیار دقیق ورقیقست وچون کلام باینجا رسید شروع کرد دفتردار بکریه کردن وکریه شدید میکرد وخودش را بردستهای من انداخت ومکرر دستهای مرا میبوسید وچشمش میکشید ومیمالید وکریه میکرد وچون حال دفتردار را باینطور دیدم وفهمیدم که مرد دانا ومنصفست فرصت غنیمت دانستم وکفتم والله وبالله مواخذ خواهید شد والله معاقب خواهید شد دیدم رنکش متغیر شد ومضطرب کشته کفت چرا چه تقصیر داریم کفتم بدرجات ومقامات زوار قبر سید الشهدا انصاف داده اذعان واعتراف نمودید وهمان زوار بعد از داخلشدن بخاک شما یعنی دولت روم هزار هزار بلاها بر سر انها میاورند وقطع نظر از باجها وخراجها بدعتی که از انها میکیرند وقتیکه قطاع طریق در جمله کثیره از اوقات بر سر انها میریزند وبعضی را میکشند وبعضی را زخمدار وجراحت دار مینمایند ومال واسباب ایشانرا میکیرند اکر عرض حال بحکام ومستحفظین قریه وقلاع در انطرف نمایند فحش وناسزا مربوط میشنوند بلکه فحش مذهب میشنوند بعوض اینکه میبایست رد مال ایشان نمایند ولا اقل تسلی ودلداری دهند اکر بعداد برسند انهارا منع میکنند که ملاقات

والوزاره بروند وبوزیر بغداد عرض نمایند واکر احیانا بوزیر دست ایشان برسد وعرض حال کنند کارسازی وعلاج درد انها نخواهد شد پس وقتیکه دفتردار اینهارا شنید بسیار بسیار مرتعش شده کفت انشاء الله تعالی بعد از این همچنین نخواهد شد وهمچنین قاعده خواهم کذاشت که زائرین دسبب ضرر بزوار جناب سید الشهدا نخواهد رسید ای برادران اهل ایمان وای محبان ال الله واهل بیت رسول الله دفتردار با این منصبی وبا این تعصب مذهبی وقتیکه کلمات حق ومطالب صدق را بادله وبراهین شنید انصاف داد ودر مقام محبت اهلبیت رسول الله درامد وکریه شدید کرد در وقت شنیدن مراتب ومقامات ودرجات زوار جناب سید الشهدا واما جهلاء اهل ایران که اسم خود شانرا شیعه میدانند که اکر امثال ونظایر اینرا بشنوند در صدد راه استبعاد واستنکار میبرآیند وانما اشکو بثی وحزنی الی الله ان الله بصیر بالعباد ومخفی نماند که هرچند از مطلب اینمجلس یعنی ذکر وبیان کیفیت شهادت جناب سید الشهدا دور افتادیم بسبب ذکر کردن اینمقدمات مذکوره ولکن عذر من دو چیز است یکی انکه میخواهم که اهل ایمان ومعرفت با بصیرت تامه باشند زیرا که اینمقدمات بسیار بسیار فواید ونکات داشت وچون در جلد اول در مجالس زیارت جناب سید الشهدا ودر مجلس بکا بر ان حضرت اینهارا ذکر نکرده بودم خواستم در اینجا ذکر نمایم وازیکوجه مناسبت این بود در انمجالس ذکر شود ولکن از وجه دیکر انسب واولی این بود که در اینجا

نمایم و عذر دو همی اینست که والله و بالله از خودم حالتی استنباط مینمایم که
یعنی گویا طاقت و قدرت بنوشتن کیفیت شهادت آن مظلوم ندارم آه آه آه
یا ابا عبد الله **مجلس و مقام چهارم** در بیان عدد کفار فجار و زنادقه
اشرار که اعدا را سید الشهدا کشت و بجهنم فرستاد پس مخفی نماند که اقوال
اهل سیر و تواریخ و علما روایات و آثار و اخبار و کلمات مصنفین کتب
مقاتل و مراثی خواه بنظم بوده باشد و خواه بنثر درین باب بنهج واحد ذکر
نشده بلکه باطوار مختلفه و متشتته ذکر کرده اند پس آنچه متفق علیه
جمیع اهل سنت و اهل شیعه است باین معنی کمتر از آن عدد هیچکس بآن
قائل نشده هزار و نه صد پنجاه نفر است غیر از مجروحین و قول بالوف
یعنی چند هزار در کلمات جمعی هم بطور نظم و هم بطور نثر واقع شده است
و از بعض فقرات جمله از زیارات همچنین مستفاد میشود که سید الشهدا آنقدر
عسکر و لشکر را کشته بود و در بعضی از مقاتل حضرت سید الشهدا ده
هزار نفر را کشته بلکه این ده هزار در دو حمله آن بود و بعضی دیگر بحمله گفته است
و بعضی ذکر کرده است که حضرت پنجاه هزار را بدرک اسفل فرستاد بلکه بعضی
این پنجاه هزار را در یکحمله گفته است و منقول است از من بنقل جمعی از معتبرین
و عدول از کتاب محدث کامل و حاذق در عصر خودش بغضنفر بحرانی
که عدد لشکر نزدیک بانصد هزار بود و آنچه بعضی از ناقلین باین طور تعبیر کرده
که همه عدد لشکر کفار چهارصد و شصت هزار بود و آنچه امام کشت عددش
سیصد و سی هزار بود و بیست و پنجهزار را از آن لشکر کفار حضرت عباس کشت

و سایر اصحاب و عترت هاشمیه بیست و پنجهزار کشتند پس عدد همه مقتولین
سیصد و هشتاد هزار میشود و باقی نمیماند از آن کفار مگر هشتاد هزار
و شیخ عبد الحسین اعثم نجفی که از تلامذه شیخ افقه شیخ جعفر مرحوم نجفی
و سید اجل سید جواد مرحوم عاملی میباشد در یک قصیده رائیه ذکر کرده
است که نقل شده است که عدد لشکر ابن سعد لعنة الله تعالی پانصد هزار است
و امام سه اخماس را یعنی سیصد هزار را بجهنم فرستاد و لکن این شیخ جلیل
متعرض ذکر عدد کشتهای که اصحاب امام و عترت هاشمیه کشته بودند
نشده است و بعضی از ثقات و عدول نقل کرده است از کتاب مدینة العلم که از جمله
تصانیف سید محدث اجل سید نعمة الله الجزائری است و بسلسله سند از سید بنده
است بعبد الله الاسدی و مضمون متن روایت اینست که وقتیکه ابن سعد لعنه
الله تعالی خواست که متوجه شود بسوی کوفه با سرهای منوره مطهره شهدا و با اسرا
و حرم رسول الله آنوقت حکم رسید از ابن زیاد ملعون بآن ملعون که کشتهای
لشکر را دفن کن و آل محمد و اصحاب حسین را دفن مکن و بعد از دفن کشتهای
لشکر متوجه شو بسوی کوفه پس ابن سعد ملعون بآنکافر جواب فرستاده
که بدفن کشتهای لشکر قدرت ندارم زیرا که عدد آنها صد و پنجاه هزار است
پس ابن زیاد نوشت بدان رؤسا لشکر را دفن کن و باقی را طرح کن و بعد از آن
و خودت متوجه کوفه شو با رؤس مطهره شهدا و اسرای آل محمد و این روایت
چنانچه مضمونش معلوم شد بیان نشده است در آن که از آن صد و پنجاه هزار
چه قدر را امام کشته بود و چه قدر اصحاب و عترة هاشمیه کشته بودند و آنچه در

نسخه منسوبه بشیخ شهاب الدین العاملی ذکر شده است بنا نش بان بهج است که
امام خلقی بسیار از لشکر کفار کشت و بعد از انکه بان امام مظلوم نزدیک
هشتاد جراحت از زخم شمشیر و نیزه و تیر رسید باز چهار هزار و هشتصد
پیاده را بجهنم فرستاد و در ین نسخه بعد از ذکر کلام طویل باز ذکر شده است
که امام در چند حمله نزدیک ببیست چهار هزار بدرک اسفل فرستاد و بان
بان امام بسیار زخم رسید باز در چند حمله مقاتله و مجاهده نمود بعد در
چند حمله نزدیک ببیست هزار سواره کشته شد و بعد ان حضرت سید الشهدا
قصد خیمهای اهل حرم نمود و قبل از رسیدن بخیمه ملکی از ملئکه رسید
و عرض کرد السلام علیك یا ابا عبد الله و انحضرت رد جواب نمود ان
ملك عرض کرد که از جمیع سموات کذشتم و همه متغیر و ظلمانی دیدم و همه
اهل اسمانها بمصائب تو کریه میکردند و حقتعالی مرا مامور کرد که اطاعت
امر تو بکنم اکر میخواهی ملئکه نازل بشوند تا انکه دنیا را پر کنند و اکر امر کنی
در یکطرفة العین دنیا و انچه در و هست خراب کنند همه با جز تو باجنود شد
اطاعه خواهند کرد و اکر میخواهی بجد و پدر و مادر و برادرت لاحق شوی امر نمون
بایشان لاحق خواهی شد پس امام فرمود که میخواهم بایشان لاحق شوم مخفی
نماند که بجمیع تقادیر مذکوره خواه ان تقادیر و اختلافات در عدد همه لشکر
باشد و خواه در عدد انجماعتیکه امام انهارا کشته است باید درینمقام ملا
نمود بلکه نکته لطیفه دقیقه را و بعضی بان اشاره نموده است پس عالم ربانی
و فاضل صمدانی صاحب کتاب مجلی اعنی ابن ابی جمهور اللحسائی میکوید روایت

شده است که جناب سید الشهدا در روز عاشورا بعضی را میکشت و جمعی را امان
در وقت نمیکشت با وجود اینکه متمکن بود از قتل اینها بسبب قرب همه با امام
در مکان و موقف پس کسی سبب انرا از امام پرسید پس امام فرمود که ان
جماعتیکه نمیکشم می بینم در اصلاب انها نطفه هارا که انها اهل ایمان
خواهند شد پس مقصود من اینست پدران نمیکشم ذریه و نطفهها بماند تا
اینها از اصلاب انها بوجود بیایند و انجماعتیکه انهارا کشتم و بازمیکشم
در اصلاب انها اهل ایمان نمی بینم اینمضمون کلام صاحب مجلی است و بعضی
از فضلاء اصدقا و ثقات ذکر نمود برای این احقر که در بعض کتب معتبره
دیده بود که سید سجاد فرمود من دیدم یك کافر را که نیزه بپهلوی پدرم زد
و پدرم اورا نکشت و بعد از انتقال امامت بمن معلوم شد که در صلب اینکافر
شخصی بود که از دوستان ما اهلبیت بود و مخفی نماند که همه اینها موید و
مسدد میشود بانچه بعض فضلاء معاصرین از علماء بحرین در کتاب منهاج
السالکین ذکر کرده است مضمونش اینست که نقل و روایت شده است که جناب
سید الشهدا در روز عاشورا نظر میکرد بواسطه عمود نور که نزد امام میبود
باصلاب اعداء کفار پس هر کسیکه امام در صلب ان نطفه مؤمن میدید اورا
نمیکشت پس همه انجماعتیکه امام انهارا بقتل نرسانید بسبب این سر مذکور
انها جمع شدند و امام را شهید کردند پس اکر این سر نبود امام همه اهل لشکر را
که هر مقدار بودند در نفس الامر بقتل میرسانید و همه را فانی میکرد و احدی
از انها زنده باقی نمیماند و بر این سر تاویل شده است قول حقتعالی در قران مجید

لوتر بلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما و بعضی ذکر کرده است که امام
زین العابدین عرض کرد بسید الشهدا در وقت رجوع عش بخیمها بعد از
چند حمله او از مقاتلات و مجاهدات با ایشان ای پدر و یابن رسول الله من مکرر
میدیدم که یک نفر از کفار اعدا میکشی و ده نفر را میکشی پس اینچه معنی
دارد و چه سر دارد پس آن امام فرمود سر این برا تو منکشف و معلوم
میشود در وقت عصر پس مقصود امام از انکشاف سر و حقیقت حال
برای سید الساجدین در وقت عصر اینست که وقت عصر بعد شهادت
آن امام مظلوم عمود نور منتقل میشود بسید الساجدین زیرا آن از لوازم
امامت و خلافت و آخر از اشیا است که از امام سابق با امام لاحق میرسد
پس بعد از انتقال این عمود نور هر چه امام سابق میدید بسبب این عمود
امام لاحق نیز او را خواهد دید پس وقت عصر عاشورا معلوم و منکشف
شد برای سید الساجدین سر اینکه جناب سید الشهدا جماعتی از لشکر
کفار بقتل رسانید و سر اینکه جماعتی را بقتل نرسانید و اهمال نمود و باقی
کذاشت و دیکر مخفی نماند که مفاد این روایت و همچنین روایات کثیره اینست
که وقت انتقال روح اقدس نور امام سابق بعالم قدس و صوامع تقدس
و بعبارت دیکر بنشاه برزخیه متساوی خواهد شد علوم امام لاحق با
علوم امام سابق **مجلس و مقام پنجم** در بیان جمله از خواص خلفاء الله
تعالی یعنی اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه و اشاره بشجاعت خلیفه
الله جناب سید الشهدا و ایضا در بیان جمله از امور مهمه و مطالب عزیزه و تنقیه

لطیفه پس ابتداء بکلام نمود نتایج و حاصل آنچه مذکور شد بحول الله
تعالی و قوته بیان هم نمایم پس بدانید ای مؤمنین ممتحنین که قلوب ایشان منور
بانوار ملکوتیه و معارف حقانیه و محبت آل الله و اهل بیت رسول الله
است در شنیدن امثال آنچه مذکور شد در قوه و شجاعت حسینیه انکار
و استبعاد ندارند زیرا میدانند بقطع و یقین که چنانچه هر یکی از چهارده
معصوم افضل من جمیع الوجوه و بجمیع معانی افضلیت هستند از جمیع انبیا
و اوصیا و جمیع ملئکه و عرش و کرسی و حجب نورانیه و سرادقات جبروتیه
و بعبارت دیکر هر یکی از چهارده معصوم یک کفه عدل میزان ملکوتی
کذارده شود و همه آنهائیکه اشاره شد بکفه دیکر کذارده شود کفه اول
بر کفه دوم رجحان خواهد داشت و همچنین میدانند که قوت و شجاعت جناب
سید الشهدا از آن درجاتیکه بآنها اشاره شد در مقام نقل اقوال و روایات
متضمنه این مطلب که امام این قدر را بقتل رسانید بسیار بسیار بالاتر است پس
در وقت شنیدن اقوال مختلفه اصحاب مقاتل و روایات انکار نخواهد
کرد و استبعاد نخواهد نمود بلکه خواهند کفت البته در وسع قوه و شجاعت
نفس و بدن سید الشهدا هست که از بیدو اکثر از سیصد هزار یا چهارصد
هزار یا پانصد هزار بکشد زیرا که قوت بشریت و شجاعت انسانیت حسینیه
مجمع البحرین شجاعت محمدیه مصطفویه و علویه مرتضویه و مظهر و مکشف
شجاعت جمیع انبیا و اوصیا و صدیقین بلکه جامع مجامع جمیع شجاعتهای
دلیران و شجاعان و مجمع جوامع قوتهای قاطبه اهل قوتهاست پس اکر سؤال

کند کسی و کوید که استبعاد مستبعدین و انکار منکرین که میکویند که ممکن نیست امام چهار صد هزار یا سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار بلکه سی هزار بلکه ده هزار در روز عاشورا کشته باشد از ینجهة است که اشاره بان میکنیم یعنی میکویند که مقاتلات و مجاهدات امام بعد از ظهر روز عاشورا شده است پس چه طور میشود در چندین ساعت قلیله اینقدر جماعت کثیره را امام بقتل رساند و این انکار و استبعاد قوی تر میشود در وقتیکه ملاحظه کنیم مقاتلات و مجاهدات جمعی از اصحاب را بعد از ظهر و اقوی و آکد میشود وقتیکه ملاحظه نمائیم که مقاتلات و مجاهدات جمیع عترت هاشمیه را که بعد از ظهر شده است و اشد و ابلغ و آکد و اقوی خواهد شد اگر بر اینها اضافه نمائیم نصایح و مواعظ حضرت را برای قوم کفار در مقام اتمام حجت و اکمال دلالت و همچنین اشعار و رجزهای بسیار از انحضرت در میدان قتال و همچنین ملاحظه نمائیم وداع کردن انحضرت اهل حرم را چندین مرتبه پس باین تقریر چه طور میشود که این همه امور و وقایع بعد از ظهر عاشورا واقع شود و با وجود این حضرت امام سیصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار را بقتل برساند از کفار اشرار پس ما در جواب این سوال میکوئیم که اگر بنا این باشد که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر سایر روزها بوده است اشکال باقی است و استبعاد و انکار دفع نخواهد شد ابدا و اصلا اگر چه بنا بقول مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب کذاریم که عدد مقتولین کفار اشرار را کمتر از انکسی نکفته است از علما شیعه و علما اهل سنت و انچه ان ذکر

کرده است اینست که عدد کفار اشرار که حضرت امام و اصحاب و عترة هاشمیه کشته اند همه اش هشت هزار است بر اکه روزیکه مدتش دوازده ساعت باید کمتر یا بیشتر باشد کنجایش این را هم ندارد خصوصا اگر ملاحظه شود که اکثر مقتولین کفار بطور مبارزت و تنهائی بمیدان امدند و ایضا ملاحظه شود تودیعات کثیره امام و ملاحظه شود ایضا نصایح و مواعظ کثیره ان برای اتمام حجت و اکمال ارشاد و هدایت و ملاحظه شود ایضا خطب و اشعار و رجزهای منظوم که در میدان قتال و جدال بیان فرمودند و ایضا ملاحظه شود مدت غشیه و بیهوشی امام بعد از انکه از اسب بر زمین کربلا افتادند و اندو غشیه بوده است و مدت هر غشیه سه ساعت بوده است چنانچه اشاره بر این خواهد شد و لا اقل یکغشیه بکوئید در مدت سه ساعت پس بجمیع تقادیر و بجمیع تنزلات در مقتولین کفار چاره و علاج نیست مکر اینکه بکوئیم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر سایر روزها نبوده است بلکه ان روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است چنانچه سابقا اشاره باین شد پس اخبار و روایاتیکه دلالت میکرد بر اینکه حضرت امام بسیار بسیار از کفار کشت مثل سیصد هزار یا صد هزار و لا اقل پنجاه هزار همه مسدد و مؤید و شاهد خواهد شد بر ابودن مدت روز عاشورا هفتاد دو ساعت مثل سایر مؤیدات و مسددات که سابقا بر انها اشاره شد و اصل دلیل در مطلب قول رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه صدیقه کبری و حسن مجتبی که فرمودند لا یوم کیومک یا

در تعبیر مؤلف بعضی از علما را که در رافع هستند امثال جهلا

ابا عبد الله و تقرب بستد لالی نزد علمای کامل که حذاق در علوم کثیره و وفیره هستند در غایت وضوح است و تعیین هفتاد و دو ساعت بودن از انخبر مرسل مسبوق الذکر مستفاد خواهد شد پس اگر حالا کسی اعاده سؤال کند بگوید حالا امر مشکل تر و اصعب شد از اول زیرا که باذهان عوام بلکه علما و فضلاء که اصحاب مناصب علیه هستند این مطلب نمی چسبد بلکه استبعاد ایشان حاصل و انکار ایشان برقرار است پس در جواب می گوئیم آه آه بلکه صد هزار آه از شیمه ردیه و خصلت عوامیه و از ان اشخاص که علما و فضلا باشند و بخصلت جهالت عوام باشند و اشکو بثی و حزنی الی الله ان الله بصیر بالعباد اکثر علمای این زمان از علوم ربانیه و عقاید حقانیه بلکه از همه علوم دست خالی میباشند مگر قلیلی از علم فقه و علم اصول فقه و آن نیز والله و بالله بطور خامی و ناپختگی و بنهج تقلید در دست ایشان باشد و اگر هزار سب و شتم بشنوند انقدر متشمز و متغیر نمیشوند مثل اشمئزاز و تغیر ایشان وقتیکه از کسی بشنوند کلمه حق و صدق مثل اینکه شما مجتهد نیستید و از عمر هر یکی پنجاه یا شصت یا هفتاد گذرد و یک باب از ابواب اصول کافی از کتاب حجت و علوم ائمه که از شصت باب بیشتر است نمیدانند بلکه در عمر خود شان یکمرتبه نگاه نکرده اند آه آه صد هزار آه پس اگر حالا کسی سؤال دیگر کند و بگوید که ائمه مکرر فرموده اند با مردم بمقدار عقول ایشان و گنجایش افهام ایشان احادیث ما را ذکر نمائید و چیزیکه حوصله تحمل آن ندارند ایشان او را ذکر نکنید و جهلای شیعه را

در توصیف مؤلف با وفا از ذاکرین را بذکر شجاعت سید الشهدا

بر ما و خود مان بهیجان منازعه و مباحثه و انکار و استبعاد نیاورید و آخر انکار ایشان باعث کفر و ارتداد ایشان میشود پس چرا امثال این امور مذکوره بیان میکنی و میگوئی آن امور را که مردم اظهار انکار میکنند یا جحج طاهرین معصومین مکرر نفرموده اند که ما اهل بیت رحمت و عصمت را چنانچه اعدا ما از منافقین متالم و متوذی میکنند و همچنین جمعی از دوستان و علمای شیعیان ما اذیت ایشان بما میرسد بسبب اظهار کردن و افشاء نمودن ایشان اسرار ما را و آنچیز را که عقول مردم او را قبول نمینمایند پس جواب از این سؤال نیز بچند طور میدهیم اول اینکه میگوئیم این مطلب و امثال آن از قبیل مطالب مشتمله بر اسرار و غوامض دقایق نیست تا آنکه علما ممنوع شده باشند از افشا و اظهار این در نزد عوام الناس و اشباه ایشان و دوم اینکه میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جمله مطالب سراریه و از قبیل غوامض مسائلیست که اگر مضائب آل محمد ذکر شود بدون ذکر شجاعت سید الشهدا و غیرت هاشمیه و دوستان اصحاب مستشهدین والله و بالله خلاق عالمیان و رسول الله و اهلبیت معصومین آن با نیز راضی نخواهند شد قطعا و از این خوشنود نخواهند شد یقینا زیرا این در حقیقت تذلیل اعزه حقتعالی و توهین در حق اولیاء او و اخفاء حق و واقع و فتحنامه خواندن برای بنی امیه است با شیعیان و محبان بر غیرت ایشان میگنجد که شجاعت امام و شجاعت حضرت عباس و حضرت علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم که امام رضا در شان ایشان فرموده که در روی زمین الها شبیه و نظیر نداشتند مخفی نماند و ذکر نشود و سنت و طریقه مستقیمه برای

اهل عزت و ناموس نشود و سیم اینکه میگوئیم که اگر بنا را بعد ذکر کیفیت طول
مدت روز عاشورا بگذاریم آیا چه جواب خواهیم داد از سؤال اذکیاء و چه فهم
عوام از جهة آنکه میپرسند که چه طور میشود که این وقایع کثیره و اینمقاتلات
و مجاهدات امام و عترت هاشمیه و سایر اصحاب در مدت ده یا دوازده ساعت
بعمل آمده باشد سبحان الله عجب است از جمعی از طایفه جهلا و حمقا که میپرسند
که بودن روز عاشورا باین طول مدت یا مختص بارض کربلا بود یا در همه
روی زمین و در همه بلاد و اقالیم دنیا بود پس اگر بالنسبه بهمه باشد میبایست
اهل فرنکستان و اهل چین و اهل هند و اهل ایران که در انزمان بودند
همچنین امر عجیب غریب را ضبط نمایند و تاریخ گذارند چنانچه از عادات اهل
فرنکستان و انکلیس اینست که امور عجیبه و غریبه که در هر زمان واقع شود
مینویسند و ضبط کنند و تاریخ میگذارند علاوه بر همه اینها وقوف شمس
در فوق الارض هفتاد و دو ساعت مخالف قواعد علم ریاضی است پس در
جواب میگوئیم ایحمقا ایجهلا شماها در حقیقت منکر قدرت تامه فوق التمامات
حقتعالی هستید پس اینطور طول مدت آن روز اگر مختص ارض کربلا بوده
است و باینطور قائل بشویم هیچ عیب و هیچ ضرر ندارد زیرا همچنین خبر مقدر
است عقلا نه ممتنع اگر قائل بشویم بالنسبه بجمیع کره ارض و جمیع اقالیم
و بلاد بوده است باز هیچ عیب ندارد و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن
اهل فرنکستان و انکلیس و اهل چین و غیر ذلك دلیل بر عدم وقوع نخواهد
شد و نظیر این بسیار است مثلا انشقاق قمر معجزه رسول الله کتاب الله تعالی

بران ناطق است و اجماع جمیع مسلمین بوقوع آنست بلکه از جمله ضروریات
دین شده است با وجود این احدی از طوایف کفار و مشرکین خواه از طوایف
عیسویه باشند و خواه از سایر طوایف اقرار بر این ندارد و همیشه حرف
آنها اینست که اگر همچنین امر بود در کتب تواریخ ضبط میشد پس مخفی
نماند که الان توضیح مطلب نموده زیاده بر آنچه اشاره نموده میگوئیم در
مقام جواب اول اینکه ادعا طوایف عیسویه که انشقاق قمر در کتب
ما ضبط نشده است این ادعا صحتش از کجا معلوم است بلکه در اوایل آن
انشقاق قمر ضبط کرده اند همه طوایف و چون مطلع شدند قسیسین و
رهبانان عیسویه و همچنین علما و سایر فرق از یهودی و مجوسی که این معجزه
ختمی مآب سید المرسلین بوده است همه با خفاء و پنهان داشتن و محو کردن
از کتب و تواریخ نمودند دویم اینکه معجزات حضرت عیسی بحد تواتر و ضرورت
رسید پس چرا طایفه منحوسه یهودی و مجوسی انکار نبوت عیسی میکنند
و معجزات ختمی مآب از هزار بیشتر را مسلمین ضبط نموده اند و جمله از معجزات
تا قیامت باقی است پس چرا یکی از آنها طوایف کفار از عیسویه و یهودیه
و مجوسیه قائل نیستند و در کتب و تواریخ ضبط ننموده و نیست سر این مگر
تمرد و عناد و حب ریاست دنیویه سیم اینکه میگوئیم اف و تف بر عقول و افهام
آن مسلمین که میگویند اینمخالف قواعد علوم ریاضیه است یا نمیدانید که علوم
ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانیان از فلاسفه یونان اخذ شده و کتب آنها
ترجمه شده است در زمان مأمون ملعون و آنچه از علوم آنها موافق شرایع

انبیا و مرسلین است از انبیا اخذ شده است و آنچه مخالف قواعد شرایع انبیا
است افکار فاسده باطله عاطله فلاسفه است مثل قول بقدم عالم
و انکار حشر جسمانی بلکه شرایع انبیا و مرسلین پس کدام مسلم اینحرف را
میگوید زیرا که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه لازمش انکار انشقاق
قمر و معراج جسمانی است برای رسول الله و رد شمس برای امیر المؤمنین است
با وجود اینکه اول و دوم از ضروریات دین است و سیم نزدیک است که از
ضروریات دین باشد چنانچه خواهید شنید پس بسیار بسیار امور در دنیا
واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عجیبه و غریبه که هزار یک از اینها
در دست مردم نیست و بسیار بسیار امور در کتب اخبار و تواریخ خاصه و
عامه و مسلمین ضبط شده است که هزار یک از آن کتب نیز نزد علما این زمنه
نیست بلکه از اکثر آنها اثری نمانده است مگر بطور نقل از جمله آنها
بالنسبه بجمله اخبار و روایات در جمله از کتب متاخرین و هر کس بفهرست
شیخ طوسی و رجال نجاشی و رجال کشی و رجال ابن عقده و نظایر اینها نظر
کند و اهل فهم و حدیث باشد میداند صدق و حقیقت قول ما را که
گفتیم که هزار یک از آنها در امثال این ازمنه موجود نیست و چون قضیه رد شمس
برای امیر المؤمنین بمیان آمد و معلوم شد که آن نزدیک است که فی الجمله
از ضروریات دین بوده باشد و خود این احقر عباد الله قبل از رسیدن باینجا
در کتاب اسرار الشهادت زیاده بر دو مرتبه ندیده بود و نشنیده بود و از جمله
معجزات سید الشهدا اینست که میخواستم مقام وقوف شمس در فوق الارض بعد از

غروبش برای امیر المؤمنین مثال زنم برای دفع استبعاد منکرین که میگفتند
چه طور میشود که روز عاشورا باین طولانی باشد پس تتبع تام در مظان
و مواضع رد شمس از کتب علما مینمودم دیدم علما خاصه و عامه زیاده
بر دو مرتبه ذکر نکرده اند و در اثنا غات از برکت و معجزه سید الشهدا
مطلع شدم بر آنچه بعض فضلاء عامه ذکر کرده است که رد شمس بر امیر المؤمنین
در شانزده موضع شده است و بیان آن اینست که شیخ محدث اکمل اجل شیخ حر
عاملی رحمه الله از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که روایت کرده
است ابو بکر بن مردویه در کتاب مناقب رد شمس را که برای امیر المؤمنین
شده است و همچنین ابو اسحق ثعلبی در کتاب تفسیر و ابو عبد الله بن منده
در کتاب معرفت و ابو عبد الله نطنزی در کتاب خصایص و خطیب
در اربعین و ابو احمد جرجانی در تاریخ جرجان ذکر کرده است که ابو بکر
وراق کتاب نوشته است در طرق اسانید رواة که خبر رد شمس را روایت
کرده اند در آن کتاب ثبت و ضبط نموده است باز ذکر کرده است که عبد الله
اجعل و ابو القاسم حسکانی و ابو الحسن شاذان هر یکی در این باب کتاب
نوشته است و ابو بکر شیرازی ذکر کرده است که با سانید معتبره از سلمان فارسی
رحمه الله در این باب روایت شده است که رد شمس برای امیر المؤمنین در مواضع
کثیره بود در روز بساط و در روز خندق و روز خیبر و روز قرقیسیا و روز
براثا و روز نهروان و روز غاضریه و روز نهروان و روز بیعة الرضوان
و روز صفین و در نجف و در بنی مازن و بوادی عقیق و بعد از حرب احد

۱۴

کلام اینفاضل سنی تمام شد و شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است رد شمس برای امیر المؤمنین در مدینه در مسجد فضیخ نیز شده است و اما معروف در نزد علما اینست که دو مرتبه رد شمس شده است یکی در حضور رسول الله و دومی بعد از وفات رسول الله در ارض بابل واقع شده است در وقت بر کشتن امیر المؤمنین از غزوهٔ نهروان و امام علامه در فنون حدیث احمد بن محمد بن الطحاوی الازدی المصری در مشکلات حدیث از دو طریق از اسما بنت عمیس روایت نموده است که اسما گفت وحی بر رسول الله رسید بسبب ثقل وحی سر مبارکش بدامن علی علیه السلام گذاشت و آن نماز عصر نکرده بود تا آنکه آفتاب غروب نمود رسول الله بعد از سر برداشتن از دامن امیر المؤمنین فرمود یا علی نماز عصر نکردی امیر المؤمنین عرض کرد نکرده ام رسول الله عرض کرد بدرگاه حقتعالی که علی علیه السلام در طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس رد کن آفتاب برای او اسما میگوید دیدم آفتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد محاذی کوه و این قضیه در ارض صهبا بود و بعد از این باز طحاوی ذکر کرده است که اینحدیث ثابتست و رواة این حدیث همه عدول و ثقات هستند و باز میگوید که حکایت شده است که علامه فنون احادیث احمد بن صالح المصری همیشه میگفته است جایز نیست برای اهل علم تخلف نمودن از حفظ کردن اینحدیث اسما از دلائل نبوتست و اینحدیث را تصحیح کرده است و از طحاوی از علما حنفیه و قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی السبتی الیحصبی از علما مالکیه و او را ذکر نموده است شیخ سعید الدین محمد بن مسعود

نیز آنکه اینحدیث

کازرونی از علما شافعیه در کتاب منتقی و ابن جوزی اصلا حق نموده و از حق و صدق اغماض نموده او را در قسم احادیث ضعاف بلکه موضوعات شمرده است و این غلط محض است زیرا که اگر فرض شود که اینحدیث از اقسام احادیث صحیحه نیست فلا اقل از اقسام احادیث حسانست و چون زمان علامه یوسف بن قرعلی یعنی سبط ابن الجوزی شد گفت در این باب حکایهٔ عجیبه هست و آن اینست که خبر دادند بمن جماعتی از اساتید و مشایخ خود در عراق که آنها مشاهده نمودند ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادی و آن محدث کامل و واعظ حاذق بود و ذکر کرد اینحدیث رد شمس را و آنرا با بیان تام و الفاظ رشیقه ادا نمود و بعد از آن شروع کرد بذکر فضائل اهل بیت رسول الله پس در آنوقت ابر بزرگ آفتاب را گرفت و پوشید و تاریکی و ظلمت پیدا شد پس ظن همه اهل مجلس این شد که آفتاب غروب کرده است پس واعظ مذکور برخواست بر منبر نشست و اشاره بسوی آفتاب کرد و انشاد اینچند بیت نمود عربیة لا تغربی یا شمس حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی و لنجله و اثنی عنانك ان اردت ثناءهم انسیت اذ کان الوقوف لخیله لاجله ان کان للمولی وقوفك فلیکن هذا الوقوف لخیله و لرجله و معنی این سه بیت اینست که غروب مکن ای آفتاب تا بتمام برسد مدح کردن من برای آل مصطفی و برادر مصطفی و عنان خود ترا برگردان اگر مدح و ثناء ایشانرا اراده نمائی آیا فراموش نموده آنوقت که برای امیر المؤمنین بعد از غروب شدنت برگشتی و محاذی جبال و آسمان ایستادی در روز صهبا خبر پس اگر این عمل تو برای امیر المؤمنین بود در آنروز پس امروز نیز از نیکو توقف

۳ میخواهد

برکشتن از تو باشد بر اسوارهای و پیادهها امیر المؤمنین یعنی از بر المحبان امیر
المؤمنین خواه کامل در محبت و مودت ان باشد و خواه ناقص پس علامه
یوسف نواده ابن جوزی از اساتید و مشایخ خود نقل میکند قالوا فانجاب
السحاب عن الشمس و طلعت یعنی انها گفتند که دیدیم وقتیکه واعظ این
سه بیت را خواند و اشاره بسوی آفتاب نمود ابر بزرگ که روی آفتاب را گرفته
و دنیا ظلمانی شده بود و بانظار میامد که شب شده ان ابر از روی آفتاب بر
داشته شد پس انصاف باید داد و از حق مکذرید و در قضیه مذکوره
تامل نمائید که سبط ابن جوزی با وجود اینکه از اهل سنت است جد خودش ابن
جوزی را در شمردن حدیث رد شمس از احادیث ضعیفه تکذیب مینماید و
حاصل کلامش اینمیشود که قضیه رد شمس مثل ضرب زدن شده است
او را در همه مجالس علما و فضلا اهل سنت ذکر مینمودند و احدی از علما
اهل سنت منکر نمیشد بلکه افتخار بذکر ان و استماع ان مینمودند و در ان
مجلس مذکور که از اساتید و مشایخ خودش مشافهه شنیده بود نقل کرد
که شبیه و نظیر رد شمس برای محدث واعظ مذکور از اهل سنت شد بسبب
اشاره کردن بسوی آفتاب بخواندن انسه بیت آه آه دلم سوخت و آتش گرفت
از احوال حمقا و جهلا این زمان خواه از عوام باشند و خواه از خواص مثل
عوام که ادعا محبت اهل بیت رسول الله مینمایند بلکه خودشان را از معشر
شیعه اثنی عشریه حساب می نمایند و قتیکه میشنوند که روز عاشورا هفتاد
و دو ساعت بوده است برای این دلیل و برای این شاهد و ایضا برای اینکه از ملاحظه

جمیع روایات و اقوال و جمله فقرات جمله از زیارات این در میاید که مقتولین
در دست جناب سید الشهدا کمتر از صد هزار نبوده است انیقدر متیقن است
یا مظنون بظن متاخم بعلم نزدیک میشوند مثل سپند وار در آتش بترکند
گنگ و متکلم با بیکلام را بکشند اف و تف لهم قاتلهم الله تعالی پس طایفه
حمقا و جهلا نیسنند مکر منکر قدرت تامه حق تعالی و منکر فضایل و
شؤون اهل بیت رسول الله پس میکوییم صد هزار مرتبه کور شوند و قلب
ایشان در ضیق و حرج بماند تا بدم مردن و استبعاد و انکار ایشان زائل
نشود قاتلهم الله تعالی پس باز میکوییم مظنون بظن متاخم دارم که مقتولین
در دست جناب سید الشهدا کمتر از صد هزار نبوده اند و روز عاشورا
یقینا هفتاد و دو ساعت بوده است باب سیم در بیان امدن امام مظلوم
بمیدان جدال و قتال و بیان مجاهدات و مقاتلات ان مظلوم و همچنین
در بیان اموریکه ملتصق و مناسب انیست پس کلام درین باب در چند
مجلس و مقام واقع خواهد بود **مجلس و مقام اول** در ذکر کردن
نفس کیفیت امدن ان خلیفة الله تعالی بمیدان و بیان مقاتلات و مجاهدات
پس میکوییم چون ان امام مظلوم نظر بابدان مطهره و اجساد طیبه عترت
هاشمیه و جوانان بنی عبد المطلب کرد و همچنین بابدان شریفه اصحاب
وان ابدان را پاره پاره دیده سرد کشید بسوی حرم رسول الله امد فرمود
یا زینب یا ام کلثوم یا فاطمه یا رقیه و یا سکینه علیکن منی السلام و سکینه
فریاد کشید و عرض کرد ای پدر جان تسلیم بکشته شدن و تن بمرگ داده

فرمود چه طور تن بمرگ ندهد کسیکه یار و یاورش همه کشته میشوند
و دیگر ناصر و معین نداشته باشد سکینه گفت ای پدر جان ما را
برگردان بحرم جد ما رسول الله فرمود هیهات هیهات اگر مرغ قطا را
صیادان بحال خود میگذاشتند باستراحت میخوابید پس همه اهل حرم
صیحه و ناله را بلند کردند و آنمظلوم ایشان را ساکت نمود پس برد رسول
الله صلی الله علیه و آله را بخود پیچید و زره فاضل نام را پوشید و شمشیر بر کمر بست
و سوار اسب شد در حالتیکه غرق آهن و فولاد بود و اهل حرم را تسلی و تعزیه
داد و سکینه ناله میکرد و اشک چشم او را آنمظلوم باستین اش پاک
میکرد و سه بیت فرمود و مضمون آنها اینست که بعد از شهادت من گریه
شما بسیار خواهد شد حالا دلم را مسوزانید بگریه کردن و اشک ریختن
و بعد فرمود میخواهم ای زینب یکرخت بیار که کسی در آن رغبت نکند و آن
بدن من بیرون نیاورند چون مرا بکشند رختهای مرا از بدنم بیرون خواهند
کرد زینب صدیقه مظلومه تبان و ردیفی مثل شلوار تنگ حضرت
او را پوشید و فرمود این لباس اهل ذلتست پس جزی کشاد تر از آن آورد
و او را پوشید پس صیحه و ناله و فریاد اهل حرم بلند شد و بعد یکرخت
دیگر خواست و اطراف او را سوراخ و پاره نمود و او را زیر رختها پوشید
و شلوار تازه داشت و آنرا نیز سوراخ سوراخ نمود تا آنکه کسی با طمع
نکند و بعد از شهادت از بدن مطهرش بیرون نیاورند و در آنوقت
زینب مظلومه فریاد کرد و خطاب با بن سعد حرامزاده نمود و گفت یا بن سعد

جمیع عساکر و جنود را جمع کردید برای کشتن ابی عبد الله و حال آنکه
میدانید که انست بقیة النبوة و عترت رسالت و خیر شباب اهل الجنة
پس آنمظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خواری و ذلت دنیا و آخرت
برای شما باد ما را خواستید بسوی خودتان و بیعت ما را شکستید نقض
عهد و میثاق نمودید و تابع طواغیت و اهل ضلالت این امت شدید
و قرآن را دور انداختید و بان عمل ننمودید و بشمشیرهای ما که بسبب ما
بدست گرفته بودید و ظاهرا اهل اسلام شده بودید ما را کشتید الا
لعنة الله علی القوم الظالمین پس آنمظلوم رجز خواندند و ابیات آن
رجز متضمن جمله از مناقب و فضایل عترة طاهره و اهل بیت معصومین
است و همچنین متضمن است کفر و زندقه و الحاد اعدا آل محمد و بعد در
مقابل قوم ایستاد شمشیر برهنه در دستش و از جلوه ما یوس و عازم بر
شهادت پس رجز دیگر در قافیه دیگر فرمود و اول بیت آن اینست فرد
انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و آخر بیتش
اینست فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر
و در بعض از روایات با بن نجا است وقتیکه آنمظلوم وحدت خودش و شهادت
انصار و اصحاب و عترة رسول الله را دید سوار اسب شد و انقوم ملاعین را
مواجهه نمود و فرمود ایها الناس نسبت نمائید نسب مرا و ببینید که من کیستم حسب
مرا بلی اگر فکر و تامل نمائید خود تانرا ملامت و مذمت خواهید نمود
آیا حلال است برای شما که خون مرا بریزید و حرمت مرا بر دارید یا من پسر پیغمبر شما

نیستم آیا وصیت رسول الله را در حق من و حق برادرم فراموش نمودید که
همیشه میفرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة آیا اینکلام رسول
الله منع نمیکند شما را از ریختن خون من و پاره کردن احترام من پس
جمعی از آن کفار و زنادقه میگفتند نمیفهمیم که چه میگوئی پس باز آن
مظلوم فرمود سؤال کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله
مثل زید بن ثابت و براء بن غالب و انس بن مالك که چه شنیده اند از
رسول الله در حق من و در حق برادرم آیا شك دارید درین که من پسر
دختر پیغمبر شما هستم والله میان مشرق و مغرب غیر از من پسر پیغمبر ندارید
والله منم پسر پیغمبر و پسر امام شما خبر بدهید مرا کسی از شما کشته ام که
قصاص میخواهید یا مال شما را گرفته ام یا سنت رسول الله را تغییر داده
یا شریعت فرض را تبدیل نموده ام پس همه آن کفار سر بزیر انداختند و
جواب ندادند و در بعضی از روایات وارد شده است که آنکفار ملاعین
گفتند ما ترا بسبب پدرت علی بن ابی طالب میکشیم که آن اشیاخ و بزرگان
ما را در بدر و حنین کشت پس حضرت با ابن سعد ملعون خطاب نموده
فرمود بگذارید اهل حرم رسول الله را بر داشته بمدینه یا بیك ثغر از
ثغور بروم و بشمشیر خود حرم رسول الله را حمایت کنم آن حرامزاده گفت اینرا
نمیتوانم بکنم پس آن مظلوم برای اتمام حجت فرمود آیا قبول نکردید یك
شربت و یك جرعه آب بدهید که نزدیکست جگرم از تشنگی بسوزد آن حرامزاده
گفت این هم نخواهد شد پس آن مظلوم فرمود که حالا عزم دارید مرا بکشید

یکیك بمیدان من بیائید پس آنکفار گفتند این را قبول نمودیم پس
آن مظلوم روحی له الفداء این چند بیت را فرمود نظم فان
تکن الدنیا تعد نفیسة فان ثواب الله اعلی وانبل وان تکن الارزاق
قسما مقدرا فقلة سعی المرء فی المکسب اجمل وان تکن الاموال للترك
جمعها فما بال متروك به المرء یبخل پس هر سوار و هر مرد از شجعان
و دلیران و پهلوانان و بزرگان آنقوم که بمیدان مبارزت آمدند
آنها را فی الفور بجهنم میفرستادند تا آنکه جماعت کثیره از آنقوم کشته میشدند
و مکرر میفرمودند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و باز بسیار
میفرمودند یا ابن رسول الله جان جان یا اباعبدالله جمیع ارواح
شیعیان بتو فدا باد یا سید الشهدا و گاه گاه در حین مقاتلات و
مجاهدات میفرمودند القتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول
النار و در بعضی از روایات باینطور است چون آنکفار گفتند ما ترا
کشیم بدشمنی پدرت که اشیاخ و بزرگان ما را در غزوه بدر و حنین کشت
پس الحجة خدا بر آنها حمله کرد و در یکحمله با پنصد نفر سواره و پیاده بقتل رسانید
و در بعضی از کتب مقاتل باینطور است که چون در اول امر بطور مبارزت
مجاهده و مقاتله مینمودند ابن سعد لعین بشمر را اظهار کرد که امام میکشت
پس هفتصد هشتاد سواره شمردند از شجعان و وجوه قوم و جمعی از کفار
که زنده مانده بودند بعد از روز عاشورا در مجالس و محافل ذکر مینمودند
که مثل جناب سید الشهدا بدنیا نیامده است در شجاعت و قوه قلب و استحکام

ایمان و در میدان مقاتله امام مظلوم سی هزار جمع میشدند و قتیکه
بر انها حمله مینمود همه رو بفرار و انهزام میگذاشتند و مثل جراد منتشر
و متفرق میشدند و حال انکه از وجوه عدیده دل شکسته و پر از غم
و حزن داشت پس انوقتیکه میخواست بر مرکز میدان برگردد میفرمود
انا ابن رسول الله و باز میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و از عجایب امور که قلوب شیعیان را میگدازد اینست که چون امام مظلوم از
مدینه بیرون امد دختری داشت فاطمه نام و در انوقت مبتلا بشدة مرض
بود و امام او را بام سلمه سپرده بود پس اندختر دید که زمان مفارقت طول کشید
از احوال پدرش و اهلبیت بان خبر نرسید احزان و غموم و همومش از حد
گذشت و شغلش گریه و ناله و زاری بود و هر روز به پشت در خانه میامد
و منتظر خبر میشد و روزی کاغذ بپدرش نوشت و بیان احوال خودش
احوال خودش نمود و بعد مشغول گریه و ناله شد میگفت کدام شخص
این را بپدرم میرساند و در اینوقت یک اعرابی از کوچه خانهٔ عصمت میگذشت
و گریه و زاری انمعصومهٔ مظلومه شنید و دانست که دختر امام است در فراق
پدر و اهل بیت گریه میکند پس ان اعرابی محزون و مغموم شد و در کوچه نشست
و بقدر یکساعت بحال انمظلومه گریه کرد پس به پشت در خانه امد بصوت
بلند گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة من مرد اعرابی از اهل
بادیه هستم و میخواهم بکربلا بروم اگر حاجتی دارید بیان بکنید پس انمظلومه
جواب سلام اعرابی رد نمود و احوال خودش را بیان کرد و فرمود غموم هجران پدر

و اهل بیت طاقتم برید است و کتابتی نوشته ام میخواهم بپدرم برسد اعرابی
اعرابی عرض کرد که انشاء الله تعالی من میرسانم پس کاغذ را گرفته و روانه
بسوی کربلا شد و قتیکه اعرابی بکربلا رسید انوقت بود که ان امام مظلوم
مشغول مقاتلات و مجاهدات بود پس اعرابی ان کتابت را بان امام مظلوم
داد و ان مظلوم او را خواند بسیار گریه نمود و برگشت بسوی خیمها و ان
کاغذ را برای اهل حرم خواند و احزان و غموم و گریهٔ ایشان از حد گذشت
بلی ای شیعیان روز عاشورا مجمع المصایب است پس هر چه در عالم امکان
از مصایب بلاها و هموم و غموم و احزان باید امروز با هل بیت رسول الله
برسد اه اه صد هزار اه اید لان شو بعوض اشک از چشم بیرون بیا
پس امام مظلوم از خیمها برگشت و در مرکز میدان قرار گرفت و مبارز خواست
احدی جرات مبارزت ننمود پس یکحرامزاده که تمیم بن قحطبه که از امرا و روسا
شام بود بمیدان امد گفت یا ابن علی بن ابی طالب تا کی و تا چه زمان
مقاتله و مجاهده مینمایی با اینعسکر وجود بیشمار و شمشیر مرد و شجعان
و ابطال قوم را کشتی و حال انکه اولاد و اقربا و عشیره و اصحاب تو همه
مقتول شدند و اعضا و اجساد ایشان پاره پاره شد باز دل محاربه و مقاتله
داری پس ان امام فرمود ایا من بجرب شما امده ام یا شما بجرب من امده اید و ایا
من راه بشما بسته ام یا شما راه را بمن بسته اید و نمیگذارید حرم و اهلبیت رسول
الله را بیک ثغر برسانم پس با قرار خودتان اولاد و اخوان و اقربا و اصحاب
من همه را کشتید پس میان من و شما چیزی دیگر نمانده است مگر شمشیر ان ملعون

کفت پیش بیا و بسیار حرف مزن تا ببینیم چه شجاعت و چه هنر داری پس
حجة الله الکبری یک صیحهٔ شدید کشید و ذوالفقار را بکردن آن
کافر زندیق زد پس سر آنکافر بیچاره ذراع دور افتاد پس جمیع عساکر
وجنود بر قلوب ایشان وحشت و اضطراب و رعب و خوف مستولی شد و
قدرت بر حرکت نداشتند آنوقت یزید ابطحی که موصوف بجلادت و شجاعت
و مشهور بود بانکه دران لشکر نظیر و عدیل نداشت صدا بلند کرد و بانک
بر لشکریان زد و کفت ویل بر شما باد ننك و غیرت ندارید ارنکیرد میکر یزید
پس قدم بمیدان مقاتله و مبارزهٔ امام کذاشت و لشکریان از مشاهدهٔ
اینحالت اظهار بشارت و سرور کردند نی مزمار و کوس کرنای بصدا در آوردند
ولکن اهل بیت و حرم رسول الله از مشاهدهٔ اینحالت و شنیدن این آوازها
یا از اخبار سید سجاد باینکه بمیدان مبارزت یزید ابطحی آمده است خوف
برداشتند و ناله و زاری میکردند پس آنکافر زندیق نزدیک امام شد
امام صیحهٔ عظیمه بران زد و فرمود ای نامرد پس فطرة در مقابل من
ایستادی مثل الشخص که نترسد آنکافر جواب نداد و خواست جلدی نموده
شمشیر را بر آن امام حواله نماید پس الخلیفة الله العظمی و الحجة الکبری روحی
وارواح جمیع شیعته فداه مسابقت نموده ذوالفقار را بر وسط و میان کمرش
زده جسد آنکافر دو نیمه و دو قطعه کشت پس بر همه لشکریان حیرت و تعجب
واضطراب و تزلزل و دهشت مستولی و غالب شد آه آه صد آه در مقام تخیل
وتفکر این احوال برای قلب مجروحم امور عجیبه رو میدهد کاه انبساط و کاه انقباض

وگاه

وکاه سرور و نشاط و کاه غلبهٔ غموم و احزان در حد افراط سبحان الله
که در همین مقام در انبساط قلب و نشاط بودم بسبب کشتن
خلیفة الله یزید ابطحی و بخاک مالیده شدن دماغهای اهل لشکر
کفار ناکاه بخاطرم خطور کرد که آن امام مظلوم در اینحالت از کثرت
جراحتها و زخمها که در مجاهدات و مقاتلات سابقه بابرسیده بود
محاسن مبارکش بخون خضاب شده و درع و زره اش بنیان محکم از
خون بسته و از جسد مبارک و جسم شریفش غیر از بنیان خون
و خونی چیزی دیکر نمایان و دیده نمیشد مخفی نماند که احقر محبان و
شیعیان صاحب این تصنیف میکوید نه تنها من اینحالت را داشتم
بلکه جمیع ملئکه و جمیع ارواح انبیا و اوصیا و جمیع ارواح مومنین
بلکه جمیع اهل بهشت و جمیع اهل دوزخ که بمقاتلات آن امام مظلوم
نظاره و تماشا میکردند همه آنها اینحالت را داشتند یعنی کاه در انبساط
وکاه در انقباض و کاه در اظهار شادی و سرور و کاه مستغرق دریای
غموم و احزان بودند و قروم و ملوک و روسا اهل شجاعت و فتوت
وجلادت که از نشأ دنیویه منتقل بنشأت برزخیه شده بودند از
قدیم الزمان تا آنوقت ارواح ایشان در مقام حیرت و حسرت و تعجب
انکشتهای خود شان را بدندانها میکزیدند و میکفتند اینست شجاعت اینست
فتوت اینست جلادت و امثال رستم داستان ارواح ایشان صیحه میزدند
و کریه مینمودند و میکفتند با رواحنا و آبائنا و امهاتنا یا ابا عبد الله و

بابطال

و یا سلطان سلاطین اهل الحمیّة والغیرة والشجاعة والفتوّة وارزو
مینمودند کاش در دنیا بودیم و جانها در راه شما فداء مینمودیم
و بجاروب کشی میدان مقاتلات و مجاهدات تو مشغول بودیم
و با مثال اینمضامین در مقام انصاف ترنّم مینمودند یعنی چابکسواران
مضامیر در نیمیدان چون کوی و صولجان بسر غلطیده اند هیهات
مانی سواران نزاد در اینمضمار چه اسپ و چه حظّی و ما تخته نشینان زادرین
بحار محیطه چه هنری و چه رسمی آه آه صد آه آه که انمظلوم با آن تشنگی
و حرارت افتاب و بسیاری زخمها در بعضی از حملات تا ده هزار و در بعضی
دیگر پنجاه هزار کفّار را بدوزخ فرستاد چنانچه در جمله از کتب مقاتل
ذکر شده است و با همه این احوال مراعاة میفرمود که کسی را نکشته باشد
که از صلب او مؤمن بیاید هر چند بعد از هفتاد پشت باشد چنانچه
بیان اینمطلب گذشته و باز با همه این احوال مراعاة خیمهای حرم رسول الله
مینمودند در حین اشتغال بجنگ و استغراق در دریای مجاهده و مقاتله
اگر جمعی از کفّار بسوی خیمهها میرفتند صیحه و بانگ میزد و میفرمود و یا
آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا
فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا و میفرمود منع کنید طغاة
و لئام خود را از تعرّض بحرم رسول الله مادامیکه من زنده هستم پس شمر
ولد الزنا بانگ بانجماعت زد که تعرّض خیمهها اینمرد کامل نشوید و همه
خود را قصد نمائید والله کفوی نظیر و شجاع کریم است مجلس فی مقاتله

دوّیم در بیان ذکر کردن دخول انخلیفة الله بفرات و بیان اسرار
وجوه اب نخوردنش پس میگوئیم مخفی نماند که بعد از این مقاتلات و مجاهدات
کثیره عطش شدید بر انمظلوم و همچنین بر ذو الجناح مستولی شد پس
قصد فرات نمود و چند رؤسا لشکر که با چهار هزار نفر نامرد یا پنجهزار
موکّل بر فرات بودند انها را متفرّق و منهزم کردانیده داخل شد بفرات
و اشاره بذو الجناح نمود فرمود ای ذو الجناح تو تشنهٔ و من تشنه ام
والله اب نخواهم خورد تا انکه اوّل تو نخوری اسحق بن حیوه که یکی از رؤسا
موکّلین بر فرات بود اینحالت را از امام مظلوم مشاهده نمود بسیار تعجب
کرد و گفت در پیش خودش والله انت ضلع من اضلاع النبوة ایا ابن خیر
فتوت و چه مروّت است در اینحالت قبل از اسپش اب نمیخورد پس ذو الجناح
با وفا کلام امام را فهمید و اب نخورد و منتظر اب خوردن امام شد پس امام
فرمود ای ذو الجناح تو اب بخور و من هم میخورم پس دست مبارکش دراز
نمود یکغرفه از اب برداشت ناکاه نامرد کافری فریاد زد یا حسین تو
اب میخوری و از اب خوردن لذّت میبری و حال انکه لشکر بر خیمها ریختند
و در بعضی از روایات وارد شده است که قائل اینکلام اسحق بن حیوه لعنه
الله تعم بود پس امام مظلوم اب را از دست ریخت و از فرات بیرون امد
و انقوم کفّار را متفرّق و منهزم کردانیده خودش بخیمها رسانید دید خیمها
سالمست و انکلام خدعه بوده است مخفی نماند که از کلام علما سیر و اثار
همچنین مستفاد میشود که امام مطلع بحقیقت حال بود در وقت کفتن

ان قائل انکلام را هیهات هیهات زهی تعجب است از غفلت اینها و از سوء
ادب ایشان بالنسبة بحجة کبری و ولی مطلق خدا تعالی پس امام و ولی
مطلق خدا تعالی اگر در آخر مغرب باشد حرکت مورچه حقیره که در آخر
مشرق باشد او را می بیند و همچنین قیاس باید نمود جمیع مرئیات و مسموعات
علاوه بر این مکرر شنیده اید که علوم اولین و آخرین و علوم جمیع انبیا
و ملئکه بالنسبة بعلوم محمد و اوصیا معصومین مظلومین از صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین مثل نسبت یکقطره است بدریای محیط پس
سبب و اسرار آب نریختن آنحضرت و نخوردن آنجناب چه چیز است سر اول آنست که
جمعی از آن کفار سفله لئام میدانستند که جناب سید الشهدا معدن
خلافت عظمی و ولایت مطلقه بلکه همه میدانستند که صاحب غیرت
و فتوت و معدن جود و کرم است پس با این کلام اشاره بمطلبی کردند
و آن اینست که جمیع لشکر قدرت بر مقاومت با تو و طاقت بر مجاهدات
و مقاتلات تو ندارند و حال آنکه نزدیکست که التهاب عطش و شدت
تشنگی ترا هلاک نماید پس جمیع اهل عالم قدرت مقاومت و طاقت
مجاهدات ترا ندارند اگر تو سیراب باشی و تشنگی تو ساکت باشد و تو
یا اباعبدالله از اهل بیت النبوة و معدن الرحمة و الجود و الکرم هستی
و شما اهل بیت سائل را خائب و ناامید بر نگردانید باید بابی انت و امی یا
اباعبدالله جانم و جانهای شیعیان فدای جود و کرم تو باد سر دوم آنست
که چون منافقین و کفار هتک خیام و اسم حرم محترم را بردند پس بمحض

شنیدن این خبر خودشرا از آب خوردن نگه داشت و ابرار نجبا و بیان
این آنست که آن امام نخواست که در ازمنه متمادیه در محافل و مجالس ذکر
کنند که آن امام هتک خیام و اسم حرم محترم را شنید با وجود این آب
تناول نمودند و بعبارت اوضح آنستکه تا در دهر حالات بسبب آل الله
و اهلبیت الرحمة و العصمة فیوض بعالم و اهل عالم برسد پس در دهرها
حالتش برای صاحبان نفوس ابیه و همم عالیه و ارباب شیم حمیده و اخلاق
کریمه در باب مراعات ناموس و غیرت و دفع عار و ننگ جاده مستقیمه
و طریقه و سنت بیضا را در ینباب نشان داد سر سیم آنست که شهادت
آنحضرت در حالت شدت التهاب عطش سطری بود از سطور صحیفه ذر
اول و عالم ارواح و لکن آنچه در این سطور بود هیچ رخصت بود نه هیچ
عزیمت باین معنی اگر آب بخورد در آنحالت هیچ عیب و ضرر ندارد بلکه حسنه
از حسنات ابرار خواهد شد و لکن بزرگان و سادات مقربین درگاه الهی
نفوس خود شانرا دور میکنند از ارتکاب همچنین حسنه در چنین حالت
سر چهارم آنست که خوردن آب در صحیفه ملکوتیه از قبیل عزیمت بود
اگر وارد فرات شود زیرا بسبب خوردن آب قوه بشریه و طاقت انسانیه
اش قویتر خواهد بود بر جهاد اعداء کفار و جهاد انمظلوم اشرف قربات
و اعظم طاعاتست در نزد خدا تعالی زیرا که هر ضربت بشمشیر و هر طعنه
برمح آن در حملات و کراتش بمنزله ضربات و طعنات امیر المؤمنین است در
غزوات و مجاهداتش پس آنخلیفة الله و ولی مطلق خدا تعالی از خلاق عالمیان

مسئلت نمود بدا و محو و اثبات از درین باب بسبب اینکه تذکر نمودند عطش
اطفال و طفلات و اهل حرم و شهید شدن اولاد و برادران و فتیان
بنی هاشم و اصحابش در حالت التهاب عطش خصوصًا جاندادن علی اصغر
شیرخواره و سوختن جگر آن مظلوم از شدت التهاب نیز از عطش چون
این مطالب از مطالب دقیقه و رقیقه اقوات روحانیین و ملکوتیین است
باید خوب تامل و تفکر نمود موید و مسدد سر چهارم از بعض وجوه
در بعض روایات وارد شده است و حاصلش اینست که آن امام دفعه
دیگر نیز داخل فرات شد دست مبارکش را پر از آب کرد و خواست تناول
فرماید متذکر عطش اطفال و نسوان طاهرات و اهل حرم رسول الله
شد آب از دست ریخت و تناول نفرمود و در بعضی از روایات وارد شده
است که در آنوقت یک کافر نامرد از طایفه کلب تیر انداخت و اطراف
دهن امام را از دو جانب پاره کرد و فرمود خدا یتعالی ترا سیراب نکند
پس آن کافر فی الفور عطش غالب شد تا آنکه خودش را بفرات انداخت
و بسیار بسیار بخورد تا آنکه بدوزخ واصل شد لعنه الله و عذبه الله
و سر پنجم اینست که مقام اعلی و درجه اعظم در محبت حقتعالی اینست که لقاء
ربانی متحقق شود در حالت گرسنگی و شدت تشنگی و علاوه برین تذکر
و یادکردن محبان و شیعیان عطش آنحضرت را درین حالت یعنی با وجود
اسباب تشنگی بمنزله یاد کردن جمیع مصائب آنخواهد شد در باب گریه
و زاری و فریاد و شیون سر ششم اینست که مقصود از دخول حضرت بفرات

آب خوردن ذو الجناح بود و آنجوان باوفا از کثرت حرکت و جولان در میدان
و حرارت آفتاب در غایت ضعف و بیطاقتی بود و چون بفرات داخل شد
فرمود ای ذو الجناح باوفا آب تناول کن بسیار تشنگی بر تو مستولی
شده است چون ذو الجناح در خوردن قبل از امام اباء و امتناع
داشت پس با دست مبارکش غرفه از آب برداشت که قلیلی بدهن مبارکش
برساند تا آنکه ذو الجناح آب بخورد و سیراب شود پس جاری شد آنچه
در قضا مقدر شده بود مخفی نماند که چون امام بیرون آمد از فرات
آن کفار چهارصد نفر بدوزخ فرستاد تا بخیمها رسید چنانچه در بعض
کتب مقاتل ذکر شده است و از بعض کتب همچنین مستفاد میشود که از کنار
فرات تا بخیمها برسید نزدیک ببیست هزار را بلکه بیشتر را بدرک اسفل فرستاد
و بعد اهل حرم رسول الله را وداع نموده و ایشان را امر بصبر و شکیبائی
نمود و وعده اجر عظیم و ثواب جزیل فرموده او و امر کرد باینکه چادرهای شما را
بپوشید و مستعد باشید برای بلا و بدانید که حقتعالی حامی و حافظ شماست
و زود نجات میدهد شما را از شر اعداء و اعداء شما را بانواع و اقسام عذابها
معذب خواهد شد در دنیا و در آخرت و حقتعالی بشما عوض این بلاها
کرامتها و درجات عظیمه خواهد داد البته شکایت نکنید و مگوئید
بزبانها چیزیرا که باعث نقص درجات شما باشد و بعد فرمود علیکم سلام
الله یا آل احمد فانی اراکی عنکم سوف ارحل و ایضًا مخفی نماند که چندین روایات
از کتب مقاتل تحصیل میتوان کرد که آنها منافاة دارد با آنچه گذشت بعضی از آنها

شدن امام بفرات تا آن تفصیلی که ذکر شد پس یکی اینست که یک کافر مبتلا
شد بمرض تشنگی هرچه اصحابش خیکهارا پر از آب میکردند و باو می
دادند آنکافر سیراب نمیشد زیراکه آنکافر نگاه کرده بامام در حالیتکه
قد اهوی الی فیه بماء و هو یشرب فرماه بسهم فقال علیه السلام
لا ارواک الله من الماء لا فی دنیاک و لا فی آخرتک و روایت دیگر
در مقتل دیگر یا ابن نجیب و جعل الحسین یطلب الماء و الشمر لعنه الله
ثم یقول والله و در بعض دیگر یا ابن نجیب است فاشتد العطش بالحسین
فمنعوه من الماء ثم حصل له شربة ماء فلما هوی لان یشرب الماء رماه
حصین بن نمیر بسهم من حنکه فصار الماء دما فرفع یده الی السماء فقال
اللهم احصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی الارض منهم احدا و در
بعضی از روایات وارد شده است که امام گفت اللهم انا اهل بیت نبیک
فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع قریب محمد بن اشعث ولد
الزنا گفت چه قرابت هست میان تو و میان محمد پس امام خواند ان الله
اصطفی آدم و نوحا الخ و عرض کرد خدایا بنما در این روزها باین دخالی
و ذلت عاجل پس ابن اشعث کافر از در سر حاجت عقرب بر سرش کرش
زد پس فریاد میکشید و بنجاست خود میغلطید لعنه الله و عذبه الله
ثم و در بعض دیگر یا ابن نجیب است ان زرعة لعنه الله رمی الحسین علیه السلام
بسهم فاصاب حنکه فجعل یتلقی الدم و یرمی به نحو السماء لان الحسین
لما دعی بماء لیشرب رماه الملعون و حال بینه و بین الماء پس میگوئیم

که روایت اول ظاهر نیست در اینکه امام بفرات داخل شده بود و روایت
دوم که متضمن کلمهٔ و جعل الحسین یطلب الماء و الشمر لعنه الله ثم یقول
محتمل دو امر است یکی اینکه امام آب را در خارج از فرات طلب می نمود
و دوم آنکه میخواست بفرات داخل شود و روایت سیم که متضمن کلمهٔ
ثم حصل له شربة من الماء ظاهر است در اینکه این حصول آب در خارج
از فرات بوده است و اما قضیهٔ دوزخ رفتن زرعهٔ ملعون یا ابن نجیب که
امام مظلوم عرض کرد اللهم اظمأه پس آن ملعون فی الفور فریاد و ناله کرد
از حرارت شکمش و از سردی پشت پس از پیش رویش بادزنها میزدند
و در طرف پشتش مجمرهٔ آتش گذاشته بودند و آنکافر میگفت عطش مرا
کشت پس قدحها پر از سویق و شیر و آب که هرگاه پنج نفر میخورد سیراب
میشد باو میدادند میخورد و فریاد میزد از عطش مردم و باز بهمانمنوال
میدادند تا آنکه شکم آن ملعون پاره شد مثل شکم شتر و واصل دوزخ
شد الحمد لله و روایت چهارم ظاهرتر است در همین معنی یعنی آب خواستن امام
در وقت مقاتلات و مجاهدات بوده است در خارج از فرات پس تحقق
منافات میان این روایات و میان روایت مشهوره متضمن اینکه امام
داخل فرات شد چنانچه تفصیلا گذشت ظاهر است پس ممکنست که دفع
اشکال و رفع منافات و جمع میان روایات باینطور بکنیم که داخل شدن
امام بفرات در وقتی بود و مضمون این روایات در وقت دیگر پس منافات
میان روایات رفع میشود و لکن باقی میماند اشکال دیگر و آن اینست که امام

در انوقت اب از که خواست وابرا که حاضر نمود برای امام اما در خیمهای حرم
رسول الله قطرهٔ اب نبود در انوقت واما طلب اب از اهل لشکر
وحاضر کردن بعض از انها ابرا برای امام بسیار بسیار بعید است می
کوئیم که ممکنست که این اشکال نیز دفع شود باینکه اب حاضر کنند
یکی از ملائکه مقربین بود یا یک شخص از مؤمنین طایفه جن بود
وممکنست نیز میکوییم انشخص انسان بود ولکن از اهل لشکر نبود و بعد
مخفی نماند که چون امام از خیمها بمیدان برکشت باز حمله کرد مثل شیر
غضبناک بر انقوم کفار و میزد بیمین و یسار و هر کس که میرسید صکا
شمشیرش از بدن او بلند میشد واورا میکشت ولکن از هر طرف انمظلوم
روحی له الفدا سهام ونبال را میکرفت ونحر وصدر مبارکش مقابل
تیرها میداد و میفرمود یا امة السوء بئسما خلفتم محمدا فی عترته ومیفرمود
بعد از کشتن من کشتن مؤمنین وعباد الله بسیار سهل خواهد شد
در نزد شما وهیچ خوف نخواهید کرد از کشتن انها قسم بخدا ایمکه مرا حق
تعالی اکرام خواهد فرمود بشهادت وبعد از ان انتقام خواهد کشید از
شما بسبب من وحال انکه غافل خواهید شد پس حصین بن مالک السکونی
ندا کرد یا حسین بچه نحو برای تو از ما انتقام خواهید کشید فرمود مخالفت
میان شما خواهد شد وبعد حقتعالی خونهای شما را خواهد ریخت و
معذب بعذاب الیم خواهید شد در دنیا و در اخرت مجلس ششم
در ذکر قضیه مناسب پس میکوییم مخفی نماند که همچنین بنظر امد که بجهد

واقعه از مناسبات در ینمقام اشاره نمایم تا انکه شیعیان مخلصان ومحبان
اصحاب ایقان بسبب تامل وتدبر در انها قلوب واکباد خویشانرا
اب نمایند ودر تعزیه داری جناب سید الشهدا ازدیدها جاری نمایند
پس بدانید که علما اخبار واثار وسیر وتواریخ در تصانیف خودشان
ذکر نموده اند که امیر المؤمنین در غزوه صفین در لیلة الهریر در روز
انشب بسیار بسیار از منافقین بدست مبارک خودش بدوزخ
فرستاد ودر هر وقتیکه یکمنافق را بشمشیر میزد الله اکبر میکفت و
کسی را نزد الا انکه اورا کشت وجمعی از علما اثار ضبط کرده اند تمیز
راکه امیر المؤمنین در انروز وشب ان کشته وکفته اند یا پصد وبیست
سه بوده اند واکثر انهارا در شب کشته است پس همه علما اخبار واثار
وجمیع فضلا سیر وتواریخ اتفاق واجماع کرده اند براینکه هیچ دیده
نشده است در دنیا از انوقتیکه حقتعالی دنیارا ایجاد کرده است رئیسی از روسا
وسلطانی از سلاطین وملوک کشته باشد در جمیع عمرش بدست خودش
بمقدار انچه امیر المؤمنین کشته بدست مبارک خودش در ان یکروز
ویکشب واین احقر خدام جناب سید الشهدا میکوید باید کلام این علما
فضلا را مختص بدانیم بملوک وسلاطین ورؤسائیکه جنود مجنده وعساکر
وجیوش مجهزه داشتند ودر رفاهیت ووسعت حال بودند بنهج عادت
وچه طور همچنین نکوییم وحال انکه میدانید که سلیمان کربلا وسلطان
عرصه شدائد ومصائب وبلا بدست مبارک خودش با نجد ومقدار از کفار

بدوزخ فرستاد که قدر متیقن اش در نزد این حقیر خدام صد هزار بود
واویلا صد واویلا باید محبان و مخلصان دلها و جگرها را خون نموده
از دیده جاری نمایند زیرا که در اکثر مقاتلات و مجاهدات بدنش از خون
بنیان تازه لستبه بود واز کثرت تیرها که با پرها اش در بدنش مانده بود بمرغ
پرواز کننده شبیه بوده واویلا از جراحات و زخمهای بدنش در حالت
مقاتلات و مجاهدات عدد زخمهای و جراحتها سهام و نبال چهار هزار
بود و زخمهای نیزه و شمشیر صد هشتاد با همه اینها گرسنه و عطشان
و از جهة اهل و عیال و اطفال و حرم رسول الله مضطرب و حیران بود و نیز
مخفی نماند که امیر المؤمنین در روز بیست هفتم در غزوه صفین نداء فرمود
هل معین پس دوازده هزار از میان لشکرش لبیک یا امیر المؤمنین گفتند
و عرض کردند که مستعد و آماده کشته شدن هستیم در راهت یا امیر المؤمنین
و غلافهای شمشیرها شکستند و آن روز بدست مبارک خودش جمیع از بزرگان
ابطال و شجاعان شامیان بدوزخ فرستاد و بعد فی الجمله ضعف و خستگی
عارض شد بر پسرش محمد بن حنفیه فرمودند بیا در مکان من در میدان
قتال باش و حالا طالبان ثار و خون خواهند آمد و خود امیر المؤمنین
از انجا برگشت و محمد بن حنفیه ایستاد و هشت نفر از شجعان و ابطال طالبان
خون که مبارزان آمدند کشت و مرویست که در آن روز امیر المؤمنین حمله
بر میمنه لشکر معویه کرد و در میمنه ده هزار نفر بودند و مالک اشتر حمله بر
میسره نمود و از آنها بسیاری کشتند و باقی را منهزم ساختند و ایضا در روز

بیست و نهم در غزوه صفین بلباس متنکر بمیدان آمد یعنی بلباس و اسب دیگر
و آن اسب و رخت پسر عمش بود یعنی عباس بن حارث بن عبد المطلب زیرا
که شجعان و ابطال و رؤسا لشکر معویه جرات و جسارت ایشان نبود
که بمبارزت امیر المؤمنین بیایند پس در آن روز سه نفر صاحب اسم در
حروب از رؤسا شجعان و ابطال شامیان بدوزخ فرستاد و از جمله آنها
حمزه نام بود که معویه او را برای ایام شدائد خود ذخیره میدانست و امیر
المؤمنین یک ضربت هاشمیه بآن زد بغلش و دو کتفش و نصف هر دو
رویش قطع نمود و جمیع لشکریان معویه از آن ضربت ترسیدند بر قلوب
ایشان رعب عباس بن حارث مستولی شد زیرا که باعتقاد آنها آن بود
صاحب این رخت و این اسب عباس است و از جمله آنها ایضا عمرو بن عامر اللخمی
بود و آن موصوف بود بشجاعت کامله پس امیر المؤمنین یک ضربه هاشمیه
بوسطش زد نصف بدنش بزمین افتاد و نصف دیگرش بالای اسبش
ماند و عمرو بن العاص لعنه الله تعالی گفت والله این ضربت امیر المؤمنین علی است
و معویه علیه اللعنة تکذیب کرد او را و گفت این شخص عباس بن حارث است
عمرو بن العاص گفت امر کن جمیع لشکریان حمله کنند اگر از مکان و موقف
اش حرکت نکرد پس آن علی علیه السلام است و الا عباس است پس جمیع لشکر
یکمرتبه حمله کردند و امیر المؤمنین در موقفش ایستاد و آنها را منهزم ساخت
پس مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین امروز نفس شریف را بسیار بتعب
و مشقت انداختی فدایتشوم شما استراحت بفرمائید و دست از مقاتله و مجاهده

بکیشد و بکذارید ما ها انفس و ارواح را فدای قدم مبارکت نمائیم امیر المؤمنین فرمود یا مالک رسول الله اکرم الناس در نزد حقتعالی بود و مقاتله و مجاهده نمود و مباشر حرب کفار بنفس شریفش در غزوهٔ احد و در غزوهٔ خیبر و در غزوهٔ حنین شد و فرمود کاش معویه و عمرو بن العاص لعنهما الله تعالی بمبارزت من میامدند تا انکه شیعیان من از شر و اهالی ایشان خلاصی میافتند و سالم میشدند پس مالک اشتر قسم داد امیر المؤمنین را بحق رسول الله که از مباشرت جنگ دست بکشند و مالک را اذن بدهند که او مباشر حرب باشد پس امیر المؤمنین مالک را اذن داد و خودش از مباشرت حرب منصرف شد پس مالک قدم بمیدان کذاشت و شروع کرد بر رجز خواندن و این دو بیت از رجز اوست رجز بقیت وفری وانحرفت عن العلی ولقیت اضیافی بوجه عبوس ان لم اشن علی ابن هند غارة لم تخل یوما من ذهاب نفوس پس این احقر خدام جناب سید الشهدا مخاطب میکنم درین مقام اکامل محبان و مخلصان شیعیان را و میکویم ای جرعه مستان بادهٔ عرفان و ای حزب مدهوشان صهبای ایقان و ای معشر مبارزان میدان مجاهدات و ای قوم رؤسای بزم نشینان صفهٔ مشاهدات و ای شموع محافل تجرید و ای عیون مسائل توحید و ای سوختگان اتش ریاضات و ای افروختگان لوامع تجلیات اکر خوب تامل و تدبر کنید در بنوفایع مرموزه و این اثار مذکوره سرها و سینه ها را نه بدستها میزنید بلکه با سنکها مجروح و پاره میکنید و صدا واحسینا و اماما و اغریبا و اوحیدا و افریدا و اعطشانا و امظلوما بلند میکنید و سیلاب اشک و خون

از دیدها جاری مینمائید و از مستلذات اکل و شرب و خواب و سایر لذاید نفوس خودتان را منع میکنید و صیحه و ضجه و فریاد و اویلا و امصیبتا با سمانها میرسانید و میکوئید ای اقا ای مولا ای حسین ای سلطان دین و ای شهباز اوج یقین و ای چراغ شبستان ولایت و خلافت و ای سرور بوستان شجاعت و صبوری و فتوت و مروت اکر امیر المؤمنین و یعسوب الدین در حالات مقاتلات و مجاهدات ضعف در بدن شریفش ظاهر میشد امر میکرد پسرش محمد حنفیه را که در موقفش باشد و طالبان ثار را جواب بدهد و مقاتله با ایشان بکند و خودش قدری استراحت فرمود و اکثر اوقات مالک اشتر عرض میکرد و قسم میداد با میر المؤمنین که قدری دست از محاربه و مجاهده بکشد و قدری استراحت فرماید و مالک و سایر اصحاب خودشان مباشر حرب و جنگ میشدند و شنیده که اکر امیر المؤمنین هل معین میفرمود چندین هزار از مؤمنین لبیک لبیک یا امیر المؤمنین میکفتند و غلافهای شمشیرها را می شکستند و اویلاه و امصیبتاه اکر جناب سید الشهدا در مقاتلات و مجاهدات هر کز میدان بر میکشت و میخواست کجی شمشیر را راست نماید و دقیقهٔ استراحت نماید پس کفار نمیکذاشتند دقیقهٔ ارام باشد و از چهار طرف سنکها و تیرها و کلوخها و دستهای اتش زده با ان مظلوم میریختند اه اه صداه کاش در ان زمان خشکی و غلبهٔ ضعف بر بدن شریفش نمیشد عباس و علی اکبر و قاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب احیا مباشر حرب و مجاهده میشدند تا انکه ان

مظلوم دقیقهٔ آرام میگرفت و گهی شمشیر را راست می نمود و خون او را زائل
میکرد بلکه میگویم کاش در آن زمان سیّد المرسلین و امیر المؤمنین و حسن
مجتبی و حمزه و جعفر و عبیدة بن حارث و سایر جوانان و کهول و قروم
و سادات بنی هاشم حاضر بودند و همه در راه قرة عین البتول جانها
نثار کردند آه آه کجا بودند در آن زمان جمیع انبیا و اوصیا که این احوال
مولا و سیّد خود شانرا میدیدند اوّل سنگ بر سرها زده سرها را می شکستند
و بر صدرها زده سینه ها را پاره پاره میکردند و بعد ارواح و انفس را فدای
ولی مطلق حقتعالی میکردند و جانفشانی در راه آن مظلوم میکردند که
از همه عهد و میثاق گرفته شده بود بامامت و ولایت مطلقهٔ آن و چه
طور همچنین نباشد و حال آنکه جهة تفاوت انبیا و مرسلین و اوصیا
سبب تفاضل ایشان در درجات و مراتب بسبب تفاوت ایشانست در محبت
و اخلاص باین مظلوم و جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین
و بسبب تفاوت مسارعت در قبول ولایت مطلقهٔ ایشانست پس هر کسیکه
از انبیا و مرسلین و اوصیا در محبت و اخلاص ایشان اکمل و اتمّ است پس درجهٔ
آن اشرف و افضلست و بهمین نهج است سایر مراتب متفاوته و سایر درجات
متفاضلهٔ انبیا و اوصیا و همچنین است کلام در معشر کروبیین و اصناف
ملائکهٔ مقرّبین و باید اعتقاد شیعیان مخلصین بر این نباشد نه بغیر این
و مکرّر شنیده اید یا موسی الکلیم البس حلّة الاصطفا لما شاهدوا منه
الوفاء و جبرئیل فی جنان الصّاعورة ذاق من حدائقهم الباکورة و نیز مخفی

نماند که از جملهٔ مناسبات مقام که شنیدنش لازمست بر اصحاب انظار
سلیمه و افکار مستقیمه قضیّهٔ ورود امیر المؤمنین است به بصره برای حرب
ناکثین و قتال اتباع و انصار امّ المفسدین پس منذر بن جارود میگوید
که من آنروز بیرون بصره آمدم برای تماشا و نظّاره بموکب و شوکت امیر
المؤمنین دیدم در اوّل موکب نزدیک هزار سواره و پیش رو و رئیس
آنها قلنسوه و رختهای سفید پوشیده و شمشیر در کمر بسته و در دستش
رایتی را گرفته و عمامهای سوارها اغلب سفید و زرد بود و همه غرق
فولاد و آهن یعنی اسلحه بودند پرسیدم از رئیس کیست گفتند ابو ایّوب انصاری
است سوارهای آن از انصار و غیر انصار است بعد سواره طلوع کرد عمامهٔ
زرد و ثیاب سفید پوشیده و شمشیر در کمر و بقوس تکیه کرده و بر اسب
اشقر سوار شده و علم در دستش در موکب نزدیک بهزار سواره پرسیدم
این شخص کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است بعد فارس دیگر طلوع
کرد بر اسب کمیت سوار شده عمامهٔ زرد در زیرش قلنسوهٔ سفید در سرش و
قباء سفید در بدنش شمشیر در کمرش و منکّب بر قوسش و در دستش
علم و در موکب نزدیک بهزار سوار پرسیدم این شخص کیست گفتند ابو قتاده
و بعد از آن فارس دیگر سوار اسب سفید طلوع کرد عمامهٔ سیاه داشت و
اطراف او را از پیش رو و پشت سر او رده بود و بسیار گندم گون بود و سکینه
و وقار عظیم داشت و صدا بلند کرده بود بقرائت قران مجید و شمشیر در کمرش
و بر قوسش منکّب و در دستش علم سفید و در موکب جماعتی عظیم از سوارها

وعمامه‌ها ایشان مختلف بود ودر اطرافش شیوخ وکهول وجوانان بودند
گویا اینها از خشیة وخوف حقتعالی در موقف حساب ایستاده بودند واثر
سجود در وجوه آنها آشکار بود پرسیدم این شخص کیست گفتند عمار یاسر است
وجمعی از موکب وسوارها ان از مهاجرین وانصار از صحابهٔ رسول الله است
وجمعی از اولاد مهاجرین وانصار است وبعد از ان طلوع نمود یکفارس
دیگر سوار اسب اشقر لباس وقلنسوه سفید وعمامهٔ زرد پوشیده بود از بلند
قدی نزدیک بود پاهایش بزمین برسد شمشیر در کمر منکب بر قوسش
وعلم زرد در دست داشت وسوارها موکبش نزدیک بهزار بودند و
غالب در لباس انها زرد وسفید بودند پرسیدم این شخص کیست گفتند قیس
بن سعد بن عباده است وسوارها ان از انصار واولاد انصارند وبعد
ان طلوع نمود فارس دیگر بسیار خوب روی وخوش صورت رخت سفید
وعمامهٔ سیاه داشت واطراف عمامه را از پیش وپس اویخته بود پرسیدم این
شخص کیست گفتند عبد الله بن عباس است وسوارها موکبش اصحاب
رسول الله هستند وبعد از ان طلوع نمود فارس دیگر در موکب جمعی وان
شبیه بود بعبد الله ابن العبّاس پرسیدم این شخص کیست گفتند قثم بن العبّاس
است وبعد از ان اقبال نمود رایات واعلام بسیار بعضی بر بعضی مقدم ومختلط
شد نیزه‌ها بسیار وارد شد موکبی وبود در ان خلق بسیار از مرکب وهمهٔ انها
غرق اهن وفولاد واسلحه بودند ورایات وعلمها مختلفه داشتند ودر مقدم
همه یکرایت عظمی بود در پیش یکفارس کانّه کسر وجبر یعنی مرد شجاع شدید

السّاعدین واکثر نظرش بسوی زمین بود نه بفوق ودر میمنش جوانی بسیار
خوش صورت وهمچنین در یسارش جوانی بسیار خوش صورت ودر پیش
رویش جوانی مثل انها بود ودر دست این بود رایت عظمی پرسیدم اینها کیستند
گفتند این شخص که کانّه کسر وجبر امیر المؤمنین است واین جوانان که در یمین ویسار
وپیش روی امیر المؤمنین است امام حسن وامام حسین ومحمد بن الحنفیّه میباشند
ودر طرف خلف امیر المؤمنین عبد الله بن جعفر واولاد عقیل وسایر بنی
هاشم وجماعتی از شیوخ از اهل بدر از مهاجرین وانصار بودند پس امر فرمود
امیر المؤمنین که جنود وعسکرش در زاویه نزول نمایند پس مخفی نماند
که این احقر خدام جناب سید الشهدا روحی وارواح شیعته له الفدا بر شیعیان
مخلصان ومحبان اصحاب ایقان وایمان عرض میکند ومیگوید تامّل وتدبر
نمایید ودقایق ظواهر ورقایق بواطن را بفهمید وبدانید که سلطان دین و
دنیا امیر المؤمنین با این موکب وشوکت که ببصره وارد شد برای احدی از سلاطین
وملوک از خلقت عالم تا این وقت وهمچنین برای احدی از انبیا ومرسلین
واوصیا که بمجاهدات ومقاتلات با کفار لشکر کشی مینمودند میسور ومقدور
نشد نه دیده ونه شنیده نشد که احدی از انها جمع کند در لشکر کشی شوکت
وموکب را که ظاهر وباطنش مثل موکب وشوکت امیر المؤمنین بوده باشد
در غزوات ومجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین چنانچه کیفیت شوکت
وموکب ظاهری وباطنی را شنیدید فهمیدید در روز ورود ببصره ولکن باید
مؤمنین ممتحنین که قدرت داشته باشد بر اینکه جمله وشرذمهٔ قلیله از اسرار را

محمل بفهمند تامل خوب و تدبر در نیمقام بکنند تا سر مستتر و باطن
باطن مقام را بفهمند و آن اینستکه باطن باطن موکب
و شوکت غزوات امیر المؤمنین و مقام روحانی و معنوی و ملکوتی ان
در مقام مقاتلات و مجاهدات پسرش جناب سید الشهدا بتجلی نمود
به بروز و ظهور رسید بیان آن اینست که آن امام مظلوم بسیار بسیار
مواکب و شوکتهای معنویه عشقیه باطنیه الباطنیه ملکوتیه داشت
هاها اه اه ای پسر شاه خونینم چرا پارها جگرم در توصیف اینست وای
دل پر داغم چرا آب نمیشوی پس موکب و شوکت آنمظلوم از یکطرف بدن
پاره پاره شده و دستهای بریده حضرت عباس بود و از یکطرف جسد
پاره پاره شده علی اکبر بود و موکب و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و
مبعضه جوانان بنی هاشم بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر اجساد
و جثث و خاک و خون الوده اصحاب اخیار بود و موکب و شوکتش از
طرف دیگر جسد آن دره یتیمه و حلقوم تیر خورده آن شهزاده و جوهر عزیزه
محمدیات اعنی علی اصغر شیر خواره بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر
حیرانی و سرگردانی نسوان طاهرات و بنات فاطمیات و ولوله اطفال و صیحه
و فریاد طفلان و اه و ناله و زاری لب تشنگان بود و موکب و شوکتش
از طرف دیگر جسد شریف خود آنمظلوم بود که از کثرت تیرها و پرهای
نیزها و قطعات نیزها و شمشیرها شبیه مرغ بال و پر گشوده و پرواز کننده
بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر ریختن اعدا بود از جمیع جهات و تمامی

اطراف تیرها و نیزها و سنگها و کلوخها و دستهای آتش زده آنمظلوم
وقتیکه میخواست که بمرکز و موقف خودش برگردد و دو دقیقه آرام بگیرد
و کجی شمشیر را راست نماید و خون او را زایل نماید بلی والله العظیم بسیار
بسیار بود مواکب و شوکتهای آنمظلوم و لکن بجمله از آنها اشاره شد
پس آنمظلوم بهر جهة و بهر طرف نظری کرد موکبی از مواکب و شوکتی
از شوکتهای خودش ملاحظه و مشاهده مینمود و اه سرد میکشید
و بسیار مکرر مینمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی
نماند که آنمظلوم بسبب نظر و ملاحظه نمواکب و شوکتهای خودش در
انمقام و در آنحالت هر چند مستغرق دریای غم و حزن و شکستگی بود و
این از حیثیت مشاهده حالات اهل حرم و عطش اطفال و طفلان و
فریاد و زاری ایشان بود و لکن با وجود این باز در همان مقام و همانحالت
چهره با نوار تجلیات حضرت احدیت حقتعالی بر افروخته در عین کسوه فنا
خلعت بقاء پوشیده فنا و بقائیکه عقول کامل از ادراک آنها بلکه از ادراک
ذره از اوصاف آنها در غایت عجز و نهایت حیرة بود و بعبارت اوضح در
همانحالت مستغرق بحار و قوامیس ابتهاج و فرح و سرور بود و در شنیدن
امثال اینمقالات تعجب و استبعاد نباید کرد زیرا که این صفتی است از صفات
اصحاب ولایه مطلقه و شیمه است از شیم و خصال سادات ملکوتیین بلی
والله العظیم آنمظلوم روحی له الفداء در همان مقام و در همانحالت فیض
بخش و معین و فریادرس چندین هزار هزار از اهال و عوالم و نشآت امکان

روباه سیرتان همه را دست شد دراز
دست خدا کجا شد و شیر خدا چه شد

و این نیز موکبی و شوکتی بود در همان الکتش از مواکب و شوکتها پس این جهت خدام جناب سید الشهدا عرض خدمت کامل وافاضل محبان مخلصان میکنند و میکویند که مخلصان محبان که در احوال سید الشهدا و انمواکب و شوکتهای معنویه و ملکوتیه اش تامل و تفکر نماید باید جذبه عشق حسینی در دل ایشان افتد خس و خاشاک هستی و تعلقات ایشان از جمیع جهات بتمامی بسوزد والا محب مخلص کامل و عاشق حقیقی اینمقام نخواهد شد پس هر شخصیکه موصوف بعلم و فضل و کمال عرفان و مشهور بحقایق و دقایق بینی و تمام ایقان و ایمان باشد ولکن در مقام اخلاص با تحقق و تیقن مترنم بمقاله جذبة من جذبات المحبة الحسینیة توازی عمل الثقلین نباشد و در عمرش انجذبه برای ان متحقق و حاصل نشده باشد پس اشتهار با بضفات مذکوره اصل ندارد واکر ادعا وصول مقام بزرک نموده مترنم بمقاله جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باشد ادعائش صدق و صحت ندارد زیرا که جذبه محبت حسینیه باب حقانیست که الجذبة الهیة و حقتعالی فرموده است فاتوا البیوت من ابوابها و از اینجا ظاهر میشود سر و باطن کلام رسول الله ان للحسین لمحبة مکنومة فی قلوب المومنین و مخفی نماند که این بهجه بیان در این مقامات مختص باین احقر خدام جناب سید الشهدا نیست بلکه جمعی نیز از کاملین فضلا و عرفاء سابقین بناء باین بهج از تحقیق بوده است چنانچه مشیر است بر این تحقیق کلام شیخ شمس الدین الجیلانی النور بخشی و بیان این انستکه شاه اسمعیل صفوی قدس الله روحه با شیخ ملاقات اتفاق افتاد از شیخ پرسید

اسلام خار گشت شه لافتی کجاست
دین شد تباه تیغ زن لافتی چه شد

چرا سیاه پوشیده اید شیخ فرمود از جهة تعزیه سید الشهدا شاه فرمود که تعزیه حضرت سید الشهدا در محرم است شیخ کفت مردم غلط کرده اند و غلط فهمیده اند تعزیه انحضرت تا قیامت باقی است و نیز مخفی نماند که از جملهٔ مناسبات مقام اشاره نمودن بقضیه عایشه است و ان در حرب جمل در بکر و نه بلکه از ظهر تا مغرب نزدیک به بیست هزار را بکشتن داد سیزده هزار از لشکر خودش و چهار هزار یا پنجهزار از لشکر امیر المومنین کشته شد و در اثناء مقاتلات بعضی از لشکرش تا بکفتند با عایشه طلحه و زبیر کشته شد مصالحه کن با امیر المومنین کفت هیهات کبر عمرو عن الطوق و جل امر عن العتاب و نزدیک صد نفر از شیوخ و روسا منافقین که زمام شترش را میکرفتند یکی بعد از یکی بدوزخ رفتند و باز مردم را تحریص و ترغیب بجنک و جدال میکرد و با واز بلند ندا میکرد ایها الناس علیکم بالصبر فانما یصبر الاحرار و خودش درع پوشیده و بر هودجش درع پوشانیده و صفایح اهن بر هودج زده و انروز امیر المومنین از منافقین بسیار بدوزخ فرستاد و همچنین روسا اصحاب مثل عمار بن یاسر و عمرو بن حمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و همچنین امثال و نظایر ایشان و محمد بن حنفیه در مقام مبارزات و حملات بسیار هنرها نمودند و اثار شجاعت امیر المومنین بظهور رسانید و در اخر کار فرمود با محمد نیزه مرا بکیر و بر و شتر عایشه را عقر کن و او نیزه را کرفت و اسب راند و روانه شد و لکن ممکنش نشد که خود را بشتر برساند

زیرا اهل قبیلهٔ بنی ضبه جماعتی بسیار بودند و اطراف شتر را احاطه نموده بودند پس محمد بن حنفیه برگشت و نزد امیر المؤمنین آمد و امام حسن مجتبی روحی له الفدا آن نیزه را از دست او گرفت و روانه شد و طایفهٔ بنی ضبه را منهزم نمود و شتر عایشه که مسمی باسم عسکر بود عقر کرد و با نیزهٔ خون آلود برگشت و از مشاهدهٔ این حالت محمد بن حنفیه قدری خجالت کشیده رنگش متغیر شد امیر المؤمنین فرمود لا تأنف فانه ابن النبی وانت ابن علی یعنی ننگ و عار بر خود راه مده که حسن مجتبی پسر رسول الله است و تو پسر من هستی البته شجاعت تو و شجاعت جمیع شجعان عالم مثل شجاعت او نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از طایفهٔ شیاطین بود عقر شد و نزدیک شد که هودج از شتر بیفتد امیر المؤمنین فرمود بمحمد بن ابی بکر زود خود را بخواهرت برسان محمد بان رسید و گفت امیر المؤمنین میفرماید تیری بان رسید است یا نه عایشه گفت یکی رسید و لکن ضرر نکرد وای برادر عبد الله بن زبیر را برای من پیدا کن خواه کشته شده باشد خواه مجروح باشد پس محمد او را پیدا کرد و فرمود قم یا مشوم اهل بیته و بعد عایشه گفت ای برادر برای او از امیر المؤمنین امان بخواه محمد با امیر المؤمنین عرض کرد کلام عایشه را آنحضرت فرمود امان دادم او را و جمیع ناس را که با عایشه بودند و بعد از آن امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود یا عایشه اهکذا امرک رسول الله ان تفعلی پس عایشه گفت یا ابا الحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح پس چون

این قضیه را اجمالا شنیده بود و ساکنان امیر المؤمنین روحی و ارواح شیعته له الفدا با عایشه و اصحاب او فهمیده بود پس حالا سنگها بر سرها و سینهها میزنند و داد و فریاد و امحمدا و اعلیا را بلند کنند و بگویند فریاد داد و فریاد از ظلم بنی امیه حزب شیطان اعدا خلفا رحمن و شرکا قرآن پس آن کافران سنگدل آن بدن شریف امام مظلوم قرة عین الرسول و فرخ صدیقهٔ بتول را با چندین هزار از تیر و نیزه و شمشیر سوراخ سوراخ و پاره پاره کرده بودند و هر وقتیکه آن امام مبین بعد از مقاتلات و مجاهدات کثیره بمرکز و موقفش بر میگشت و میخواست دقیقهٔ آرام بگیرد پس میریختند بان مظلوم سنگها و کلوخها و تیرها و نیزهها و دستهای نی آتش زده و باین هم اکتفا نکرده جماعتی از آن کفار در همان حالت سبها میدوانیدند بسوی خیمهای عترت طاهره و نسوان معصومات و طاهرات بنات فاطمیات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفاران بود که در جولان امام مظلوم خیمهها را تاخت و تاراج نمایند تا آنکه اضطراب و تحیر باشد و قوت و طاقت بر مقاتله و مجاهده نداشته باشد پس آن مظلوم صیحه بر آنها میزد و بسوی خیمهها میشتافت و آنها را متفرق و منهزم میکرد و این نیز فجیعه موکب عظیم و شوکت بزرگ از مواکب و شوکتهای معنویهٔ ملکوتیهٔ آن امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **باب چهارم** در بیان جمله از مجالس و مقامات که همهاش دلسوز و جگرگداز است **مجلس و مقام اول** در بیان محبت و عشق حسینی پس میگوئیم امید هوشان شراب یقین

وای سرمستان بادهٔ دین وای اهل الله عارفین کاملین بوی از شمیم عطر اشرافات انوار غیبیه وشارقات واردات لوامع لاهوتیه بمشام جان نخواهد رسید تا آنکه کرد ازان کاروان در نظر اذعان پدید نخواهد شد تا آنکه عشق حسینی مثل طالبان شطاران طریق حقیقت مطرقه برروس و دشنه برصدور زده شود جامع کمالات صوری ومعنوی وکاشف دقایق نفسی وآفاقی شدن برای احدی ممکن نخواهد شد تا آنکه محبتش صیقل الارواح وعشق آتش در مشکوة قلوب مصباح داند بلی همچنین است شعر عشق مدعو دل زدست ما برد تدبیر عقل مبتلا برد انجام ابعز یزم باید سالها درنایهٔ محبتش برشته ودر روز اول خمیره وجودت بعشقش سرشته ودر مقام تعزیه داری ونوحه گری مستلذات نفسانی ومشتهیات را ترک کنی تا آنکه باقصی مراتب ایمان واعلی مدارج ایقان مشرف شوی وهمواره در آتش عشق سوزان وارد ودیده چون ابر بهاران گریان شوی تا ما صدق این بیان بود عجبت لنیران الهوی ان جمرها توهج من ماء المدامع واضطرم بلی در باطن سرمستی عشق حسینی متحقق میشود مصداق قول رسول الله ان لله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا ودر سنین سابقه در شب عاشوراء در حالت تامل وتفکر در نمیقا حالات وواردات برای این احقر خدام جناب سید الشهدا رو میداد که از ختمها مسئلت مینمایم که همواره امثال ان حالات مرزوق کردد وزوجه صالحه مرحومه

من میگفت اینچه حالات است برتو رو میدهد که در وقت طعام خوردن سرشک چشمت با طعام ممزوج شد میگفتم ای صالحه با یمیکا فردا چه روز است واین دو بیت عربی بسیار مناسب است دراینمقام وقائله ع مابال دمعك اسودا وقدکان محمرا وانت بخیل فقلت لها ان الدموع تصرمت وهذا سواد العین فهو یسیل وباز میگفتم بزوجه مومنه من نظم بایادروی او نفس آتشین خوش است هرکس که لاف مهر زند اینچنین خوش است عشقی که رفته رفته جنون آورد چه سود دیوانه کشتن از نکه اولین خوش است والله العظیم در ازمنهٔ سابقه ودر وقت نوشتن مطالب اینمقام در اصل یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات واردات وحالات رو میداد وخوش سر مستی از باده لوعه حزن نه همچنین مستولی میشد که قدرت وطاقت بر نوشتن داشته باشم وا کثر اوقات قلم از دستم میافتاد وممکنم نمیشد اصلا چیز نوشتن ومبهوت ومتحیر ومضطرب شده بلکه قوتی از قوای روحم در خود احساس نمیکردم ومضمون این بیت ذکر دل محزون ومضطرب ومتحیر بود شعر ستمکشان محبت دل از فغان نبستند گره زجبهه کشادند بر زبان نبستند وگاه گاهی قلم برداشته چیزی مینوشتم میدیدم از مطالب اینمقام نیست بلکه جملات مرتبطات وغیر مرتبطات ومناسبات وغیر مناسبات نوشته ام اگر صدق این دعوی را میخواهید مشاهده نمائید رجوع کنید بکتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات تا آنکه معلوم شود که در آن اوقات چه حالتی داشته ام

وگاه قوه واهمه مستولی میشد و گمان میکردم که اگر مطالب انمقام را نویسم
انگشتانم با قلم خواهد سوخت **مجلس مقاد و سوم** در بیان حکایتیکه
فوربی افندی اسلامبولی که قایم مقام و حاکم کربلای معلا بود و برامن
نقل کرده و بیان اجمالی آن اینست که فوربی افندی چند سال قبل ازین
نقل کرد که ملا محمد افندی اسلامبولی عالم و فاضل کامل بوده است که نزدیک
بصد سال قبل ازین در اسلامبول بوده است و کتاب بزرگ در مصایب سید
الشهدا تصنیف کرده است یعنی اخبار و آثار و روایات را بنظم آورده است
بطریقه زبان ترکی اسلامبولی و همچنین مراثی بهمان نظم و باز نقل کرد که
کهول و شیوخ آنزمان از پدران و اسلاف خودشان بنحو استفاضه نقل
میکنند که جمعی از متعصبان علمای اهل سنت با آن بحثها و اعتراضها نمودند
و کاغذها نوشتند بانمضمون که ملا محمد افندی بسبب بودن در کوچه ماهی
فروشان دماغش از بوهای ماهیها کندیده معتل و مختل و معیوب شده است
این چه دستگاهیست چیده شنیده ایم همواره در گریه و زاری و بر سر و سینه
زدن و فریاد نمودن هستی برای شهادت حسین بن علی و بر امصایب او و
کتاب در مصایب نظم میکنی معلوم میشود که عقلت مختل شده پس آن عالم صاحب
بصیرت جواب متعصبان و دور شدگان از خلفای باین نحو فرستاد و بل صد
و بل بر شما و بر مادران شما تا بحال برای من قطع و یقین حاصل شده که شما
اولاد پدران خودتان نیستید با کسیکه از اهل سنت شد لازمه اش اینست
که بر قره عین رسول الله و ریحانه آن گریه و زاری و ماتمداری نماید یا بر گریه

کنندگان و ماتمداران در کتب نویسیان در مصایب و مراثی طعنه زنند تفریع
و توبیخ نماید باز فوربی افندی نقل میکرد که آن عالم صاحب بصیرت در اکثر
اوقات تصنیف آنکتاب میگفته است من میترسیدم که از شدت التهاب نیران دل
و از شعلهای نفسم انگشتانم با قلم یکدفعه بسوزد و نقل میکرد از اسلاف
و پدران خودش که باینطور اتفاق افتاد و نیز نقل کرد که بعد از اتمام آن
کتاب آن عالم صاحب بصیرت بمدینه طیبه مشرف شد و آنکتاب را بر سر
قبر رسول الله گذاشت و بسیار گریه و زاری کرد و مسئلت نمود از خلفای
و از روح انور سید المرسلین هر چیزیکه در آن مطابق واقع نباشد یعنی اصل
نداشته باشد قلم محو از غیب بر آن کشیده شود و بعد از چند شبانه روز
کتاب را از سر قبر انور اطهر برداشت دید در چند موضع قلم محو کشیده شده
است و نیز فوربی افندی ذکر میکرد که اهل محله آن عالم صاحب بصیرت از زمان
حیوة آن تا انزمان روز عاشورا در مسجد آن محله جمع میشوند و از مطالب
کتاب آن خوانده میشود و صیحه و گریه و زاری مردم در مسجد بلند میشود
اینحاصل حکایتی است که فوربی افندی ذکر کرد با وجود آنکه در مذهب
خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام دارد و لکن مضایقه ننمود
از نقل کردن آنچیزیکه قطع بوقوع آن داشت سبحان الله جمعی از حمقا و جهال
آنزمان خودشانرا از زمره محبان و شیعیان میشمارند و در مقام شنیدن
امثال اینحکایات بر جبین گره زده با وجه عبوس رو برمی گردانند بهمین
منکر قدرت تامه کامله خلفای هستند یا منکر قدر و منزلت جناب سید الشهدا

[illegible]

و در نزد حقتعالی هستند و ظن این احقر خدام جناب سید الشهدا بر اینست که
وقت سوختن انکشت و قلم انعالم صاحب بصیرت وقت نوشتن کیفیت همین
مقام بوده است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن ان امام مظلوم از پشت ذو
الجناح بر زمین کربلا اه صد اه از بیان کیفیت اینمقام بحق ان امام مظلوم
قدرت و طاقتم بریده میشود از بیان اینمقام و مدت چهار و پنج روز است
در همین مقام معطل مانده ام که نا خوش میشوم و مکرر شده
است قلم را بر داشته ام از دستم افتاده است نا علاج مانده ام و حالا توفیق
از حقتعالی میخواهم که قدرت و طاقت بر نوشتن بدهد

مجلس و مقام سیم

در بیان افتادن ان خلیفة الله تعالی از پشت ذو الجناح و بیان انچه بعد از
ان واقع شد پس میکویم که اخبار و روایات و اقوال اصحاب کتب مقاتل هر چند
درینمقام در غایت اختلافست و لکن انچه قدر مشترک همه انهاست و انچه
از ملاحظه مجموع استفاده کرده ام او را بسلک تحریر در میاورم پس می
کویم شمر کافر زندیق در هنکام اواخر مقاتلات و مجاهدات ان امام
مبین با ان بر ابن سعد کافر لعین زد و کفت ای امیر نزدیکست که اینمرد جمیع
لشکر را فنا کند و باخر برساند ان کافر کفت چاره و حیله چه چیز است
شمر لعین کفت امر کن که جمیع افراد و احاد از سواره و پیاده که در معسکر اند
خواه از اهل حرب و جنک باشند و خواه سایر سواد از اهل بازار و اوردو
و اهل صنایع و کسبه یکمرتبه بحرکت بیایند و سه قسم باشند یکقسم که از اهل
جنک و محاربه هستند شمشیر و نیزه زنند و قسم دیکر از انها تیر باران کنند

وقسم

و قسم سیم که از اهل بازار و کسبه و اصحاب صنایع هستند فلاخن اندازی و سنک
و کلوخ اندازی و دستهای اتش زده اندازی نمایند بلکه اینمرد را از
پشت اسبش بر زمین کربلا بیندازیم ابن سعد کافر باین نهج امر کرد و ان
زنادقه و کفار بهمین منوال مشغول مقاتله شدند پس انحضرت کبری و
ولی مطلق حقتعالی با ان حالاتیکه داشت چنانچه سابقا ذکر شد
مشغول مقاتله همه انکفار شد جماعتی عظیمه را بدوزخ و باقی را منهزم
و متفرق ساخت تا کاه ان مظلوم خواست بقدر دقیقه ارام کیرد سنک
بزرکی بر جبهه مبارکش افتاد و جبهه مبارکش منشق شد و خون جاری
شد و خواست خون طیب و طاهر را از روی مبارکش بیکطرف و خشک
کند ناکاه تیری بسیار تند تیز و مسموم و سه شعبه دار بر صدر مبارکش
یا قلب شریفش افتاد و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سر
بسوی اسمان نمود عرض کرد خدایا تو میدانی اینقوم میخواهند بکشند
مردیرا که در روی زمین غیر از ان پسر پیغمبر نیست پس ان تیر را از طرف پشت مبارکش
بیرون اورد و خون جاری شد مثل میزاب و دست مبارکش بر سر زخم
میکذاشت و پر از خون میکرد و بسوی اسمان میانداخت و قطره از ان بر
نکشت و سرخی اسمان از ان هنکام پیدا شده است و مرتبه دیکر دستش
از خون پر کرد و سر و ریش مبارکش خضاب نمود و فرمود ملاقات میکنم
جد رسول الله را بهمین حالتی که مخضوب بخون خود هستم و عرض میکنم
انچه بمن رسیده است و در این هنکام ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود

و از

وازمقاتله دست کشید دقیقهٔ آرام بگیرد ناگاه مرد کافر مالك بن البشر رسید
با آنمظلوم وال شتم داد وبعد از آن شمشیرش را بر سر آنمظلوم زد ودر آن
حالت چیزی در سر مبارکش نبود غیر از برنس پس برنس پر از خون شد و
فرمود ای ظالم نامرد نخوری ونیاشامی باین دست وحقتعالی ترا محشور کند
با کافرین ظالمین وبرنس را انداخت وقلنسوه پوشید وعمامه را بر روی
آن بست وبسیار ضعف بر آن امام مبین غالب شده بود ودر بعض اخبار
مذکور است که برنس پر از خون شده بود واو را بر زمین کربلا انداخت وبسوی
خیمها اسب راند وخرقه خواست واو را از اهل حرم گرفت وزخم سر شرا بان بست
وبالای آن قلنسوه پوشید وعمامه را بر روی آن پیچید پس نداء فرمود در
حالت یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام پس
زینب صدیقهٔ مظلومه دوید وعرضکرد یقین بمرگ کرده وتن بکشته شد
داده فرمود چه طور یقین بمرگ نکنم وتن بکشته شدن ندهم وحال آنکه معین
وناصر ندارم زینب مظلومه گریه کرده گفت ای برادر ما را بر گردان بر حرم
جدّ ما رسول الله آنمظلوم فرمود هیهات اگر ممکنم میشد شما را در این مهلکه
نمیانداختم پس زینب مظلومه صیحه زد وفریاد کرد وسرشك چشم مثل
باران ریخته ورختش پاره پاره کرد وموهای سر مبارکش را پریشان نموده
ولطمه بر رویش زده ومیگفت واوحدتاه واقلة ناصراه واسو منقلباه
واشوم صباحا پس آنمظلوم فرمود ای خواهر مصطفی ومرتضی صبر کن وترك گریه
شما بسیار خواهد شد پس برخواست از خیمه بیرون آید زینب مظلومه بدامن

آن امام مبین چسبید وعرضکرد مهلا یا اخی صبر کن تا آنکه توشه بردارم
از نظر کردن بجمال نور واشرفت ووداع کنم ترا وداعیکه بعد از آن ملاقات
نخواهد شد پس آنمظلومه میافتاد بدست وپای مبارك آنمظلوم
ومیبوسید دست وپای مبارکش را ودر این هنگام امام مظلوم
را سایر نسوان طاهرات مطهرات مظلومات واطفال وبنات فاطمیات
احاطه نمودند از چهار طرف وگریه وزاری مینمودند وصیحه وفریاد
میزدند وبدست وپای مبارك آنمظلوم افتاده میبوسیدند ومیبوسیدند
وچون آنحضرت بیرون شد از خیمها عبد الله بن حسن مجتبی دوید وآن
در آنزمان غلام بود بحدّ مراهق نرسیده بود حضرت زینب مظلومه
خودش را باو رسانید واو را گرفت وخواست نگهدارد او امتناع شدید
نمود وصیحه زد وگفت از عم بزرگوار جدا نخواهم شد ومفارقت نخواهم
نمود پس خلاص شده از دست زینب مظلومه آمد در جنب امام مظلوم
ایستاد پس کافر زندیق بحر بن کعب یا حرمله بن کاهل لعین شمشیر را
پاین آورده بود میخواست آن امام مظلوم را بزند پس آن طفل معصوم
مظلوم بانگ زد با آنکافر فرمود ویل بر تو باد ای ولد الزنا میخواهی
عمم را بکشی پس آن تازه گل بستان مصطفی ومرتضی دستش پیش شمشیر
گرفت تا آنکه شمشیر بر آن امام مظلوم نرسد پس دست مبارك او را شمشیر
برید وبپوست ساییده واز پوست آویزان شد ونداء کرد یا عماه وآن امام
مظلوم او را آغوش گرفت وبسینهٔ مبارکش ضمّ نمود وفرمود یا ابن اخی اصبر

علی ما نزل بك واحتسب فی ذلك الخیر فان الله یلحقك بابائك الصالحین پس
در همانحال حرمله بن کاهل اسپر زانیه لعین بن اللعین یك تیر انداخت
آن طفل مظلوم را در آغوش آن امام مظلوم ذبح کرده شهید نمود سبحان
الله واویلا وامصیبتاه در همین حالت شمر کافر ملعون حمله بر خیمه آن
امام مظلوم نمود و رمحش زد بخیمه و فریاد زد باصحابش و گفت آتش
بیاورید تا آنکه بسوزانم هر کسیکه در خیمه است انجمه کبری و ولی مطلق
حقیقی فرمود یا بن ذی الجوشن آتش میخواهی تا آنکه اهل و عیال پیغمبر را
خدا بتو را بسوزاند با آتش در دنیا و در آخرت پس شبث بن ربعی آمد ملامت
و مذمت کرد شمر کافر و زندیق را پس شمر از سوزانیدن خیمها دست کشید
و بر گشت لعنه الله تع مخفی نماند که شهادت عبدالله بن الحسن در هنگامی
بود که امام مظلوم سوار ذو الجناح بود و از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا
نیفتاده بود چنانچه ذکر کردم و غیر اینکه ذکر کردم چنانچه مرثیه خوانان
ذکر میکنند که شهادت عبدالله بن حسن بعد از افتادن آن امام مبین
از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا بود اصل و مستند ندارد و چون امام مظلوم
بمرکز میدان آمد که تا بحالت غلبه ضعف و سقوطی در بدن شریفش باز
مشغول مقاتله و مجاهده نشود باز آنکفار و زنادقه سابقه خود شانرا ابتر
کرده رنجند از چهار طرف سنکها و کلوخها و دستهای آتش زده و
ایضا میزدند شمشیرها و نیزها بر بدن شریفش تا که صالح بن وهب
ملعون فرصت یافته نیزه اش را به پهلوی آن امام مظلوم زد و مقارن این حالی

بن یزید تیر انداخت و بر لبه سینه اش افتاده ایضا تیر ابو قدامه عامری
افتاد و حصین بن نمیر لعین تیرش بر دهن مبارك آن مظلوم افتاد و سنان
بن انس لعنه الله تع نیزه اش بر صدر مبارك آنمظلوم زد و بهمان موضع
مبارك زرعه بن شریك لعنه الله تع ضربت شمشیر زد هاهاواویلاه و
مصیبتاه ای برادران اهل ایمان و ای محبان اهل اخلاص و ایقان این همان
مقامست که از نوشتنش ابا و امتناع داشتم چرا قلم و انگشتانم نمیسوزد چرا
دلم خون شده از چشمم نمیاید و چرا در آنوقت آسمانها قطعه قطعه نشده و
زمین منخسف نکردید بلکه جمیع عوالم و نشأت امکان منهدم و منعدم
نشدند پس اگر طاقت شنیدن و قوه صبر بر تصور انتقام و حالات آنمقام
دارند ذکر میکنم و میگویم که این اموریکه الان ذکر شد یعنی طعنات نیزها
و ضربات شمشیرها و زخمهای تیرها مجموع من حیث المجموع سبب شد بر اینکه آن
حجه کبری و ولی مطلق حقیقی از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا افتاد نه بر سجده
تعفیری بر خد راستش در حالیکه میفرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول
الله صلی الله علیه و علی آله و اینحالت را زینب صدیقه میدید از در خیمه بیرون
آمد و ندا کرد وا اخاه و اسیداه و اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض
و لیت الجبال تدکدکت علی السماء پس آن امام مبین مظلوم از سجده تعفیر
بپا بر خواست و شمر ولد الزنا بر قومش بانك زد و گفت چرا منتظر هستید و
چرا بر مرد حمله نمیکنید پس بر آنمظلوم روحی له الفدا از چهار طرف حمله
کردند و زرعه بن شریك لعنه الله تع ضربتی بر کتف چپ آنمظلوم زد پس آنحجه

کبری و ولی مطلق حقتعالی یکضربت بر زره کافر زد و او را بدوزخ فرستاد
و یک کافر دیگر یکضربت بدوش مبارکش زد پس امام مظلوم روحی له الفدا
برو افتاد و ضعف شدید بر او غلبه کرد پس گاه بر میخواست و گاه میافتاد
پس درین هنگام سنان بن انس لعنة الله تع نیزه اش را زد و داخل کرد بر
گودال حلق مبارکش و بعد نیزه را بیرون آورد و بر مفاصل سینه مبارکش
زد و بعد یک تیر انداختن تیر بنحر مبارکش افتاد و درین هنگام قایم بود
افتاد بر زمین و بدو زانو نشست و تیر را از نحر مبارکش کشید و انداخت و دو
دستش را پر میکرد از خون نحر شریفش و سر مبارکش و ریش مبارکش را
مخضوب مینمود از خون طاهر و طیبش و میفرمود همچنین ملاقات میکنم بحق
تع و بحضرت درگاه جلال و عزتش و عرض میکنم که قوم را غضب نمودند
و آخر باین حالت مرا شهید کردند پس بر روی مبارک افتاد و غشیه بر ان مظلوم
عارض شد وقتیکه از غشیه افاقه نمود و خواست برخیزد و با انقوم کفار
باز مشغول مقاتله و مجاهده شود نتوانست که برخیزد پس شروع کرد بگریه
نمودن و گریه بلند کرد و نداء کرد واجداه وا محمداه وا ابا القاسماه وا ابتاه وا
علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا قلة ناصراه
مظلوم کشته میشوم و حال آنکه جد من محمد مصطفی است و تشنه لب مذبوح
میشوم و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و خیمهایم را تاخت و تاراج کنند و اهل
و عیالم را اسیر و دلیل مینمایند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است پس باز غشیه
بر ان مظلوم عارض شد پس مغشی علیه و بیحس و بیحرکت افتاد بر روی مبارکش مدت

سه ساعت از روز و انقوم کفار در حیرت و اضطراب بودند و در نزدیک شدن
بان و کشتن او و از غشیه با فاقه امد پس قصد کرد او را درینحال عمرو کافر ملعون
کندی و شمشیرش را زد بر مفرق سر مبارک ان امام مبین و سر مبارک روحی
له الفدا منشق شد و خون جاری شد بر محاسن شریفش و خود دور افتاده
و انکافر از اهل کنده خود را گرفت و امام مظلوم فرمود نخوری و نیاشامی
باین دست و حقتعالی محشور گرداند ترا با قوم کافرین ظالمین و انچه ظاهر این
احقر خدام جناب سید الشهدا بر انست اینست که دو مرتبه غشیه بر ان مظلوم
عارض شد و مدت هر یکی سه ساعت بود پس زمان دو غشیه شش ساعت
شود و این هم مستند و مؤید میشود که روز عاشورا مثل سایر ایام نبود
بلکه یکدلیل از ادله ان میشود که وقوف آفتاب در فوق الارض هفتاد
و دو ساعت بود چنانچه در بیان مطالب سابقه گذشت و اما سر اینکه چرا
انقوم کفار در مدت غشیه انمظلوم نزدیک نمیامدند با وجود اینکه آرزو
عزم داشتند در تعجیل شهادت ان مظلوم پس بیان سر این بنحو تفصیل
ذکر خواهد شد انشاء الله تع در مقام ذکر اسرار از جمله امور مخفی نماند
میخواهم در اینجا یکحدیث از مناقب امیر المؤمنین ذکر کنیم از جهة مناسبت
باینمقام و انحدیث را صاحب مفتاح النجاة که از فضلاء محدثین اهل سنت
است روایت کرده است از امیر المؤمنین فرمود که رسول الله بمن فرمود بنشین
و میخواست بپشت بام بیت الله صعود نماید و اصنام و اوثان را بیندازد و بشکند
پس من نشستم و بر دوشم صعود فرمود پس برخواستم چون دید ضعف مرا من حاصل

شد از دوشم نزول فرمود و نشست و فرمود یا علی تو صعود کن بر دوش
من پس من صعود نمودم بر دوش مبارکش و بر خواست در حالیکه من بر دوش
شریفش بودم و برای من منکشف شد که اگر بخواهم قدرت رسیدن بافق آسمان
دارم پس صعود نمودم بر پشت بام بیت الله تع و هر چه از اصنام و اوثان
بود میانداختم از پشت بام بزمین پس همه منکسر و پاره پاره شد چنانچه
شیشه‌ها میشکنند وقتیکه بزمین بزنند وقتیکه خواستم از پشت بام نازل
شوم خودم را از طرف میزاب مبارک بزمین انداختم و خندیدم ضرری و
المی و دردی بمن نرسید رسول الله فرمود چه طور بتو درد و الم میرسد
و حال آنکه بلند کرد ترا بر پشت بام بیت الله تع محمد مصطفی و نازل کرد
ترا بزمین جبرئیل امین آه آه وا ویلا وا مصیبتاه ای برادران از اهل ایمان
و ای اصحاب اخلاص و ایقان اگر هزار سال عمر کنیم و در هر روز بر سر
و سینه بزنیم و سرشک مثل باران از چشم جاری نکنیم انصاف نکرده‌ایم
و وفا را در حق جناب سید الشهدا بجا نیاورده‌ایم صعود و نزول امیر المؤمنین
شنیدید و آیا تفکر و تامل نمودید در صعود و نزول قرة عین المصطفی
و المرتضی و الزهراء بر پشت ذو الجناح و نزولش بزمین اما در صعودش
بر پشت ذو الجناح معین و یاری کننده نسوان طاهرات مطهرات معصومات
مظلومات بودند یکی رکاب گرفت و دیگری بر لجام ذو الجناح چسبید
و دیگری از ساعدش گرفته سوار ذو الجناح کردند و اما نزولش از پشت
ذو الجناح بر زمین کربلا بیانش را فی الجمله شنیدید هاها آه آه بلی والله

خاك و ریك گرم کربلا بر بدن و یسارش جمع میکرد اگر تکیه بر طرف
راست میکرد قطعات نیزها و تیرها که در بدن شریفش داشت فرو میرفتند
و از افواه زخمها مثل چشمه آب خون جاری میشد و همچنین اگر بر طرف
چپ تکیه میفرمود و گاه خاك و ریك را پیش رو جمع میکرد و سر
مبارکش را بان میگذاشت تا وقت زخمهای ضربات و سیوف و طعنات رماح
و سهام که از فرق سر شریف تا بناف مبارکش داشت بلکه یکموضع
چندین مرتبه ضربات سیوف و طعنات رماح و سهام خورده بودند
و المش زیاد از حد طاقت و توانائی میشد زود سر مبارکرا از بالای
خاك و ریك بر میداشت میخواهم ذکر کنم چیزیرا که کو تا او را محبان و
شیعیان کم شنیده باشند یا اصلا نشنیده باشند و آن اینستکه تو فیتکه
انجه کبری و ولی مطلق حق تعالی بخاك و خون غلطید و بیحال افتاده
بود یا حالت غشیه اش بود یا حالت افاقه چنانچه در نظر و قیمی ظاهر است
ابن سعد لعین ولد الزنا امر کرد که جمیع عساکر و جنود بر بدنش اسب
تازند و بدنش را خورد و خورد نمایند هاهای آه آه وا ویلاه وا مصیبتا
وا مصطفاه وا مرتضاه وا فاطمتاه وا حسناه پس آن قوم کفار هم چنین کردند
یعنی در حالت حیوة و زندگی آن امام مظلوم جمیع عساکر و جنود اسبها
در بدنش بجولان میاوردند و میتاختند از سمت پاهاییسمت و از این سمت
بان سمت یا رسول الله و یا امیر المؤمنین و یا فاطمة الزهراء و یا ابا محمد حسن
صلوات الله علیکم و روحی لکم الفدا میدانم که اگر بدید یا بشنوید اینحالت

بمظلوم طاقت و توانائی داشتید یا نه و این قضیه یعنی اسب تاختن قوم کفار بر
بدن شریف بمظلوم در حالت حیوة و زنده که اشد از حالتیکه بر روی زمین افتاده
بود امری است یقینی و قطعی زیرا اینرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی
فداه در زیارت مظلوم بیان میکند پس لازم است که چند فقره از آن
زیارت قائمیه ذکر کنیم پس خطاب بمظلوم کرده میگوید فلما رأوک
ثابت الجاش غیر خائف و لا خاش نصبوا لک غوائل مکرهم و قاتلوک
بکیدهم و شرهم و امر اللعین جنوده فمنعوک الماء و وروده و ناجزوک
القتال و عاجلوک النزال و رشقوک بالسهام و النبال و بسطوا الیک
اکف الاصطلام و لم یرعوا لک ذماما و لا راقبوا فیک آثاما فی قتلهم
اولیائک و نهبهم رحالک و انت مقدم فی الهبوات و متحمل للاذیات
قد عجبت من صبرک ملائکة السماوات فاحدقوا بک من کل الجهات و اثخنوک
بالجراح و حالوا بینک و بین الرواح و لم یبق لک ناصر و انت محتسب صابر
تذب عن نسوتک و اولادک حتی نکسوک عن جوادک فهویت الی الارض
جریحا تطؤک الخیول و تعلوک الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینک
و اختلفت بالانقباض و الانبساط شمالک و یمینک تدیر طرفا خفیا الی
رحلک و بیتک و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک و اسرع
فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا فلما رأین النساء جوادک
مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود
لاطمات الوجوه سافرات بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و الی مصرعک

مبادرات و الشمر جالس علی صدرک و اضع سیفه علی نحرک قابض علی
شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک
و رفع علی القناة راسک و سبی اهلک کالعبید مخفی نماند که از این فقرات
شریفه بسیار مطالب استفاده میشود مثل اینکه اشقیا با آن کثرت و جمعیت
که داشتند عاجز ماندند از مقاومت مظلوم در مقاتلات و مجاهدات
با وجود اینکه زخمها و جراحتها در بدن شریفش بیشتر از حد و احصا بود
پس نصب کردند غوائل مکر و حیله بانحوی که جمیع افراد و احادیکه در
معسکر بودند یکمرتبه بحرکت آمده هجوم بیاورند از چهار طرف و بریزند
بر مظلوم سنگها و کلوخها و تیرها و اطناب خیمه آتش زده تا فرصت بیابند
اصحاب سیوف و رماح از کشتن مظلوم چنانچه این مطلب در سایر روایات
نیز وارد شده است ما بیان نمودیم این مطلب را تفصیلا و از جمله مطالب
این فقرات است که ما او را نیز مفصلا بیان کردیم و از اذن دادن حق
تعالی است بملائکه و جمیع ارواحیکه در نشاه برزخیه هستند بنظاره و
تماشای مقاتلات و مجاهدات و صبر و اصطبار حجة کبری و ولی مطلق خدا
پس تعجب نمودند ملائکه و ارواح انبیاء از مقاتلات و مجاهدات و صبر و اصطبار
آن امام مبین و باز از جمله مطالب این فقرات قضیه اسبها بجولان آوردن
جمیع سوارها از چهار طرف و تاختن اسبها در حال زنده و حیوة مظلوم
بر بدن شریفش در حالتیکه بر روی زمین افتاده بود در غایت ضعف از کثرة زخمها
و جراحتها و ریخته شدن خون و جریان از مواضعیکه بحد و احصا نیامده و هم

چنین از شدّت عطش و جملهٔ ما بقیه سفر تنفرات بعد شرح و بیان میکنم انشاء الله
پس میکویم مخفی نماند بر شیعیان و محبّان که این مطلبی که حالا مینویسم آتش
مزید بر اعضاء رئیسه مثل قلب و جکر و دماغ و بر غیر اعضاء رئیسه وا ویلا
وا مصیبتا ها ها آه آه ایکاش قلم و انکشتانم میسوخت مثل سوختن
قلم و انکشتان این فالم صاحب بصیرت تا سلامت بودی پس آن امام مظلوم آن غشیه
ثانیه بافاقه آمد ابن سعد ولد الزنا بانک زد بر رؤسا القوم کفار که شتاب
و تعجیل نمایند در شهادت آن حجة کبری و ولی مطلق حقتعالی پس مضمون
جمله از روایات اینست که چهل نفر نامرد کافر ولد الزنا با شمشیرها و خنجر
های برهنه میدویدند برای شهادت آن امام مبین پس بلند میشدند
با پایها چکمه دار بر عرش اعظم انور اقدس اطهر اطیب حقیقی یعنی بر صدر
شریف که مخزن علوم ربّانیه و حکمتهای حقّانیه و موضع صدور توقیع
و فرمانهای نفرمّا بر اهل عالم شهود و ملک و بر اهل عالم ملکوت بود پس
هر کافر یکه از این چهل نفر با شمشیرها یا خنجر برهنه با پای چکمه دار بر صدر آن سرور
بلند میشد و میخواست که آن امام مبین را بشهادت برساند دهشت
و اضطراب و رعد و رعشه بر اندامش میافتاد و خوف نزول عذاب و کین هلاکت
بر سبیل تعجیل بر قلبش غالب و مستولی میشد از آن صدر شریف ترسان و بی طاقت
الفرار شتاب و تعجیل نازل میشد و شمشیر یا خنجر را از دستش میانداخت
و میکریخت و بهمین کیفیت و بودن امام مظلوم در ینوقت بر چه حالت
امام عصر عجل الله فرجه و جعلنی فداه اشاره فرمودند و ان اینست تعلوک

الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینك و اختلف بالانقباض و الانبساط شمالك
و یمینك یعنی انکفار طاغیان و اشرار بر صدر مبارکت پا میگذاشتند
و بلند میشدند و حال آنکه امام مظلوم تو در حالت احتضار بودی و جبین
مبارکت رشحات عرق مرگ بود و دستهای مبارکت مختلف در حرکت
بودند یکی در انقباض و یکی در انبساط تدیر طرفاً خفیاً الی رحلك
و بیتك یعنی چشمهای مبارکت را بر میکردانیدی بسوی خیمها و اهل بیت و
عیالت و بنظر خفی با اینها نگاه مینمودی و قد شغلت بنفسك عن ولدك
و اهالیك یعنی این نگاه کردن تو بسوی خیمها بنظر خفی و ضعیف دو وجه
داشت یکی آنکه قدرت بر نظر تام بر نداشتی و دوم اینکه مشغول بودی بنفس
خودت و بجان دادن و از ینجهة اعراض نموده بودی از نظر کردن بسوی
خیمها و اهل و عیالت پس از جمله آن چهل نفر کافران طاغیان که پایهای
چکمه دار بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر انور و سینهٔ اطیب و اطهر ابن سعد
مظلومان کذاشتند یکی شبث بن ربعی لعین بود بدستش شمشیر مجرد
کرفت و بر صدر انور پا کذاشت و بلند شد و خواست آن امام مظلوم
مبین را شهید کند آن امام بطرف خفی و نظر ضعیف باین نظر کرد آن
ملعون از صدر انور و سینهٔ اطهر نازل شد و شمشیر را از دستش انداخت
و شروع بکریختن کرد و میکفت یا ابن سعد وای بر تو باد میخواهی خودت
دور باشی از کشتن این مظلوم و من خونش بر بزم و مؤاخذ باشم در نزد
حق تعالی و خونش را حقتعالی از من مطالبه نماید معاذ الله تعالی یا حسین من بخدا

از جمله آن چهل نفر یکی سنان بن انس النخعی لعینه ملاقات با جون تو بکنم وا... و کافر بود و آن لعین کوسج و کوتاه و ابرص بود بانگ زد بر شبث بن ربعی و گفت مادرت در عزایت بنشیند و قومت ترا معدوم بیند چرا این کشتنی و او را شهید نکردی شبث لعین گفت خواستم شهید بکنم آنمظلوم چشمها بیشتر کشود و نظر بر روی من کرد پس چشمهای مبارکش مثل چشمهای مبارک رسول الله بود و حیا کردم که شبیه رسول الله بکشتم پس سنان کافر گفت بده شمشیر را بمن من بکشتن او سزاوارم پس شمشیر را از آن نکرفت و بر صدر انور اقدس بالنده شد پس آن امام مبین بسنان نظر کرد پس سنان کافر بسیار مضطرب شد و رعد و رعشه بر اندام نحسش افتاد و از غلبه خوف و فزع بر آنکافر شمشیر از دستش افتاد و از صدر انور آنحضرت نازل شده رو بکریختن گذاشت پس شمر ولد الزنا ملعون مابون بسنان رسید گفت مادر در ماتمت بنشیند چرا از کشتن آن بر کشتی سنان ملعون گفت بشمر ولد الزنا ملعون مابون ویل بر تو بادا بیتیم آنمظلوم چشم کشود بر رویم نظر کرد بخاطرم افتاد شجاعت پدرش پس طاقتم بر بدن شد از کشتن آن پس شمر ولد الزنا گفت بده بدستی که تو جبان در حروب هستی بده شمشیر را بمن والله از من سزاوارتر کسی بجون آن نیست والله بکشتم او را خواه شبیه محمد المصطفی باشد و خواه شبیه علی المرتضی باشد های های آه آه جگر بسوزاندیل نشو چه طور طاقت بر شنیدن یا نوشتن باد تفکر اینمقام کسیکه نشوی واویلا وا مصیبتا پس آنکافر زندیق ملعون مابون

شمشیر را از دست سنان گرفت و پا گذاشت بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر اشرف انور و سینه اقدس اطهر که مخزن علوم ربانیه و فیوض اسرار حقانیه لاهوتیه است پس مخفی نماند که در اینوقت و این هنگام اول دفعه آمدن ذو الجناح بود بسوی خیمها و اهل حرم رسول الله برای اعلام و اخبار اهل بیت اطهار چنانچه امام عصر و زمان عجل الله تعالی فرجه وجعلنی فداه بر آن اشاره کرده در بعض فقرات مذکوره و فرموده است فرسک شاردا الی خیامک قاصدا محمحما باکیا یعنی اسب بزرکوار فرامو میکنم آنحالتر که اسب ذو الجناح از معرکه میدان و مصرع شریفت بسوی خیمها دوید برای اخبار و اعلام اهل و عیالت و حرم رسول الله در حالیکه صیحه میزد و با جوش و خروش حمحمه مینمود و بازاری و افغان گریه میکرد فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا پس نسوان طاهرات معصومات مظلومات و بنات فاطمیات اسبت را بدترین حالات دیدند و نظر کردند لجام بریده و سرج را از پشت آمده بزیر شکم اسب مشاهده نمودند برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات پس از خیمها و خدرها بیرون آمدند در حالیکه موهای سرها پریشان کرده بودند بر وجوه مبارکه و بر سرها میزدند و رویها را میخراشیدند بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و صیحه و ناله و زاری و افغان میکردند و چه طور همچنین نمیکنند که این نسوان طاهرات و بنات فاطمیات عزیزان الخمسة النجباء و مخدومات اهل ارض و سما بودند

ودر انحالت ذلت وخواری بر انها روداده بود والی مصرعك مبادرا
والشمر جالس على صدرك واضع سيفه على نحرك قابض على شيبتك
ذابح لك بمهند قد سكنت حواسك وخفيت انفاسك یعنی اهل حرم
رسول الله ونسوان طاهرات معصومات مظلومات وبنات فاطمیات
باهمگی دویدند بمرکز میدان نزد مصرعت پس رسیدند بانجا در
حالیتکه شمر کافر لعین نشسته بود در عرش اعظم الهی ومخزن علوم و
اسرار وحکم ربانیه یعنی در صدر مبارك وسینه شریف وشمشیرش
بدست گرفته وگذاشته بود بر نحر اشرف اقدس انورت وبدست دیگر
گرفته بود محاسن مبارکت را وانکافر لعین میخواست شروع در بریدن
سر انورا قدست کند وانوقت در حالتی بود که حواست از حرکت افتاده
وساکن شده ونفس کشیدنت بسیار خفی وضعیف بود هاهاه اه اه
واویلاه وامصیبتاه نمیدانم اهل حرم رسول الله در مشاهده اینحالت
چه کردند بلی والله اهل ملکوت واهل جنان واهل دوزخ وبرازخ
بجزع وشیون وصیحه وضجه وناله وافغان اوردند مخفی نماند که صریح
انفقرات شریفه حاضر شدن همگی نسوان طاهرات وبنات فاطمیات
بود در نزد مصرع در حالت شهادت ان امام مبین واز بعض روایات
وبعض کتب مقاتل هم چنین مستفاد میشود که حاضر نشد در نزد مصرع
در حین شهادت مگر زینب صدیقه یا ان با خواهرش ام کلثوم صدیقه
ام کلثوم صدیقه وانچه بنظر این احقر میاید در جمع توفیق نیست که

که دو الجناح دو دفعه بسوی خیمه ها امد برای اعلام واخبار پس در دفعه
اول همه نسوان طاهرات وبنات فاطمیات همگی دویدند بمیدان
وانحالات را مشاهده نمودند ودو الجناح نیز صیحه زنان وجمجمه کنان
با انها بمیدان امد وچون ان امام مبین روحی له الفدا بان نسوان طاهرات
وبنات فاطمیات اشاره فرمودند ببرگشتن انها بر خیام وانها امتثال
امر انحجه نمودند وامام مبین نموده برگشتند یعنی قبل از انکه امر شهادت باتمام
باتمام برسد وچون امر شهادت باتمام رسید وخوارق عادات واثار غریبه
وامور عجیبه پیدا شد ذو الجناح دفعه ثانیه بسوی خیام امد پس انوقت در مصرع
حاضر نشد مگر زینب صدیقه تنها یا با خواهرش ام کلثوم وکذا احتمال
دیگر میرود بلکه بعد از این بر انها نیز اشاره شود پس باز بر میگردیم بذکر
امر شهادت واتمام ان پس چون شمر کافر لعین بر عرش اعظم الهی یعنی بر
صدر انور اطهر وسینه اشرف اطیب قرار گرفت ان حجه کبری وولی مطلق
حق تعالی بانکافر لعین نظر کرد انکافر پرسید وگفت من نیستم مثل ان
اشخاصیکه امدند وبرگشتند ویا حسین من از قتل تو بر نمیگردم پس ان
امام مبین فرمود تو کیستی که بدرستیکه بلند شدی بموضع اعلی واشرف واعظم
وبلند شدی ببوسه گاه سید المرسلین پس انکافر گفت من شمر ضبابی هستم
مظلوم روحی له الفدا فرمود ایا مرا نمیشناسی ای تولد الزنا گفت بلی ترا میشناسم
تو حسین بن علی بن ابی طالب هستی ومادرت فاطمه زهراء است وجدت محمد مصطفی
است وجده تو خدیجه کبری است پس ان امام مبین فرمود وای بر تو باد پس تو

مرا میشناسی چرا میکشی انکافر بیرحم کفت جایزه میخواهم بسبب قتل تو از یزید
بن معاویه لعنهم الله تعم پس ان امام مظلوم فرمود یا شفاعت جدم محمد مصطفی
بهتر است در روز قیامت یا جایزه یزید لعین پس انکافر کفت دانق از جایزهٔ
یزید لعین در نزد من بهتر است از شفاعت جد تو محمد مصطفی پس انحجهٔ
کبری وولی مطلق حقتعالی فرمود یا شمر چون دست از قتل من نمیکشی و
لابد میخواهی مرا بقتل رسانی بکجرعه اب بمن بخورم که از شدت عطش جکرم
داغ شده است پس انکافر ولد الزنا کفت هیهات هیهات والله اب نخواهم
خورد تا انکه شربت مرک را بخوری غصه بعد از غصه و جرعه بعد از جرعه ای
پسر ابی تراب ایا ظن تو بر انیست که پدر تو ساقی حوض کوثر است سیراب میکند
از حوض کوثر دوستان و شیعیان خود را صبر کن تا انکه پدر تو ترا سیراب
کند پس ان امام مبین فرمود ترا قسم میدهم بحقتعالی نقاب از روی بردار
تا انکه نظر کنم بر روی ان ولد الزنا نقاب را از رویش برداشت پس ان امام
مظلوم دید رویش ابرص و چشمش اعور است و پستانش مثل پستان کلاب
و مویهایش و دندانهایش مثل مویها و دندانهای خوکها پس انوقت فرمود
صدق جدی رسول الله انکافر پرسید جد رسول الله چه کفته است پس
ان امام مظلوم مبین فرمود که جد رسول الله بپدرم امیر المؤمنین میکفت
و من میشنیدم یا علی این پسر ترا میکشد ملعونی ابرص و اعور که برای او پستان
بود مثل پستان سکها و مویها و دندانها دارد مثل مویهای و دندانهای
خوکها و اینکلام را امام مبین قبل از وقوع حرب مقاتلات نیز فرموده بود

چنانچه در روایت وارد شده است راوی میکوید در خدمت جناب سید الشهدا
بودم در زمین کربلا ان امام مبین نظر کرد شمر کافر لعین را دید وانکافر
ابرص بود ان امام مبین کفت الله اکبر الله اکبر صدق الله و رسوله جد
رسول الله فرمود کویا می بینم و نظر میکنم بیک سک ابقع و ابرص که در خون
اهلبیت من بسیار حریص است بهر حال پس انکافر ملعون چون
از حجهٔ کبری وولی مطلق حقتعالی اینکلام را شنید غضبش بجوش امد کفت
یا حسین تو مرا تشبیه بکلاب و خنازیر مینمائی وجدت نیز مرا تشبیه بکلاب
و خنازیر نموده است من ترا بطوری بقتل میرسانم که جزاء و مکافات باشد
برای تشبیه کردن تو وجدت رسول الله مرا بکلاب و خنازیر واه واه های
های واویلا وامصیبتا انا چه طور بنویسم کیفیت شهادت ترا ای شیعیان وای
مؤمنان درینوقت ملهم شدم بذکر حدیثی که هرچند خارج از مطلبست
ولکن مناسبت را خواهید فهمید و سر عظیم از اسرار الهیه بسبب ذکر
ان خواهید دانست و قطع دارم که خطورش الان بقلبم از قبیل الهامات
غیبیهٔ حقانیه است و مضمون و محصول ان حدیث اینست که روزی سید
المرسلین با جمعی از اصحاب از کوچه از کوچهای مدینه مشرفه عبور میفرمود
و زنی در در خانه خویش ایستاده بود و سید المرسلین سلام داد و خمیه
ماب جواب سلام او را داد و انضعیفه عرض کرد یا رسول الله استدعا دارم
که بخانه من داخل شوی و مرا سرافراز فرمائی پس انسرور و صاحب مقام انک
لعلی خلق عظیم با اصحاب داخل خانهٔ انضعیفه شدند و نشستند دیدن ان

ضعیفه در بخاری هیمها بسیار سوزانید جرات آتش شعله میزند و اطراف
بخاری اطفال صغار چند بار میکنند آن ضعیفه عرض کرد یا رسول الله
آیا رحم و مهربانی و رافت من بیشتر است بالنسبة باین اولاد صغار یا رحم
و مهربانی و رافت خلاق عالمیان بیشتر است بخلق و بندگانش پس
سید المرسلین فرمود البته رحم و مهربانی و رافت حقتعالی بیشتر است
بر بندگان و خلقش از رحم و مهربانی و رافت تو باطفال و اولاد صغارت
پس آن ضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا آتش جهنم را خلق کرده است
پس سید المرسلین گریه کرد و فرمود هکذا امرنی ربی پس مخفی نماند
که چون آن ضعیفه آنکلام را ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک سید
المرسلین جمیع اسرار و حکم خلق شدن جهنم و معذب شدن جمیع کفار
و منافقین در آتش جحیم حاضر شد و از جمله حکم و اسرار یکی قضیهٔ کربلا
بود و چون قضیهٔ کربلا بخاطر انور سرور عالمیان خطور نمود و ملکوت
او را با دیدهٔ بصیرت مشاهده نمودند خصوصا اینمقام شهادت را و کیفیت
کشتن شمر کافر ولد الزنا آن امام مظلوم را پس شروع کردند بگریه کردن
پس این یکسر از اسرار گریه نمودن آن سرور عالمیان بود قطعا و یقینا اگر
نگوییم گریه سید المرسلین در اینمقام سرش منحصر در همین وجه بوده مثل سوال
این ضعیفه را جمعی از انبیا و مرسلین از حقتعالی سوال نموده اند یعنی سبب و سر
خلق نمودن حقتعالی آتش و جحیم را با وجود آنکه حقتعالی یک اسم از اسماء عظیمه
اش ارحم الراحمین است پس وقتیکه حقتعالی ملکوت روز عاشورا و آنچه که

در آن واقع شده بود برای اهل بیت رسول الله با انها نمود یعنی عالم مثال
روز عاشورا را مشاهده نمودند و آن شئون و مواکب و شوکتهای معنویه
جناب سید الشهدا من البدو الی الختم دیدند و نزدیک شد که از مشاهده
این هائله عظیمه و واقعهٔ عجیبهٔ غریبه در عالم مثال و قوالب مثالیه ارواح
و انفس طیبهٔ ایشان از اجساد ایشان قطع علاقه نموده بهلاکت برسند
پس آنوقت دانستند که چنانچه مظهر اسم قاهر و همچنین اسم عدلش خلق کردن
آتش و جحیم است همچنین ارحم الراحمین بودنش تمام نمیشود مگر بخلق کردن
آتش و جحیم و معذب نمودن کفار و منافقین را در آن با عذاب ابدی و خلود
دائمی ای مومنان و ای شیعیان در شنیدن اینمقام سنگ و چوب بر سرها و سینهها
بزنید این مقامیست که جمعی از کفار و منافقین از دیدن اینمقام قلوب ایشان بسیار
متاثر و محزون گشت چنانچه هلال بن نافع که یکی از منافقین و از اهل
عسکر ابن سعد ولد الزنا بود ذکر کرده است که من ایستاده بودم با اصحاب ابن
سعد ولد الزنا ناگاه یکی ولد الزنا بانگ زد و بلند گردید بشر ایها الامیر اینست شمر
لعین حسین را کشته است پس از موقفی که ایستاده بودم دویدم و از میان دو صف
آمدم تا نزدیک آن مظلوم پس دیدم در حالت احتضار و جان دادن است والله نه
دیده بودم کشتهٔ بخاک و خون غلطیده و بدنش بدریای خون غوطه ور گشته
احسن و انور از آن مظلوم که سطوع انوار روی مبارکش و جمال هیبت اثر مشغول
نمود از تفکر در آنحالتش و آن کیفیتش و در آنحالت جرعهٔ آب خواست و کافر زندیقی
گفت یا حسین آب نخواهی چشید تا وارد حامیه شوی از حمیم آن شرب نمائی پس آن مظلوم

فرمود بصوت ضعیف من وارد حامیه شوم بلکه من وارد میشوم بجد رسو
الله در مقعد صدق در نزد ملیکٍ مقتدرٍ و میخوهم از آب غیر آسن
و شکوه میکنم برسول الله از شما ها و بعرضش میرسانم آنچه که کردید
پس آن کفار بیرحم دلان همگی بغضب آمدند گویا که حقتعالی ذره در قلو
ایشان رحم نگذاشته است پس شهید کردند آنمظلوم را در حالیکه
آنمظلوم با الها حرف میزد و تعجب نمود از بیمروتی و بیرحمی الها و کفتم
والله جمع نخواهم شد با شما بعد از این بیك امر از امور بداه آه واویلاه
وامصیبتنا ایشیعیان وایمحبان بس است و کفایت میکند در مقام کیفیت
آنمظلوم روحی له الفدا آنچه که مخبر صادق امام محمد باقر سلام الله
علیه بان اشاره فرموده است و کفته است والله کشتند آنمظلوم را به
هجیکه رسول الله نهی کرده بود از آن هیچ کشتن احدی را از خلق خدا
تعالی والله کشتند او را بشمشیرها و نیزها و تیرها و سنکها و چوبها
و عصاها والله بعد از کشتن آن مظلوم اسبها بجولان او را ناختند
در بدن شریفش و دیکر مخفی نماند آب خواستن آنمظلوم از انقوم کفار
کرات و مرات در اوقاتیکه در زمین کربلا افتاده بود خواه قبل از غشیه
و خواه بعد از غشیه حتی در وقتیکه نزدیك بشهادت بود در جمله غیر
قلیله از روایات وارد شده است و جمعی کثیر از اصحاب مقاتل ذکر نموده اند
ولکن باید اهل بصیرت بدانند که اکر بان مظلوم آب میدادند و با ان
مظلوم میدادند البته آن آب را نمیخورد و تناول نمی

فرمود چنانچه وجوه و اسرار این مذکور شد پس بخواستن آنمظلوم از انقوم
کفار وجوه و اسرار داشت و از جمله اینها اتمام حجت بود بر انقوم کفار و
مؤید و مسدد این مطلب است که در بعض از روایات وارد شده است که
آن اوقاتیکه آنمظلوم آب طلب مینمود در حالیکه بخون غلطیده در خاک
کرم کربلا افتاده بود شخصی برنج و لباس درویشان کشکولش را پر از آب
فرات نمود بخدمت آن حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی آورد و بان مظلوم
سلام داد آن امام مبین جواب سلامش را داد و انشخص عرض کرد یا ابا
عبد الله صدا بت و بخواستنت جکرم را کباب کرد و قلبم را داغ زد این
آب و در ام بکیر تناول کن آنحجت کبری کشکول را از دست انشخص کرفت و
ابر ارت بر زمین و با انکشت مبارکش خطی بر زمین کشید و با انشخص فرمود
نظر کن پس انشخص نظر نمود دید که نهر عظیمی جاری میشود و معلوم نشد
انشخص ملك بود یا از طایفه مؤمنین جن بود یا از انس بود ایشیعیان و ای
مؤمنین محبان آماده و مستعد باشید بروان کردن خون بعوض اشك
چشمها   باز رجوع کنیم باتمام امر شهادت پس میکوییم چونکه شمر کافر
ملعون ما بون از کلمات آن امام مبین روحی له الفدا بغضب آمد آنخبیث
او را برو مبارکش و در بعض اخبار بپایش زد آنمظلوم را و انداخت برو
روی مبارکش و شروع کرد از قفاء بقطع اوداج و رکهای آنمظلوم را
وانکافر میکفت میکشم ترا و یقین میدانم که پسر رسول الله هستی و پدرت
امیر المؤمنین خیر الناس و افضل جمیع خلق الله است و بار میکفت قتلك

الیوم ونفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مغرم ان اباک خیر من تکلم بعد النبی
المصطفی المعظم اقتلک الیوم وسوف اندم افیض دمک بالتراب بغصة
ولا الاولاد النبی ارحم پس آن کافر هر عضوی را که میبرید و قطع میکرد
ان مظلوم روحی له الفدا میفرمود وا محمداه وا جداه وا اباالقاسماه وا ابتاه
وا علیاه وا حسناه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا عباساه وا عطشاه
وا مصیبتاه وا قلة ناصراه آه کشته میشوم مظلوم غریب عطشان و حال
انکه جدم محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا
و بعد از ان فرمود یا شمر خاف الله واحفظ قرابتی من الجد المنسوب الی القاسم
ایا شمر تقتلنی و حیدرة ابی وجدی رسول الله اکرم مهتدی و فاطمة امی و
الزکی ابن والدی و عمی هو الطیار فی جنة الخلد و بعد از ان فرمود ندا
الا یا زینب یا سکینة ایا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا یا رقیة یا ام کلثوم
انتم ودیعة ربی الیوم قد قرب وعدی انا یتیم ارحم ذا العلیل و بعده
حرهما بلا کفیل بلی امرهم بعدی سیبکی لکم جدی واسعد من بکی علی رزئکم
والفوز فی جنة الخلد سلام علیکم ما آن فراقکم فتوموا الیوم تودیعی فذا
آخر العهد و در روایت شهاب الدین زینب صدیقه سبب رحلتکه
شمر ولد الزنا ان حجت کبری و ولی مطلق خدا را ذبح و نحر میکرد و خودش را
انداخت بر بدن شریف برادرش و شمر ولد الزنا بپا بحس و بخشش با آن مظلومه
زد آن مظلومه فرمود یا شمر برادرم را ذبح و نحر مکن و مرا بعوضش بقتل برسان
و صاحب کتاب مفتاح النجاح از علما عامه ذکر کرده است که آن مظلوم را سنان

خاطر نبود عیان کرد کردگار
دهر روزگار ریس خدا هست نداشت

یزید اصبحی بر دار خولی شهید کرد و اینقول مثل قول بعض که خولی شهید کرد
ضعیف و بی اصل است و بعض از فضلاء امامیه ذکر کرده است شمر ولد
الزنا ملعون مابون بپایش حجت کبری و ولی مطلق حقتعالی را زد
و او را بر قفایش انداخت بعد از ان محاسن مبارکش را گرفت پس آن
امام مبین فرمود توئی آن شخص ابقع که او را در منام دیدم پس شمر کافر
گفت یا تو مرا تشبیه میکنی بسگها پس آن سگ کافر شروع کرد بشمشیر
زدن بمذبح آن امام مبین و میگفت اقتلک الیوم ونفسی تعلم علما
یقینا لیس فیه مزعم ولا مجال لا و لا تکتم ان اباک خیر من تکلم
و بعض فضلاء اهل حدیث ذکر کرده است که شمر سگ کافر و سنان
بن انس زندیق رسیدند بآنحجت کبری و امام مبین در آخر رمق اش و از شدت
عطش زبان شریفش را در دهن مبارکش میگردانید بصوت ضعیف آب
طلب مینمود پس شمر کافر سگ بپا بحس بخشش آنحجت کبری و آن امام مبین
زد و گفت ای پسر ابوتراب تو اعتقاد میکنی بر اینکه پدرت در حوض
رسول الله سیراب خواهد نمود شیعیان و محبان را پس صبر کن تا از
دست پدرت سیراب شوی بعد از ان بسنان گفت ذبح و قطع کن سر اینرا از قفا
سنان گفت والله نخواهم کرد و جدش محمد مصطفی را خصم خود نخواهم
نمود پس شمر سگ ملعون مابون بغضب آمد و در صدر شریف و سینه
مبارک آن امام مبین نشست و بدست نحسش محاسن شریف و مبارک آن
حجت کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد کرد آن مظلوم را شهید کند و ذبح

ازین ذوالکرم برطرف قلم کرد
ازین رنگ آراسته تنگ آن شور که نداشت

نماید پس انوار مطلق حقتعالی در همان هنگام خنده کرد و فرمود ای آیا
میکشی و نمیشناسی من کیستم پس آن کافر سگ گفت من ترا میشناسم و
حق معرفت بود دارم مادر تو فاطمه زهرا است پدر تو علی مرتضی است
و جد تو محمد مصطفی است و خصم من خدای علی اعلی است میکشم ترا هیچ
خوف نمیکنم هلای هاه اه و احسیناه و اماماه و اعطشاناه و اذبحاه
و اقتیلاه اه اه ای آسمانها چرا از حرکت نیفتادید بلکه قطعه قطعه و ذره
ذره نشدید ای زمینها منخسف و سرنگون نگشتید ای اهل عوالم
امکان چرا منهدم و مختل النظم بلکه منعدم و فانی محض نشدید چه
نویسم ای قلم و انگشتانم چرا نسوختید یا میدانید چه نوشته اید و چه
نویسید اه اه الله اکبر الله اکبر پس شمر کافر بیرحم ولد الزنا با شمشیر ش
دوازده ضربت بمنحر و مذبح آن امام مظلوم عطشان زد و بعد از آن
سر انور اطهر اقدس را قطع نمود و از بدن اطیب و اشرفش را جدا کرد الله اکبر
الله اکبر الله اکبر گفتن این احقر در این وقت اثری از آثار الله اکبر گفتن آن
انور اطیب اطهر خلیفه است در وقتیکه شمر ولد الزنا آن را از بدن
اشرفش جدا کرد و بر نیزهٔ بلند طویل زد و نصب کرد پس آن وقت صدای
تکبیر سر اقدس الخلیفة الله تعالی بر جمیع عوالم امکان رسید و از قاطبهٔ
خلق جمیع نشات بیچید همه به تبعیت سر اقدس الخلیفة الله تعم تکبیر گفتند
و اینست اثری از آثار تکبیر خلیفة الله تعم در همان وقت و فرقی نمود در بین
ام میان الطایفه که مطلع شدند بر وقوع این هایله اطلاعیکه مسبب نوحه

والهام یا مثل اینها باشد مثل ملائکه مقربین و ارواح انبیا و اوصیا و
میان الطوایف بلکه مطلع نشدند بزیر الجاء و اضطرار از جمیع خلق الله تعم
و این نیز از جمله خوارق عادات و امور عجیبه بعد از شهادت است چنانچه
بجمله از آنها خواهد پس از این سر مستفاد میشود چنانچه در بعض
روایات نیز وارد شده است تکبیر گفتن آن قوم کفار نیز حتی تکبیر گفتن
شمر کافر ولد الزنا نیز پس چون شمر کافر ولد الزنا آن نیزهٔ بلند که سر
اقدس انور را بر آن زده بود برداشت و چند قدم راه رفت طاقت آن
کافر بریده شد پس موضعی دید که در آنجا سنگ بزرگ و بلند افتاده
است پس سر اقدس و انور روحی و ارواح شیعته فداه را بالای آن سنگ
گذاشت و آن موضع در این ازمنه و الان نزدیک بیکباب از ابواب صحن
شریف است و مشهور بباب السدر است هر کسیکه از آن باب بحرم محترم
میرود یا از حرم بر میگردد و در آنجا توقف مینماید و از تعظیم و تجلیل
کند بر امام مظلوم سلام میدهد و آن موضع مثل قبهٔ صغیره یعنی اوطاق
کوچک است و بابش اغلب اوقات مقفل و مسدود است و در بالای در این
اوطاق کوچک این کتبه هست هذا مسقط رأس الحسین علیه السلم و ظاهر
اینست که این کتبه در ازمنهٔ سالفه هم همیشه بوده است و بسیار دیده شده است
در آن موضع شریف در شبها آثار و علامات غریبه و خوارق عجیبه مثل صیحه
و شیون و آواز گریه و زاری و سطوع انوار و ضیا و روشنائی و جمعی از اخیار
و ثقات و عدول مجاورین از عرب و عجم برای این احقر نقل نموده اند مفصلا

ان امور عجیبه و خوارق عاداترا که خود شان مشاهده کرده بودند و مخفی
نماند که احتمال دارد که شمر کافر ولد الزنا ان سر انور اقدس را روحی
وارواح شیعته فداه تا بان موضع شریف بنیزه نزده بود واو را بدستش
کرفته تا بان موضع رسید او را بالای سنك کذاشت و بعد از المحرم او را بر
نیزه زد پس بعد از این بداینید ای شیعیان و ایمحبان اهل ایمان وایقان
چون امر شهادت باتمام رسید و در اکثر اوقات سید الساجدین خلیفه
الله تعالی بعد از پدرش در حالت غشیه میشد بسبب شدت مرضیکه
داشت و چون اصوات تکبیر و غیر تکبیر انقوم کفار بلند شد حرم محترم
رسول الله از نسوان طاهرات و بنات فاطمیات سراسیمه و بیکدیگر متحد
ان امام مبین و خلیفه الله تع حتی زینب صدیقه معصومه مظلومه بنابران
ان تحقیقیکه در حین اتمام شهادت در نزد مصرع امام شهید نبود پس
اهل حرم از ستر و سبب بلند شدن اصوات با تکبیرات و غیر تکبیرات از ان
امام پرسیدند فرمود یا عمتی یا زینب دامن خیمه را بر دارید پس دامن خیمه را
برداشتند چونکه نظر کرد فرمود ای اهلبیت رسول الله چادرهای خود بپوشید
و کمرها ببندید و اماده و مستعد باشید برای اسیری اینست پدرم را شهید
کرده اند و سر انور اقدسش را بر نیزه بلند زده اند پس نزدیك اینحالت یعنی در
و بطور توالی اثار و علامات و خوارق عادات بسنوح و ظهور رسید مثل
زلزله عظیمه در عرصه کربلا بنهجیکه نزدیکشد که زمین سرنکون و منخسف شود
و مثل کسوف افتاب و خسوف قمر و متفرق شدن و باهم مشتبك شدن ستارها

یعنی شهب و نیازك بصوت ستارها و خون باریدن و سنان باریدن و خاك
سرخ باریدن و استیلاء ظلمت و تاریکی و وزیدن بادها و ریاح مخوفه و صیحه
و شیون کردن ذوالجناح مثل زنهای ثکلی و کفتنش در صهیل و شیون
و صیحاش الظلیمة الظلیمة من امة قتلوا ابن بنت نبیهم یعنی شکوه میکنم
بحقتعالی از امتیکه کشتند پسر دختر پیغمبر خود شانرا و مثل اینها از اثار
عجیبه و خوارق عادات کثیره بنهجیکه نزدیکست بحصر و تعداد بیاید چنانچه
بعد از این در موضع مناسب اشاره خواهم نمود انشاء الله تع **مجلس**
و مقام چهارم در بیان جمله از اسرار و وجوه برای چند امر که جمله
از اخبار و روایات متضمن انها بود مخفی نماند که برای ان مظلوم بعد از افتادنش
از پشت ذوالجناح بعرصه کربلا دو مرتبه غشیه و بیهوشی روداد چنانچه
کذشت و اعجب اینست که انقوم کفار با شدت حرص ایشان در شتاب و
بتعجیل در اتمام امر شهادت نزدیك ان امام مظلوم نمیامدند با وجود
اینکه انوقت اسهل بود برای انها اتمام امر شهادت پس در بیان سر این و توضیح
و جر این می کوئیم بحول الله و قوته تع که خلیفة الله و ولی مطلق حقتعالی یعنی
بنهج خلافة کلیه و ولایة تامه مطلقه چنانچه این نحو از خلافة و ولایة
مختص است بسید المرسلین و با وصیاء ان بزرکوار که وارث جمیع کمالات
او بودند و این نحو از خلافت کلیه و ولایة تامه مطلقه اثار بسیار و خواص
بیشمار دارد و از جمله خواصش اینست که صاحب این نحو خلافة و ولایه
بمنزله قطب است برای اهال جمیع عوالم امکان و بمثابه قلب است برای قاطبه موجودات

امکانیه و چون مقتضای انبقا عدم این بود که در حین غشیه و بیهوشی قلب امام
مبین و صاحب خلافة کلیه و ولایة مطلقه جمیع عوالم من المحراب الی الباب
ومن الصدر الی الساقة متلاشی الاعضا و متفرق الاجزاء و منهدم بل
منعدم شوند غیر ان ارواح که متصف بشدت نورانیه و قرب تام و اکمل بمبدا
حقتعالی مثل انوار و ارواح کلیه و عقول تامات فوق التامات دارند مثل
روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و الصدیقة الکبری و الحجة
العظمی فاطمة الزهراء و سید شباب الجنة الحسن المجتبی ولکن مانع از حرمان
این قاعده یعنی مانع از تفرق اجزاء عوالم امکان و از پاشیدن سلسلهٔ موجودات
و انهدام و انعدام انها ارادة الله تعالی و عنایت ازلیهٔ حقتعالی شد ولکن
برای اضطراب و تزلزل و حیرت و از حس و حرکت افتادن قاطبهٔ موجودات
امکانیه مانع متحقق نشد پس همه در حالت غشیهٔ خلیفة الله تع در اضطراب
و تزلزل و حیرت و عروض حالت بیحسی و بیحرکتی بودند زیرا بدون خلیفة الله
تع عوالم امکان و موجودات جمیع نشئات قرار نخواهد گرفت و از زمان وقتی
بود که خلافة کلیه و ولایة تامهٔ مطلقه بسید الساجدین و زین العابدین
منتقل نشده بود و در ان حین خلعت اینمقام را نپوشیده و متوجه باین
تاج اعظم انور اقدس نشده بود و پس ازین قاعده رقیقهٔ رشیقهٔ حقانیه
و ضابطهٔ متقنهٔ محکمهٔ ملکوتیه مستفاد میشود که در زمان غشیهٔ الخلیفة الله
تع خواه زمان غشیه سه ساعت باشد چنانچه قدر متیقن است تا شش ساعت
بوده باشد چنانچه مظنون بن احقر است حواس و اعضا و جوارح رذیلهٔ

چون در دو عالم نبود بجز خون جگرش
شد آن نوای کلامش بجان جان همه

انفوم کفار اطاعت و امر نفوس و ارواح خبیثهٔ انها نمیکردند بلکه در
غایت اضطراب و تزلزل و بمقام بیحسی و بیحرکتی بوده اند بلکه ایضا نفوس
خبیثهٔ انها در اضطراب و حیرت و فقد طاقت بر امر کردن باعضا و جوارح
رذیلهٔ ایشان بوده اند و این در حقیقت اخر مقام از مقامات تمام حجة و
اکمال بینة بود

مجلس و مقام پنجم در بیان سر و توضیح وجه برای
ضحک یعنی خندیدن الخلیفة الله در حین شهادت چنانچه روایت متضمنه
اینمطلب ذکر شد پس مخفی نماند که چون شمر کافر ولد الزنا در صدد اشرف
انور اقدس الخلیفة الله تع نشست و محاسن مبارکش گرفت و قصد قتل
ان امام مبین کرد و ظن شمر کافر بر این شد که انمقام غایت خواری و ذلت
برای الخلیفة الله از نمقام بسیار متاثر و محزون و غمناک است ظاهرا و
باطنا و برای خودش رتبهٔ بزرگست در نزد روسا کفار و منافقین زیرا
ان کافر ولد الزنا مثل اکثر کفار و منافقین نبود بلکه اقرار میکرد مشافهة
و رو برو بعلو حسب و نسب و سمو درجات ان امام مبین در نزد حقتعالی و نزد
انبیا و اوصیا و سایر اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و ایضا اقرار میکرد
براینکه خصم نفس خبیثه اش و ذات ملعونه اش حقتعالی و علی اعلی است و
همیشه مخلد در نیران جحیم معذب خواهد شد پس ان امام مبین در ضمن
ضحک و خندیدن میخواست بان کافر بفهماند که اینمقام و اینحالت عین مطلوب
منست و در باطن نشاط و انبساط من بحدیست که او را غیر از حقتعالی و خلفا
ان ادراک نمیتوانند بکنند زیرا که اینمقام صبر و رضا و تسلیم من مطلوب

بتیغ خندهٔ خصم کنان بآن غرض که دوست
بنگاه بجوی کند او فا که در رهش

ومحبوب ومعشوق من حقتعالی است واین عین مقام انبساط وفرح وسرور است
زیرا باینمقام رسید بدا وفدا برای شهادت من نشد واتمام امر شهادت
چنانچه ثمرهٔ عظیمه اش انست که ذکر شد یعنی طلب مقام رضا وتسلیم
درراه محبوب حقیقی که حقتعالی است وهم چنین ثمرات بسیار دیگر دارد
مثل نجاة دوستان ومحبان ما از اتش جحیم ومخلد شدن اعدا و
دشمنان ما در اتش جحیم وغیر از اینها نیز ثمرات وخواص وحکمتهای بسیار
دیگر دارد بحمد الله تع بعمل امد پس حزن وغمگینی وگریه ان امام مبین
بالنسبه بنظر باحوال حرم الله تع وحرم رسول الله وبالنسبه بتفکر در
احوال ایشان بعد شهادت از ذلت وخواری واسیری منافات ندارد با
انبساط وفرح نظر برضا وتسلیم اش در راه حقتعالی ونظر بان ذوق
وشوق اتم واکمل بملاقات محبوب حقیقی یعنی حقتعالی بلکه صاحب ولایه
مطلقه وخلیفة الله تع جمع میتواند بکند در ان واحد ولحظهٔ واحد میان
انبساط وشادی وفرح ومیان احزان وغموم وانقباض وگریه وزاری وسر وجه
اخر در بنمقام انست که سهل واسان نبود که شمر کافر ولد الزنا اوداج رگهای
حنا ولایه مطلقه را قطع نماید وخلیفة الله تع را بدستش ذبح کند زیرا
که اگر دست انکافر ازقبیل فولاد بود وقالب ان ولد الزنا از جنس اهن بود
در مقام قصد قطع اوداج ودر حین عزم ذبح نمودن اب میشد وبلکه
اویا اتش غضبی میگرفت وخاکسترش میکرد خصوصا در مثل انوقتیکه ان
کافر در صدد انور اطهر اقدس نشست وان امام مبین فرمود من انت لقد

ارتقیت مرتقی عظیما وانکافر در بعض مکالماتش گفت دانقی از جایزهٔ یزید
ملعون بهتر است از شفاعت جدت سید المرسلین وغافل از این بود که این
وقت وقتی است که جمیع موجودات عوالم امکان در اضطراب بودند نزدیک
بمقام انعدام وفنا بالکلیه است وملئکه وارواح انبیا واوصیا واهل
جنان خصوصا ارواح اصحاب کسا در نهایت حیرت وصیحه وضجه وگریه
وزاری وافغانند پس نظر نکردن ان امام مبین بروی شمر کافر بنهج هیبت
ومهابت وجلالت وعظمت خلافت وولایه مطلقه بلکه اظهار کردن
انخلیفة الله تع انبساط وفرح وضحک وتبسم را از برای این بود که موجودات
جمیع عوالم امکان که نزدیک بود که بمقام فنا وانعدام رو بگذارند لا
اقل از نظم وانتظام افتاده زمین با قاطبهٔ سکان در ان واهلش سر نگون
ومنخسف شود انها را از اینحالت حفظ نماید چنانچه شان از شئون خلیفة
الله تع تربیت عالم وحفظ نظم وانتظام اوست در جمیع حالاتش پس اگر
امام مبین وخلیفة الله تع همچنین نکرده بود در انوقت شمر کافر از دایرهٔ
قدرت واختیار بیرون میشد ودست واعضا بخشش انقیاد واطاعت و
ونفس خبیثه اش نمیکردند وامر شهادت بان نهجیکه در نهایة ازلیه سبقت
کرده بود متحقق نمیشد وباتمام نمیرسید ووجه وسر اخر میتوان گفت درین
مطلب ولکن استفاده ان میتوان کرد ازین وجوه سابقهٔ مذکوره وبیانش
بنهج اجمال اینست که امام مبین از تعجیل وشتاب شمر کافر تعجب فرمود ضحک
وتبسم فرمود زیرا که موجودات جمیع عوالم امکان در چه مقام ودر چه حالت

هستند وشمر کافر در چه حالت است و در قصد چه امر است علاوه بر این
انکه فرمیدانست که از زخمها وجراحتهای خارج از حد احصا وریخته شدن
خون زیاد از حد باعث شهادت انخلیفة الله تعم خواهد شد بیک دقیقه
یا دو دقیقه واحتیاج بذبح ونحر ندارد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس و مقام ششم در بیان سر و وجه سقوط انخلیفة الله تعم از پشت
ذوالجناح بارض کربلا بنهج سجدهٔ تعفیریه که در مقام سجدهٔ شکر کرده
شود و بیان انیست که چون نزدیک شد انخلیفة الله تعالی از پشت ذوالجناح
بارض کربلا سقوط نماید متذکر انعهد شد که در عالم ارواح و عالم
ذر اول با رب العزة حق تعالی نموده بود یعنی قبول نمودن انخلیفة الله تعم
ترویج دین و اقامه عمود انرا بسبب تحمل مصائب و شدائد و بذل اموال
و نفوس و اهل و عیال بنهجیکه ان نحو مصائب و شدائد ما فوقش معقول
و متصور نشود صحیفهٔ ملکوتیه یعنی صحیفهٔ اینعهد و میثاق در عالم ارواح
اصحاب کسا و سایر ارواح انبیا و اوصیا و ملئکه مقربین که شهود بر این
امر بودند شهادت خودشانرا در انعهد نامه ثبت کرده و او را مختوم
و ممهور بخواتیم خودشان نموده بودند و چون اینعهد نامه و این صحیفهٔ
ملکوتیه با تمام رسید بود در عالم ملکوت جناب سید الشهدا در انعالم
سجدهٔ شکر نموده بود بنهج سجدهٔ تعفیریه و همان صحیفه در این نشات دنیویه
نیز ممهور و مختوم شده بود در اخر زمن رسول الله بخواتیم اصحاب الکساء
والخمسة النجبا و بخواتیم اسرافیل و جبرئیل و میکائیل و جمعی از ملائکه مقربین

از نمقدمه میگوییم که چون قوم کفار انمظلوم را از پشت ذوالجناح بر زمین کربلا
انداختند انخلیفة الله تعالی بیقین وقطع نمود که امر شهادتش محتوم است
و محفوظ است از اینکه انرا بدا و محو و اثبات بر ان راه بیابد خواست این سقوط
از پشت ذوالجناح بارض کربلا بنهج سجود یعنی تعفیریه باشد تا انکه اخر
در بدایه شده بود مطابق باشد با نهایت ولکن خوف نمود که این مطلوب
حاصل نشود بسبب شدت ضعف و غایت انکسار در بدن شریف و اعضا
طیبه و طاهره اش پس اعضا و جوارح انخلیفة الله تعم که هر ذره و جزو از
اجزاء انها که بمثابهٔ علوم و عقول و ادراکات جمع کثیری از روحانیین و
ملکوتیین بود اطاعت ارادهٔ انخلیفة الله نمودند و مطلوب ان بعمل امد یعنی
سقوطش و افتادنش بارض کربلا بنهج سجدهٔ شکر و سجدهٔ تعفیریه شد
پس مطابق شد نهایه یعنی انچه در این نشاة دنیویه شد با بدایه یعنی با ان
چیزی که در ان نشاة عالم ارواح و ملکوتیه شده بود **مجلس و مقام
هفتم** در بیان یک مطلب عظیم و یک مسئلهٔ مشکل و یک سؤال جواب هم پس
میگوییم اولا از بابت مقدمه این مطلبی است بزرگ قلوب محبین و مخلصین
از کتمان و پنهان داشتن ان تبنک امده است و السنه و اقلام بر ذکر و نوشتن
ان جسارت و جرات نمیکنند بلی هر وقتا ینمطلب بقلوب مؤمنین و مخلصین
خطور میکند بی اختیار صیحه کشیده و افغان نموده میگویند ایکاش ما زمره
محبان و معشر شیعیان در اتش جحیم ابدالابدین و دهر الداهرین هیمه ها
وسنکها میشدیم و میسوختیم و سید و اقای و مولای ما خلیفة الله تعم

اعنی جناب سید الشهدا باین مصائب و بلاهائے که انتها ندارد و با نظور
و ان کیفیت کشتن شد بیکه تقریر و تحریر از ان عاجز است مبتلا و گرفتار
نمیشد هیهات هیهات یا نشنیدید که انقوم کفار چه نحو مقاتله کردند
کرهنند در وقتے که از پشت ذو الجناح بر زمین کربلا نزول نکرده بود و آیا
ندانسید چه نحو و چه نهج معامله کردند با ان خلیفة الله تعم در وقتیکه
در ریگ و خاک گرم کربلا بچون غلطیده دست و پاے میزد و انقوم در ان همه
حالت از چهار طرف میریختند سنگها و کلوخها و چوبها و میزدند نیزها
و شمشیرها و تیرها و این جمیع طوائف و قاطبهٔ جماعات که در اردوے ابن
سعد ولد الزنا بودند معمول میداشتند و لکن طایفه بعد از طایفه
و جماعتے بعد از جماعتے و دسته و تیپے بعد از دسته و تیپے و مجموع در ساعتے
بعد از مجموع در ساعت اخرے و این بلاء و مصیبتها کو با از خاطر فراموش نموده
است بجولان آوردن انقوم کفار در بدن خلیفة الله تعم بعد از رسیدن آن
مظلوم بشهادت و آیا معامله شمر ولد الزنا را نفهمیدید که بچه طور الخلیفة
الله تعم را بشهادت رسانید آه آه هاے هاے بلے والله بعد از شهادت نیز
ان بدن اشرف اقدس و الجسد اطهر اطیب نور را سنگ و کلوخ و تیر باران
نمودند این شطرے از مصائب و رفتار و کردار انقوم کفار و شطرے دیگر
بعد از این ذکر خواهد شد پس اینرا که شنیدید و دانستید حالا بشنوید
ان اشکال و ان سوالیکه بقلوب خطور مینماید در اوقات ذکر کیفیت جناب
سید الشهدا پس میگویم حاصل ان سوال اینست که چرا خلاق عالمیان صرف

نکرد ای بر نکرد اینهمه انقوم کفار را ازین نحو کیفیات و ازین نهج بے ترحمی و بیمروتی
و بیرقتی و مقصود ازین سوال اینست که چرا حقتعالے سلب قدرت و اختیار
از انقوم کفار نکرد تا انکه لازم بیاید که این سوال موافق قواعد امامیة علیهم السلام
نباشد و لازم بیاید ایضاً که امر شهادت جناب سید الشهدا که از امور
محتومه در عنایت ازلیه متحقق نشود و فواید مترتبه بران حاصل نشود بلکه
مقصود ازین سوال اینست که خلاق عالمیان قادر بود براینکه از انقوم کفار
سلب کند قدرت و قوة ایشان بران کیفیات که معمول داشتند در شهادت
ان مظلوم بران نهج و بان کیفیات هیچ کس از جن و انس و سایر اصناف و
افراد ذیحیوة از ابتداء خلقت دنیا کشته نشده است و بنهج ان کیفیات نیز
کسے کشته نخواهد شد مادامیکه این دار دنیا باقی است و محصول سوال بعبارت
مختصره و واضحه اینست که میبایست حقتعالے ذره از ترحم و رقت بقلوب
انقوم کفار میانداخت تا انکه ان کیفیات مذکوره را که دل سنگ را آب میکند
بعمل نمیاوردند پس اینست تقریر اشکال و تحریر سوال که بیان کرده شد
بنهجیکه همه کس میفهمد و این اشکال چنانچه اشاره شد که بقلوب اکثر
محبین و مخلصین خطور مینماید و از حل و کشف این اشکال و جواب این
سوال عاجز میمانند و جمعے از اعزه احبا و اجله اصدقاء ازین حقیر مسا
سوال کرده اند و در دقلوب خود شانرا اظهار نموده اند و گفتند که نزدیکست
این اشکال جگر ما را سوراخ نماید و استدعا کردند که عقدهٔ این اشکال را
منحل کنم و جواب وافی و شافی نزدیک بفهم همه از خواص و عوام بدهم پس این

احقر عقده این اشکال را در اصل کتاب عربی یعنی اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات
منحل کرده و جواب شافی از این سؤال داده شده بحیثیتی که قلوب جمعی کثیر از
مؤمنین و شیعیان بعد از شنیدن آن منور شده و سرور و ابتهاج معنوی
ملکوتی قلوب منوره اظهار کرده و حاصل و مختصر جواب آن اینست که
چون خلاق عالمیان گریه و زاری کردن مردم برای سید الشهدا قرینه
و نظیره کلمهٔ توحید قرار داده از عنایة ازلیه اش و سید المرسلین چنانچه
بوحی الهی فرموده من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و همچنین فرموده
من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و خلفاء الله تعم و اوصیاء رسول الله
در بیان و توضیح آن کلام اول فرموده‌اند بشرطها پس بعد از ملاحظهٔ این
امور و تفکر صحیح از آنها محقق میشود برای اصحاب اذهان مستقیمه هر چند
عوام باشند که شرط وجوب بهشت عنبر سرشت برای مسلم مؤمن بعد از قبول
ولایت خلفاء الله تعم و اوصیاء رسول الله گریه بر جناب سید الشهدا است
و این گریه و زاری مثل زیارت کردن قبر انور اطهر اقدسش مفتاح ابواب بهشت
است و لکن باید دانست که گریه کردن اولا بالذات از انقباض قلب و زیادتی
احزان و غموم منبعث و حاصل میشود و حصول انقباض و حزن و تأثر قلب اولا
و بالذات از امور اختیاریه نیست بلکه از امور اضطراریه است بلی مقدمات
و اسباب این انقباض و این تأثر در اغلب اکثر اوقات از امور اختیاریه میباشد
زیرا که لا اقل از تفکر در آن واقعه که مثلا رو داده است منفک نخواهد شد
پس چون امریکه مقدمات و اسبابش از امور اختیاریه باشد خودش نیز راجع

میشود بامور اختیاریه پس او را نیز امر اختیاری میتوان نامید هر چند اولا و بالذات
از امور اضطراریه شمرده شده بود پس حالا معلوم شد که انقباض و تأثر و
حزن قلب از امور اختیاریه شمرده شد و همچنین گریه یعنی اشک چشم ریختن
که ثمره و نتیجهٔ انقباض و تأثر و حزن قلبست از امور اختیاریه شمرده خواهد
شد پس چون این امور معلوم و ظاهر گردید بدانکه لازمست دانستن و فهمیدن
مطلبی دیگر و آن اینست که آحاد و افراد بنی آدم چنانچه در میول و ارادات و
خواهشهای نفسانی و افکار و فهم و ذکا و بلادت و غباوت بیکسان و یک
طریقه و یک نهج نیستند بلکه بطرق مختلفه و انهاج متعدده کثیره میباشند
و همچنین است اختلاف و مغایرت ایشان و بودن ایشان بر انهاج عدیده
و طرق مختلفه در باب دوستی و دشمنی و ایضا در باب انقباض قلب و تأثر
و حزن و حصول نتیجه و ثمرهٔ اینها که گریه کردن و زاری نمودن باشد جمعی هستند
که بحصول مصیبت کمی و قلیلی منقبض القلب و متأثر الفؤاد شده رقت و ترحم
روداده شروع بگریه مینمایند جمعی که بسیار بسیار قلیل الرقة و بسیار بسیار
کم ترحم میباشند و قلوب ایشان را میتوان تشبیه نمود بسنگ خارا و میان
اند و جماعتیکه در دو طرف افراط و تفریط واقعند جماعات کثیرهٔ دیگر
هستند که نه بحد تفریطند و نه باین حد افراط بلکه میتوان گفت آحاد و افراد
هر جماعتیکه فرض میکنی مختلف با یکدیگر و متفاوت و متفاضل میباشند
در این باب پس چون این امور دانسته شد اشکال مندفع خواهد شد و قلوب
منوره شد جواب از سؤال مذکور آشکار خواهد گشت و باین اکتفاء نموده

برای توضیح و بیان میگوییم که حکمت بالغهٔ خلاق عالمیان و الطاف و تفضلات غیر متناهیهٔ حقتعالی و سابقهٔ عنایات ازلیه بر آن نهج قرار گرفت که مصائب آل محمد مصطفی و کیفیات شهادت جناب سید الشهدا بنوعی باشد که اشخاص و جماعتیکه قلوب ایشان بسبب غلظت و قساوت بسنگ خارا تشبیه میتوان نمود اگر آنها هم بشنوند گریه و زاری مینمایند و از دیدهای ایشان اشك میریزند تا آنکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موحد و همه گویندهٔ لا اله الا الله شود یعنی از اهل ولایت و محبتان آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله پس این هنگام خوب توافق و تعانق میان دو قول رسول الله خواهد شد یعنی فرموده آنحضرت من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة و فرموده او من بکی علی الحسین وجبت له الجنة پس سر این بود که حقتعالی آن قوم کفار را خذلان نمود بحال خودشان گذاشت و هر طوریکه دلخوشان خواست اظهار فرمایند مراتب و درجات صبر و شکیبائی محمد و آل محمد و منکشف نماید نیز برای انبیا و مرسلین و اوصیا و جمیع ملئکه تا آنکه معلوم شود برای آنها تفضیل هر یکی از محمد و آل معصومین او بر جمیع انبیا و اوصیا و طبقات ملئکه و ایضا معلوم شود برای همه اسرار حکمت بالغهٔ حقتعالی در باب میثاق و عهد گرفتن از جمیع انبیا و قاطبهٔ ملئکه بنبوت مطلقهٔ محمد مصطفی و ولایت مطلقهٔ علی مرتضی چنانچه این عهد و میثاق از همه انس و جن گرفته شده است

باب پنجم

در بیان امور متعلقه بسلب و نهب و همچنین در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در این باب در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد

مجلس و مقام اول

در بیان سلب و نهب کردن آن قوم لباس و ثیاب آن امام مظلوم را بعد از شهادتش پس قمیص آنخلیفة الله تعالی را اسحق حضرمی گرفت و او را آن کافر پوشید مبتلا به برص شد جمیع موهای او ریخته شد و در آن قمیص یافته شد یکصد و نزدیك به بیست مواضع سیوف و رماح و سهام و سراویل آنحجة الله الکبری را بحر بن کعب التیمی گرفت و آن کافر مبتلا شد بزمین گیری و عمامهٔ مبارك را اخنس حضرمی گرفت و بعضی گفته‌اند جابر بن یزید ازدی گرفت و او را عمامه سرش کرد مجنون و دیوانه گشت و برنس را که از خز بود مالك بن یزید کندی لعنه الله تعالی گرفت و آن کافر بعد از واقعهٔ کربلا بخانه‌اش آمد و خون برنس را میشست پس زن آن کافر بملعون گفت برنس پسر رسول الله را سلب و نهب کرده بخانه من داخل میکنی بیرون رو و دور شو از من حقتعالی قبرترا با آتش پر کند و آن کافر روز بروز فقیرتر شد و با سوء احوال رسید گدائی و سائل بکفی میکرد و دستهای آن کافر در زمستانها خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشك میشد و در بعضی از روایات ذکر شده است وقتیکه آن کافر برنس شریف را بمنزلش آورد برنش گفت این برنس حسین علیه السلام است خون او را بشو پس آن زن گریه و زاری نمود گفت ویل و عذاب بر تو باد پسر رسول الله کشتی و برنس را آوردی والله من با تو هم صحبت نخواهم شد ابدا پس آن کافر برخواست و دستش دراز کرد که آن زن را لطمه بزند آن زن منحرف شد دست آن کافر بمسمار در رسید مسمار داخل دست آن کافر شد و مسمار در آن اثر کرد

بنحیکه دستش همانوقت قطع شد وانکافر روز بروز فقیرتر شد تا بکدائی
رسید تا انکه بعد از ان بجهیم رسید ونعلین مبارک ان امام مظلوم را اسود بن
خالد لعنة الله سلب کرد وبرداشت وقطیفهٔ مبارک را که از خز بود قیس
بن اشعث لعنة الله تعم کرفت ودرع یعنی زره مذهب را ابن سعد ولد الزنا
کرفت واو را مختار رحمة الله تعم بابی عمره که قاتل ابن سعد ولد الزنا بود
بخشید وشمشیرش را جمیع بن الخلق الاودی کرفت ودر بعض روایات
او را اسود بن حنظلهٔ تمیمی کرفت ودر روایة اخری مرد کافر نهشلی کرفت
ودر روایت دیکر که ان شمشیر اخر الامر بدست حبیب بن هزیل رسید
مخفی نماند که این شمشیر سلب ونهب شده ذو الفقار نبود وهم چنین
ان درعیکه سلب شد درع داودی نبود زیرا که ذو الفقار ودرع
داودی از ذخایر ومواریث نبوت وامامت میباشند وبغیر از خلفاء الله
تعم واوصیاء رسول الله نمیرسد بلکه برای دیکران قدرت وقوة وحفظ
وبرداشتن وکذاشتن انها نیست ابدا وایضا مخفی نماند که سراویل سلب
ونهب شده غیر انچیزی بوده است که ساتر عورت ان حجة الله الکبری بوده
است وممتنع ومحالست سلب ونهب شود ساتر عورت الخلیفة الله تعم وانچه
صاحب کتاب تبر المذاب ذکر کرده است که همه ثیاب ولباس ان حجة الله را
نهب وسلب کردند حتی ساتر عورت را غلط اند ر غلطست موافق مذهب
محقهٔ شیعه نخواهد شد اصلا وابدا بلکه موافق مذهب خودش میشود
که از اهل سنت وبدعتست وانکشتر مبارکش را کافر ولد الزنا بجدل بن سلیم

کلبی سلب کرد وبرد ولکن بچه کیفیت وبچه نحو واه واویلاه وامصیبتا
چه طور بنویسیم وبچه نحو قلم جاری شود بهر حال چون انکافر خواست انکشتر
ان امام مظلوم را از انکشت اشرف نور اطهرش بیرون بیاورد نتوانست
نزع نماید نظر بر اینکه خون اطهر انور اطیب انکشتر چسبیده شده بود وان
با انکشت مبارک قائم ومستحکم ملتصق شده بود پس انکافر ولد الزنا انکشت
ان امام مبین با شمشیر یا خنجر قطع نموده وانکشتر را با انکشت مبارک انور
برداشت **مجلس وقعهٔ معاد وهم** دربیان قضیهٔ مناسب پس میکوییم
مخفی نماند که چه مناسبت خوب دارد درینمقام ذکر خاتم بخشی امیر المؤمنین
پس انچه از حضرت صادق روایت شده است درین باب انست که حضرت امیر
المؤمنین در نماز جماعت بود با حضرت سید المرسلین وسائلی پیدا شد ومیان
صفوف دور کرد وسؤال کرد احدی چیزی بر ان نداد وامیر المؤمنین در حالت
رکوع اشاره بانکشتری که در دست مبارک داشت او را بان عطیه فرمود
وایه والی هدایت در اثبات امامت وولایت مطلقه در شان ذیشان ان امام
مبین نازل شد پس از حضرت صادق سؤال کردند کیفیت ان انکشتر چه بود
پس انحضرت فرمود نکین انکشتر پنجمثقال یاقوت احمر بود واو را حضرت امیر
المؤمنین وقتیکه طوق بن حران ابقتل رسایند از انکشتان نزع فرموده بود
وطوق بن حران پادشاه وملک بود از ملوک کفار باز بحضرت صادق عرض
کردند که قیمت انکشتر چه قدر میشد انحضرت فرمود قیمت او بقدر خراج شامات
واطراف وتوابع ومتعلقات شامات باز عرض نمودند این چه قدر میشود پس

انحضرت فرمود هزار بار شتر از طلا و نقره چهار صد بار شتر از طلا و ششصد
بار از نقره ولکن غزالی در کتاب سر العالمین در باب خواص النبوة ذکر کرده
است که امیر المؤمنین تصدق کرد در نماز در حالت رکوع خاتم سلیمان بن
داود که جمیع اساس ملك و سلطنت و تسخیر جن و انس و وحش و طیور و ابر
و باد و غیر ذلك که حد و احصا ندارد بسبب انخاتم بود و بعد از تصدق بان
خاتم ایهٔ امامت و ولایت مطلقه یعنی انما ولیکم الله و رسوله در شان ذیشان
امیر المؤمنین نازل شد و حاصل انچه ذکر کرده است با توضیح تام و شرح
و بیان شافی از ین احقر اینست که در نزدیکی زمان بعثت سید المرسلین دو
شخص بودند از اهل مغاربه و از علوم سماویه و کتب انبیاء سالفه و علوم غریبه
با اطلاع بودند و علاوه بر این از اهل ریاضت و متصف بعلو همت و سمو
شیمه و از طالبان مراتب عالیه نیز بودند نام یکی بلوقیا و نام دیگری عفان
بود و سفر طول و دراز کردند تا انکه رسیدند بموضعی که دران باغ و بستان
بود مثل باغهای بهشت و جسد حضرت سلیمان بن داود دران باغ بود
و در بالای یکسریر و عفان عزایم و ادعیهٔ بسیار خواند تا انکه طلسم را شکستند
و داخل باغ شدند و بلوقیا تقدم کرد تا انکه خاتم از انگشت سلیمان نزع کند
ناگاه از زیر تخت اژدهای بزرگ موکل بر حفظ این غوامض اسرار الهیه
سر بیرون اورد و یك نفخه و دم زد بلوقیا را سوزانید پس عفان شیشهٔ رقیه
شد یعنی افسون نشده از جیباش بیرون اورد و او را بسوخته بلوقیا ریخت پس
ان باذن الله تعالی زنده گشت پس مرتبهٔ دویم و مرتبهٔ سیم باز مثل مرتبهٔ اول

بود

شد باز حرص و طمع بر اوها غالب شد پس مرتبهٔ چهارم خواست باز دست
ببرد و خاتم را نزع نماید باز اژدها نفخه و دم زد او را سوزانید و هلاك
کرد و مبلغ علم عفان تا اینجا بود پس عفان شروع کرد بگریستن و خود
بخود میگفت یا اینکار شیطان بوده ندانست که این اژدها یا ملك بوده
است یا یك شخص مؤمن از طایفه جن موکل بامر حقتعالی بنعش حضرت سلیمان
و خاتم و سریر و باغ پس ان اژدها صیحه زد و گفت ای عفان برگرد و خاتم
ماذون هستی از جانب حقتعالی که خاتم را برداری ولکن تصرف مکن و او را
برسان بمحمد سید المرسلین نزدیك است بعثت انرسولیکه حقتعالی تفضیل
داده است او را بر جمیع خلقش و جمیع اهل ملاء اعلی با سلام میفرستند و این
انگشتر باید در انگشت مبارك او باشد پس عفان انگشتر را گرفت و انطوریکه
مامور شده بود معمول داشت و جد و سعی در قطع مراحل و بوادی نموده بعد
مدت مدید بمدینهٔ طیبه رسید و بخدمت سید المرسلین مشرف شده
و بشرف اسلام رسیده قضیه را بالتمام عرض انحضرت نمود و ان انگشتر را
تسلیم نمود انحضرت انگشتر را برادر و وصیش امیر المؤمنین عطاء فرمود
و امر کرد با نگشت مبارکش انگشتر را مزین نماید پس وقتیکه امیر المؤمنین
انگشت مبارکش دران داخل نمود ناگاه فی الفور حاضر شدند طیور و طایفهٔ
جن و اصحاب رسول الله همه دیدند و مشاهده نمودند و بر این هم شهادت
دادند و بعد از این حاضر شد و داخل شد مریاطنام جنی که سلطان سلاطین
و شهنشاه جمیع ملوك و سلاطین قاطبهٔ طوایف جن بود و عرض کرد یا امیر

و وحوش

المؤمنین ما همه طوایف جن از مسلم و کافر مسخر و مطیع و منقاد تو شدیم بهمان
طوریکه برای سلیمان بن داود بودیم و امیر المؤمنین ورا مرخص نمود و
فرمود احتیاج بشما ندارم و بعد از مدتی در ملاء اعلی در میان ملکوتیین
و ملائکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در این مسئله بود که آیا امیر المؤمنین
این خاتم را که اساس ملک سلیمان و مدار تسخیرش جمله کثیره از اهال و عوالم
امکان بوده میشود در راه خدا تعالی بسائلی بدهد پس جمعی از ملائکه گفتند
بلی امیر المؤمنین همین خاتم را در راه خدا بتعم عطاء مینماید اگر سائلی سوال
کند و جمعی گفتند چه طور معقول میشود که اساس ملک سلیمان و مدار
تسخیرش را در مقابل یکسوال عطا نماید پس همه ملائکه مسئلت نمودند از
حضرت رب العزة حقتعالی که اینمطلب برای ایشان معلوم و منکشف شود
حقتعالی دعوت و مسئلهٔ ایشان را اجابت فرمود و ملکوت ارض را برای ایشان
منکشف فرمود یعنی هر چه در ارض شود ایشان را از ملاء اعلی نظاره نمایند
و رؤیت کنند پس جبرئیل امین وحی بصورت سائلی میان صفوف نماز جماعت
سید المرسلین دور میزد و میگشت و اظهار سوال مینمود پس احدی اعتنا
بلکه نصف خرمائی بان نداد تا آنکه نزدیک امیر المؤمنین شد و آنحضرت در
حالت رکوع بود اشاره کرد بجبرئیل امین که آنخاتم اساس سلیمانی را از انگشت
مبارکش را بیرون بیاورد و بردارد پس جبرئیل وقتیکه اورا بیرون کرد از
انگشت آنحضرت و برداشت پس آنخاتم پرید و رفت بسوی جسد سلیمان و ملائکه
و سکان سموات این مشاهده نمودند همه متعجب آمدند صیحه و ضجهٔ عظیم میان

ایشان شد و صداها بلند کردند بتسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید حقتعالی که
همچنین عبد خاص دارد که خلیفه حقتعالی و وصی رسول و شب و بالا آنها
بلند گفتند طوبی طوبی لک یا امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین
که حقتعالی با تو مباهات فرمود که مثل تو بنده دارد پس جبرئیل امین
گفت هنیئاً لکم انکم اهل بیت انعم الله علیکم الذین اذهب الله عنکم
الرجس و طهرکم تطهیرا پس جبرئیل صعود نمود و قبل از اتمام رسول الله
نماز را بعد از اتمام نزول نمود آیهٔ ولی و هذا آیه شافی دلالت انما ولیکم الله
و رسوله الخ از حقتعالی بسید المرسلین رسانید پس آنحضرت امر نمود به نشستن
مردم و عدم تفرق ایشان از مسجد و بعد امر فرمود با امیر المؤمنین که بنزدیک
رسول الله بنشیند و برای اظهار شان و جلالت و تقرب او در نزد حقتعالی
فرمود یا ابا الحسن کجا است خاتم سلیمانی پس امیر المؤمنین عرض کرد که
اورا بسائلی دادم و سید المرسلین برای اظهار مراتب و شئون آن فرمود
یا ابا الحسن اساس ملک و عظمت دولت و شوکت سلیمان بن داود را در
مقابل یکسوال بخشیدی پس آنحضرت گریه نمود و عرض کرد یا رسول الله چه
میکند اهل بیت طاهرین تو دنیا و ما فیها را که در حلالش حساب و در حرامش عقاب
خواهد بود پس آنوقت سید المرسلین آنحضرترا باغوش کشید معانقه نمود
و فرمود طوبی طوبی لک یا ابا الحسن حق رب العزة بسبب تو مباهات فرمود
بملائکه کروبیین مقربین پس آنوقت بیان فرمود نزول وحی را و آیه انما
ولیکم الله و رسوله الخ خواند اینحاصل کلام غزالی با شرح و بیان شافی از بن

احقر برانیست که میان انچه از صادق روایت شده بود درباب تصدق بخاتم ونزول ایهٔ شریفه وافی هذا ایة چنانچه ذکر کردیم از روایات راویان انچه که غزالی ذکر کرده است هیچ منافاة وتناقض وتعارض نیست بلکه توفیق وجمع بنهج احسن میان این دو روایت ممکنست پس میکوئیم امیرالمؤمنین در حالت رکوع در نماز دو مرتبه تصدق نموده است در یکی بخاتم طوق بن حران ودر دومی بخاتم سلیمان بن داود وایهٔ شریفه دو مرتبه نازل شده است ونظائر این در کتاب کریم موجود است

مجلس و مقاسیم

در اشاره بسؤال وجواب مهم پس میکوئیم مخفی نماند که اکر کسی سؤال کند وبکوید که امیرالمؤمنین در حالت نماز خضوع وخشوعش وحضور وتوجه قلبش بمرتبه بود که نزدیک میشد فناء فی الله بشود پس چه طور میشود که در همچنین حالت التفات بسؤال سائلی نماید واشاره نماید بنزع خاتم از انکشت مبارکش پس جواب ازین سؤال اینست که اکر عارف موحد بمقام اکملیت واتمیت نرسیده باشد در عرفان ومعرفت حقایق ان وقت التفات ان در حالت نماز بامتثال این امر مذکور منافاة وتضاد دارد قطعا با حضور قلب وخشوع وخضوع ان ولکن خلیفة الله وامام وکتاب مبین وحجة الله علی جمیع خلقه من بعد اخیه رسول الله شان ومقامش از ان اجل واعلی وارفعست که امثال این التفاتات مضر باشد بقدر ذرهٔ بخضوع وخشوع وایمطلب را بنحو اقامهٔ برهان ودلیل ذکر کرده ام در جمله از تصانیف در معقول ومنقول وبرای توضیح وتسدید وتایید اینجواب که ذکر کردم یکحدیث دیکر

که مناسب اینمطلب باشد ومتضمن منقبتی از مناقب امیرالمؤمنین شود ذکر میکنم پس میکوئیم از ابن عباس بسند معتبر روایت شده است که کسی بخدمت سید المرسلین دو شتر چاق وفربه هدیه اورد رسول الله قبول نمود ودر مجمعی از اصحابش نشسته بود فرمود که هر که دو رکعت نماز کند از اول نماز تا اخرش بخضوع وخشوع باشد وحضور قلبش بنهجی باشد که هیچ امری از امور دنیا بقلب او خطور ننماید پس یکی ازین دو شتر بان عطا مینمایم ابن عباس میکوید احدی از اصحاب در قوه اش اینرا ندید وهمه ساکت وصامت شدند امیرالمؤمنین عرضکرد یا رسول الله من میکنم انحضرت فرمود بسم الله پس امیرالمؤمنین تجدید وضو نمود وشروع کرد بنماز واورا با تمام رسانید پس جبرئیل امین نازل شد وعرضکرد عطاء کن یکی از دو شتر را بعلی سید المرسلین فرمود بلی تا اخی یا جبرئیل برادرم ووصیم ابوالحسن از اول نماز تا که بسلم برسد با خضوع وخشوع وحضور قلب بود بنهجی که هیچ امری از امور دنیا در دلش خطور ننمود ولکن در وقت سلام دادن از دلش کذرانید که کدام دو شتر چاق تر وفربه تر است تا اورا بکیرم جبرئیل عرضکرد این امر دنیا نبود این هم از برادرت برای ابتغاء رضا حقتعالی بود زیرا از اول قصدش این بود که اینرا ذبح کرده در راه حقتعالی با یتام وفقراء ومساکین تقسیم نماید ازینجهة در وقت سلام دادن او را از دل کذرانید مخفی نماند که غرض رسول الله ازینوقت نمودن اظهار منقبتی بزرک از مناقب امیرالمؤمنین بود تا انکه احبا ومخلصین واعدا ومنافقین بشنوند شهادت

حقتعالی و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین پس میگویم ای شیعیان و ای
محبان چون این دو منقبت عظیمه از مناقب لا یعد و لا یحصی امیر المؤمنین
شنیدید پس حالا مناسبت را فهمید و بر سر و سینه زنید و مجنون وار
رخت و لباس را پاره پاره کنید و بسوز دل واحسینا وامظلوما بگوئید
زیرا که مناقب جناب سید الشهداء مجالی و مظاهر ملکوتیت و نورانیت
و روحانیت و معنویت مناقب جد و پدر و مادر و برادرش بود لکن
اینرا باید فهمید این تجلی و این مظهریت بچه نحو و چه طور بود آه آه بلی همه
بخود دریا دریا غم او رو اشک ریز و طور کوه کوه مصائب از فرق بود آیا
فکر و تأمل کنید که جناب امیر المؤمنین که انگشتری را که اساس و مدار
سلیمانی بود در راه حقتعالی در مقابل سؤال جبرئیل امین بخشید اما
جناب سید الشهداء در راه حقتعالی انگشت را بکافری واگذار کرد که آن انگشت
بخون آن خلیفة الله تمام مصبوغ و ملون برنگ یاقوت احمر شده بود پس این
انگشت با این سبب صد هزار مرتبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انگشتر
مدار و اساس ملک سلیمانی آه آه چه طور با این طور نباشد و حال آنکه هر
ذره از آن خون اطهر و اطیب که در آن انگشت بود افضل و اشرف و اعظم
بود در نزد حقتعالی از ارواح و عقول جمع کثیر از ملائکه و روحانیین
آه آه ای دل بسوز و ای جگر خون شو ای زبان صیحه و فریاد بکش و ناله کن
واحسینا وامظلوما بگو زیرا که جناب امیر المؤمنین وقتیکه آن خاتم تصدق
فرمود در حالت رکوع در مقام فنا فی الله یعنی نزدیک بمقام فنا بود اما

جناب

جناب سید الشهداء در وقت واگذار کردن خاتم در راه حقتعالی در عین
لجه بحر و دریای فنا فی الله بود و چون مقام رکوع و سجود اعظم مقامات
تذلل و تخضع و تخشع برای حقتعالی است امیر المؤمنین خاتم بخشیدن را در حالت
رکوع نمود اما جناب سید الشهداء در حالت خاتم بخشیدن در راه حقتعالی
جمیع اعضا و اجزاء بدن شریفش در خاک و خون غلطیده و همه این اعضا
و اجزاء طیبه و طاهره و شریفه نورانیه شعشعانیه در خاک تذلل و تخضع
و تخشع مثل ساجدین شاکرین بسجده تعفیریه در سجده تعفیریه بودند
و سر انور و اشرف و اطهر و اطیبش در سر رمح طویل بذکر شکر و تکبیر و تسبیح
و تهلیل مشغول بود سبحان الله عجب مقاماتیست و عجب اسراریست عقل
عقل اصحاب فهم و ذکاء بفهمیدن بعض از این مقامات و از این اسرار در تحیر
و اضطرابست مخفی نماند که بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است
که بحضرت صادق عرض کردم که خاتم جناب سید الشهداء آخر بکه رسید
شنیده ام در روز کربلا از انگشت مبارکش او را بیرون آورده بردند و نهب
و غارت نمودند آنحضرت فرمود همچنین نیست که شنیده آن انگشتر از رسول
الله بامیر المؤمنین رسید و از امیر المؤمنین بحسن مجتبی رسید و از حسن
مجتبی بسید الشهداء رسید و او آنرا بسید الساجدین داده بود و او آنرا به
پدرم داده بود و او بمن داده است الان در نزد منست در هر روز جمعه
بانگشتم میکنم و نماز میکنم پس میگویم که این حدیثیکه از صادق روایت شده
منافات ندارد با آن روایتیکه گذشت یعنی بجدل بن سلیم ملعون انگشتر آن

امام

امام مظلوم را برد و نهب کرد زیرا که ان انگشتری که صادق فرمود ان از
مواریث نبوت و خلافت و امامت بود ان البته باید در نزد خلفاء الله
تع و اوصیاء رسول الله باشد اما انگشتری که بجدل بن سلیم کافر برد
از مواریث نبوت و خلافت و امامت نبود و محمد بن مسلم همچنین فهمید
بود که ان انگشتری که در کربلا بردند و نهب کردند از مواریث محمد مصطفی
و علی مرتضی بود است چنانچه سیاق سؤال محمد بن مسلم بر این مطلب دلالت
دارد پس حضرت صادق این را نفی فرمود و نیز مخفی نماند که چنانچه روز
عاشوراء ثیاب و لباس جناب سید الشهدا غیر از ان لباسیکه ساتر عورت
بود خواه او را سراویل بگوئیم خواه سراویل نگوئیم سلب و نهب نمودند ثیاب و لباس سایر
مستشهدین خواه عترت هاشمیه بودند و خواه سایر اصحاب بودند
همه بنهب و غارت بردند و هیچ چیز از اسب و شمشیر و نیزه و ثیاب و لباس
و سایر اشیاء که داشتند مگر اینکه سلب و نهب نمودند بلی از احدی ساتر
عورت نهب و سلب ننمودند پس چنانچه قدرة و قوة بر ان نداشتند که
ساتر عورت احدی از شهدا سلب و نهب نمایند خواه ان شهید از بنی هاشم
باشد و خواه از غیر ایشان پس شیعیان و محبان این مقام را بهمین نهج بفهمند
و اعتقاد نمایند و غیر این نهج را اعتقاد نمودن یا گفتن دلیل بر فساد
عقیده ان معتقد یا ان قائل خواهد شد **باب ششم** در بیان
احوال ذو الجناح و اموریکه از ان صادر شده است در روز عاشورا
بعد از شهادت خلیفة الله تعالی و همچنین در ذکر امور مناسب این باب

و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد

مجلس و مقام اول در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت

خلیفة الله تع پس میگوئیم وقتیکه جناب سید الشهدا بدرجه شهادت
رسید و نظر با نها میکرد ابن سعد ولد الزنا امر کرد بگیرید این را و
بیاورید برای من این اسب از بهترین جیاد خیل رسول الله است پس سوارها
از چهار طرف اسب دوایدند برای گرفتن ان صاحب وفاء پس انحیوان
انقوم کفار را با پاهایش میزد و بدندان میگرفت تا جماعتی را بجهنم
فرستاد و چندین سواره را از پشت اسبها انداخت وقتیکه سواره را از پشت
اسبش می انداخت او را خورد خورد و قطعه قطعه میکرد و میکشت و در
بعضی از روایات چهل نفر را کشت پس ابن سعد ولد الزنا بسوارها
گفت دور باشید از ان تا ببینیم چه میکند و بچه امر مشغول خواهد شد
و چون انقوم کفار از ان دور شدند و ان فهمید که حالا در طلب ان
نیستند پس شروع کرد بنظر کردن بنعشهای شهدا و انصار انحضرت نمود
همه میفهمید که جسد انور اطهر جناب سید الشهدا را طلب می نماید تا رسانید
خودش را بان ناله اه های که جگرم بسوزد و دلم پاره پاره شود پس شروع کرد
ببوسیدن انجسد بی سر و بادهنش بسیار میبوسید انجسد انور را و
ناصیه اش را میمالید بانجسد انور با همه اینحالت صهیل میکرد و نعره
میزد و گریه میکرد مثل گریه زن ثکلی و در حمحمه اش میگفت الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیهم و در خبری وارد شده است که در غزوه صفین

حقتعالی و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین پس میکوییم ای شیعیان و ای محبان چون این دو منقبت عظیمه از مناقب لا یعد و لا یحصی امیر المؤمنین شنیدید پس حالا مناسبت را فهمیدید بر سر و سینه زنید و مجنون وار رخت و لباس را پاره پاره کنید و بسوز دل واحسینا وا مظلوما بکویید زیرا که مناقب جناب سید الشهدا مجالی و مظاهر ملکوتیت و نورانیت و روحانیت و معنویت مناقب جد و پدر و مادر و برادرش بود لکن اینرا باید فهمید این تجلی و این مظهریت بچه نحو و چه نهج بود آه آه بلی همه بنحو دریا دریا غم او رو اشک ریز و نهج کوه کوه مصائب از حزن بود آیا فکر و تامل کنید که جناب امیر المؤمنین که انکشتری را که اساس و مدار سلیمانی بود در راه حقتعالی او را در مقابل سؤال جبرئیل امین بخشید اما جناب سید الشهدا در راه حقتعالی انکشتش را بکافری واکذار کرد که آن انکشتر بخون خلیفة الله تعالی مصبوغ و ملون برنک یاقوت احمر شده بود پس این انکشتر باین سبب صد هزار مرتبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انکشتری مدار و اساس ملک سلیمانی آه آه چه طور باین نهج نباشد و حال آنکه هر ذره از آنخون اطهر و اطیب که در آن انکشتر بود افضل و اشرف و اعظم بود در نزد حقتعالی از ارواح و عقول جمع کثیر از ملائکه و روحانیین آه آه ایدل بسوز و ای جکر خون شو ای زبان صیحه و فریاد بکش و ناله کن و احسینا و امظلوما بکو زیرا که جناب امیر المؤمنین وقتیکه باین خاتم تصدق فرمود در حالت رکوع در مقام فنای فی الله یعنی نزدیک بمقام فنا بود اما

جناب سید الشهدا در وقت واکذار کردن خاتم در راه حقتعالی در عین لجه بحر و دریای فنای فی الله بود و چون مقام رکوع و سجود اعظم مقامات تذلل و تخضع و تخشع برای حقتعالی است امیر المؤمنین خاتم بخشیدنرا در حالت رکوع نمود اما جناب سید الشهدا در حالت خاتم بخشیدن در راه حقتعالی جمیع اعضا و اجزاء بدن شریفش در رخاک و خون غلطیده و همه این اعضا و اجزاء طیبه و طاهره و شریفه نورانیه شعشعانیه در خاک تذلل و تخضع و تخشع مثل ساجدین شاکرین بسجده تعفیریه در سجده تعفیریه بودند و سر انور اشرف اطهر اطیب اش در سر رمح طویل بذکر شکر و تکبیر و تسبیح و تهلیل مشغول بود سبحان الله عجب مقاماتست و عجب اسراریست عقول اصحاب فهم و ذکاء بفهمیدن بعض ازین مقامات و ازین اسرار در تحیر و اضطرابست مخفی نماند که بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است که بحضرت صادق عرض کردم که خاتم جناب سید الشهدا آخر بکه رسید شنیده ام در روز کربلا از انکشت مبارکش او را بیرون آورده نهب و غارت نمودند آنحضرت فرمود همچنین نیست که شنیده ان انکشتر از رسول الله بامیر المؤمنین رسید و از امیر المؤمنین بحسن مجتبی رسید و از حسن مجتبی بسید الشهدا رسید و او آنرا بسید الساجدین داده بود و او آنرا به پدرم داده بود و او بمن داده است الان در نزد منست در هر روز جمعه بانکشتم میکنم و نماز میکنم پس میکوییم که این حدیثیکه از صادق روایت شد منافات ندارد باین روایتیکه کذشت یعنی بجدل بن سلیم ملعون انکشتر آن

امام مظلوم را برد و نهب کرد زیرا که ان انکشتریکه صادق فرمودان از مواریث نبوت و خلافت و امامت بوده البته باید در نزد خلفاء الله تعم و اوصیاء رسول الله باشد اما انکشتریکه بجدل بن سلیم کافر برد از مواریث نبوت و خلافة و امامت نبود و محمد بن مسلم همچنین فهمید بود که ان انکشتریکه در کربلا بردند و نهب کردند از مواریث محمد مصطفی و علی مرتضی بوده است چنانچه سیاق سؤال محمد بن مسلم بر اینمطلب دلالت دارد پس حضرت صادق اینرا نفی فرمود و نیز مخفی نماند که چنانچه روز عاشوراء ثیاب و لباس جناب سید الشهدا غیر از ان لباسیکه ساتر عورت بود خواه او را سراویل بکوئیم خواه سراویل نکوئیم سلب و نهب نمودند همچنین ثیاب و لباس سایر مستشهدین خواه عترت هاشمیه بودند و خواه سایر اصحاب بودند همه بنهب و غارت بردند و هیچ چیز از اسب و شمشیر و نیزه و ثیاب و لباس و سایر اشیا نکه نداشتند مکر اینکه سلب و نهب نمودند بلی از احدی ساتر عورت نهب و سلب ننمودند پس چنانچه قدرة و قوة بران نداشتند که ساتر عورت احدی از شهدا سلب و نهب نمایند خواه انشهید از بنی هاشم باشد و خواه از غیر انها پس شیعیان و محبان اینمقام را بهمین نهج نفهمند و اعتقاد نمایند و غیر این نهج را اعتقاد نمودن یا کفتن دلیل بر فساد عقیده ان معتقد یا ان قائل خواهد شد **باب ششم** در بیان احوال ذو الجناح و اموریکه از ان صادر شده است در روز عاشورا بعد از شهادت خلیفة الله تعالی و همچنین در ذکر امور مناسب این باب

وکلام در اینباب در ضمن چند مجلس و چند مقام ذکر خواهد شد

مجلس و مقام اول در ذکر احوال ذو الجناح بعد از شهادت

خلیفة الله تعم پس میکوییم وقتیکه جناب سید الشهدا بدرجه شهادت رسید و نظر بانها میکرد ابن سعد ولد الزنا امر کرد بکیرید انرا و بیاورید برای من این اسب از بهترین جیاد خیل رسول الله است پس سوارها از چهار طرف اسب دوانیدند برای کرفتن ان صاحب وفاء پس انحیوان انقوم کفار را با پاهایش میزد و بدندان میکرفت تا جماعتی را بجهنم فرستاد و چندین سواره را از پشت اسبها انداخت و قتیکه سواره را از پشت اسبش می انداخت او را خورد خورد و قطعه قطعه میکرد و میکشت و در بعضی از روایات چهل نفر را کشت پس ابن سعد ولد الزنا بسوارها کفت دور باشید از ان تا ببینیم چه میکند و بچه امر مشغول خواهد شد و چون انقوم کفار از ان دور شدند وان فهمید که حالا در طلب ان نیستند پس شروع کرد بنظر کردن بنعشهای شهدا و انهار التحطی نمود هم میفهمید ند که جسد انور اطهر جناب سید الشهدا را طلب می نماید تا رسانید خودش را بان اه اه های شما جکرم بسوزد دلم پاره پاره شو پس شروع کرد ببوییدن انجسد بی سر و با دهنش بسیار میبوسید انجسد انور را و ناصیه اش را میمالید بانجسد انور با همه اینحالت صهیل می کرد و نعره میزد و کریه میکرد مثل کریه زن ثکلی و در همهمه اش میکفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و در خبری وارد شده است که در غزوه صفین

لشکر معویه شریعهٔ فرات را احاطه کردند و امیران لشکر اعور سلمی ملعون
منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین از آب بردارند و احدی از امراء و رؤساء
لشکر امیر المؤمنین مأمور نشدند بر آنکه جماعتی بردارند و آن قوم کفار را
از شریعهٔ فرات متفرق و منهزم نمایند پس جناب امیر المؤمنین سید
شباب اهل جنة یعنی مظلوم کربلا را با پانصد سواره فرستاد تا آنکه
شریعه را بگیرد پس آن مظلوم کربلا روحی له الفدا با پانصد نفر بشریعه
رسید و آن قوم کفار یعنی لشکر معویه را بعد از کشتن جمعی از آنها
متفرق و منهزم ساخت و شریعه را بدست آورد پس امیر المؤمنین فرمود
ایمردم ای اهل لشکر همین حسین پسر من و پسر رسول الله در عرصهٔ کربلا
کشته خواهد شد لب تشنه و اسبان از مردم نفرة کرده حمحمه میکند و در
حمحمه اش خواهد گفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیهم و هم
یقرؤن القرآن الذی جاء به الیهم بعد از آن جناب امیر المؤمنین این دو بیت
را خواند وکل ذی نفس و غیر ذی نفس یجری الی اجل یاتی باقدار
علی الحسین جهار اقبل مصرعه علما یقینا بان یبلی باشرار پس ایجیوانیکه
بمنزلهٔ انسان کامل بود خودش در خون اطهر اطیب نور جناب سید
الشهدا تمرغ نمود و غلطانید و قصد خیام آل الله تع و حرم رسول
الله کرد در حالیکه صهیل عالی و بلند مینمود و فریاد میکشید و
دستها بزمین میزد و صوت و ناله و فریادش بوادی و صحراها اثر کرده بود
و بار در حمحمه اش میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و جمیع

مردم بحالات این صاحب وفاء نظر میکردند و تعجب مینمودند و طلب خیمها
حرم رسول الله مینمود و در نزدیکی خیام صهیل و صوتش بسیار عالی
و بلند کرد و صهیل و صوت بگوش زینب صدیقه صغری رسید و به
سکینه فرمود پدرت آمد و برای تو آب آورده است استقبال کن یعنی انتظار
اینجا فرا از کثرت و دهشت و اضطراب و تحیر و تزلزل فرمود زیرا که در آن
اوقات و در آنحالات نزدیک بود که جمیع اهل حرم و اطفال و طفلان ارواح
ایشان از ابدان ایشان مفارقت نماید و هلاک شوند و از روایات اینها
همچنین مستفاد میشود که در حین شهادت جناب سید الشهدا زینب معصومه
مظلومه در نزد مصرع اطهر اشرفش حاضر نبود بالجمله که بعد از آنکه امام
مبین از پشت ذو الجناح خبرش را آورد و جمیع اهل حرم و نسوان طاهرات
مظلومات بسوی مصرع دویدند و آن امام مبین و حجة الله کبری را بآنحال
دیدند و فریاد و صیحه کشیدند و ناله و افغان کردند پس باشاره امام
مبین قبل از اتمام امر شهادت بسوی خیمها برگشتند پس از همه اینها معلوم
شد که ذو الجناح دو مرتبه از مصرع بسوی خیمها آمده است مرتبهٔ اول
برای اخبار این بود که صاحبش بزمین کربلا افتاده است و در این مرتبه
دوم برای اخبار این بود که خاک بر سر عالمیان و عالم باد که امر شهادت
باتمام رسید بهرحال سکینهٔ طاهره مظلومه بیرون آمد از خیمه و استقبال
ذو الجناح کرد و نظر کرد که سرج خالی از صاحبش و سرج بزیر شکمش
و خودش مثل اینکه در دریا خون غرق شده است و صهیل میکند و ناله و افغان

میکشد و گریه میکند مثل زن ثکلی و کشته شدن صاحبش را با بشان
ادا میکند پس سکینه معصومه مظلومه مجرش را پاره پاره کرد و فغان
و ناله کرده و فریاد و صیحه کشید که واقیلاه واحسیناه وامحمداه واعلیاه
واماطمتاه واغربتاه وابعد سفراه واکربتاه اه اه این حسین است
در ریک کرم کربلا افتاده است مسلوب العمامه والرداء وامحمدا
این حسین است لب تشنه و جگر سوخته کشته شده است و بخاک و خون غلطیده
و جسد شریفش عریان افتاده اه اه جسد اشرفش در زمین کربلا سر
انور اطهرش در سر نیزها جانم و پدرم و مادرم فدای ان مظلوم باد که
سر انورش را بشام هدیه میبرند جانم و پدرم فدای ان لب تشنه باد
که اصحاب و انصار و جوانانش را در روز دوشنبه کشتند و همه ثیاب و
لباس و سایر اموال ایشانرا سلب و نهب نمودند پس ان طاهره مظلومه
دستش بر سرش گذاشته گفت مات الفخار و مات الجود والکرم و
اغبرت الارض والافاق والحرم و بعد از ان چند شعر دیگر فرمود که حاصل
مضامین انها اینست که حقتعالی بعد از این ابواب سموات را ببست دعاها
مستجاب نخواهد شد بعد از این خطاب کرد بخواهرش و گفت ای خواهر
جان بر خیز و نظر کن که این ذو الجناح چه خبر اورده است بلی ذو الجناح
خبر اورده است که پسر خیر خلق الله تعالی و پسر سید المرسلین را کشتند
اه اه والهفا واسفاه برای مصرع ان مظلوم لب تشنه و بعد از این بر نور
و ضیاء امت سید المرسلین ظلمتها غالب خواهد شد ای مرک ای حرام را

بعوض و فداء ان غریب لب تشنه نبردی و حقتعالی انتقام نکشد از ین قوم
کفار و خیر و برکت را بر دارد از انها وافعال و کردار این قوم کفار جمیع
اشتهار از یهود و نصاری و مجوس تعجب اورد پس چون زینب صدیقه
مظلومه معصومه اشعار ان مظلومه را شنید از خیمه بیرون امد در حالتی
که صیحه بلند کرده و ناله و زاری و شیون و افغان میکرد و میگفت
مصیبتی فوق ان تاتی باشعاری وان یحیط بها وصفی وافکاری و بعد
چند شعر دیگر فرمود مجمل و حاصل انها اینست اه اه چه طور و چه نهج
امروز نظر کنم و جسد اشرف و انور برادرم را در زمین کربلا بی سر غرق
در دریای خون ببینم اه اه بهر کجا نظر میکنم و در هر حال میشوم صورت
مبارک انور اقدسش از خیالم بیرون نمیرود اه اه ذو الجناح امد لکن
چه فایده در امدنش انوقتیکه صاحبش که دادرس مساکین و فقرا و
ایتام و خلیفة الله تعالی در پشتش میشد امدنش انوقت خیر و برکت
داشت و ایکاش باین نهج نمیامد و بعد از این فرمود ما للجواد لحاه الله
من فرس الا یجدل دون الضیغم الضاری یعنی این اسب چرا بی وفائی
کرد و چرا خودش را بکشتن نداد تا انکه جسد ان میافتاد در نزد جسد
صاحبش شیر خدا و بعد از ان فرمود یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها
هذا الحسین الی رب السما صاری یعنی ای نفس صبر و شکیبائی کن بر
مصائب و محنتهای دنیا که روح انور اطهر اقدس برادرت حسین مظلوم
در درگاه کبریای حقتعالی است پس اهل حرم رسول الله وقتیکه نوحه و زاری

واشعار دلسوز وجکر کداز زینب معصومه مظلومه شنیدند همه از
خیمها بیرون امدند ناکاه نظر ان طاهرات مظلومات بذو الجناح
افتاد وانحالات ذو الجناح را دیدند پس بر سر وسینه لطمه زدند و
وسینهها را خراشیدند وجیوب وبقیه‌ها را پاره پاره کردند وصیحه و
ضجه نمودند وشیون وافغان کردند وفریاد زدند وا محمداه واعلیاه
وا فاطمتاه واحسناه واحمزتاه واجعفراه واعقیلاه واعباساه واخاه
واسیداه الیوم فقد محمد المصطفی الیوم فقد علی المرتضی الیوم
فقدت فاطمة الزهراء الیوم فقدت خدیجة الکبری الیوم فقد
الحسن والحسین پس ام کلثوم معصومه مظلومه دستهای مبارکش
بر سر کذاشت وانکشتهایش مشتبک نمود چنانچه نسوان عرب در
حال ندبه ومرثیه همچنین می‌کنند وصیحه وفریاد نموده نداء میکرد وا محمداه
واجداه وانبیاه وا اباالقاسماه واعلیاه واجعفراه واحمزتاه اینست
حسین در صحراء کربلا بر روی خاک وریک افتاده وسرش را از قفاء
بریده اند وبدن نور اطهرش عریان وبی ثیاب ولباس افتاده پس انقدر
کریه وزاری نمود تا انکه برای انمظلومه غشیه عارض شد ومدهوش
وبیحس وحرکت افتاد پس از ان سکینه مظلومه شروع نمود بندبه کردن
وانشاد اشعار نمودن پس فرمودند لقد حطمتنا فی الزمان نوائبه
ومزقتنا انیابه ومخالبه یعنی نوائب ومصائب زمان ما ال الله تعالی و
اهل بیت رسول الله را شکست وچنکالها ودندانهای زمان تیز کرد

ما حرم رسول الله را پاره پاره کرد چند شعر دیکر اینست که این دهر بسبب
جفا نمود باین نسوان طاهرات وبنات فاطمیات در دار غربت نه حامی
ونه والی داریم ونه کسی که معین وناصر میشویم وعقارب وحیات دهر
همه بسوی ما بیچارکان ومضطرب ومتحیر ماندکان حرکت نمود وبرادر
جوانم را که پشت وپناه ما بود در وقت روآوردن نوائب ومصائب بسوی
ما او را دهر خوار بخاک مذلت انداخت ودر زمین کربلا مثل قربانی
اضحی افتاده است میشود که او را فراموش کنم نه والله بلکه روز بروز وساعت
بساعت مصائب ان بزرکتر خواهد شد ودر دلم ثابت وراسخ خواهد شد
اه اه اینست پدرم حسین خلیفة الله نعم ونور انور عیون مصطفی وعلی
مرتضی وفاطمه زهرا وحسن مجتبی در خاک مذلت افتاده ومستغرق لجه
خون است وباین سبب بر دین حق تعالی وشریعت محمد مصطفی ظلمتها وتاریکی
عارض شده ونزدیک شد که جمیع طرق معارف وعلوم حقانیه ربانیه
منسد شود شریعت سید المرسلین مضمحل شود اه واویلاه وامصیبتاه
اکر انچه بما اهلبیت رسول الله رسید بکوه رضوی میرسید انکوه قطعه
قطعه میشد واز چهار جانب متلاشی میشد اه چه طور روا دارم که من
زنده بمانم وصورت نور اقدس پدرم خلیفة الله تعالی از نظرم غایب شود
وجسد ازکی واطیب انورش در زیر خاک وریک کربلا دفن شود ایا
قلب حزین وغمکینم چه طور تسلی خواهد پذیرفت وحال انکه مثال من مثل
انشخص است که افلیج ولشنج برای ان عارض شده باشد که نصف بدنش بحیز

وحرکت شد ومرده است وبصفت دیگرش زنده است مخفی نماند که هرچه
در ینمقام ودرین فصل ذکر شد یعنی از حالات ومقالات حرم رسول الله
واز حالات وافعال وکردار ذو الجناح یعنی در امدنش از مصرع خلیفه
الله تع بسوی خیمها در امدنش در مرتبه دوم جامع حاصل ومحصول
جمیع اثار وروایات وجامع جمیع اقوال اصحاب کتب مقاتلست ولکن
کلام باقی میماند در کیفیت مآل امر ذو الجناح باینمعنی اخر مآل ذو الجناح
بکجا رسید **مجلس ومقاله دوم** در ذکر کیفیت مآل امر ذو الجناح
پس میگوئیم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که ذو الجناح در مرتبه
دوم امدنش از نزد مصرع خلیفه الله تع بسوی خیام بسیار داد وفریاد
وصیحه وصهیل وگریه وزاری مینمود ومثل ابر باران اشک را میریخت
تا انکه سرش را بر زمین در نزد خیمه بسیار بسیار زد تا انکه جانشرا در راه
صاحبش خلیفه الله تع بجهان افرین سپرد ولکن در روایت عبد الله بن
قیس بنهج دیگر است وحاصل ان اینست که عبد الله بن قیس میگوید که
ذو الجناح را میدید ومردم از خوف ان متفرق ومنهزم شدند این در وقتی
بود که از جانب خیمهای حرم رسول الله برگشته بود بسوی مصرع وبجانب
میدان وباز انقوم کفار قصد اورا میکردند ووقتیکه حمله میکرد بر ایشان
میگریختند ومتفرق میشدند وقصد فرات کرد ویکمرتبه جستن کرد ودر
ان جستن اش اورا در وسط فرات دیدند وبعد غوص کرد در فرات
والی الان خبرش معروف ومعلوم نشد ولکن ذکر کرده است جمعی که انظام

میشود در دست قائم ال محمد صلی الله علیه وعلی اهل بیته المعصومین
المظلومین وعجل الله تع فرجه وفرجنا بفرجه مخفی نماند که بک
روایت دیگر در قضیه ذو الجناح در اصل یعنی در کتاب اکسیر العبادات
فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام بتفصیل وانشاء الله تع در موضع
مناسب درین کتاب هم ذکر خواهد وظن قوی این احقر بر ثبوت ان روایت است
بان نهج وتفصیلی که ان روایت متضمن انست ولکن در اینجا ودر ینمقام لازم
ذکر کردن یکمطلب مهم وان اینست که نباید ونشاید از مراتب ودرجات
ومقامات ذو الجناح بالکلیه غافل شدن وبنحو اعتقاد جازم باید اعتقاد
نمود که ذو الجناح از مواریث امامت وخلافتست وفیض اینمقام تا بروز
روز عاشورا رسید بلکه میتوان گفت که مواریث نبوت وخلافت که
از قبیل علوم واسباب علوم نباشد بلکه از قبیل اسباب وثیاب وانکستر
والات نبویه باشد مثل ذو الفقار ودرع رسول الله ورمح وترس ونحو
ذلك باشد ذو الجناح از همه اشرف وافضلست وچه طور همچنین نباشد
که در اکثر ساعات روز عاشورا در رکض وجولان وتحمل زحمات ومشقات
از تشنگی وخشکی والام واوجاع جراحتها وزخمهای نیزها وتیرها بود
پس بسبب این افعال وکردار بمقامات ودرجاتی فایز گشته که عشری
از اعشار ان بلکه جزئی از اجزاء ان بر ثبت وضبط نمیتوان ورد ولاسیما
وقتیکه ملاحظه شود افضل صفات واشرف خصال انصاف حب ووفا مثل
گریه وزاری وداد وفریاد وشیون وافغان در مصائب صاحبش وان اعمال

وکردارش بعد از اتمام امر شهادت چنانچه بتفصیل گذشت و ملاحظه شود
ایضا فائز نشدن ان مرتبه بلند از ادراک و شعور بلکه بجوهر غریزه
یتیمه عقل چنانچه جناب امیر المومنین فرمود در روز صفین در شان
که در صهیلش خواهد گفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها
وچون شیعه ممتحن و مؤمن مخلص در این امور مذکوره با دقت تفکر و
تامل نماید خواهد فهمید که مقام ذو الجناح نسبت با نبیا اشرف و ارفع
واعلا است از مقام ملکه جبرئیل امین یعنی اسب امادیان از اسبهای بهشت
اورا سوار شده بود در وقتیکه فرعون وقوم انحضرت موسی کلیم الله
وبنی اسرائیل را از مصر بیرون کرده بودند و میخواستند اهارا بکیرند
وبکشند و حضرت موسی بامر حق تعالی امر کرد بنی اسرائیل را که داخل
بحر نیل شوند وقتیکه اهنا داخل دریا شدند فرعون اسب نر بان سوار
شده بود و خواست داخل دریا نشود جبرئیل امین سوار ان رمکه بود داخل
دریا شد و اسب فرعون بهوای ان مادیان داخل دریا شد و قوم فرعون
هم عقب ان داخل دریا شدند تا انکه همه غرق شدند و کلیم الله با بنی
اسرائیل نجات یافتند الحاصل که سامری که یکی از بنی اسرائیل بود وقتیکه
جبرئیل امین بدریا داخل نشده بود میدید که هرجا و هر موضع این
مادیان پا میگذارد ان خاک و زمین متصف بحرکت میشود مثل حیوانات
فهمید این مادیان از این نشاه نیست بلکه از نشات بهشت و نشاه ملکوتیه
است و حیوانات ملکوتیه حیوة بخشند پس از انجهة یکمشت خاک از موضع

قدم مادیان گرفت و گوساله از طلا ساخت و انخاک را در شکم ان انداخت
پس انگوساله مو اورد و صدا کرد بهر حال مقصود اینست که ذو الجناح
ارو جوچند خصوصا از ان وجهیکه از خون خلیفة الله تعالی مصبوغ و
ملون شده بود بمقامی رسیده بود که اشرف و افضل افراد و انواع حیوانات
نشاه ملکوتیه یعنی نشاه جنات عدن و فردوس اعلی بود و بهر موضع
و بهر جا که قدم میگذاشت اضعاف اضعاف اثار و خواص رمکه جبرئیل امین
میبخشید و در ضمن مطالب گذشته اشاره کردیم باینکه مقصد اهم جناب
سید الشهدا از داخل شدنش بفرات در وقتیکه مجاهدات و مقاتلات
مینمود انجوردن ذو الجناح بود بهر حال التفاتات و توجهات انحضرت
ولایة مطلقه و مراجم کثیره امامت و خلافت و عصمت و رحمت و شجاعت و قوت
و مروت و جامع جمیع جنود عقل اعنی امام مظلوم بالنسبة بذو الجناح
در مقام اعلی و ارفع بود پس با وجود این چه طور معقول و متصور میشود
که جمیع اوصاف و کمالات و درجات ذو الجناح بثبت و ضبط بیاید پس از این
تحقیقات رشیقه معلوم میشود که انمعدن عصمت و رحمت و قوت و مروت
انحیوان صاحب وفاء و اعقل از جمع کثیر از عقلا را در وقت شروع بمقاتلات
و مجاهدات مطمئن و خاطر جمع کرد بیان اینمطلب که اید ذو الجناح امروز مبتلا
ببسیار بسیار زحمات و مشقات خواهی شد و در ازاء صبر و تحمل تو بر انواع
واقسام زحمات و مشقات اجر تو این خواهد شد که تو از جمله موارث نبوت
وامامت و خلافت باشی در نشاه دنیویه و اخرویه در جنات عدن و فردوس

اعلی سوار نخواهم شد مگر بر تو مخفی نماند که اینکه ذکر نمودیم مقتضای اصول مستحکمه مستنبط بقوه قدسیه تا باستنباطات دقیقه خواه اینمقاله مشهوره دائره میان مردم اصل داشته نباشد و خواه اصل و مستند نداشته باشد و اینمقاله اینست که ذوالجناح در وقت شروع نمودن انخلیفه الله تعم و الحجة الکبری بمقاتلات و مجاهدات با انقوم کفار عرض کرد که ایخلیفة الله تعم و ایصاحب من ترا در میدان جدال میکردانم و بچشم ودل راضی هستم بتحمل جمیع زحمات و مشقات و باین فخر میکنم بر ابنا نوع خودم و غیر ایها و لکن میترسم در نشاه عقبی بجباد و اسبهای جنات عدن و فردوس اعلی سوار شوی پس اینمعدن عصمت و رحمت و مروت و فتوت با ذوالجناح عهد و میثاق نمود و وعده داد و فرمود که در جنات عدن و فردوس اعلی سوار نخواهم شد مگر بر تو و این احقر روایت بالخصوص ندیدم که مستند اینمقاله مشهوره باشد و لکن دانستید که امر واضح از انست که احتیاج باین داشته باشد پس اعتقاد این احقر اینست که ذوالجناح الان در خدمت امام زمان روحی له الفداء و عجل الله تعم فرجه و فرجنا بفرجه میباشد مثل سایر مواریث نبوت و امامت و بهر حال خوارق عادات متحققه در روز عاشورا را ثبت و ضبط نمودن او و در افعال و کردار ذوالجناح جمله کثیره از خوارق عادات بود و این احقر انشاء الله تعم بجمله از خوارق عادات متحققه در روز عاشورا اشاره خواهم نمود بلکه طایفه از اظهار ابنها تفصیل بیان خواهم نمود مجلس

ومقاسیم

در بیان بعض امور واقعه در روز عاشورا و ذکر جمله در اینمقام که متضمن است جمله از خوارق عادات و طایفه از معجزات ان خلیفة الله و الحجة الکبری اعنی سید الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفدا و اینحدیث را بسند معتبر جمعی از علماء محدثین مثل شیخ حر عاملی در کتاب نصوص المعجزات و صاحب کتاب ظلم الزهراء ذکر کرده اند بسند مسند معتبر از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام پس انحضرت فرمود وقتیکه قوم کفار جناب سید الشهدا و اصحابش را از اب فرات منع کردند پس جناب سید الشهدا با اصحابش ندا کرد و فرمود که هر کس تشنه است بیاید اب بخورد پس انکشت ابهام مبارکش را در توی کف اندست یکرش کذاشت و نصب کرد پس چنانچه از عین فواره بر حوض اب ریخته میشد همچنین بود حال انکشت ابهام و راحت کف مبارکش پس اصحاب و عتره هاشمیه همه برخواستند و یک بیک بنهج تعاقب میامدند و دهن خود شانرا بان راحت کف مبارک میکذاشتند و اب میخوردند تا انکه سیراب شدند پس همه باینمنوال اب خوردند و سیراب شدند و بعض ببعضی کفتند والله اب و شراب طهور یکه من خوردم احدی از عالمین الی الان در دار دنیا همچنین اب نخورده است پس وقتیکه جمیع اصحاب و عتره هاشمیه بشهادت فائز شدند و امر شهادت جناب سید الشهدا باتمام رسید و کان فی یوم العاشر عند المغرب فعد الحسین فیسمیهم باسمائهم و اسماء ابائهم فیجیبه الرجل بعد الرجل فیقعدون

حوله

حوله ثم یدعو بالمائدة فیطعمهم من طعام الجنة و یسقیهم من شرابها
ثم قال الصادق علیه السلم و الله لقد رأهم عدة من الکوفیین و لقد
کرر علیهم لو عقلوا قال ثم خرجوا الرسلهم فعاد کل واحد منهم الی بلاد
مخفی نماند که این حدیث از احادیث مشکله است خصوصا و قبتکه ملاحظه
شود بقیه حدیث و تمامش که انشاء الله تع بعد این ذکر میکنیم و حالا
شروع ببیان انچه که ذکر شد میکنم بنهجیکه همه مخلصان و محبان بفهمند
پس مضمون اینستکه روز عاشورا نزدیک مغرب نشست یعنی سر انور
اطهر اقدس ببدن اشرف اطیبش ملحق کشت و نشست پس اصحاب عترة شهیدش
راکه همه شهید شده بودند بنامهای خود شان و نامهای پدران ایشان یک
بیک و احدا بعد واحد تسمیه فرمود و خواند پس همه جواب دادند یک
بعد از یک و واحد بعد از واحد و همه برخواستند و امدند و در حول
و اطراف انحضرت نشستند پس انحضرت مائده خواست مائده از جنات
عدن نازل شد پس از اطعمه و اشربه بهشت خوردند و نوشیدند تا انکه
سیر و سیراب کشتند پس حضرت صادق فرمود و الله همه اینها را جماعتی
از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهدا علیه السلم این ایات بینات
و معجزات باهرات را مکرر بانها نمود و لکن عقل ایمانی نداشتند و مستدرج
بودند در ضلالت ماندند بعد حضرت صادق فرمود که ان اشخاصیکه
خیام انها در مصانع طیبه طاهره نورانیه بود و این معجزات را دیدند همه انساعت
کوچ کردند و دیگر در معسکر ابن سعد ولد الزنا نماندند و هر جمعی قصد

بلاد خود شانرا کردند و رفتند مخفی نماند که حاصل مطلب این شد که
شهدا کربلا با این ابدان و اجساد نبویه خود شان از مائده بهشت
خوردند و اشامیدند یعنی بعد از انکه رؤس مقطوعه مطهره نورانیه
با بدان و اجساد شریفه خود شان ملحق شدند پس این معجزه باهره و خوارق
عادات ساطعه از صاحب ولایه مطلقه و خلیفة الله تع و بیان کند
مصداق مبین ساطع لامع خواهد شد برای ایه کریمه لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند الله یرزقون پس حسرت و ندامت
اهل کوفه و ان اشخاصیکه این واقعه ساطعه عجیبه را دیدند زیاد شد بسبب
تخلف انها از نصرت و اعانت ان امام مظلوم پس باز برای تاکید و تسدید مطلب
میکوئیم که انجماعات از اهل کوفه مشاهده نمودند که شهدا کربلا با این
ابدان و اجساد نبویه نشستند در اطراف جناب سید الشهدا و از اطعمه و اشربه
مائده بهشت خوردند و اشامیدند پس شهدا کربلا باینحالت بودند
مقدار یکساعت یا دو ساعت و بعد از ان بحالت اولیه خود بر کشتند
و احتمال این دارد که از حدیث همچنین استفاده شود که مادامیکه انجماعت
کوچ و ارتحال نکرده بودند شهدا بر انحالت بودند یعنی بر سر مائده
بهشت و بعد از کوچیدن و ارتحال انها از کربلا پس شهدا بحالت اولیه
بامر خلیفة الله تع بر کشتند بهر حال تتمه حدیث اینست ثم اتی بجمال الصحوی
فلا یبقی احد من المؤمنین الا اتاه و هو علی سریر من نور قد حف به ابراهیم
و موسی و عیسی و جمیع الانبیاء و من ورائهم المؤمنون و من ورائهم الملئکه

ینظرون ما یقول الحسین علیه السلام ثم قال فهم بهذه الحالة الی ان یقوم
القائم وافوا فیما بینهم الحسین حتی یاتی کربلا فلا یبقی سماوی ولا ارضی
من المؤمنین الا حفوا بالحسین و حاصل مضمون این فقرات شریفه این
حدیث اینست که حضرت صادق فرمود که بعد از آن کوههای رضوی و دیند
یامیاورند پس احدی نمیماند از مؤمنین مگر آنکه بسوی جناب سید الشهدا
میاید و آنحضرت در آنوقت بر تختی از نور میشود و آنحضرت را تخت
را احاطه مینماید حضرت ابرهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی ملکه جمیع
انبیا و در عقب انبیا مؤمنین می نشینند و در عقب مؤمنین ملائکه
می نشینند و همه منتظر آن میشوند که جناب سید الشهدا چه خواهد
گفت و چه امر خواهد فرمود و باینحالت خواهند شد تا آنکه قائم آل
محمد ظهور نماید آنوقت همه بزیارت جناب سید الشهدا خواهند رسید
تا آنکه جناب سید الشهدا بکربلا بیاید پس آنوقت نمیماند احدی از اهل
ارضین و احدی از اهل سموات مگر آنکه میایند بزیارت آنحضرت
و در خدمت آن امام مبین میباشند مخفی نماند که این فقرات خالی از غموض
نمیباشد و فهمیدن آنها بهیچ تحقیق و رسیدن بحقیقت و حاصل
مطلب سهل و آسان نمیباشد پس بسبب این فقرات نفس حدیث من حیث
المجموع از احادیث مشکله شمرده میشود پس در مقام ایضاح و بیان
بحول الله تعالی و قوته میگوئیم یکوجه برای کلام صادق علیه السلام که فرمود
ثم تاتی بجبال رضوی الی اخره اینست که این امور مذکوره در این فقرات یعنی بعد

کلامش ثم تاتی بجبال رضوی در عالم برزخ خواهد شد در ابدان و اجساد
مثالیه و قوالب اجسام برزخیه و مکان و مقر بواطن و ملکوتیه جبال رضوی
خواهد شد و لکن صدر شریف حدیث یعنی آن فقراتیکه سابقا ذکر شد
یعنی قبل از رسیدن بکلمه ثم تاتی بجبال رضوی با آنمعنا که بیان و تفسیر
کردیم خواهد ماند و بعبارت واضحه مطلب اینست که ما بعد کلمه ثم
تاتی بجبال رضوی هیچ مدخلیت بما قبلش ندارد اصلا و توجیه یعنی احتمال
دویم در این حدیث یعنی از صدر حدیث گرفته اینست که ابدان دنیویه
و اجساد اصلیه شهدا در ارض کربلا افتاده بود یعنی بجائیکه در حال
شهادت و کشته شدن بودند اما جناب سید الشهدا صاحب ولایه کلیه
و خلافت کلیه و خلافت مطلقه بود و بجماعاتی از اهل کوفه که خیام
آنها نزدیک مصاع طاهره شریفه شهدا بود اجساد مثالیه و ابدان
و قوالب برزخیه شهدا را نشان داد و برای دیدن آنها ظهور آورد
یعنی انجماعاتیکه از اهل کوفه دیدند که جناب سید نشسته و در اطراف آن
حضرت جمیع شهدا نشسته و سرهای ایشان هم در ابدان ایشان بحاله
جلوه و زنده و جناب سید الشهدا برای ایشان مائده بهشتی احضار
فرمود و ایشان از اطعمه و اشربه مائده بهشت میخوردند و میاشامیدند
و اهل کوفه همچنین اعتقاد مینمودند که این ابدان و این اجساد ابدان دنیویه
و اجساد اصلیه شهدا است پس حسرت و ندامت انجماعات بغایت و نهایت
رسید اما دیدن انجماعات حاضر شدن بواطن و ملکوتیه آنها و مثالهای

نمودن کیفیت قلیله از کیفیات کثیره انقضیه که همه اش در عالم برزخ
ظاهر خواهد شد دو احتمال دارد یعنی احتمال دیدن و احتمال ندیدن
پس انچه اقوی در نظر این احقر است که انجماعات ذره از قضیه جبال
رضوی ندیدند پس انچه بعد از قول صادق علیه السلام ثم اتی بجبال
رضوی مختص است بنشاه اخرت یعنی نشاه عالم برزخ و کلام مفضل
در معنی انحدیث شریف در اصل مذکور است یعنی در کتاب اکسیر العبادات
فی اسرار الشهادات ولکن انچه درینکتاب ذکر شد در غایه وضوح و بیان
سهل و اسان بود فراخور فهم همه مؤمنین مخلصین شد بحمد الله تعالی

باب هفتم در بیان وقایعیکه دلرا کباب و جگر را داغ میکند
پس انوقایع در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان هجوم اوردن قوم کفار وقت عصر تا غروب
روز عاشورا بسوی خیام ال الله تعم و حرم رسول الله و نهب و غارت
نمودن انکفار خیام ال الله و حرم رسول را و اتش زدن اشملاعین
کفار بر خیمها و همچنین بیان سائر قضایائیکه در انوقت شد پس قبل
از شروع در بیان انوقایع اشاره میکنیم بیکمقدمه مهمه پس میگوئیم مخفی
نماند بر شیعیان اهل ایمان و مؤمنین مخلصین اهل ایقان که هیچ وقت
نشد که احدی از انقوم کفار بنهج خیانت نظر باحدی از ال الله تعم و حرم رسول الله
بلکه ایضا باحدی از نسوان اصحاب یا بیک جاریه از جواری و وصائف کنند
بلکه والله العظیم هیچوقت قادر نشدند بر اینکه عزم قلوب انها بر این باشد

پس اینعهد معهود و میثاق مؤکد بوده است در عالم ارواح میان حق تعالی
و جناب سید الشهدا و علاوه بر این همین اصل و همین ضابطه از مقتضیات
خواص خلیفه الله تعم و خواص صفات ولایه کلیه و خلافه مطلقه و همینکه
اشاره نمودیم کفایت میکند در نیابت الاشواهد ساطعه و دلایل لامعه
کثیره داریم و از انجمله بوده است که هر کافری ملعون میخواست که از نسوان
معصومات و بنات مظلومات و جواری عفیفات بعض اسباب و رخوت
ایشان بگیرد با کعب نیزه میان کتفها مخصومه و مظلومه و عفیفه میزد
ولکن روی بحسن نجسش را بر میگردانید تا انکه نظرش عمدا بانها نیفتد و
چون این امر مهم را فهمیدید امر دیگر را ایضا بفهمید و ان اینست که در هیچ
وقت احدی از حرم رسول الله و همچنین از متعلقات ایشان مثل نسوان
مظلومات جمعی از اصحاب شهدا و همچنین از جواری و وصائف ایشان
زبان تذلل و لسان التماس ایشان بر انقوم کفار و رؤسا و امرا انها
کشوده نشد اصلا و ابدا بلکه مشافهه بر انکفار شتم و لعنت میکردند و
انقوم کفار هر چند با تازیانها و کعاب رماح ال الله تعم و حرم رسول الله
را میزدند ولکن انحد جرات و جسارت نداشتند که جواب شتم و لعنت
بدهند پس مؤمنین و مخلصین و شیعیان و محبین باید اینامر مهم را چنانچه
بیان کردم اعتقاد نمایند اعتقاد خلاف این جایز نیست بلکه موجب رنجش
جناب سید الشهدا خواهد شد تا بمعتقد و بان متکلم بانکلام و ایضا مخفی
نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم که چنانچه نوشتن

کیفیت شهادت جناب سید الشهدا صعب بود بر این حقیر با بنمعنی کویا قوه و
قدرت از این احقر بر داشته شده بود بالکلیه عجایب و خوارق عادات مشاهده
مینمود از احوال خودم چنانچه اشاره باینحالت نمود در اینمقام و همچنین
نوشتن وقایع وقضایاء اینمقام ایضًا بسیار بسیار دشوار و صعب است
بر این احقر ده و دوازده روز میشود که میخواهم شروع بنوشتن وقایع
اینمقام نمایم هر وقتیکه کتاب پیش گذاشتم و وا میکردم حالاتی روی میداد
که اقلش این بود که کویا هزار عقرب و هزار مار مرا خواهد کزید زود
کتاب را بر هم زدم و بر میداشتم و همین شب شب جمعه است حالاتی برای این
احقر رو داد بسیار تعجب کردم بلی سرش و وجهش واضحست زیرا که جمیع اعضا
واجزاء جثه نورانیه جناب سید الشهدا برای هر یکی از این وقایع خونگریه
کرده و سر نور اقدس اطهرش در سر نیزه روی مبارکش را بسوی خیمهای حرم
رسول الله میکرد و نیزه و نیزه دار را بحرکت و لرزه و تزلزل میاورد و آیاتی
از کتاب الله المجید که تاویل و بطونش مناسب مقام بود میخواند و مثل باران
از چشمهای مبارکش اشک میریخت باید نشنید باید بشنید باید غافل شد باید
کان مظلوم وقتی که در ارض کربلا بخاک و خون غلطیده بود و لکن امر
شهادت باتمام نرسیده بود اگر جمعی از کفار میخواستند بخیمها هجوم بیرند
پس آن مظلوم بسینه مبارکش حرکت میکرد و بصوت ضعیف آنانرا میزد و
میفرمود و یل بر شما ای بی حمیتان وای بی غیرتان عرب من زنده و کردیات
حضرتشما حیا نمیکنید و بسوی خیمهای رسول الله هجوم میبرید پس نفس کلیه

خلاصه آنکه گر غمها از نوشتن ماند بازماند از نوشتن و عاجز از نوشتن کند مرا گریه نداشته

الخليفه الله تع و ولی الله بر آن کفار غالب شد و آنها بطور حیرت و اضطراب
بر میگشتند آه آه نمیدانم چه طور شروع کنم و چه نحو بنویسم دست رعشه
و جمیع اعضاها بدن در تزلزل بجناب سید الشهدا قسم شب جمعه خواستم
شروع کنم و لکن باز اضطراب و حیرت بر من غالب شد و لرزه و تزلزل در بدنم
افتاد و نتوانستم بنویسم کویا قوه و قدرة بالکلیه از من سلب شده آه وا
ویلاه وا مصیبتاه پس آنقوم کفار و منافقین اشرار هجوم آوردند برای
نهب و غارت و تاراج بیوتات آل محمد المصطفی و خیام اهل بیت علی المرتضی
و فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس دختران سید المرسلین
و حرم سید الوصیین و جگرگوشهای سیدة نساء العالمین از خیمها بیرون
آمدند پس همه صیحه و ضجه نمودند و گریه میکردند و ندبه نمودند و گفتند
کجا است الآن محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجا است الآن حمزه
و جعفر و عقیل و عباس و کجا است جناب سید الشهدا و کهول و جوانان
بنی هاشم و کجا است اصحاب با وفای جناب سید الشهدا پس اعداء الله تع
و کفار زیاد فرا احاطه کردند خیمها را و شمر ولد الزنا لعنه الله تع بانک زد
و گفت بقوم داخل شوید بخیمها و هر چه هست سلب و نهب بکنید پس آن
قوم داخل خیمها شدند و هر چه بود سلب و نهب کردند حتی آنکه گوشواره
سیده طاهره معصومه مظلومه ام کلثوم را از گوش مبارکش کشیدند گوش
آن مظلومه دریده و پاره شده و قیس بن اشعث ملعون قطیفه جناب سید
الشهدا را بر داشت تا آنکه آنکافر ملقب شد در میان عرب بقیس القطیفه و نعلین

چنانکه قصه اهل بیت را نتوان نوشت یعنی اگر نوشت ماتم بار است

امام مبین را کافرے اسود نام برداشت پس شروع کردند انقوم بنهب و سلب
حلے و حلل و برداشتن شترها و سایر اموال آه آه چون صیحه و ضجه ال الله
و حرم رسول الله و اه زاری و افغان نسوان و بنات طاهرات معصومات
مظلومات بلند شد ابن سعد ولد الزنا بانک زد باهل لشکر و کفت
ایقوم خیمهارا بشکنید و بریزید بر سر حرم رسول الله تعم تا آنکه در زیر
خیمها هلاک شوند باز ان ولد الزنا کفت ویل بر شما چرا خیمهارا اتش نمیزنید
ویک ولد الزنای دیکر کفت ما حاجت بسلب و نهب نداریم اتش زنید
بر خیمها تا بسوزد خیمها و بسوزد همان نسوان و بناتیکه در خیمها هستند
پس شخصی که رسول الله را دوست میداشت کفت ایقوم ویل و عذاب بر
شما باد ایا کفایت نکرد برای شما کشتن پسر رسول الله را و کشتن اهل
بیت و اصحاب و انصار او را حالا میخواهید نسوان طاهرات مظلومات
و بنات و اطفال ال رسول الله را بسوزانید ایا کمان و ظن شما این نیست که
حقتعالی بر شما عذاب نازل نکند و زمینی که در ان هستید بر شما منخسف
و سرنکون نکرداند پس بعد از این ابن سعد ولد الزنا کفت ایقوم خیمهارا
سلب و نهب و غارت کنید و زینب صدیقه صغری مظلومه مظلومه میفرماید
که من در انوقت در یکجانب خیمه ایستاده بودم تا کاه داخل شد بخیمه مرد ازرق
چشم یعنی خولی بن یزید اصبحی و هر چه در خیمه بود سلب و نهب کرد و ملتفت
شد دید که حجة الله و خلیفة الله تعم سید الساجدین افتاده است بر سر نطع
ازادیم و در انوقت انخلیفة الله تعم در شدة مرض بود پس انملعون کافر ان

نطع را از زیر ان امام مظلوم کشید و او را برو بر روی خاک انداخت پس انملعون
ملتفت بمن شد و مقنعه را از سرم برداشت و کوشوارها را از کوشهایم
کشید و بزور اورد تا کوشوارها را بیرون اورد بعد از انکه کوشهایم پاره
شد پس انکافر با اینحالت کریه میکرد پس کفتم لعنک الله تسلبنی و انت
تبکی خدای تعالی بر تو لعنت کند مرا سلب میکنی و کریه میکنی پس انکافر
کفت بلی کریه میکنم چه طور کریه نکنم و حال انکه می بینم بر شما اهلبیت
رسول الله چه میکذرد و بچه مصائب مبتلا شده اید پس کفتم بانکافر قطع
الله یدیک و رجلیک و احرقک بنار الدنیا قبل نار الاخرة لا تسلبنی و
تبک یعنی حقتعالی دستها و پاهایت را قطع نماید و ترا بسوزاند باتش دنیا
قبل از اتش اخرت نه سلب کن و نه کریه پس انملعون کفت میترسم که اینهارا
اکر من سلب و نهب نکنم کسی دیکر اینهارا سلب و نهب خواهد کرد مخفی نماند
که چون مختار علیه الرحمه در کوفه ظهور کرد و مطالبه ثار و انتقام کشیدن
از کفار مینمود هر کسیکه از لشکر ابن زیاد ولد الزنا بود بدرک اسفل می
فرستاد یکروز خولی بن یزید اصبحی ملعون را حاضر کرده بودند و انکافر نابینا
بود چشم مختار علیه الرحمه بان افتاد کفت ای مردود در روز کربلا چه کردی
انکافر عرض کرد و کفت ای امیر هیچ کار نکرده ام مکر اینکه سید الساجدین
مریض بود و بر سر نطع خوابیده بود او را از زیر سید الساجدین کشیدم و
مقنعه زینب صدیقه و دو کوشواره او را نیز سلب و نهب کردم مختار علیه
الرحمه کفت یا عدو الله چه امر بسیار بزرگی اعظم خواهد شد و بعد کفت یا عدو

الله چه شنیدی از زینب معصومه مظلومه وقتیکه او را سلب کردی ای ملعون
کفت در انوقت زینب مظلومه فرمود قطع الله یدیک و رجلیک و احرقک
الله بنار الدنیا قبل نار الاخرة پس مختار قطع الله یدیک و رجلیک
واحرقک الله بنار الدنیا قبل نار الاخرة پس مختار علیه الرحمه کفت والله
لاجیبن دعوتها پس امر کرد که دو دست و دو پای انکافر را بریدند و ان
کافر را در اتش سوزانیدند بهر حال در بعضی از روایات مابنطور نیز وارد
شده است که قوم کفار رو اورند بقتل خلیفة الله تع سید الساجدین
و بعضی از انها بعضی میکفتند که این صبی است یعنی کودکست و مریض است
قتلش جایز نیست با وجود این شمر ولد الزنا دست نکشید و عزم کرد بر
قتل الخلیفة الله تع و حجة الله الکبری سید الساجدین و والد الائمة
المعصومین پس زینب معصومهٔ مظلومه بیرون امد و خودش را انداخت
بر روی ان امام مظلوم و فرمود والله برادر زاده ام کشته نخواهد شد مکر
اینکه اول مرا بکشند پس قوة نفس نورانیهٔ شعشعانیهٔ ملکوتیهٔ معصومهٔ
مظلومه غالب و قاهر شد بر نفوس شیطانیهٔ شمر ولد الزنا و سایر کفار
پس مضطرب و مرتعش و متحیر شدند و دست از کشتن جناب سید الساجدین
کشیدند و در انساعت ابن سعد ولد الزنا رسید پس نسوان و بنات
معصومات مظلومات عزیزات محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهرا
شروع نمودند بصیحه و ضجه و فریاد و شیون و کریه و زاری بنحویکه لرزه
بر جمیع اعضای ان ولد الزنا افتاد و نزدیک شد که انفاس انطاهرات

معصومات مظلومات تاثیر نموده ان ولد الزنا زهره چاک شود و مقصود
انطاهرات معصومات مظلومات از کریه و شیون و زاری در وقت روبرو
شدن با تو ولد الزنا این بود که ای ولد الزنا همه اینکارها را تو کردی و
باعث بر قتل و اسیری ال الله تع و حرم رسول الله تو شدی و بلا و عذاب
بر تو باد ای ولد الزنا روبروی ما ضعیفان و بیچارکان و بی ناصر و بی معینان
میایی تا انکه چشم ما بتو بیفتد و بر زخمهای ما داغها کشیده شود پس ان ولد
الزنا حکم کرد بر اینکه احدی متعرض خلیفة الله تع سید الساجدین نشود
و بعد از ان حکم کرد بجماعتیکه در اطراف خیام حرم الله تع و حرم رسول
الله باشند و تاکید نمود که خوب متوجه باشید تا انکه احدی از ایشان
بیرون نرود و نکریزد آه آه و اویلا و امصیبتاه پس چون صدیقه صغری
ام کلثوم سلام الله علیها مشاهده نمود اینحالات را و دید که مصائب و بلایها
انا فانا و ساعت بساعت در یا در یا و کوه کوه هجوم اور شده است بر عترت
طاهره و ذریهٔ طیبه و اهلبیت رسول الله شروع نمود بکریه و زاری و
چند بیت انشا نمود و اول انها اینست یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف
اضحوا رهن الاکفان و حاصل مضمون این بیت و سایر ابیات که با انها
ندبه کرده و مرثیه میخواند بر کشتهای بنی هاشم اینست که ایسوال کننده و ای
مستخبر از احوال عترت نبویه و کهول و جوانان بنی هاشم خبر میدهم از احوال
ایشان و بیان میکنم وقایع انها را بلی انها در صحرای کربلا مثل قربانیهای
عرفات و کوه منی بخاک و خون غلطیده اند و کفنهای انها از خونهای خشک

شدهٔ ایشان نسب یعنی حریر شعشعهٔ آفتاب شده اه کهول و جوانان بنی هاشم
در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند در صفات حمیده و خصائل کریمه و
مکارم اخلاق وجود عقل و همهٔ ایشان قصوری و تقصیری در جانفشانی
در راه خلیفة الله تع و اهلبیت رسول الله نکردند و اولاد عقیل و اولاد
جعفر در جانفشانی ذره کوتاهی ننمودند و اینها بودند مثل اولاد امیر المومنین
دلیران و اشجع شجعان اهل زمین و سادات و قروم فرسان و جبال الاهل
اعصار و امصار پس بعد از کشته شدن کهول و جوانان بنی هاشم حرم رسول
الله و دختران امیر المومنین و فاطمة الزهراء همه خار و ذلیل شدند اعداء
الله تع و اعداء رسول الله ما را شماتت میکنند اه اه کجا رفتند کماة و حماة
ما که هر یک نهنگ دریای شجاعت و کوه بلند فتوت و مروت بودند آیا
صبر کردند که ما را باینحالت ذلت و خواری ببینند و در دست کفار و اعداء
الله تع مشاهده نمایند اگر ذره از نیم مصائب بر کوهها برسد گداخته شده
آب میشود و اگر بدریاها برسد دریاها پر از شعلهٔ آتش میشود ولکن
حقتعالی بر ما اهل بیت رسول الله ای اهلبیت عصمت و رحمت صبر جمیل
عطا فرموده است و در بعضی از روایات وارد شده از فاطمه صغری علیها
السلم المظلومه فرموده که قرب هجوم آوردن کفار بخیمها در دریچه ایستاده
بودم و نظر میکردم بجسد اطیب انور اقدس پدرم و باجساد طیبه طاهرات
اصحاب عترت نبویه و ذریه هاشمیه می دیدم که این اجساد طیبه نورانیه
شریفه و جثث طاهره مرضوضه بر ریگها و خاکهای کربلا افتاده مثل

قربانها

قربانهای عرفات و منی و کفار اعداء الله تع اسبهای خود شان را بان ابدان
طاهره میتاختند و از هر طرف بربالای نعشها و جسدها اسبها را بجولان
میآوردند و من مبهوت و متحیر و مضطرب مانده بودم در امر خود مان یعنی
نسوان معصومات و بنات مظلومات فکر میکردم که آیا ما را میکشند یا ما را
اسیر مینمایند ناگاه سواری از انقوم کفار دیدم که آن ملعون اولاد رسول
الله و نسوان طاهرات و معصومات و بنات فاطمیات مظلومات را با کعب
نیزه اش میراند و میزد و آن مظلومات بعض ببعض پناه میبردند و هر چه داشتند
آن مظلومات از مقنعها و اسوره و غیر اینها همه را سلب و نهب کردند آنها
گریه و زاری و صیحه و افغان می نمودند و میگفتند و اجداه و وا ابتاه و اعلیاه
و اقلة ناصراه و احسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آن مظلومه
میگوید که نزدیک شد که زهره چاک شوم از مشاهده اینحالات و جمیع
اجزاء بدنم بلرزه در آمد و بیمین و شمال نظر میکردم بلکه عمه مظلومه ام
صدیقه صغری ام کلثوم را ببینم و میترسیدم که این کافر ملعون سلب و
نهب نماید هر چه که دارم و ناگاه آنکافر ملعون نظرش بر من افتاد آمد
بسوی من تاخت و قصد من کرد پس من شروع کردم بگریختن بگمان اینکه بلکه
از دست اینکافر خلاص شوم پس ناگاه رسید بمن و نزدیک شد که قلبم
و جگرم پاره پاره شود و زهره چاک شده هلاک شوم و کعب نیزه را
میان دو کتف من زد من بر روی افتادم و گوشهای مرا پاره نمود و گوشواره را بیرون
آورد پس رفت بسوی خیام و خون از گوشهایم بسیار آمد بحالت مدهوشی

بیهوشی افتادم ناگاه صدای عمه ام شنیدم که گریه میکند و فرمود برخیز برویم
تا ببینیم بر سر نسوان و بنات و طفلان مظلومات چه آورده اند و بر سر برادر
علیل و مریضت چه آمده است پس برخواستم و گفتم ای عمه جان یکپارچه خرقه
و کهنه بده رویم از خیمه ها نظاره بپوشم عمه ام فرمود یا بنتاه عمتك مثلك
پس نظر کردم دیدم که سر عمه ام نیز مکشوف است و کتفهای مبارکش از کثرت
و شدت ضرب کفار با کعب نیزه ها سیاه شده است پس بخیمه ها بر گشتیم دیدیم
که هر چه بود نهب و سلب نموده اند بغارت و تاراج برده اند و برادرم خلیفه
الله و سید الساجدین برو بش افتاده و قدرت و طاقت بر نشستن
ندارد از شدت گرسنگی و عطش و شدت اسقام و اوجاع پس ما طایفه
نسوان و بنات معصومات مظلومات با آن حالات و مصائب آن گریه مینمودیم
و آن علیل مریض بر احوال و مصائب ما گریه میکرد و در روایتی از حمید
بن مسلم منقولست که میگوید داخل خیمه های حرم رسول الله شدیم و کفار
و منافقین هر چه بود در خیام سلب و نهب نمود تا رسیدند بنسوان
طاهرات معصومات و بنات مظلومات پس جمعی از کفار میخواستند مقنعه یا
چادر شبی از آن طاهرات معصومات مظلومات بگیرند میدیدند جمعی از
مظلومات با آن کفار منازعه مینمودند یعنی یکطرف مقنعه یا چادر شب آن کفار
سلب و نهب کنندگی میگرفتند و یکطرفش را آن مظلومه میگرفتند آخر الامر آن کفار
غالب شده میگرفتند پس میگوید تا رسیدیم بسید الساجدین و آن در فراش
بیماری افتاده و بشدت مرض مبتلا بود با شمر ولد الزنا جماعتی از پیاده ها

کفار در آنجا بودند آن پیاده ها بشمر ولد الزنا گفتند آیا نمیکنی که این علیل
مریض را بکشیم پس من گفتم سبحان الله آیا صبیانرا نیز میکشند پس بسیار
اصرار و الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن آن امام مظلوم کشیدند
پس ابن سعد ولد الزنا رسید نسوان طاهرات معصومات مظلومات و
بنات فاطمیات گریه کردند و صیحه کشیدند پس آن ملعون ولد الزنا گفت
بعد از این احدی متعرض این نسوان و بنات نباشد و احدی نیز متعرض این
غلام علیل مریض نباشد و بعضی از نسوان و کنیزان با ابن سعد ولد الزنا
گفتند اینچه طور بیمروتی است که حرم رسول الله و عترت و ذریه امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا بیچادر شب بی مقنعه بمانند و چیزی نداشته باشند که سرها
و رویهای خودشانرا بآن ستر نمایند پس آن ولد الزنا امر کرد که هر کسیکه
از حرم رسول الله و نسوان طاهرات معصومات و بنات مظلومات چیزی
سلب و نهب کرده است و ابر گرداند و بایشان بدهد پس حمید میگوید
والله احدی چیزی رد نکرد و بعد از آن آن ولد الزنا جماعتی را موکل نمود بر
خیام حرم رسول الله و خیمه سید الساجدین و آن ولد الزنا گفت متوجه
باشید کسی از اینها بیرون نرود و نگریزد و بد سلوکی و بد رفتاری بایشان
مکنید بعد از آن آن ولد الزنا برگشت بر خیمه خودش و در خبر مسند از
عبد الله از مادرش فاطمه بنت سید الشهدا وارد شده است که آن مظلومه
فرمود وقتیکه قوم کفار هجوم آوردند و داخل خیام آل الله تع و حرم رسول
الله شدند شروع نمودند بنهب و غارت و در آنوقت من دختر صغیره بودم

و در پاهایم خلخالی از طلا داشتم پس مردی کافر آمد شروع کرد که خلخالها
را از پایم بیرون بیاورد پس آنکافر دستش در خلخال بیرون کردن بود
چشمش گریه می کرد پس گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت چه طور گریه
نکنم و حال آنکه دختر رسول الله را سلب می کنم و خلخالش را میبرم گفتم
چونکه بتحقیق میشناسی چرا سلب می کنی آنملعون گفت میترسم کسی دیگر بیاید
سلب نماید پس آنمظلومه فرمود والله هر چه بود در خیام نهب و سلب
نمودند و چیزی نگذاشتند تا آنکه ملاحف و چادرشبها را از نسوان و
بنات معصومات مظلومات گرفتند و در روایت دیگر وارد شده است زنی
از طایفه بکر بن وایل با شوهرش در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون
آنزن مشاهده نمود که آنقوم کفار هجوم بردند بر خیام آل الله تعالی و حرم
رسول الله و آنملاعین کفار اموال اهل بیت و عترت طاهره رسول الله
سلب و نهب می نمایند شمشیری بدستش گرفت و اقبال نمود بسوی خیمه ها
عترت طاهره و ذریه طیبه و صیحه میزد و میگفت یا آل بکر بن وایل آیا از مروت
و انصاف است که حرم و اهل بیت رسول الله سلب مینمایید و حال آنکه شما
می بینید و مشاهده مینمایید و بعد از آن گفت لا حکم الا لله یا لثارات
رسول الله پس شوهر آنزن آمد او را بر گردانید بخیمه خودشان **مجلس**
و هفتاد و هفتم در ذکر جمله از مطالب مهمه پس میگوییم مخفی نماند
که اشاره نمودن بتحقیق حال بالنسبه بچند امر در این مقام لازم است پس
میگوییم در این روایات مذکوره روایتی که متضمن این باشد که خیام آل

رسول الله سوزانیده نشده بود و لکن مقتضای فحاوی و مطاوی جمله از روایات
و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخیار ابرار علما و شعرا اینستکه خیام
اهلبیت رسول الله سوزانیده شده اند و ظن ابن احقر هم اینست که آنچه سوزانیده شده
خیمه بزرگ یعنی سراپرده جناب سید الشهدا بوده است پس چنانچه این امر
انکار نمیتوان کرد و همچنین انکار نمیتوان کرد هلاک شدن و تلف
شدن جمعی از اطفال و طفلان آل رسول الله و اصحاب سید الشهدا
در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام آل الله تعالی و حرم رسول الله
با آن هنگامه فرعونیه و شدادیه و نمرودیه یعنی طبل و کرنا و نای زنان
و نی و مزمار و ساز و نوازکنان و توضیح این آنست که چون آن اطفال
و طفلان تا بحال این امر را مشاهده ننموده بودند و مشاهده کردند ایضا اسب تاختن
و اسب بجولان آوردن کفار را و با کعاب رماح نسوان و بنات و طفلان
میزدند پس آن اطفال و طفلان بیچاره شروع کردند رو بصحراها
گذاشتن بعضی از آنها بسبب تعاقب و اسب دوانیدن بعضی کفار عقب
آنها زهره چاک شد و بعضی از آنها از دست کفار بسبب بسیار دویدن
و گریختن خلاص شد و لکن از غلبه خوف و شدت عطش و گرسنگی
و شدت حرارت در زیر سایه هر علف و غیر علف نشستند در همانموضع
هلاک شد بلکه میتوان گفت که بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار
بخیمه و سراپرده جناب سید الشهدا رخت و ثیابش آتش گرفته بود و چون
رو بفرار و گریختن بصحراها گذاشت پس در اثنای فرار اسباب هلاک

و در پایهایم خلخالی از طلا داشتم پس مردی کافری آمد شروع کرد که خلخالها را از پایهایم بیرون بیاورد پس آنکافر دستش در خلخال بیرون کردن بود چشمش گریه میکرد پس گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت چه طور گریه نکنم و حال آنکه دختر رسول الله را سلب می کنم و خلخالش را میبرم گفتم چونکه بتحقیق میشناسی چرا سلب میکنی آنملعون گفت میترسم کسی دیگر بیاید سلب نماید پس آنمظلومه فرمود والله هرچه بود در خیام نهب و سلب نمودند و چیزی نگذاشتند تا آنکه ملاحف و چادر شبها را از نسوان و بنات معصومات مظلومات گرفتند و در روایت دیگر وارد شده است زنی از طایفه بکر بن وایل با شوهرش در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون آنزن مشاهده نمود که آنقوم کفار هجوم بردند بر خیام آل الله تعالی و حرم رسول الله و آنملاعین کفار اموال اهل بیت و عترة طاهره رسول الله سلب و نهب می نمایند شمشیری بدستش گرفت و اقبال نمود بسوی خیمه‌ها عترة طاهره و ذریه طیبه و صیحه میزد و میگفت یا آل بکر بن وایل آیا از مروت و انصاف است که حرم و اهل بیت رسول الله سلب میشود و حال آنکه شما می بینید و مشاهده مینمائید و بعد از آن گفت لا حکم الا لله یا لثارات رسول الله پس شوهر آنزن آمد او را برگردانید بخیمه خودشان

مجلس وهفتاد و سیم در ذکر جمله از مطالب مهمه پس میگوئیم مخفی نماند که اشاره نمودن بتحقیق حال بالنسبة بچند امر در اینمقام لازمست پس میگوئیم در این روایات مذکوره روایتی که متضمن این باشد که خیام آل

رسول الله سوزانیده نبود و لکن مقتضای فحاوی و مطاوی جمله از روایات و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اخیار ابرار علما و شعرا اینست که خیام اهلبیت رسول الله سوزانیده‌اند و ظن این احقر هم اینست که اینکه سوزانیدند خیمه بزرگ یعنی سراپرده جناب سید الشهدا بوده است پس چنانچه اینرا انکار نمیتوان کرد و همچنین انکار نمیتوان کرد هلاک شدن و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلان آل رسول الله و اصحاب سید الشهدا در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام آل الله تعالی و حرم رسول الله با آن هنگامه فرعونیه و شدادیه و نمرودیه یعنی طبل و کرنا و نای زنان و نی و مزمار و ساز و نوازکنان و توضیح این انست که چون آن اطفال و طفلان تا بحال الان آنرا مشاهده نمودند و مشاهده کردند ایضا اسب تاختن و اسب بجولان آوردن کفار را و با کعاب رماح نسوان و بنات و طفلان میزدند پس آن اطفال و طفلان بیچاره شروع کردند رو بصحراها گذاشتن بعضی از آنها بسبب تعاقب و اسب دوانیدن بعضی کفار عقب آنها زهره ترک شد و بعضی از آنها از دست کفار بسبب بسیار دویدن و گریختن خلاص شد و لکن از غلبه خوف و شدت عطش و گرسنگی و شدت حرارت در زیر سایه هر علف و غیر علف نشستند در همان موضع هلاک شد بلکه میتوان گفت که بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار بخیمه و سراپرده جناب سید الشهدا از ترس و یا بسبب آتش گرفته بود و چون رو بفرار و گریختن بصحراها گذاشت پس در اثنای فرار اسباب هلاکت

از خوف و نیمجان شدن از تشنگی و شدت حرارت و عطش جمعی شدند هلاک
شد مخفی نماند که این قضیه هلاک شدن جمعی از اطفال در چند موضع
بان اشاره شده است و این مثل حدیث موسی کلیم الله تع و اینحدیث
متضمن فضیلت یوم عاشورا و متضمن جمله از وقایع کربلاست و مثل
روایت متضمن دفن شدن سر انور مبارک قاسم بن امام حسن مجتبی در
قریه از قرای شمرانات بلده ری و مثل بعض از فقرات بعضی از زیارات
و مثل بعض کلمات بعض علمای ابرار و بعض شعرای اخیار نظما و نثرا
بلکه میتوانم بگویم که عالم مؤید بتاییدات الهیه و الهامات حقانیه و
تسدیدات قائمیه میتواند استنباط کند امر دیگر را ایضا ای بنهج استنباط
دقیق و آن اینست که بعضی از آنقوم کفار که از زنادقه و دهریه بدتر بودند
در وقت فرار و گریختن اطفال بصحراها تعاقب کرده و اسب بجولان
آورده بعضی از آن اطفال رسیده او را با نیزه یا شمشیر کشت واویلاه وا
مصیبتاه واحسیناه وامظلوماه الا لعنة الله علی القوم الظالمین و ایضا
مخفی نماند که جمعی از فضلای اعلام تصریح کرده اند که در وقت سلب و نهب
کفار حرم رسول الله را سلب ثیاب و مقنعه و چادر شب شهربانو نکردند
و بعضی تصریح کرده است بر اینکه وقتیکه اسرای آل محمد را بمصارع شهدا
آوردند شهربانو خودش را بفرات انداخت و غرق شد و لکن تحقیق این
مطلب بنهج آخر است و بیان اجمالی آن در اینجا اینست که جناب سید الشهدا
بشهربانو وصیت کرد فرمود که بعد از اتمام امر شهادت ذو الجناح میاید

پیش تو پس انوقت او را سوار بشو و آن ترا میرساند بجائیکه حقتعالی مقدر
فرموده است و در عنایات ازلیه گذشته پس وقتیکه ذو الجناح آمد مخدره
شهربانو و آن طاهره مظلومه بر آن سوار شد بدامنش چسبید دختر شیر
ربیبه طاهره مظلومه و در السنه مشهور است باسم فاطمه و آن سعیدت
زوجه قاسم بن امام حسن مجتبی و قسم یاد کرد که ای مادر از تو مفارقت
نخواهم کرد پس شهربانو او را ردیف خودش کرد بر ذو الجناح پس ذو
الجناح بامر حقتعالی و برکت خلیفة الله تع طی الارض نمود در اسرع
ازمنه خودش را بحوالی بلده ری رسانید و مخدره طاهره شهربانو بحجت
خلیفة الله تع کفنا یدخترها لانا زل شوار ذو الجناح و تو در این بلده با اطراف
این خویش با اخوال از ذریه ملوک ساسانیه و یزدجردیه دارای و انهاترا
میبرند و متکفل امور تو میشوند و من باید عمل بوصیت خلیفة الله تع
نمایم و تخلف از آن برای من جایز نیست و این امریست از اسرار الهیه و کسترا
با من در آن مشارکت جایز نیست چنانچه کشف این سر و آگاه نمودن من
کسی را از آن سر خلاف وصیت حجة الله و خلیفة الله تعالیست پس در نهایت
بیان اجمالی اینمطلب است و اما بیان تفصیلی در امر این شهربانو و موضع
غیبتش در کوه و آیا آنچه نسبت بسید الساجدین دارد یا این خاله سید
الساجدین است یا نه و همچنین بیان حال ربیبه و کیفیت حملش از قاسم
و بیان حال آخر و مقبره اش و همچنین کیفیت مدفون شدن سر مبارک قاسم در آن
موضعیکه الآن در شمرانات معروف است و همچنین کیفیت پسرش قاسم ثانی

وقضیهٔ مدفون شدن جسدش در نزد سر مبارک قاسم غیر این قضایا و وقایع همه در اصل عربی یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده ام وانشاء الله تعالی بحول الله وقوته نعم در موضع مناسب درین کتاب نیز ذکر خواهم کرد وایضاً مخفی نماند که اتمام اینمقام بذکر یک سؤال وذکر جواب از انست وبیان این انست که اگر کسی سؤال کند و بکوید که در السنهٔ مشهور ومتداولست وجمعی از ذاکرین ومرثیه خوانان اورا در سر منابر میکویند وان اینست که وقتیکه کفار خیام رسول الله را سلب ونهب نمودند وابن سعد ولد الزنا مستحفظین کذاشت که متوجه شوند وکسی فرار نکند وچون شب یازدهم بمیان امد طایفه مستحفظین بعد از ذهاب ثلث از شب رفتند ما خوابیدند در اطراف دور از خیام پس حضرت زینب صدیقهٔ صغری بخواهر معصومهٔ مظلومه اش کفت ایخواهر برخیز تو در یکطرف از حوالی خیام کردش کن ومن در یکطرف حوالی خیام کردش نمایم ومتوجه باشیم که کسی قصد خیام نکند این نسوان طاهرات ارامل واطفال وطفلات ایتام که مبتلا بهزار مصائب شده تشنه وکرسنه خوابیده اند مبادا صدای اجنبی بشنوند وهمه با وحشت ودهشت از خواب برخاسته زهره چاک شوند وهلاکت برسند پس زینب صدیقه معصومه در یکطرف از حوالی خیام کردش میکرد ونظر میکرد تا کسی بسوی خیام نیاید وام کلثوم معصومه مظلومه در طرف اخر از حوالی خیام کردش میکرد ونظر مینمود ناکاه زینب معصومهٔ مظلومه از دور شبحی دید که

که بسوی خیام میاید تا انکه نزدیکتر شد دید سواره میماند قصد بسوی خیام نموده است پس صدا بلند کرد وکفت ایشخص ترا قسم میدهم بذات حق نعم وبسید المرسلین بسوی ما قصد مکن ما اهل بیت رسول الله هستیم همه مسلوب ومنهوب شده ایم وهر چه داشتیم بتاراج وغارت بردند وحالا والله چیز نداریم ونسوان ارامل واطفال ایتام از عترت محمد مصطفی وذریهٔ علی مرتضی وفاطمهٔ زهرا در یک کوشهٔ خیمه نشسته وکرسنه خوابیده اند میترسم که ان بیچاره ها وبی پناهها را بوحشت ودهشت بیندازی وانها هزار مصیبت دیده اند وطاقت وصبر انها بریده شده است پس زهره چاک میشوند وهلاک میشوند پس زینب صدیقه دید که سواره نزدیکتر شد پس انوقت شروع کرد بکریه کردن وزاری وافغان نمودن ناکاه انسواره پیاده شد وشروع کرد بکریه وزاری نمودن وندبه کردن بمقاله واحسیناه واغریباه واعطشاه وابیچاه واهل بیتاه وا عترتاه زینب صدیقه قطع کرد که صدای پدرش امیر المؤمنین است پس زینب صدیقه دوید بخدمت امیر المؤمنین واورا معانقه فرمود وزینب مظلومه جمیع مصائب را عرض خدمت امیر المؤمنین نمود امیر المؤمنین اورا تسلی داد ووعدهای حقتعالی را برای ان بیان نمود وفرمود ای بنتا تو بر کرد بر خیمه وخاطر جمع باش من خودم تا صبح اطراف خیام را کرد میکنم واز انطرف ام کلثوم معصومه مظلومه نیز از دور شبحی دید ان نیز بهمان منوال خواهرش محاورات وتکلمات نمود تا انکه ان شخص نزدیک شد

شروع بگریه وزاری وشیون وافغان وندبه نمود ام کلثوم مظلومه دید
مادرش فاطمه زهراست پس فاطمه زهرا دخترش را باغوش کشید وام کلثوم
جمیع مصائب وقاطبه وقایع را عرض خدمت مادرش نمود پس انصدیقه
عظمی وحجه کبری فرمود ای دختر صبر کن که حقتعالی برای شما اجرهای عظیم
ومقامات جلیله قرار داده است پس فرمود ای دختر برگرد بخیمه امشب گردش
کردن اطراف خیام واستحفاظ شما با منست و با پدرت امیر المؤمنین است
وبعضی در قضیه زینب صدیقه بموضع امیر المؤمنین جناب سید الشهدا
را ذکر میکنند یعنی انشبح وانسواره جناب سید الشهدا بوده است پس اینکه
بیان شد در جواب اینسؤال میگوئیم که این سؤال منحل بدو وجه میشود یکوجه
اش این باشد که ایا همچنین امر ممکنست یا نه وبفرض امکانش نظایر وامثال
این واقعشده است یا نه پس اگر سؤال از بیجهة باشد جواب ازان در غایة
وضوح خواهد شد زیرا که وقوع امثال ونظایر اینواقعه اثری خواهد شد
از اثار ولوازم وخواص مقامات نورانیه برای محمد وال محمد واین نزدیکست
که از اصول مذهب امامیه باشد وچند نظایر وامثال این در همین کتاب
ذکر شده است ووجه دویم اینست که سؤال از این باشد که ایا اینواقعه بخصوص سند
اصل ومستند دارد یا نه یا بمنعی اینواقعه در روایتی وارد شده است یا نه پس
اگر سؤال از این باشد جواب ان اینست که این احقر الی الان حدیثی یا روایتی
متضمن اینواقعه ندیده ام پس اگر مؤمن عدل وثقه در وقت ذکر کردن
اینواقعه بگر واینی در یک کتابی یا بقول یکی از علماء استنادش البدهد

تکذیب این خبر نیست **مجلس و مقام سیم** در بیان مطلب عظیم واهم
مهم وان اینست که ایا قوم کفار بعد از شهادت جناب سید الشهدا اسبها
بجولان اوردند در جسد انور اقدس اطهرش واورا ازان قوم کفار سبها
تاختن وسنابک خیول خود شان پایمال نمودند یا نه مخفی نماند که چه
اخبار وروایات این باب اختلاف دارد وهمچنین اقوال علما واصحاب کتب
مقاتل درین باب مختلفست پس ما اولا اخبار وروایات را ذکر میکنیم واشاره
باقوال علما مینمائیم وبعد انشاء الله تعالی بحول الله وقوته تحقیق در مسئله
ذکر میکنیم پس در بعضی از روایات باین نهج وارد است که علیا مقام جناب
حضرت صدیقه عظمی وحجه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیها از فضه شنید
که میگوید ابن سعد ولد الزنا امر کرده است که فردا خیل بر جسد انور اقدس
اطهر جناب سید الشهدا بتازند واورا با سنابک خیول پایمال نمایند
پس اینخبر را بخدمت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود وبعد
گفت ای سیده من چاره چه چیز است پس معصومه مظلومه فرمود سفینه نام غلامی
از غلامان رسول الله بود در یکقضیه گذارش بجزیره افتاد ویکشیر گفت
من غلام رسول الله کیس انشیر اورا از مهلکه خلاص نمود ایفضه من شنیده
ام که درینجزیره شیری هست برو پیش ان وبگو عسکر ابن سعد ولد الزنای
خواهند فردا اسب تبازند بر جسد پسر پیغمبر خدا تبع واورا میخواهند با
سنابک خیول خود شان پایمال نمایند پس فضه رفت نزدیک شیر وبجهة
زینب معصومه مظلومه فرموده بود بشیر گفت وبعد ازان گفت یا ابا الحارث فهل

انت نارهم آیا تو میگذاری که این امر را بکنند پس آنشیر بسر اشاره نمود نخواهم گذاشت که قوم کفار این عمل را بکنند پس چون فردا شد آنشیر نعره زنان اقبال نمود بسوی مصارع مقدسه شهدا و اهل لشکر ایستاده بودند و نظاره و تماشا میکردند ابن سعد ولد الزنا ظن کرد باینکه شیر آمده است برای خوردن از گوشت شهدا پس آن ولد الزنا گفت بگذارید ببینیم چه خواهد کرد پس آنشیر بر میگشت و دور میگرد در اجساد نورانیه مقدسه شهدا آه آه و اویلاه تا خودش را رسانید بجسد انور اقدس اطهر اطیب جناب سید الشهدا پس دستش را بجراحات علوم ربانیه یعنی سنیه آن امام مبین گذاشت و رویش را باخون انور اطهر اطیب الخلیفة الله تعالی مصبوغ و ملون کرد و شروع کرد بگریه مثل گریه ثکلی و احدی قادر نشد که نزدیک آن برود پس ابن سعد ولد الزنا گفت فتنه است هیجان بنما و رد بگفن مقصود آن ولد الزنا این بود که اسب تاختن بر جسد انور اطهر آن امام مبین موقوف نمایند پس آمدن شیر را بمصارع مقدسه جمعی از اصحاب کتب مقاتل مثل این روایت ذکر کرده اند و بعضی از اصحاب کتب مقاتل ذکر کرده است که چون قوم کفار اراده نمودند که بر بدن صاحب ولایة مطلقه و خلیفه اعظم اسب بتازند و او را بسنابک خیول خودشان پایمال نمایند فضه مریم اسا بخدمت صدیقه صغری زینب صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود که سفینه نام غلامی بود از غلامان رسول الله سوار کشتی بود در دریا کشتی را طوفان باد شکست و آن بدریا افتاد و سباحت و شنا نمود خودش را بجزیره

رسانید ناگاه دید که در آنجا شیری هست پس شیر نزدیک آن آمد پس سفینه ترسید از آنکه شیر او را بخورد و گفت یا ابا الحارث من غلام رسول الله هستم پس شیر همهمه کرد و او را بر پشت خودش سوار نمود و او را براه جاده رسانید تا آنکه سفینه سالم ماند و نجاة یافت پس ایسیده من از سمت پشت خیام صدای شیر میشنوم مرا مرخص کن بروم او را از حقیقت حال مطلع سازم پس زینب معصومه مظلومه او را مرخص نمود پس فضه میگوید رفتم نزدیکی شیر گفتم یا ابا الحارث سر شیر را بلند کرد و گوش داد چه میگویم گفتم آیا میدانی که اینقوم کفار چه قصد دارند اراده ایشان بر اینست که فردا بر جسد انور اقدس و اطهر اطیب اطهر جناب سید الشهدا اسبها بتازند و آن بدن انور را میخواهند باسنابک خیول خودشان پایمال نمایند پس شیر برخواست و خودش را بمصارع مقدسه شهدا رسانید تا آنکه خودش را بجسد انور اطیب جناب سید الشهدا رسانید و شروع کرد از خون اطهر انور آن امام مظلوم رویش را برنگین و ملون کردن و تمام آنشب در نزد آن مصرع انور بود و از اول شب گریه و زاری کرد تا صباح و چون صبح شد آنقوم کفار با اسبها سوار شدند با این قصد یکه داشتند و در مقدمه ایشان ابن اخنس ولد الزنا گفت فتنه برگشت هیجان بنما و رد بر گردید پس آنقوم کفار برگشتند و از آن خیال افتادند مخفی نماند مثل این روایتست که محدث ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی بسند معتبر روایت کرده است پس اعتقاد جمعی از اکابر علما مثل کلینی و صاحب بحار بر اینست که قصد آنقوم کفار بعمل نیامد بسبب آمدن شیر بمصارع مقدسه و اما

در هر دلی غمی و بهر سینه اندهی | هر خانه عزائی و هر گوشه ماتمی

اعتقاد جمعی از فضلاء کرام بر انست که انقوم کفار بر بدن انور اقدس
اسب تاختند و از انجمله سید بن طاوس میگوید که ابن سعد ولد الزنا
ندا در داد برای اسب تاختن بر بدن انور اقدس و بر پشت و سینه مبارک
انحضرت پس ده نفر از انقوم کفار اجابت نمودند بر اینمطلب پس ان
اولاد زنا اسبها تاختند بر انجسد نورانی شعشعانی روحی له الفدا تا انکه
سینه انور و ظهر اطهر اطیب را مرضوض نمودند پس این ده نفر اولاد
زنا بکوفه امدند در مقابل ابن زیاد ولد الزنا ایستادند یکی از انها
گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعسوب شدید الاسر
ابن زیاد ولد الزنا گفت شما ها کیستید ان اولاد زنا گفتند ما ان
اشخاص هستیم که اسبها تاختیم در جسد سید الشهدا تا انکه صدر
و ظهر او را مرضوض کردیم ابن زیاد ولد الزنا امر کرد بان اولاد زنا
جایزه قلیله دادند ابو عمرو زاهد میگوید ما تفتیش و تجسس کردیم
در امر این ده نفر همه را اولاد زنا یافتیم و چون مختار علیه الرحمه این
ده نفر اولاد زنا را بدست آورد امر کرد تا بسمارهای آهنین این اولاد زنا
را بچهار میخ کشیدند و سوارها بر ابدان نحس و نجس اینها اسب تاختند تا
ارواح خبیثه انها بدرکات اسفل رسید مخفی نماند که اینمضمون جمعی کثیر
از شعرا فضلا از اهل شیعه و اهل سنت بنظم آورده اند و از انجمله ابن ابی الحدید
معتزلی در بعض از قصایدش بنظم آورده است و مؤید و مسدد اینقول است
که در جمله از اخبار وارد شده است که جناب سید الشهدا بعد از شهادت

شیر از بهر کجا که دیدی داستانشان | پیر و جوان بماتم پیر و جوان شان

جانب حلقوم اشرف اقدسش فرمود عزیته وانا السبط الذی من غیر جرم
قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی و این احقر میگوید که این
کلام را ان امام مبین قبل از اتمام امر شهادت نیز فرموده است مخفی نماند که
اعتقاد این احقر بر اینست که ده نفر یا زیاده از انقوم کفار بر جسد شریف
ان امام مظلوم روحی له الفدا اسبها تاختند زیرا که روایات داله بر این
مطلب بسیار است و همچنین قائل بر این از علماء کرام جمعی کثیر هستند و
با وجود این جمع و توفیق میان این روایات و میان روایت کلینی که دلالت
میکرد بر اینکه شیر امد و انقوم از این خیال افتادند ممکن نیست و بیان ان انست
که ابن زیاد ولد الزنا با بن سعد ولد الزنا نوشته بود باید جمیع لشکر اسبها
بتازند تا انکه از جسد شریف چیزی نماند پس مقصود ابن سعد ولد الزنا
این بود که بنحوی جسد انور اقدس پایمال و مضمحل کردند تا انکه چیزی نماند
که او را بدن و جسد بگویند و مقبور و مدفونش نمایند و جناب علیا
مکرمه معصومه صدیقه صغری زینب مظلومه از نهیب و حشت و دهشت
داشت و مبادا آثار بالکلیه برداشته شود یعنی قبر و مزار بر انجسد اشرف
و اقدس نشود و این خلاف وعدهای حقتعالی در باب بقا آثار و تربت
خواص بر قبر انجسد اشرف انور خواهد شد و از انجهت فرستاد شیر اورد
تا انکه انقوم کفار این خیال نکنند **مجلس و مقام چهارم** در اشاره کردن
به نکته لطیفه دقیقه پس میگوئیم مخفی نماند که درینمقام نکته لطیفه
دقیقه حقانیه ملکوتیه هست که بعضی از فضلاء محدثین و عرفاء محققین

ذکر کرده است و ذکر او را درینمقام لازم دانستم تا آنکه شیعیان مخلص بصیرت
و معرفت ایشان بفضائل و فواضل و مناقب آل الله تع و اهلبیت رسول
الله کامل باشد پس آن عالم ربانی و عارف حقانی همچنین ذکر کرده است
که اما حقیقت امیر المؤمنین پس آن نور الهی است و اول موجودات است چنانچه
سید المرسلین فرمود خلقت انا و علی من نور واحد پس امیر المؤمنین بود
با آن حقیقت که بر او افاضه کرده شده است صورت نوریه یا صور نوریه قبل
از خلق موجودات و با این حقیقت معلم جبرئیل و سایر ملئکه بود و این
حقیقت نورانیه امیر المؤمنین با انبیا و مرسلین یعنی مصاحب معنوی و معین
و مغیث باطنی ایشان بود چنانچه خود امیر المؤمنین فرموده است با ابرهیم
خلیل در آتش نمرود بودم و باذن خلاق عالمیان آتش را برای آن بردا
و سلاما کردم و من بودم با موسی کلیم الله تع و اسرار توریه را بر آن تعلیم
نمودم و من بودم با عیسی روح الله و انجیل و اسرار انجیل را بر آن تعلیم کردم
و من بودم با سلیمان بن داود و برای آن تسخیر کردم مردة شیاطین را
پس آنمولای متقیان جمع کثیر را از انبیا و مرسلین ذکر کرده است و شمرده
است و نیز مؤید اینمطلب است که جبرئیل امین وحی عرض کرد بسید
المرسلین ان الله بعث علیا مع الانبیاء باطنا و معک ظاهرا پس
بعد از آنکه قلم تقدیر ربانی جاری شد بر تولد او و خروجش از عالم جبروت
و ملکوت باین عالم ناسوت پس افاضه شد بر آن حقیقت نورانیه صورت
بشریه متناسبه باینعالم حسی مشاهد و لکن ما اقتصار نمیکنیم با فاضه صورت

واحده بلکه میگوئیم صور متعدد کثیره افاضه شده است متناسبه و غیر متناسبه
اما بیان اول پس چنانچه در اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد شده
است حضور الخلیفة الله تع در نزد هر مؤمن و هر کافر در حالت احتضار
و مردن و حال آنکه در لحظه واحده هزاران نفر از بنی آدم میمیرد پس حضور
در نزد همه بسبب تصور متعدده کثیره که افاضه است بر آن حقیقت واحده
نورانیه و مؤید و مسدد این مهمان شدن الخلیفة الله در یکشب در خانها
و منازل چهل نفر از صحابه اما بیان دویم چنانچه وارد و روایت شده
که در واقعه طفوف شیری میامد در نزد غروب آفتاب بمصارع و مذبح
شهدا و با آنها نظر مینمود تا خودش را میرسانید بجسد انور اقدس جناب سید
الشهدا پس می نشست در نزد آن و آنرا باغوش میگرفت میبوسید و میبوسید
و گریه و زاری و شیون افغان مینمود و جماعتی از طایفه مؤمنین جن که در آن
صحرا نوحه و گریه و ندبه بر جناب سید الشهدا میکردند میگفتند که این شیر
جناب امیر المؤمنین است پس از آن تحقیقات ظاهر و واضح شد سری از اسرار
اینکه مردم ائمه طاهرین معصومین خلفاء الله تع گاه گاه مشاهده نمودند
بر صور مختلفه و حالات متفرقه عجیبه و از اینجا برای متدبر متفکر اسرار بسیار
ظاهر میشود پس این احقر میگوید تا اینجا کلام آنمحدث ربانی و عالم عارف
حقانی بود و این احقر در اکثر کتب و تصانیف عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام
که برای محمد و آله المعصومین الوارثین لکمالاته صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین مقامات نورانیه است چنانچه آنعالم عارف ربانی ذکر کرده بعضی

از خواص و لوازم مقامات نورانیه ایشانست پس انخلفاء الله بسبب کلیه
و قاهره بودن نفوس و ارواح خود شان تصرف میکنند یعنی ظاهر
میشوند در ابدان کثیرهٔ مثالیه و اجساد و قوالب و غیره برزخیه پس
بعد از انچه باید بکنند از خوارق عادات و اوردن معجزات باهرات
ساطعات باذن الله تعالی میکنند در نمیخی فرق بینشان میان بودن ایشان قبل از تولد
ایشان و میان بعد از تولد و همچنین فرقی نیست میان بودن ایشان قبل از ممات
و شهادت و میان بودن ایشان بعد از ممات و شهادت و ایضاً مخفی نماند
که این شیر یکه اینعالم ربانی ذکر کرد یعنی طایفهٔ جن میکفتند هر شب امیر
المؤمنین میاید بمصارع قدسیه بصورت شیر و کریه و زاری مینماید
ان شیر است که فضهٔ مخدرهٔ مظلومه رفت و او را اورد و اما بیان این مطلب
که طایفهٔ جن می کفتند که هر شب امیر المؤمنین میاید بصورت شیر و بجناب
سید الشهداء کریه و زاری میکند پس ان بابن هجست که از مردی از قبیلهٔ اسد
روایت شده است پس ان مرد کفت من زراعت کرده بودم در نزد نهر علقمی
و بعد از ارتحال عسکر بنی امیه از ارض کربلا بسیار بسیار امور عجیبه و غریبه
دیدم و قدرت بر حکایت همهٔ انها ندارم و بعضی از انها حکایت میکنم پس
دیدم وقتیکه بادها میوزد بر من کویا نفحات مشک و عنبر بر من نجند
شود پس وقتیکه بادها ساکن میشود می بینم ستارهها و کواکب از اسمان
بر زمین نازل میشوند و باز از زمین صعود میکنند و در نزد من کسی
نبود غیر از عیال من پس من مبهوت و متحیر مانده بودم و کسی نمیدیدم که این

اسرار عجایب و غرائب را از ان بپرسم پس وقت غروب از طرف قبله شیری پیدا شد
پس من کریختم و رفتم تا بموضعیکه او را منزل قرار داده بودم و چون صبح
شد و افتاب طلوع نمود از منزلم بیرون امدم دیدم انشیر رو بقبله میرود
پس در نفس خود کفتم که این قتلی که درین نزدیکی هستند خوارج بوده اند
بر ابن زیاد ولد الزنا خروج کرده اند و ابن زیاد ولد الزنا امر کرده است
که انها را کشته اند و باز با خود کفتم که ایا اینها چه طور کشته هستند که ا
اینها مشاهده میکنم اموریکه از سایر کشته ها مشاهده نکردهام یکی
از این امور را الی الان و در دلم عزم جزم کردم که امشب ابنده خواب نکنم تا به
بینم و بحقیقت امر برسم که این شیر یکه میاید و از اول شب تا صبح نزد اینمصارع
میشود ایا از کوشت این اجساد و این ابدان میخورد یا نه پس نزدیک غروب
شد دیدم انشیر بعادت سابقه اش از سمت قبله میاید و نزدیک شد خوب
نظر کردم دیدم شیر یست مهیب با جلالت و هائل المنظر و از دیدن او
اندامم بلرزه امد و خوف و اضطراب بر من غالب شد و لکن از نزدیکی من
کذشت و بدلم خطور نمود که اکر مراد این شیر خوردن کوشت بنی ادم بود
البته بسمت من میامد و مرا پاره پاره میکرد و در دلم با اینخیال بود تا که
دیدم انشیر بمصارع قدسیهٔ شهدا امد و بهر یکی از انها نظر میکرد تا خود
را رسانید نزد جسد انور اقدس امام و مالید او را میبوئید و میبوسید و همهمه
و دمدمه کرد پس کفتم الله اکبر این چه امر عجیب و غریبیست پس ماندم در اینجا
و ملاحظه حالات شیر مینمودم تا ظلمت شب دنیا را کرفت و تاریکی مستولی

شد بر همه جا ناکاه دید شمعها میان اسمان و زمین معلق شد و همه جا
روشنائی پیدا کرد ناکاه شنید صداهای پر از کریه و شیون و زاری و افغان
و صداهای بر سر و سینه زدن پس انطرف و اینطرف رفتم تا به بینم این صدا
ها و اینکریه و زاریها از کجا میاید پس خوب دقت کردم ظاهر و معلوم
من شد که اینصداها و این سینه و سر زدن از زیر زمین است پس باز دقت
کردم شنیدم که یکی از ان نوحه کنان میکوید واحسیناه و اماماه پس
اول بسیار خوف و اضطراب بر من غالب شد و بسیار ترسیدم بعد قدری
بحال سکون امدم و نزدیک انجا شدم که صدا و احسینا و اماما از زیر
ان میامد گفتم ایشخص ترا قسم میدهم بذات حقتعالی و سید المرسلین
که شماها چه طایفه هستید پس جواب داد ما طایفه نسوان و زنان میشویم
از طایفه مؤمنین جن پس گفتم شغل شما در نیمکان چه چیز است گفت شغل
ما در هر روز و در هر شب نوحه خوانی و عزا گرفتن است بر حسین ذبیح عطشان
گفتم اینحسین است که شیر هر شب میاید و در نزد ان مے نشیند تا صبح گریه
مے کند همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند ایشخص ایا میدانی که
انشیر کیست گفتم نمیدانم و نمیشناسم پس گفتند این پدر حسین است
ابن امیر المؤمنین است پس برگشتم بمنزل خود سینه زنان گریه کنان باری هشتم
در بیان بعضی از وقایعی که ذکر ان اهم و لازم نیست با وجود انکه مناسبت تمام
دارد با بعضی از مقامات سابقه و کلام در این باب در ضمن چند مجلس و چند
مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول در بیان حکایتی عجیبه پس میگویم

معشوق تن آن کردد بلین ... از خون دنیش بسلتی
عاشق شبی ... دالی ... ستی

مخفی نماند که در نسخهٔ قدیمه که بصحتش ظن داشتم و نقل او را معتبر میدانستم
دیدم در ان حکایت کرده است از مردی پس انمیکوید که در انروزیکه جناب
سید الشهدا و اصحاب ان امام مبین بدرجهٔ شهادت رسیدند برای
من حاجتی عارض شد و بیرون امدم برای اتمام انمطلب و بصحرای رسیدم
که در انوادی و در انصحرا وزید بادها کویا از ان ریاح ریخته میشد بر من
نفحات مشک و عنبر پس قصد کردم این رایحهٔ طیبه را تا انکه رسیدم بمصارع
مقدسهٔ اشخاصیکه ابدان و اجساد نورانیهٔ ایشان بر روی خاک و ریگ
افتاده بودند و بدنهای با خون غلطیده بودند و ریاح بر ان ابدان نورانیه
و جثث مرضوضهٔ طیبه میوزید و نور از این اجساد و اشراقات این ابدان
کویا شعله و شعشعانیه میزد تا اینکه رسیدم بجسد انور اشرف شخصی
عظیم الهیبه کبیر الشان ناکاه دیدم که انجسد انور اشرف مکبوب است بر روی
زمین و سر اقدس اطهر انورش را از جثه اش جدا کرده اند و بادها بر ان
جسد اطیب انور میوزد و انوار انجسد اطهر با عنان سموات میرسید
و بر دلم هیبت و عظمت انجسد اطیب انور مستولی شد و نزدیک ان
شدم دیدم بدنم بلرزه افتاد و خود متحیر و مضطرب شدم و ناکاه
همهمه از زیر زمین از سمت قدمم شنیدم و کسی با صوت بلند خطاب بمن کرد
و گفت ایمرد دور شو از این شخص ربانی پس گفتم ایصاحب صدا تو کیستی و این
شخص ربانی کیست گفت من پادشاهی میشوم از طایفهٔ جن و اینشخصیکه
بر زمین افتاده بی سر حسین بن علی ابن ابیطالب است و این اشخاصیکه در اطراف

لطف ذات ... جاک خوش هد ... کلی
در کربلا سرنجا شهید ... نزا شتی

این بخاک و خون غلطیده اند و ریاح بر ابدان شریفه انها میوزد اصحاب
و عترت ان میباشند گفتم این شخص نیست حسین که بی سر افتاده است و
بدنش با خون غرق شده است گفت بلی پس یکسنک از زمین گرفتم و زدم او را بر
سرم پس سرم را شکستم و مدهوش و بیهوش افتادم پس وقتیکه بحالت
افاقه و هوش امدم خطاب انشخص کردم گفتم تو اینجا چه میکنی گفت وطن
من در مکه است و اینجا بودم وقتیکه شنیدم که خلیفة الله و حجة الله اعنی
جناب سید الشهدا را کشته اند مدام اینجا گریه میکنم و ندبه میکنم بر حسین
مظلوم ذبیح منحور عطشان پس ما درین کلام بودیم ناکاه دیدم سوارها
چند قصد مرا کردند و ترسیدم که مرا بکشند و از انها قدری دور شدم
و یکی از انها بمن رسید و چند تازیانه بر من زد تا انکه من بیهوش شدم
و با فاقه و هوش امدم دیدم این سوارها ملحق شدم تا انکه دیدم این اولاد
زنا و انقوم زنادقه و کفار از ابدان شریفه شهدا یک بیک میکذشتند
تا انکه رسیدند بجسد انور اقدس اطهر اطیب ان امام مبین و ان امام
مظلوم پس شروع کردند اسبها بجولان اوردن و اسبها تاختن بر ان
جسد انور اقدس تا انکه انقوم کفار و انقوم اولاد زنا بسنابل خیول
خودشان اضلاع و ظهر انجسد انور اقدس را شکستند و بعد از ان بر کشتند
بر انکاینکه از انجا امده بودند پس من مشغول گریه و زاری و ندبه و نوحه
شدم تا وقتیکه شب داخل شد و ظلمت عالم را گرفت دیدم غلبه عظیمه و
صیحه و ضجه و گریه و شیون و افغان و زاری از طرف مشرق ظاهر شد و نظر

کردم دیدم جماعتی از مردان ظاهر شدند و لباس همه انها سیاه بود و همه سیاه
پوش بودند و همه گریه و نوحه میکردند در میان انها مردی بود شعشعانیه
نورانیه ان عالم را پر از ضیا و نور کرده بود و ریش سفیدا نور اقدس
داشت و بدستش محاسن مبارکش را گرفته بود و میکفت و اولداه
و اقرة عیناه و اثمرة فواداه و امقتولاه و اذبیحاه یا ولدی یا حسین پس
نزدیک امد و خودش را بر انجسد انور اقدس انداخت و دهنش را
کاه میکذاشت بر صدر اطهر ان و میبوسید و میبوسید و گریه میکرد
و میکفت من قتلک یا ولدی و من کسر صدرک و ظهرک یا ز صدرش را
میبوسید و کاه اشاره بسوی اسمان میکرد و بعد اشاره نمود با نمردان
که در خدمتش بودند پس همه امدند انجسد اشرف انور را بوسیدند و
بوسیدند پس بعد از انکه همه فارغ شدند بسمت مغرب رفتند ناکاه
دیدم باز ملک جن در زیر قدم گریه و زاری و شیون و افغان مینماید گفتم
ایملک کجا رفته بودی با اینمردها ئیکه امده بودند از اقربا و خویشان
اینمقتولین هستند گفت ایمرد والله من حاضر بودم و بجای نرفته بودم ایا
تو نشناختی این اشخاص را گفتم نه والله گفت انشخصیکه محاسن مبارکش را
بدستش گرفته بود ان محمد مصطفی جد جناب سید الشهدا بود گفتم پس
اشخاص دیکری که در خدمت ان بزرکوار بودند انها را شناختی گفت بلی
انها ملائکه بودند پس شروع کردم بر سر و سینه زدن و گریه و زاری
نمودن و بر روی افتادم و صیحه میزدم و انملک جن هم مثل من نوحه میکرد

ناگاه باز غلبهٔ عظیمه دیدم و اشخاص چند مشاهده نمودم و اول ظن بر این
کردم که اینها نیز محمد مصطفی و ملائکه میباشند و این اشخاص نیز بسیار
گریه و زاری و نوحه و ندبه میکردند و میان اینها مردی بود با دستمال
سیاه اشکهای چشمش جمع میکرد و میگفت واحر قلباه علیک یا ولدی
یا حسین پس نزدیک جسد شریف آن نور شد و خودش را انداخت بر آن
جسد نور و روی خود را گذاشت بر نحر اطیب آن نور و بسیار گریه میکرد
و میگفت یا ثمرهٔ فؤاد المصطفی و یا سرور قلب الزهراء و یا حشاشه
قلبی الحسین مظلوم من پدرت علی مرتضی هستم و بعد از آن بسیار
آن جثهٔ شریفه را میبوسید و میبوسید و از چشمها میبارگش قطرات دموع
مثل باران بر آن جثهٔ شریفه ریخته میشد پس وقتیکه اینحالات را مشاهده
نمودم بیحس و بیحرکت گشته مدهوش و بیهوش شدم و وقتیکه بحال
افاقه و هوش آمدم دیدم آن اشخاصیکه در خدمت امیر المؤمنین بودند
یک بیک می آیند و آن جثهٔ شریفه را بآغوش میگیرند و گریه و زاری و نوحه
مینمایند گاه او را میبوسند و گاه او را میبوسند پس این اشخاص نیز بعد از
ساعتی همه رفتند و از چشم من غایب شدند ناگاه شنیدم صیحه و ضجهٔ
عظیمه و گریه و زاری و ندبهٔ بلند بنهجی که زمین بتزلزل در آمد پس نظر
کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از نسوان و میان این زنها زن
نورانی شعشعانی میباشد سیاه پوشیده و موهایش را پریشان نموده
و انگشتهای دستهایش را بر سرش مشبک نموده و ناله میکشد از قلب

حزین و گریه و ندبه میکند و بسبب ناله و ندبه و گریهٔ آن زن جماعت رجال
و جماعت نسوان گریه و ندبه میکنند پس نزدیک جثهٔ شریفه و جسد انور
اقدس شد و خودش را بر آن انداخت و از میان جماعت رجال یکمرد
نورانی آمد آن نیز خودش را بر آن جسد انور انداخت پس هر دو بسیار
گریه و ندبه میکرد و میگفت وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء
السلام علیک یا مذبوحا من القفا ای برادر جان الحسین مظلوم
الحسین عطشان من برادر تو حسن مجتبی هستم و آن زن نورانیه میگفت
وا ابناه وا مقتولاه وا عطشاناه یا ولدی الحسین ترا کشتند و ترا نه
شناختند و از آب فرات منع کردند و ترا از قفا ذبح کردند و احترام جد
و پدر ترا ملحوظ نداشتند الحسین ای پارهٔ جگرم الحشاشهٔ قلبم من مادرت
فاطمهٔ زهرا هستم و این برادرت حسن مجتبی است پس جناب سید الشهدا
شروع کرد بتکلم نمودن و کلامش از نحر انور اقدسش بیرون میآمد
و گفت یا اماه یا فاطمه و یا اخاه یا حسن کشتند مرا و از قفا ذبح کردند
و بر روی مکبوب انداختند و مرا لب تشنه کشتند و از دادن آب فرات
مضایقه کردند و علیکم منی السلام پس وقتیکه اینحالات را مشاهده
نمودم خاک بر سر ریختم و مثل مجانین نداشتم چگونه و از آن صحرا بیرون رفتم
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مجلس و مقام دویم**
در ذکر مطلب مهم یعنی اشاره بمقام نورانیه پس میگوییم مخفی نماند بر
برادران اهل ایمان و محبان اهل ایقان که ثبوت مقامات نورانیه برای

محمد وآله المعصومین بحد ضرورت مذهب سیده است و از اصول مذهب شیعه شده است و اقل خواص و اصغر اثار و ادنی لوازم مقامات نورانیه تصرفات محمد وال محمد است در عوالم امکان قبل از ولادت ایشان وبعد از ولادت ایشان وبعد از ممات و شهادت ایشان و از جمله اثار و خواص ولایه مطلقه ومقامات نورانیه ظهور ایشانست در ابدان کثیره مثالیه و قوالب وغیره برزخیه بسبب ارواح کلیه ونفوس قاهره ایشان یعنی عبارت واضحه اینست در بیمطلب که نفوس ماها نفوس جزئیه است ازینجهة است که عالم خواب وهمچنین در عالم برزخ یعنی بعد از مردن تا قیامت در زیاده از یک بدن مثالی وقالب وجسد برزخی تصرف نمیتوانند بکنند وچون نفوس محمد وال محمد وارواح ایشان نفوس کلیه وارواح قاهره جبروتیه شعشعانیه میباشد پس ازینجهة است که نفس قاهره لاهوتیه وروح کلیه هر یکی از ایشان قادراست در هزار بدن مثالی وجسد وقالب برزخی بلکه بیشتر تصرف نماید وازین منکشف میشود سر مهمان شدن امیر المؤمنین در یکشب در خانه چهل صحابه وایضا سر حاضر شدن خمسه النجبا در حالت احتضار و مردن هر کافر وهر مؤمن وگاه میشود در یکساعت صد هزار هزار بمیرند وایضا سر خواب دیدن هزار نفر یاده هزار نفر در یکشب رسول الله را یا یکی از ائمه را وایضا سر نزول محمد وعلی وفاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین برای زیارت جسد انور اشرف جناب سید الشهدا در ارض کربلا وزیارت راس انور اشرفش در منازل میان

کوفه وشام بلکه در هر موضعیکه سر انور اقدس را در انجا میگذاشتند ودر همین کتاب در مواضع غیر قلیله الی الان اشاره بجمله اثار وخواص مقامات نورانیه واثار ولایه مطلقه وخلافه مطلقه کرده ام وحاصل کلام و لب مرام اینست که با قطع نظر از اینکه مسئله مقامات نورانیه محمد وال محمد وخواص واثاران از اصول مذهب شیعه شده است و منکر در حقیقه از شیعه نمیباشد مصرح باینمطلب در طبق اخبار متضافره بسیار بسیار است از علماء اعلام واساطین فخام مثل سید مرتضی علم الهدی و رئیس علماء و حکماء اسلام میرداماد وعلامه مجلسی والمحدث العارف السید الاجل سید نعمة الله وفاضل دوانی بعد از تشیع واستبصارش پس مرتضی ذکر کرده است اینمطلب را در قصیده ومیرداماد در جذوات ومجلسی در بحار و سید نعمة الله در کتاب مسکن الشجون وفاضل دوانی در رساله زورا پس اگر کسی سؤال کند وبگوید که تکرار نمودن تو اینمطلب را از حد گذشت وبسیار مکرر میکنی اینمطلب را در اکثر تصانیف عقلیه ونقلیه حتی تکرار در همین کتاب از حد گذشته است پس سر این چه چیز است پس جواب میدهم از این سؤال که سر این اینست که معلوم است اکثر مردم عوام میباشند ودر این زمان از علوم غیر از صورت فقهیه وقلیلی از اصول فقه بی تحقیق چیزی نمانده است واویلاه وامصیبتاه علوم قران وعلوم احادیث واخبار بالکلیه مندرس شده وعلوم عقلیات که تحقیقات نورانیه ان نیز در علوم کتاب الله المجید وعلوم واحادیث اصحاب ولایه مطلقه وخلافه مطلقه

میباشند انهم بالکلیه اسم و رسم از ان نمانده است پس اکر بخواهی که یك
مطلبیکه از اصول مذهب شیعه است بمسلمانان و مؤمنان علوم بفهمانی
الهائیکه اسامی خودشانرا علما مینامند چندین شبهه میاندازند عوام
بیچاره هارا که بصرافت فطرت الله التی فطر الناس علیها که نزدیك بودند
که مطلب بفهمند از مطلب دور میکنند و سر این هم انست که اکثر مطالب
علمیه دقیقه از اوهام و خیالات ان اشخاصیکه علوم قرآن و احادیث را ندیده
اند دور است پس انکار همچنین علما باعث انکار عوام الناس بیچاره ها میشود
پس سر تکرار این حقیر اینمطلب عظیم را انست که چون امر بنهج تکرار ذکر شد
و در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره بادله و وجوه و اسرار شد در قلوب
ثابت و راسخ میشود و رفته رفته استبعادات وهمیه و خیالیه کم میشود
ایا نمیدانید که اکثر عوام و اشخاصیکه از علوم معارف حقانیه نصیب و
حظ کامل ندارند وقتیکه میشنوند که امیر المؤمنین بصورت شیر امد
بمصرع اشرف نور جناب سید الشهدا میخواهند در اول مرحله متکلم این
کلام را بقتل برسانند یا تکفیر کنند زیرا که در خیالات فاسده ایشان
همچنین چیز صفت عیب و منقصت نمایند و حال اینجهال بیچارها غافلند
از حقیقت حال و همچنین تصور میکنند که کسیکه میکوید امیر المؤمنین
بمصرع جناب سید الشهدا بصورت شیر امد مرادش انست که ان بدن
امیر المؤمنین که در نجف اشرف مدفون است و از بطن طاهره فاطمه بنت اسد
متولد شده بود ان زنده شد و بمصرع جناب سید الشهدا امد دیگر نمیدانند

والله العظیم و بالله الکریم اینمراد نیست زیرا که انجسد و بدن امیر المؤمنین
که در نجف اشرف مدفون است و از بطن اطهر اطیب فاطمه بنت اسد متولد
شده است ان بدن تا عالم حشر و نشر در ان قبر خواهد شد بدون تغییر
و تبدیل و بدون انکه پوسیده کی ذره بان راه بیابد همچنین است کلام در
بدن انور اطهر اقدس جناب سید المرسلین و همچنین در ابدان طیبه
و اجساد طاهره ال المعصومین انجناب بلکه مقصود و مراد متکلم باینکلام
انست که ارواح نورانیه شعشعانیه محمد و ال محمد و نفوس کلیه قاهره
باهره ایشان در ابدان کثیره و این اجساد و غیره را ابدان و اجساد مثالیه
ایشان میکویند و بایشان نسبت میدهند و فرقی نیست درینمقام
میان ابدان و صور متناسبه مثل اینکه ابدان و صور مثل ابدان و صور
افراد اخیار انسان باشد چنانچه جمعی از مؤمنین یکی از حجج معصومین را
بصورت سید جلیل القدری ببینند و جمعی او را بصورت عالم ربانی می بینند
یعنی در عالم خواب و همچنین قیاس کن در سایر امثله و میان ابدان و صور
غیر متناسبه لکن شرطست که باید این اجساد و این صور غیر متناسبه طیبه و طاهره
باشند مثل شیر و طایر دیشان و کبک مقدار پس بحمد الله تبارك و تعالی
مطلب بسیار بسیار واضح شد و سبب تکرار بسیار نمودن استبعاد و وحشت
و استغراب و انکار عوام و ان اشخاصیکه مثل عوام میباشند نا میندفع
شد بالکلیه یا کم شد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل
بیته المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین مجلس

و مقاسیم در بیان بعضی از وقایعیکه بعد از شهادت بوداده
آه آه و اویلاه و امصیبتاه این واقعه ایست که شنیدنش قلوب مخلصین را
میگدازد و جگرها را میسوزاند پس مرویست از سعید بن مسیب که می
گوید وقتیکه خاک عالم بر سر شیعیان شد و جناب سید الشهدا روحی
و ارواح شیعته له الفدا شهید شد و سال آینده مردم قصد حج کردند
پس مشرف شدم بخدمت خلیفة الله سید الساجدین و عرض کردم فدایت
شوم وقت حج نزدیکست چه میفرمایی در باب من فرمود چون قصد حج
کرده برو حج کن پس می گوید رفتم بمکه و یکروز طواف میکردم در کعبه
ناگاه دیدم یکمرد را که دستهایش بریده شده بود و رویش مثل قطعه از
شب تاریک شده بود و انچسبیده است باستار کعبه در حالیتکه میگوید
اللهم رب هذا البیت الحرام خدایا گناه مرا ببخش و حال آنکه میدانم
که مرا نمی بخشی هر چند شفاعت کنند جمیع سکان سموات و جمیع سکان
ارضین و جمیع خلقیکه آفریده زیرا گناه من نه همچنین گناه است که بخشیده شود
پس سعید بن مسیب می گوید که من و همچنین جمیع مردم دست از طواف کشیدیم
و بر سر آن مرد جمع شدیم و او را از چهار طرف احاطه کردیم و گفتیم ای مرد
ویل بر تو باد اگر تو ابلیس باشی باید باین طور از رحمت حقتعالی مایوس نباشی
تو کیستی و ذنب و معصیت تو چیست پس آن مرد گریه کرد و گفت ای مردم
من بنفس خودم و ذنب و معصیت خودم اعرف هستم از دیگران گفتیم
بیان کن تا آنکه حقیقت حال را بدانیم گفت ای مردم من جمال ابی عبدالله الحسین

علیه السلام بودم وقتیکه از مدینه طیبه مسافرت عراق فرمود و چون
هر وقت میخواست وضو کند برای نماز سراویلش پیش من میگذاشت و
میدیدم تکه آن یعنی سراویل از حسن تلألؤ و اشراقش چشمها پوشیده
میشد و آرزو میکردم که انمال من باشد تا آنکه رسیدیم بکربلا و
روز عاشورا انخلیفة الله تع خودش و جمیع اصحاب و عترت هاشمیه اش
بشهادت رسیدند من خودم را در موضعی از زمین کربلا پنهان کرده
بودم تا آنکه شب شد و ظلمت عالم را گرفت از مکانم بیرون آمدم و نزدیک
مصارع شهدا رسیدم دیدم آنجا همه نور و شعشعانیست هیچ ظلمت نیست
و مثل روز است نه مثل شب پس دیدم اجساد طیبه طاهره و ابدان و جثث
نورانیه شعشعانیه مثل اضاحی عریانات غرق دریای خون هستند که
شقاوت بر من غالب شد و متذکر آن شدم طلب شدم که میان ابدان طیبه طاهره
شهدا جسد نور اقدس اطهر اطیب خلیفة الله تع جناب سید الشهدا
پیدا کنم تا آنکه آن بند سراویل را بیرون بیاورم و بمطلبم برسم پس بکیلا
بوجوه شهدا نظر کردم و الها تخطی کردم خودم را رسانیدم بجسد نور
اطهر اقدس جناب سید الشهدا پس دیدم جثه ایست بی سر و بر روی افتاده
و اشراقات نورش تمام عالم را منور نموده و لکن بخاک و خون غلطیده
و بادها میوزد بر آن جثه بی سر پس گفتم والله اینست حسین بن علی بن
ابیطالب پس نظر کردم دیدم سراویل در بدن مبارکش است و نزدیک
شد دستم را ببندش زدم تا او را بکیرم دیدم او را بسیار عقد زده

است شروع کردم بگشودن و واکردن انعقده ها پس چند عقده گشوده
بود که ناگاه با دست مبارکش بند را گرفت و قادر نشدم از دستکش
بگیرم پس نفس ملعون و خبیثه من وسوسه کرد بر اینکه چیزی پیدا
کنم و بان دستهای مبارکش را قطع نمایم پس دیدم در آنجا قطعه از شمشیر
افتاده است او را گرفتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش از زند
پس بسیار میمالیدم قطعه سیف را تا آنکه دست راستش را از زند جدا
نمودم پس باز دست بردم برای گرفتن بند سراویل دیدم او را با دست
چپش گرفت باز انقطعه سیف را گرفتم تا آنکه دست چپش را هم جدا نمودم
از زند پس آنوقت دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلرزه
و تزلزل در آمد و همچنین دیدم آسمانها بلرزه و تزلزل در آمده است
و حرکت آنها را مشاهده مینمودم و در این هنگام غلبه عظیمه مشاهده
نمودم و صیحه و ضجه و گریه شنیدم و شخصی میگفت وا ابناه وا ولداه وا مقتولاه
وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا حسین ای نور چشم من کشتند ترا و نشناختند
ترا و از آب فرات منع کردند ترا پس اینحال را دیدم نزدیک شد که هلاک
شوم و خود را میان قتلی انداختم پس نظر کردم دیدم که اینها سه مرد
هستند و یکزن و لکن خلایق بسیار در اطراف اینها ایستاده اند
پس زمین پر شد از صفوف ناس و اجنحه ملئکه پس یکی از آن سه مرد نزدیک
شد و گفت یا ابناه یا ولداه یا حسین فداک جدک و ابوک و امک و
اخوک پس دیدم جناب سید الشهدا نشست و سر مبارک انور اقدسش ملحق

بجسد

ملحق بجسد اطیب اطهرش است و گفت لبیک یا جدا یا رسول الله و یا ابتاه
یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمة الزهراء و یا اخاه المقتول بالسم علیکم
منی السلام پس بعد از آن شروع کرد بگریه کردن و گفت یا جداه
والله کشتند مردان ما را سلب نمودند والله نسوان ما را و نهب و
غارت نمودند والله رجال ما را یا جدا ذبح کردند والله اطفال ما را
یا جدا والله بسیار دشوار است بر تو که ما را باینحال الان مشاهده نمائی
و مشاهده نمائی که کفار بر سر اهلبیت و عترت تو چها آورده اند و امیر
المؤمنین و فاطمة الزهراء و حسن مجتبی در اطراف آن نشسته بودند و گریه
میکردند و فاطمه زهرا گفت یا ابتاه یا رسول الله آیا مشاهده میکنی که امت
تو بر سر پسرم و نور چشمم چها آورده اند آیا اذن و رخصتم دهی از خون
محاسن مبارکش ناصیه ام را مصبوغ و مخضب کنم تا آنکه حق تعالی را ملاقات
کرده باشم در حالتیکه با خون پسرم مصبوغ و مخضب شده باشم پس سید
المرسلین فرمود یا فاطمه بگیر از خون حسین خود ترا مصبوغ و مخضب
بکن و ما نیز میگیریم و خود ما نیز مصبوغ و مخضب میکنیم دیدم فاطمه زهرا
از خون محاسن جناب سید الشهدا گرفت و بر ناصیه اش مالید دیدم
محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی را که از خون آن مظلوم گرفتند و بر نحور
و صدر و خود شان میمالیدند تا بمرافق و بعد از آن شنیدم که سید المرسلین
میفرماید یا حسین فدایت شوم والله بسیار دشوار و گرانست بر من که ترا
باینحالت مشاهده نمایم سر بریده و جبین مبارکت بخاک و رنگ و خون مالیده

سر

و نحر شریفت را خون ریزان و مکبوب بر قفا رباح و باد ها لباسی از ریگ و خاک بر تو پوشانیده در ارض کربلا طریح و مقتول افتاده و دستهایت بریده شده ای حسین ای نور چشم دست راست را که جدا کرد و دست چپ را که قطع نمود پس انوقت سید الشهدا عرض کرد یا جداه یا رسول الله با من یکجمال بود از مدینه با من بیرون آمد چون هر وقت میخواستم وضو بسازم سراویلرا بیرون میاوردم و بنهم وان ان زیرک و تمنای این داشت در کمر کش که تکه سراویل برای ان باشد و مرا منع نکرد از عطا کردن ان تکه را با ان مکر علم که میدانستم شقاوت بر ان غالب شده صاحب این امر خواهد شد پس چون کشته شدم شب از مکانش بیرون آمد و مرا میان شهدا تفقد مینمود و میخواست بیابد بشناسد اخر الامر جسد مرا بی سر دید شناخت و تفقد سراویل نمود تکه را در ان دید و او را بسیار عقده زده بود پس دست برد بتکه یکعقده از ان کشود پس با دست راستم تکه را محکم گرفتم پس از میدان معرکه قطعه سیف مکسور پیدا کرد پس با ان قطعه سیف دست راستم را جدا کرد بعد از ان یکعقده نیز از عقد های تکه کشود انوقت تکه را با دست چپم قبض کردم و محکم گرفتم تا انکه نکشاید و منکشف العورة نباشم پس دست چپم را نیز قطع کرد و چون خواست بند را بکشاید غلبه عظیمه شنید و امدن شما را مشاهده کرد خود را میان قتلی انداخت پنهان شد پس چون رسول الله کلام سید الشهدا شنید گریه شدید کرد و بر خواست از مکانش امد بسوی من میان قتلی و مرا دید ایستاد و فرمود یا جمال چه سر کار با من و اهل بیت

من داشتی پس قطع کردی دو دستی را که بسیار بسیار جبرئیل امین و جمیع ملائکه سموات انها دست شریف را بوسیده بودند و جمیع اهل سموات و مومنین ارضین از انها دست تبرک و شرافت میخواستند یا جمال آیا کفایت نمیکرد انچه قوم کفار و لشکر بنی امیه کرده بودند و بعد از شهادت ان مظلوم و شهادت عترت هاشمیه و شهادت اصحابش اهل حرم و نسوان طاهرات و بنات فاطمیات او را ذلیل و خوار نمودند و خیام و لباس و اموال انها را بنهب و غارت و تاراج برده بودند یا جمال حقتعالی روت را سیاه نماید در دنیا و در اخرت و دو دست و دو پای ترا قطع نماید و ترا داخل کند در خرب ان قوم کفار که خون ما را ریختند و جرات و جسارت نمودند بر خلاق و عالمیان پس انملعون کافر میگوید دعا سید المرسلین بتمام رسید و دستهایم شل و بریده شد و رویم مثل قطعه از شب تاریک گشت پس امده ام باین بیت الله تعم دعا میکنم برای مغفرت و حال انکه قطع و یقین دارم که حقتعالی مرا نخواهد بخشید ابدا پس در مکه شخصی نماند مگر انکه حدیث این ملعون کافر را شنید پس همه بحق تعالی تقرب میجستند بلعنت کردن باین کافر ملعون و همه میگفتند یا لعین کفایت میکند ترا خلود در جحیم این امر که تو کردی مخفی نماند که این قصه بنهج اخر نیز روایت شده است و او را بعضی اصحاب تصانیف روایت کرده است باسناد خودش از عبد الله الجمال پس میگوید که در بعض کوچه ها مدینه مشرفه میرفتم عقب یکحاجت و برای اتمام ان ناگاه دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که غلامش دست او را گرفته میبرند

واین بعد از زمان بود که چشمهای جابر مکفوف شده بود پس دید جابر
گریه کند مثل گریهٔ زن ثکلی از اینحالت ان منزعج و مضطرب شدم
پس گفتم یا جابر چرا باین نهج گریه میکنی ایا شدت فقر باکسی تو بهتان
وافترا بسته است یا کسی از تو مطالبهٔ دین و حق میکند جابر گفت هیچ
یکی از اینها نشده است ولکن ای برادر در همین ساعت از زیارت قبر
سیّد المرسلین بیرون امد و همین غلام من گفت ایسیّد من از دیدن
هیئت یکشخص بدنم مقشعر شد و بلرزه و تزلزل در امده است و ان شخص
در بازارها میگردد گفتم ان شخص مرد است گفت بلی گفتم اما صفتش
وشانش چه طور است و چه نهجست گفت رویش مثل قار سیاه است مو هایش
راگو یا اتش سوزانیده است چشمهایش مثل چشمهای دیوانگان و سرخ
بسیار بر انها مستولی است دو دستش گو یا بمنشار قطع نموده اند
گفتم برو او را بیار پیش من پس رفت و او را اورد پیش من پس بغلام گفتم
از بازار بیرون باشیم و از بازار بیرون نشدیم و بیک موضع ایستادیم گفتم
ایمرد از اهل کدام بلد میباشی گفت از اهل کوفه گفتم سبب مبتلا شدن
تو باین بلا چه چیز است پس اول انکار کرد و بیان ننمود پس او را قسم دادم
بجفتیا و اسم خودم را بیان نمود و گفتم گویا که تو حقیقت امر را بیان
نمیکنی از من خوف و خشیت میکنی گفت اول مرحله که ترا دیدم شناختم تو جابر
بن عبد الله انصاری از اصحاب رسول الله میباشی و گویا تو مرا نمیشناسی
گفتم اگر ترا میشناختم سؤال نمیکردم گفت من بریدة بن وابل و جمال این

عبد الله الحسین علیه السلام میباشم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و یقین
کرد که دلم بر احوال ان میسوزد پس گفت ایجابر هوای من بر من غالب شد
و شقاوتم نیز مساعدت کرد با وجود ان احسانات و تلطفات بیحد و
بی احصا جناب سیّد الشهدا بر من و تعهد شدن ان امام مبین بجمیع خرج
و اخراجات خود و اهل و عیال خودم تا انکه قصه من باینجا رسید که
تکه حجاز به در نزد ان امام مظلوم بود و تمنا و ارزو میکردم کاش
ان از برای من میشد تا انکه هدیه میبردم نزد بعضی از حکام تا انکه
جائزه کثیره بمن میداد و در تعقیب منتظر فرصت بودم برای دست اوردن
ان و ان تکه در لباسش بود تا انکه امر باینجا رسید که ان حجة الله شهید
شد و من از ان اشخاص بودم که رد نباری و نصرت ان کردم انوقتیکه بما خبر
داد که این قوم کفار میخواهند خون مرا بریزند و شما غیر از من اطاعت کردید
امدید پس بروید هر جا که میخواهید تا انکه نکو شد پسر رسول الله
ما را فریب داد و خدعه نمود پس ما همه متفرق شدیم پس نماند در
خدمت انحضرت مگر اولادش و اولاد برادرش حسن مجتبی و برادرانش
و بنی اعمامش و جمعی نیز از انصار و اصحابش و عدد اصحابش قدری
از هفتاد بیشتر بود پس من رفتم بیک صحرای از طرف مشرق کربلا پس
چونکه جناب سیّد الشهدا و عترتش و اصحابش شهید شدند حرم
رسول الله را با ذلت و خواری تشنه و گرسنه اسیر کردند و اظهار ابا سرهای
نورانیه شهدا و در فلک سرهای نورانیه سر انور اطیب اقدس جناب

سید الشهدا را با نیزه‌ها زده بکوفه بردند پس من از آن صحرا بیرون آمدم و
قصد کردم جثه طاهره انور جناب سید الشهدا را دیدم که در لحاف
جوشن او را با مقراض سوراخ سوراخ کرده بودند تا آنکه بعد از شهادت او را
سلب و نهب نکنند پس آن برده در بدن اشرفش است و دیدم سراویل نیز
در بدن اطهر اقدسش است پس قصد کردم سراویل را تا آنکه تکه‌اش را بیرون
کنم پس دیدم بر تکه گرهها و عقدهای بسیار زده است پس شروع کردم
بگشودن گرهها و عقدها پس آنوقت با دست راستش او را گرفت
و زور آوردم هرچه قوت داشتم پس قادر بر تحریک آن دست مبارکش نشدم
پس خنجر را کشیدم از قطع نمودم و انداختم باز مرتبه دویم دست بردم برای
تکه آنوقت او را با دست چپش گرفت باز هرچه زور و قوة داشتم بعمل آوردم
و نتوانستم دستش را از آن تکه حرکت بدهم آنوقت او را نیز با خنجر قطع
کردم و انداختم و آنوقت یقین کردم که بمطلب رسیدم و خواستم تکه را بیرون
بیاورم آنوقت از پشت سرم صیحه و ضجه شنیدم و بسیار مرتعش شدم و
نزدیک شد هلاک شوم و دستهایم خشک شد و از طرف آسمان یکنور
ساقط شد و بر چشمم زده شد و گمان کردم که ستاره است پس بسرعت
خودم را میان قتلی انداختم و دیدم مردی محاسن سفید و نورانی آمد نزد
حلقوم جناب سید الشهدا نشست و خوب دقت در نظر کردم دیدم این شخص
رسول الله است و دیدم امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی را در خلف
رسول الله اند و بسیار از رجال نیز دیدم و لکن اظهار آنها را نشناختم و آنوقت مشاهده

کردم که جناب رسول الله دست بسوی کوفه دراز کرد و دستش را کشید دیدم
سر اقدس انور جناب سید الشهدا را در دست رسول الله پس آن سر انور
اطهر اطیب را بر آن جسد اشرف اقدس سوار نمود و او را نشانید فوالله
الذی لا اله الا هو دیدم که خود جناب سید الشهدا است زنده گویا هیچ
کافر او را ذبح نکرده است پس وقتیکه جدش را دید نداء کرد و گفت السلام
علیک یا جداه پس رسول الله فرمود و علیک السلام یا ولدی و یا ثمره
فؤادی بسیار دشوار و مشکل و گران است بر من که ترا باینحالت مشاهده
نمایم یا حسین چه شده است جسم نورت پاره پاره قطعه قطعه و استخوان
اشرفت کوبیده و گفت یا جداه چشمم و استخوانم باینحالت رسید بلکه خوب شد
است پس رسول الله صیحه عظیمه کشید گفت وا ولداه وا مهجة قلباه وا حسیناه
پس آنوقت پدرش امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود یا ولدی میبینم
محاسن شریف مبارکت از خون مصبوغ و مخضب شده و میبینم وجه
نورانی اشرف و اطهرت بخاک و ریگ و خون آلوده شده و میبینم مذبوح
شده مثل مذبوح شدن گوسفند پس آنوقت جناب سید الشهدا عرض کرد
و گفت بلی یا ابتاه شمر ضبابی لعنه الله تعالی از قفا سرم را جدا کرد پس امیر
المؤمنین بسیار گریه کرد و فرمود آه ای کاش از زمان حاضر میشدم و من
با اعدا مجادله و مقاتله میکردم و اظهار اهلاک میرساندم ای کاش این نور
چشمم جان من و روح من فدای تو میشد پس آنوقت مادرش فاطمه زهرا
پیش آمد و نزدیک آن مظلوم نشست و فرمود یا نور عینی آیا این چه نقل است

وچه مصیبت است جسم انور ترا در خاک و خون غلطیده در ارض کربلا
بے بینم و سر اقدس اشرف اطهر ترا در سر نیزه بلند شده مے بینم بقوه روح
و سمع و بصر من یا جد شده است که الی الان در ارض کربلا بغسل و کفن
مانده آه آه قبر تو از قبرهای ما دور افتاده است پس آنوقت ناصیه مبارکش
مالید بخون پسرش و ناصیه اش را مصبوغ و مخضب از خون پسرش
نمود صیحه و فریاد کشید وا ولداه وا حسیناه وا قتیلاه وا جد بلاه وا
غربتاه و ابنهار امیکفت و خون از روی انصدیقه طاهره عظمی جاری میشد
و میفرمود با بنطور ملاقات خواهم کرد خلاق عالمیان را و فاطمه زهرا این
مکالمات را میکرد و جدش و پدرش و برادرش در گریه و زاری و صیحه
و افغان بودند بعد از آن رسول الله دست دراز کرد و دو دست بریده
جناب سید الشهدا را بر داشت و اینطرف و آنطرف بر میگردانید و آه میکشید
و فرمود یا ولدی این دو دست را که قطع نمود پس عرض کرد یا جداه دو دستم
را جمال خود بریده پس رسول الله فرمود مراد و مقصود جمال چه بود که دستهایت
را قطع کرد عرض کرد یا جدا برای این تکه که در سراویل دارم پس هر وقت
دست دراز کرده میکرد بتکه پس تکه را با دستم میگرفتم تا آنکه منکشف العوره
نباشم و هر دست یکه تکه را میگرفتم او را قطع و جدا میکرد تا آنکه هر دو
دستم را قطع نمود پس چونکه غلبه و صیحه و ضجه شنید و آمدن شما را مشاهده
نمود خودش را میان قتلی انداخت از هیبت شما و از جهت ترسیدن از شما پس
رسول الله رو کرد بجمال و فرمود یا اخس الانام علیک لعنة الله الملک العلام

اینچه کار بود بر پسر غریب مظلوم عطشانم کردی حق تعالی روی ترا سیاه
کند و دو دست ترا قطع نماید در دنیا قبل از آخرت پس الجمال کافر ملعون
گفت یا جابر آنوقت شعور داشتم که دیدم دو دستم مثل عجین و خمیر شده
بر زمین افتاد و رویم را چه بینی مثل قالب قار است تمنی و ترجی از تو دارم
دارم دعا کنی زود بمیرم پس جابر میگوید او را مفارقت کردم و برخواستم
بعد از آنکه بر آن لعنت کردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس

و مقام چهارم

در اشاره کردن بجمله از امور مهمه پس میگوییم
مخفی نماند بر برادران اهل ایمان و محبان و شیعیان اصحاب اخلاص
و ایقان که باید در وقت شنیدن این قصه مذکوره بعوض اشک خون
از دیده جاری نمایند و لطمه بر سر زنند و صدر و سینه را بخراشند بلکه
بعوض لطمه سنگ و چوب بر سر و سینه زنند و صیحه وا حسیناه وا اماماه
وا سیداه وا غربتاه وا عطشاناه وا ذبیحاه را بملا اعلا و سکان سموات
و اهل جنان و اهل نیران برسانند زیرا این واقعه از وقایع بسیار فاقره
خمسه النجبار ابدر دا و رده است خصوصا قلب انور خود جناب سید الشهدا
و سرتا خود جناب سید الشهدا بلکه الخلیفه الله نعم سید و مولای
صحاب ناموس و غیرت است و در این مقام لطیفه دقیقه است که ذکرش لازم
است و آن اینست شخص ثقه عدل برای این احقر خدام جناب سید الشهدا
نقل کرد که یکشب از شبها جناب سید الشهدا را در عالم خواب دیدم و آن
حضرت را در مقام اظهار تلطفات و توجهات دیدم جرات و جسارت کرده

جمله از وقایع کربلا که قبل از شهادت روداده بود چنانچه در کتب مقاتل
یا در بعضی از آنها ذکر و ثبت شده است یک یک از الخلیفة الله میپرسیدم
باینمعنی عرض کردم فدایت شوم فلان واقعه اصل دارد و روداده است
الخلیفة الله تعم میفرمود بلی اصل دارد و متحقق است و باز عرض میکردم
فلان واقعه که در بعض کتب ذکر شده است آیا اصل دارد و محقق است تا آن
خلیفة الله میفرمود بلی اصل دارد و محقق است تا آنکه جملهٔ کثیره از وقایع
اخبار پرسیدم الخلیفة الله تعم در همه میفرمود اصل دارد و محقق است تا آنکه
عرض کردم فدایت شوم قضیهٔ جمّال لعنة الله تعم اصل دارد یا نه پس دیدم
وجه نور اقدس الخلیفة الله تعم رنگش پرید و آن عدل ثقه گفت که جناب سید
الشهدا گریه کرد با گریه تا کی شد و قدری الخلیفة الله ساکت شد و جواب نداد
آخر الامر فرمود بلی والله اصل دارد و محقق است لکن اینرا ذکر نکنید زیرا آن
ذکر کردن این واقعه بسیار بسیار حیا میکنم و خجالت میکشم و تا اینجا الشخص
امین عدل و ثقه ذکر کرد و خودش هم از ذکر اینمصیبت ساکت بود برای این
احقر نقل کرد و خودش از ذاکرین مصائب بود معلوم است که شخصی در عالم
خواب یکی از حجج طاهرین از محمد و آله المعصومین را بیند هر چند بصورت
یکسید جلیل القدر یا بصورت یک عالم ربانی و یا بصورت یک عادل و مؤمن
موحد و همچنین هر چند در صور غیر متناسبه طاهره طیبه مثل شیر یا مرغ
ذا جنحه پس یقین آن حجت حقتعالی را دیده است بشرطیکه در خواب یقین کرده
باشد این رسول الله صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه طاهرین معصومین است

زیرا

زیرا اخبار مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شده است از رسول الله
که فرمود من رآنی فی النوم فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی و کذا از طریق
خاصه باین مضمون نیز وارد شده است من رآنی فی النوم فقد رآنی و من
رأی احداً من اوصیائی فقد رآه فان الشیطان لا یتمثل بی و لا باحد
من اوصیائی یعنی هر کسیکه مرا در خواب ببیند پس بتحقیق مرا دیده است
و هر کسیکه یکی از آل طاهرین و اوصیاء معصومین مرا در خواب ببیند
پس بتحقیق او را دیده است زیرا شیطان رجیم قدرت ندارد که متمثل
بصورت من یا بصورت یکی از آل طاهرین و اوصیاء معصومین من باشد
و این احقر همچنین خواب معصوم را حجة میدانم حتی آنکه بنا براین گذاشته‌ام
که بقول معصوم در خواب اثبات حکمی از احکام شرعیه فرعیه میتوان کرد
و بعبارت واضحه کلام معصوم در خواب مثل کلامش در بیداری است
چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام در خواب بیکی از محبان و شیعیان
فرمود ان کلامنا فی المنام مثل کلامنا فی الیقظة و ایضاً مخفی نماند که
چنانچه از روایات کثیره مستفاد میشود اطفالیکه در کربلا ذبح شدند
جمعی بودند بلکه جمع کثیر بودند و منحصر بعلی اصغر و عبد الله بن حسن
مجتبی نبود و همچنین از این روایت جمّال لعین نیز اینمطلب مستفاد میشود
و در بعضی از مقامات سابقه نیز باینمطلب اشاره نمودیم و ایضاً مخفی نماند
که چنانچه مکرر بیان کرده‌ام که مقتضای اصول محکمه و قواعد متقنه طائفه
امامیه اینست که قضیه که صاحب کتاب تبر المذاب ذکر کرده است کذب صرف است

و دروغ

ودروغ محض است و ان اینست که سراویل جناب سید الشهدا او را نیز سلب
کردند پس اینکلام ازان عالم مخالف سنی موافق اصول مذهب شیعه نیست
زیرا او جمیع را خود جناب سید الشهدا در حدیث قضیه جمال لعین بیان
کرد و گفت یا جدا یا رسول الله تکه را با دستم کرفتم تا منکشف العورة در
صحرای کربلا نمانم پس همچنین حالا نیز میگوییم که گفتن و شنیدن امثال
اینکلام با اعتقاد یعنی استجیر بالله سراویل را نیز سلب نمودند و انخلیفه
الله تعالی بیسا تر ماند نزدیک بکفر است بلکه از یکوجه حکم بکفرش دور
نیست مگر اینکه جاهل باشد یا امر بر او مشتبه شده باشد سبحان الله
عجب از حال اکثر مردم که مناقب و فضائل و اثار و خواص و لایه کلیه و
مطلقه محمد و ال محمد را صلوات الله علیهم اجمعین میشنوند و نیز اینرا
اکثر شیعه دانند که معنی ولایه مطلقه اینست که محمد و ال محمد هر چه خواهند
حقیقتا او را خواهد خواست و حقیقتا ایشان را مظاهر اسماء عظمی و صفات
کبرای خودش قرار داده است یعنی مظاهر علم و قدرت و قوه و حلم و کرم و رحمانیه
و رحیمیه و غیر اینها از صفات کبری و اسماء عظمی با وجود این بکمر دستی که
اینغلط را همچنین نام بوط ذکر کرده است او را در سر منابر جمعی میخوانند
و دیگران گوش میدهند معاذ الله و استجیر بالله تعالی از اعتقاد کردن
بامثال اینکلمات **باب پنجم** در ذکر کردن اموریکه متعلقست بخون
انور اطهر اطیب جناب سید الشهدا روحی له الفدا خواه ان امور از ان قسم
باشد که در ضمن وقایعیکه رو داده است در روز عاشورا یا غیر روز عاشورا

متحقق شده باشد و خواه از ان قسم نباشد پس کلام درین باب در چند مجلس
و در چند مقام واقع خواهد شد **مجلس و مقام اول** در بیان
حال دماء طاهره نورانیه خلفاء الله تعالی یعنی محمد و ال محمد المعصومین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس میگوییم دماء ایشان اطهر اشیاء طاهره
و اطیب اجساد و جواهر نورانیات است و عقول کامله و الباب نورانیه
بر اینمدعا حاکم مثل شرع ساطع و ان او لا ایه محکمه است و انقول حقتعالی
در کتاب مجیدش انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و افاده ان اینمطلب را و شمولش بر مدعا ما نزد محققین علوم
و مدققین فنون در غایه وضوح است زیرا که این ایه وافی هدایه و شافی
دلالت چنانچه عصمة تامه کامله بلکه بهج استکفا برای محمد و ال محمد
المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اثبات میکند و همچنین
بسیار امور اثبات کند یعنی بسیاری اصول محکمه ملکوتیه و قواعد متقنه
نورانیه افاده میکند سبحان الله تعالی چه انصاف خوب کرده است و چه
بهج خوب فهمیده است بعض اکامل علما و اکابر عرفا اهل سنت امر ایه که
باینمقام مناسبت بلکه در غایه التصاقست و انقول انست که چنانچه این
ایه شریفه افاده مینماید عصمت محمد و ال محمد را صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین از جمیع معاصی و ذنوب خطاها و جرایم و همچنین تطهیر ایشان را
از هر نشنی و پلیدی جهالت پس نسبت دادن جهل بر ایشان از جهت و
جهالت ناشی میشود اینجا حاصل کلامش است فرین صد افرین بر اینکلام

باد اگر کسی سؤال نماید که جمعی از فقها اینمسئله را عنوان نموده اند و ظاهر کلمات ایشان اینست که مسئله طهارت دم محمد و آله المعصومین از مسائل خلافیه باشد نه از مسائل اجماعیه پس جواب میدهیم از این سؤال که بمحض احتمال خلاف رفتن در مسئله از مسائل خلافیه نخواهد شد سلمنا که اینمسئله اولا مختلف فیه بود و نظیر این در مسائل اعتقادات مسئله بقاء ارواح در عالم برزخ بعد از مردن و اینمسئله نیز در زمان علامه حلی رحمة الله و قبل از آن از مسائل خلافیه بود حتی اکثر متکلمین از عامه و خاصه بر آن بودند که عالم برزخ نیست زیرا روح امر عرضی است بمحض مردن فانی خواهد شد و امر عذاب و عقاب و ثواب و درجات منحصر است بما بعد حشر و نشر و قیامت و همین قول را خود علامه حلی اختیار کرده است و تخطئه کرده است هر کسیکه قائل ببقاء روح باشد در عالم برزخ ولکن مخالف در هر دو مسئله منقرض شد بحمد الله تبارک و تعالی و بعد از آن زمنه اجماع منعقد شد بر طبق ادله کثیره قاطعه ساطعه بلکه در کثرت از حد و احصا افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که ما حرف میزنیم بطهارت در مسئله دویم ببقاء ارواح در عالم برزخ و بودن ارواح از قسم جواهر نه از قسم اعراض و منعم و ملتذ شدن سعدا در عالم برزخ بانواع نعم و آلاء و اقسام مشتهیات و ملتذات و معاقب شدن اشقیا بانواع و اقسام عذاب و عقوبات بهرحال ادله مفیده طهارت خون محمد و آله المعصومین از آن اکثر است وارد نیست که بحد و احصا بیاید تا

باید چو بندهٔ رهروان مسیح
هرگز مباش صرف دران کیرداریان

احتیاج

احتیاج داشته باشد با استدلال کردن بخوردن یکی از صحابه خون حجامت رسول الله را و فرمودن آنحضرت که آتش جحیم بر بدن تو حرام شد ولکن دیگر عود مکن بمثل اینعمل بلکه تحقیق اینست که خون جمیع معصومین از انبیا و اوصیا طاهر است و چه خوب فهمیده است تحقیق اینمقام را آقا سید مهدی طباطبائی رحمه الله تعالی زیرا در منظومه فقهش فرمود **منظومه**

اکثر من الصلوة فی المشاهد خیر البقاع افضل المعابد والسر فی فضل صلوة المسجد قبر لمعصوم به مستشهد برشة من دمه مطهرة طهره الله لعبد ذکره

و جناب سید اجل این احکام را از یکحدیث صحیح فهمیده بلکه اینچه در این باب است و مضمون آن حدیث صحیح است و آن حدیث صحیح با بن بحسن قال قلت له ای للصادق علیه السلام انی لاکره ان اصلی فی مساجدهم فقال علیه السلام لا والله ما من مسجد الا و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فادوا فیها الفرائض واکثروا فیها النوافل مضمون اینحدیث شریف اینست که راوی ثقه عدل میگوید من عرض کردم بحضرت جعفر صادق علیه السلم که من مکروه میدارم یعنی خوشم نمیاید که در مساجد اینها یعنی مخالفین و اهل سنت نماز کنم پس آنحضرت فرمودند نه یعنی همچنین مگو والله در روی زمین هیچ مسجدی نمیباشد خواه کوچک و خواه بزرگ خواه او را از شیعیان کسی بنا کرده است یا از مخالفان و اهل سنت مگر اینکه اینمسجد بنا شده است در واقع و نفس الامر بر قبر نبی از انبیا یا بر قبر وصی نبی و همچنین وصی که او را

کوشید تا خلایق از خود شادمان کنید
بخشید جان و زندگی جاودان کنید

کشته

کشته اند و شهید کرده اند پس رسیده است بان بقعه که مسجد در ان بنا شده
است قطرهٔ از خون ان و بسبب رسیدن قطرهٔ از خون ان در سابقه عنایة
ازلیه مقدّر شد که ان مسجد باشد پس حقتعالی دوست داشت بسبب رسیدن
قطرهٔ از خون ان وصّی شهید بانجا که انموضع مسجد باشد و حقتعالی ارا
مؤمنین و مصلّین در انجا ذکر کنند پس اداء کنید ای شیعیان ما در مساجد
نمازهای واجبی را و بجا اورید در مساجد نوافل را پس میکویم مخفی نماند
که اینکه ذکر کرده ام ترجمهٔ اینحدیث شریف بود بنهج تفسیر الفاظ و بیان
فقرات ان و لکن در مقام فهم مطلب و مراد از ان باینطور باید کفت که
مقصود امام علیه السلام اینست که بنا مساجد در هرجا و در هر موضع
از بلاد و قری بلکه در صحراها و رؤس جبال از اعمال فاضله و مندوبه
مؤکّده است هرچند ان در غایة صغر و کوچکی بوده باشد و لکن تحقق
و ثبوت مسجد شدن یکقطعه از زمین در سابقه عنایة ازلیه همچنین مقضی
و مقدّر شده است که بدون بودن قبر نبی از انبیا در انجا یا بدون رسیدن
یکقطره یا یکذرّه از خون وصّی معصوم مقتول بانجا ممکن و میسّر و مقدور
نباشد پس در هرجا مسجد بنا شده است یا خواهد شد تا انقراض عالم
یکقطره از خون وصّی معصوم شهید رسیده است بانجا قبر نبّی از انبیا بوده
است پس اکر کسی سؤال کند که در اینحدیث شریف طاهر و مطهّر بودن خون
معصوم خواه وصّی ذکر نشده است پس چه طور جناب اجلّ و انبل سیّد
مهدی طباطبائی و همچنین خود استدلال میکند باینحدیث شریف نیز ظاهر

خوانیه باشد

ومطهر

و مطهر بودن خون معصوم پس در جواب اینسؤال میکوئیم که کویا
نشنیده یا نفهمیدهٔ عبارت مشهوره در السنه که میکویند الکنایه
ابلغ من التصریح زیرا که اینقدر و جلالت و علو رتبت ان زمینیکه مسجد
شده است بسبب ان یکقطره خون است بان رسیده است و هر زمینی
که خون معصوم بان نرسیده است مرتبه مسجد شدن و منزلت و شرافت
معبد شدن برای ان مقدّر نشده است ازین دلالت ابلغ و اکد
و اوثق و امتن کدام دلالت میشود و اکر میخواهی مطلب و مقصد ازین دو جهت
نیز اوضح و ابین باشد تامل و تدبّر کن در فقرهٔ که امام فرمود فاحبّ الله
ان یذکر فیها پس معنی این فقرهٔ شریفه اینست که حقتعالی دوست میدارد
بسبب شرافت قدر و علو منزلت و عظم درجه و احترام رسیدن یکقطره
خون از معصوم بانموضع که انموضع مسجد و معبد باشد مسلمین
و مؤمنین در انجا ذکر او را نمایند و افضل عبادات و اشرف قربات را
یعنی نماز را در انجا بعمل بیاورند پس کدام دلالت و دلیلی از ادلهٔ شرعیه
ازین دلالت ابلغ و اکد و اوثق بلکه اوضح و ابین و اصرح خواهد شد
زیرا که معلوم و اوضح است در نزد هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر ذی
شعور که حقتعالی هیچ چیز را از افراد پلیدی و زشتی و خباثت و نجاست
از هر نوع و از هر صنف بوده باشد دوست نخواهد داشت پس مطلب
بحمد الله تبارک و تعالی کالشمس فی رابعة النهار در حق خون جمیع انبیا
و اوصیا معصومین است اما خصوصیت خون سید المرسلین و خون ال

طاهرین

طاهرین و اوصیاء معصومین ان اشرف الاولین و الآخرین صلوات الله
وسلامه علیه و علیهم اجمعین پس از طاهر و مطهر بودن ان خونها اعظم
شان و علو مراتب و سمو قدر و احترام و خواص و لوازم نورانیه و صفات
و اثار ملکوتیه انها نه در مقامی و مکانتی و منزلتی است که صد هزار
امثال این احقر جلدی از جلدو کعاب کعاب کعاب کعاب انضعاف ان
خواص و لوازم و اثار بحیز تحریر و مقام حساب بیاورند هیهات هیهات
الهیهات با تفکر و تدبر مینماید که در اصول و قواعد نورانیه
ملکوتیه که بجمله از انها در ینکتاب اشاره شده است فهمیده اید که مقتضیات
و نتایج و ثمرات ان اصول چه چیز است پس حالا یک مثال برای توضیح
ذکر مینمایم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلا دما طاهره مطهره
نورانیه ملکوتیه جناب سید الشهدا که ان دماء شریفه که از زخمها و جراحتها
الخلیفة الله تعم و همچنین که از حلق مبارکش در وقت ذبح شدن ریخته شده
بود بکمرتبه ملاحظه میکنی می بینی بحکم اخبار صحیحه بلکه متسامعه متضافره
که ملائکه مقربین کروبیین ان دماء او بخون انها را جمع کردند در شیشهای
ملکوتیه و او را در عرش الهی مکنون داشته شده است و جمیع اسرار او را
حقتعالی میداند و خلفاء ان رسید المرسلین و اوصیاء المعصومین و همچنین
جمعی از ملئکه کروبیین مقربین و از جمله اسرار که گویا یکی این باشد که این دما
طاهره مطهره از جمله اسباب شفاعت سید المرسلین است بلکه اعظم و
اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعتست و گویا یکی نیز این باشد که این دما

مکنوزه و این خونها ذخیره شد در عرش زینت و ضیاء و نور افزای برای
جنات و اهل جنانست و از یکجهة ملاحظه میکنید که این دما نورانیه
ملکوتیه در بوی یکطشت بزرک در نزد سید المرسلین است و بعیون
اعدا و مخالفین یکقطره از ان میکشد کور میشوند و از یکجهة ملاحظه
میکنید می بینید و میدانید که دران دما در روز عاشورا با فردای روز
عاشورا افراد جماعات مختلفه و احاد و اصناف متشتته معشر طیور و جز
مرغان غوطه ور شد بنحوی که از اجنحه و پر و بال هر یکی از انها تا دو روز
مایسه روز با بیشتر خون میبارید و هر یکی قصد یک صقعی از اصقاع
کره ارض کرد و از بابت بخت و اتفاق در اثنای طیران و پریدن انطیور
اگر ذره از ان دما باصحاب امراض و اوجاع مزمنه که علاج نداشته
بود میرسید او را صحت بخش شده لباس زندگانی بران میپوشانید
و بهر موضعی و مکانی در وقت طیران طیور و پریدن مرغان قطره رسیده
در رسید انموضع و انمکان مسجد شده است یا مسجد خواهد شد بعد
انیزمان زیرا که معلوم است که این مساجد یکه در روی زمین باشد است
بعد از شهادت جناب سید الشهدا الی الان و انمواضعیکه بعد از
انیزمان مساجد خواهد شد تا انقراض نشأه دنیویه و همچنین انمواضعی که
مساجد بوده و لکن خراب و ویران شده و اثر مسجدیه در انها نمانده است
عدد همه انها از حد و احصاء بیرون بلکه بچندین لکوک و کرور معموره
و مخروبات انها رسید و چندین لکوک و کرور نیز بعد از این تا انقراض نشأه

دنیویه زیاد خواهد شد پس اینقضیه از حد و احصا افزون شدن بسبب
بسبب بنا بر تبور انبیا یا بر سیدن قطرات دما اوصیا مقتولین در
دست بلکه معقول نخواهد شد چنانچه سر همین کلام بر اصحاب تتبع
در احادیث و اخبار و سیر و تواریخ و اثار مخفی نخواهد بود پس امر
منحصر شود در این باب کثرة مساجد بنحوی که خارج از حد و احصا است
برسیدن خون جناب سید الشهدا بانمواضعیکه مساجد شده است و هم
چنین بانمواضعیکه مساجد بعد از این خواهد شد و کیفیت رسیدن
قطرات و ذرات دما نورانیه ملکوتیه یا بهمان طرحیست که اشاره شد
یعنی بهمه اینمواضع از تقاطر قطرات و ذرات دمائیکه در اجنحه طیور
و مرغان بود رسیده است خواه قطره بزرک و یا ذره از قطره یا باینطور است
که بجمله از اینمواضع بنهج مذکور رسیده است و بجمله از مواضع خاکهای
خون رسیده از ریاح و بادها باذن الله تبارک و تعالی متفرق کرده
بمواضع کثیره رسانیده است یعنی هم از قسم اول و قسم دوم بعد مساجد
که در دنیا هست و ایضا من بعد خواهد شد و بنهج اخر نیز بیان میکنیم
و ان اینست که هر موضعیکه بسبب قسم اول و قسم دوم برسیده است
پس باینموضع ملائکه مقربین از ان دما نورانیه ملکوتیه شعشعانیه
رسانیدند باذن تبارک و تعالی و حوله و قوته بلی انچه میماند در اینمقام
بجا سؤالیست که کسی سؤال کند و بگوید که چه قدر از جناب سید
الشهدا روحی و ارواح شیعته فداه خون در عرصه کربلا ریخته شده

بوده است که در یکمکان خاص یعنی مذبح و موضع شهادت رسیده
باشد نقد خون ریخته شده باشد که مثل بحر صغیر بوده باشد
و از حد افزون طیور و مرغان در ان بحر خون غوطه ور کردیدند
بعد بهمه اصقاع عالم از ان خون رسیده باشد مثلا در اسلامبول
که سی هزار مثلا مسجد کوچک و بزرک هست باید بهمه اینمساجد از ان
دما نورانیه رسیده باشد و همچنین قیاس بکن هر چه بلاد هست از بلاد
شیعه و اهل سنت بلکه در جمله کثیره از بلاد کفار نیز مساجد هست پس
میگوئیم جواب این سؤال بنهج حقانی فهمیده خواهد شد و همچنین تفصیل
و بیان در جلالت شئون و عظم مراتب و درجات و مقامات اینخون
یعنی خون سید الشهدا روحی و ارواح شیعته فداه بان بنهج تحقیق ملکوتی
و نورانی فهمیده خواهد شد پس باید هر یکی از اینمطالب عالیه نورانیه
ملکوتیه در مجلس مستقل و عنوان و مقام منفرد ذکر شود تا انکه از
فهمیدن اینمطالب شریفه شیعیان و محبان بهره مند شده فائز
بسعادات اخرویه باشند و انسب و اولی اینرا میدانم که قبل از بیان کردن
جمله از اسرار ملکوتیه برای کثرة خون ریخته جناب سید الشهدا در عرصه
کربلا خصوصا در مصرع انور اقدسش یک نظیر و یکمثال در اینباب
ذکر کرده باشم و ان نظیر و مثال نیز متضمن منقبت عظیمه از مناقب
ال الله و اهل بیت رسول الله بوده باشد

و این نحو ذکر منقبت عظیمه از منا قبال الله و اهلبیت در حقیقت تمهید مقدمه بوده باشد برای اسراء خون سید الشهدا از جهه کثره و همچنین از بعض جهات دیگر **مجلس و مقاد و مرسم** در بیان این منقبتیکه از باب تمهید مقدمه ذکر کرده میشود و آن و انحدیث بطریق طبیب و مسکنش در اواخر در بلده ری بود و عمر طویل کرده بود و عمرش از صد سال متجاوز بود پس آن نقل میکند که من شاگرد بختیشوع نصرانی فرنگی طبیب و حکیم باشی متوکل بودم و مرا بسیار دوست میداشت و مرا تربیت میداد پس یکروز بان بختیشوع حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین شخصی را فرستاده بود و فرمایش کرده بود که شخصی که اخص خواص اصحاب و تلامذهٔ تو بوده باشد او را بفرست بنزد من تا آنکه از من فصد نماید بختیشوع اختیار کرد مرا و گفت بمن پسر رضا علیهما السلام از من کسی خواسته است برای فصد کردن پس چون بختیشوع هر چند نصرانی بود ولکن اخلاص بخدمت الحجة الله و خلیفة الله تمام داشت و بمن تاکید بلیغ نمود در حفظ اداب در خدمت آنحضرت و گفت نیز یقین بکن که امروز در روی زمین کسی اعلم از آنحضرت نمیباشد و آن اعلم اهل زمین است پس البته حذر بکن که آنحضرت بتو اعتراض نفرماید در آن امریکه بتو امر خواهد کرد پس رفتم بدولت و میمنت سرای الخلیفة الله تم پس مرا فرمود تو در یک حجره از حجرات بیرونی باش تا آنکه ترا بخواهم پس در اول آنوقتیکه داخل

خانه آنحضرت شدم بنا بر عدد طبی و حساب نجومی نیز آن وقت خوبی بود برای فصد کردن پس در حجره نشستم تا آنکه وقت محمود و جیدی بنیبا خوب گذشت و آنوقتیکه مرا طلب کرد برای فصد آنوقت بنا بر عدد طبی و نجومی نیز آن وقت بد و غیر محمود بود برای فصد کردن پس امر فرمود برای احضار یک طشت بسیار بزرگ پس طشت بزرگ را ملازمان و غلامانش احضار نمودند و امر کرد مرا که فصد کنم از رگ اکحل پس فصد کردم و دم مطهر نورانیه بان طشت ریخته میشد تا آنوقتیکه آن طشت بزرگ لبالب پر شد پس آنوقت فرمود قطع کن و دست مبارکش را شستند و او را با یک چیز بست و امر کرد به بودن من در حجره پس نشستم در آن حجره پس ملازمان و غلامانش احضار نمودند برای من از اقسام طعام حار و بارد پس طعام خوردم و در آنجا ماندم تا وقت عصر پس آنوقت امر با حضار من فرمود و مرا خواست پس رفتم بخدمتش امر نمود باز بفصد کردن باز همان طشت بزرگ را خواست پس او را خالی کرده از دم طاهره نورانیه اولیه احضار نمودند پس امر فرمود بمن فصد کن پس فصد کردم و گذاشت تا آنکه خون مبارک طشت را مثل نوبت اول پر کرد تا لب و کنار طشت پس آنوقت امر فرمود بقطع کردن پس قطع کردم پس دست مبارکش را شستند و او را با چیزی بست پس امر فرمود بماندن و مکث نمودن من در آن منزل پس شب در آن حجره خوابیدم وقتیکه صبح شد و افتاب طلوع کرد مرا خواست و امر فرمود با حضار همان

طشت واورا خالی اوردند انوقت امر کرد بفصد کردن پس فصد کردم
دیدم اینمرتبه هرچه میاید مثل شیر تازه دوشیده شده است پس گذاشتم
میامد تا انکه طشت باز پر شد بلب طرفش رسید پس امر بقطع کرد پس
قطع کردم ودستش را با چیزی بست وانوقت از زیر رختهایش دستمال
بیرون اورد وپنجاه دینار یعنی پنجاه اشرفی با حیا وخجالت کشیدن
بدست من گذاشت وعذرخواهی فرمود ومنصرف شد که بحجره خانه
برود عرض کردم اقای وسید من خدمتی داری که بمن بفرمائی فرمود
بلی بسیار خوب مصاحبت نمای با انشخصیکه با تو مصاحبت میکند
از دیر عاقول پس رفتم بپیش استادم بختیشوع وقصه را از اول تا آخر
برای ان نقل کردم وان بسیار بسیار تعجب نمود وگفت حکما واطبا
اجماع واتفاق کرده اند براینکه در بدن انسان بیشتر از هفت من خون
نمیباشد وهفت من در جمله ابدان عظیمه وسمینه میباشد نه در همه بدنها
واعجب از همه انست که در دفعه سیم مثل شیر تازه دوشیده شده میامد
وبعدازان گفت که اینجه تو حکایت کنی از قضیه سر طشت بزرگ اگر
اینقدر از چشمه ومنبع اب بیرون بیاید باز خالی از تعجب نخواهد شد
پس بقدر یکساعت فکر کرد پس بعدازان من ولان سه شبانه روز کتب
حکما واطبا را خواندیم واستقصا در تتبع کردیم بلکه نظیر این کیمیای
در عالم واقع شده باشد اورا ببینیم پس ندیدیم که نظیر اینقصه یکمرتبه
در عالم واقع شده باشد پس بعدازان گفت امروز اعلم ناس بعلم طب در

میان

درمیان طوایف نصرانیه راهبیست که در دیر عاقول میباشد پس کتابت
باو نوشت ودران کاغذ ذکر نمود این قصه را از اول تا اخر وامر کرد مرا
سوار بغلش بشوم ودیر عاقول بروم نزد ان راهب پس شب بود سوار
بغلش شدم وقصد کردم دیر عاقول را وقتیکه رسیدم ان راهب در مثل
حصار وقلعه بود اورا صدا زدم وندا کردم تا انکه بر سر دیوار قلعه امد
وپرسید تو کیستی گفتم از اصحاب وتلامذه بختیشوع میباشم کاغذ
وکتابت اورده گفتم بلی پس زنبیل بریسمان بست وسر ریسمان را گرفت
وزنبیل را اویزان کرد بسوی من پس کاغذ را دران زنبیل گذاشتم و
زنبیل را ببالا کشید وکاغذ را خواند پس فی الفور از قلعه وحصار
نازل شد ودر را کشود پس گفت تو همان مردی میباشی که فصد کردی ان
شخص بزرگوار را گفتم بلی گفت طوبی بر مادر تو پس انوقت بغلش را
سرج گذاشت وسوار شد وتعجیل تمام مینمودیم در امدن بسوی سر من
رای تا انکه ثلث از شب مانده رسیدیم بسر من رای گفتم اول کجا
میروی ابخانه استاد من یا بخانه ان شخص بزرگوار گفت اول بخانه ان شخص
بزرگوار پس رسیدیم بدرخانه امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام
قبل از اذان صبح پس در را کشودند یکغلام سیاه بیرون امد گفت کدام
یکی از شما راهب دیر عاقول میباشد راهب گفت ان منم فدای تو باشم
غلام گفت از بغل نازل شو پس راهب از بغل نازل شد غلام بمن گفت
بغل خود ترا وهم بغل راهب را نگهدار ودست راهب را گرفت وداخل

اندرون شدند ومن در انجا زمام بغلها گرفته مکث و توقف نمودم تا
انکه صباح کردیم وافتاب بلند شد پس انوقت راهب از اندرون بیرون
امد در حالیتکه از بدنش پیرون اورده بود ثیاب نصرانیت را و انداخته
بود لباس رهبانیه را و پوشیده بود ثیاب سفید ولباس اهل اسلم
را و مشرف شده بود در دست حجة الله وخلیفة الله تعم لتشرف اسلام
پس بمن گفت حالا برویم بخانه استاد تو بختیشوع پس رفتیم بسوی خانه
استادم وچون استادم بختیشوع در قصر بود واو را از دور دید
از قصر باز گشد وشروع کرد بدویدن بسوی ان پس وقتیکه بان رسید
گفت چه باعث شد که ازدین خودت بیرون امدی گفت مسیح را یافتم
وملاقاة کردم واسلام اورده بدست مسیح بختیشوع گفتا یا مسیح را
یافتی گفت بلی نظیر او را یافتم زیرا که همچنین فصد کردن در عالم واقع
نشده است از احدی مگر یکدفعه از مسیح پس این شخص بزرگوار که حجة
الله وخلیفة الله است نظیر مسیح است در ایاتش وبراهینش پس منصرف
شد بسوی حجة الله وخلیفة الله تعم و اختیار خدمت وملازمت انحضرت
کرد تا انکه وفات یافت رحمة الله تعم **مجلس و مقاسیم** در بیان
اجمالی بعض امور حکمیه برای فهمانیدن مضمون اینحدیث شریف یعنی
برای فهمانیدن جمله از اسرار ان امریکه اینحدیث شریف متضمن انست
پس میگوئیم اولا باید اینمطلب مخفی نماند بر اصحاب ذهن وذکا وفهم
وفطانت واینمطلب در بیان اجمالی خلقة نبات وحیوان وانسانست

ارضفوه ارکان چهار یعنی عناصر اربعه پس عناصر اربعه وقتیکه ممزوج
شود بیکدیگر باذن حقتعالی وتاثیر کنند در انها قوای عالیه فلکیات
وبسبب اعتدال مزاجی که پیدا کردند خارج شوند از صرافت تضادیکه
میان انها بود مثل تضاد حرکات یا برودت وتضاد یبوست با رطوبت
وخارج شوند ایضا از تعصب و تعاند که بسبب ان قابل فیض رحمانی
نبودند پس اول فیض که میرسد قبول کردن انها است اثری از اثار حیوة
پس انوقت افاضه میشود از قبل فیاض علی الاطلاق وحقتعالی جنود ربانیه
وحقتعالی صورتیکه حفظ کننده ان ترکیب باشد واو را صورت معدنیه
اطلاق میکنند مثل معادن طلا ونقره والماس ویاقوت وزمرد و
لعل وزبرجد وهمچنین سایر معادن پس بعد از انمرتبه که امتزاج اتم
واکمل شود بنحویکه اعدل باشد واقرب بوحدت وجمعیت باشد اثر اخر
از اثار حیوة بران افاضه خواهد شد وان بلاشک وشبهه اشرف خواهد
شد زیرا این اثر نفس نباتیه غذاء قبول کردنست وهمچنین نمو وتولید
قبول کردنست پس اشرف خواهد شد از اثر اول زیرا که شان ان محض
حفظ صورت نوعیه بود پس بعد از این اگر مزاج اتم واکمل وافضل حاصل
شود بنحوی که میلش زیاد باشد بوحدت خالصه پس اینوقت چنانچه این
ممزوج مرکب استیفا نموده است وجمع کرده است درجات معادن ونباتات
را پس همچنین اماده ومهیا خواهد شد برای قبول اصل حیوة یعنی افاضه
میشود بران از قبل فیاض علی الاطلاق نفس حیوانیه شاعره متحرکه بالاختیار

وارادة پس در ینوقت برای آن نفس حیوانیه دو قوة خواهد شد قوة
مدرکه وقوة محرکه وبراین تاویل کرده اند یعنی جمعی از علما عرفا کلام
حقتعالی را در آیه وجائت کل نفس معها سائق وشهید پس قوه مدرکه
منقسم میشود بحواس خمسه ظاهره یعنی بحواس پنجگانه ظاهره والها
قوة باصره وقوة سامعه وقوة ذائقه وقوة شامه وقوة لامسه است
وایضا منقسم بحواس پنجگانه باطنیه والها قوة حس مشترک وقوة
خیالیه وقوة متصرفه وقوة واهمه وقوة حافظه است ولکن اینها
بهمکی وتمامی یافت نمیشود مگر در حیوانات کامله واما قوة محرکه
پس آن دو قسم است قوة باعثه است وقوة فاعله اما قوة باعثه دو شعبه
دارد یکش قوة شهویه است ودیگر قوة غضبیه است واما قوة فاعله
شانش جذب وکشیدن وتار است وهمچنین شانش ارخا وسست نمودن
او تار است والات این قوة فاعله در این شغل وشانش اعضا پیست که منشعب
شده بعضش از دماغ وبعضش از نخاع وحقتعالی نخاع را در زیر دماغ
خلق کرده است وحامل جمیع این قوای پنجگانه ظاهریه وپنجگانه باطنیه
روح بخاریست واورا طبی وطبیعی نیز میگویند وحقیقت آن ابخره لطیفه
لطیفه است که از اغذیه حاصل میشود وبعبارت واضحه اینست که از اجزا
لطیفه غذا آنها ابخره لطیفه حاصل میشود یعنی خون وبلغم وصفرا وسودا
پس ابخره لطیفه را ارواح طبیه وطبیعیه مینامند ومنشأ ارواح طبیعیه
قلب حیوانست خواه انسان باشد چنانچه منشأ ومنبت جمیع شریانات

قلبست

قلبست وجمیع شریانات یعنی رگهای مجوف پر از ارواح وخون است اما
ارواحش بیشتر وخونش کمتر واما اورده که منبت ومنشأ آنجگر است
آنها نیز پر از خون وارواح است ولکن بعکس شریانات یعنی که اورده
که آنها نیز رگهای مجوفست خونش بیشتر است وارواحش کمتر است واما
اعصاب که منبت ومنشأش دماغست ونخاع وهمه اعصاب مصمت اند وهیچ
مجوف ندارند مگر یک عصب مجوفست واورا ملتقی النورین برای دو چشم می
نامند بهر حال روح بخاری فیاض علی الاطلاق وحق سبحانه تعالی
خلیفه نفس خلق کرده است واورا از جانب نفس بسوی بدن واعضاء
بدن رسول وسفیر قرار داده است وچون قلب که منبت ومنشأ روح
بخاری حار عزیز است وبشکل صنوبر است وصوت قلب وفؤاد معنوی
است وقتیکه در غایت لطافت شد بنحویکه مشابه شد بجرم فلکی
پس آن وقت استوا روح نطقی یعنی محل استوا نفس ناطقه مدرک
کلیات خواهد شد وآن در کتاب الله تعالی وسنت واحادیث خلفا
تعم قلب وفؤاد ولب وعقل وروح انسانی ونفس انسانی وارد شده
واورا حقتعالی بسبب شرافتش واختصاص خلقش بقدرة حقتعالی
بدون اسباب ووسایط در میان اضافه بخودش فرمود در آیه وافی
هدایه فاذا سویته ونفخت فیه من روحی پس چنانچه در انبیا
ومرسلین واوصیا ایشان علیهم الصلوة والسلام نفوس وارواح
انسانی بنحو اکمل واتم واعدل میشود همچنین قوای پنجگانه ظاهریه

وقوای پنجگانهٔ باطنیهٔ ایشان نیز بنهج اکمل واتمّ واعدل میبشود بلکه
اینکلام در قلوب ایشان که منبت شریانات ومنشأ حیوة است و
همچنین در اکباد ایشان که منبت اوردة ومنشأ خونست نیز جاری
میشود واما غیر انبیا واوصیأ معصومین پس درجات متفاضله
آنها ومراتب متفاوته آنها درینمقام بحدّ واحصا نمیاید واما تحقیق
حالی درینمقام بالنسبة باصحاب ولایة مطلقه وخلافت کلیّه یعنی بالنسبة
بسیّد المرسلین وآل طاهرین ومعصومین آنحضرت صلوات الله و
سلامه علیه وعلیهم اجمعین پس آن بنهج دیگر است یا بمعنی جلالت وعظمة
وشرافة ارواح کلیّه ایشان ونفوس قاهرهٔ ایشان وهمچنین کلام
در قوای باطنیه وقوای ظاهریه وقلوب واکباد وسایر اعضا و
اجزاء ابدان ایشان نه بحد نیست ونه در مقامی است که حساب وکتاب
انس وجان جدّی ازجد ورکعات کعاب آنها را ما دام العمر والحیوة بحیز
تقریر وتحریر بتوانند بیاورند هیهات هیهات کجا میسّر وکی مقدور
میشود برای احدی از انس وجان یا از اهل عالم ملکوت احاطه بفضیلت
وشئون قطرهٔ از بحار وقوامیس وادراک حقیقت ذرّهٔ از اشعّهٔ شعشعانی
شموس مراتب ودرجات وشئون خلافة کبری وولایة مطلقه وبیان این
مطلب بنهج اختصار واجمال آنست که انسان کبیر وکامل آنست مقصود اصلی
وغرض اقصی باشد در ایجاد وابداع حقتعالی عالم ملک وعالم ملکوت
را وآنست خلیفة الله تع در تصرف وولایة وحفظ ورعایت وبر انخلق

پوشانیده حقتعالی خلعتها جمیع اسما وصفات عظمی را ای با عتبات مطهّره
واو را متمکن کرده در مسند خلافة وبان القاء کرده مقادیر امور را
تنفید فرموده تصرفاتش را در خزائن ملک وملکوت ومسخر نموده
جمیع خلایق را برای حکم وجبروتش پس اینها که اشاره نمود از آیات
وبیّنات وشواهدش براهین عقلیهٔ قاطعه وادلّهٔ شریفه ساطعه
است بهر حال در هر عضو وهر جزء از اعضا واجزاء انسان کبیر
وکامل هزاران برهان تام وقاطع هست وبرای توضیح وبیان اگر نما
خواسته باشید بگوئید که جناب سیّد المرسلین برهان چشم مبارکش
آنچیز است که خودش فرمود لا تسبقونی بالرکوع فانی اراکم من خلفی
کما اراکم من امامی یعنی سبقت نکیند بر من در رکوع بدرستیکه من
شما را می بینم از خلف چنانچه که می بینم از پیش وبرهان بصرش آنچه
حقتعالی فرموده ما زاغ البصر وما طغی وباز خود رسول الله فرموده زویت
لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها یعنی حقتعالی طی کرد وپیچید
کرهٔ زمین را برای من ونمود بر من جمیع مشارق وجمیع مغارب کرهٔ ارض
را وبرهان سمع شریفش آنچیز است که خودش بان اشاره فرموده اطت السماء
وحق لها ان تاط لیس فیها موضع قدم الا وفیه ملک ساجد او راکع
یعنی آسمانها صدا کردند وسزاوار است که صدا کنند زیرا نیست در آنها
موضع قدم مگر در آنجا ملکی هست ساجد است یا ملکی هست راکعست
وبرهان شمّش چنانچه در مقام اظهار شوق بملاقات اویس قرنی بعد

اظهار واقع فرموده است انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن و برهان دو شوقش
چنانچه فرمود است ان هذا الذراع مسموم یعنی این ذراع گوسفند
که مشوی و کباب شده است مسموم است و برهان لمسش چنانچه فرموده
است وضع الله یده بین کتفی فاحسست برده و برهان زبان مبارکش
چنانچه حقتعالی فرمود وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
واما برهان بصاقش یعنی آب دهن مبارکش اینچنین است که جابر روایت
کرده است که میگوید در روز خندق رسول الله فرمود یا جابر
خمیر خود نان نپزید و دیگچهٔ گوشت را از سر آتش پایین نیاورید تا
من بیایم پس میگوید رسول الله تشریف آورد بخانهٔ من و آب دهن
انداخت بخمیر و همچنین بدیگچهٔ گوشت پس قسم بحقتعالی یاد میکنم که
قریب هزار نفر نان و گوشت و آبگوشت خوردند و همه سیر شده و بر
کشتند و دیگچهٔ ما بهمان حالت اولی خودش بود و چیزی از آن کم
نشده بود و خمیر ما نیز بهمان حالت اولی خودش باقی مانده بود و
گویا چیزی از آن نان نپخته بودیم واما برهان تفلش آنست که چشم امیر
المؤمنین در روز خیبر رمد شدید داشت پس بچشمش تفل انداخت فی
الفور رمد زائل شد و بعد از آن امیر المؤمنین مادام الحیوة رمد بدرد
چشم ندید واما برهان دستش پس حقتعالی بآن اشاره فرمود در آیهٔ
هذا آیة وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وایضا ذکر تسبیح نمودن سنگها
ریزه در کف مبارکش واما برهان انگشت مبارکش آنست که اشاره نمود ماه

پس ماه دو قطعه شد و ایضا از میان انگشتهای مبارکش آب بنوع میکرد یعنی
بیرون میآمد مثل بنوع کردن آب از چشمهٔ پر قوة و خلق کثیر از آن آب
خوردند سیراب شدند واما برهان صدر مبارکش آنست که حقتعالی
در آیه وافی هذا آیة الم نشرح لک صدرک بآن اشاره فرموده وایضا
برای صدر مبارکش صدا بود مثل صدای دیگ بجوش آمده واما برهان
قلب مبارکش و انوار مقدسش آنست که وقتیکه میخوابید چشمهایش
میخوابید و قلب انورش نمیخوابید ممکنست بر این اشاره شود قول
حقتعالی ما کذب الفؤاد ما رای و بالجمله امثال و نظایر این براهین
و نظایر این براهین در مظاهر وجود مقدسش اکثر و ازید از آنست که
بحد و احصا بیاید واما براهین مطاوی وجود مبارکش و قوای مستوره
اش پس آنها نیز اکثر و ازید از آنست که حساب و کتاب جمیع انس و جن قلیلی
از آن ضبط نمایند و بجز تحریر و تقریر بیاورند پس در این مقام بچند ما
اکتفا مینماییم پس برهان قوة علم اش نهجی است که امیر المؤمنین اشاره
بآن فرمود و گفت علمنی رسول الله الف باب من العلم فاستنبطت من کل
باب الف واما برهان قوة محرکهٔ علمیه اش در عروج نمودن آن بزرگوار
بجسد مبارکش باقصی عالم سموات یعنی بسدره و بروج مقدسش بمقام
قاب قوسین او ادنی واما برهان عقل عملی اش آنست که حق تعالی در
آیهٔ وافی هذا آیة انک لعلی خلق عظیم بآن اشاره فرموده ایضا خود آن بزرگوار
فرموده است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پس چنانچه جناب سید المرسلین

که صاحب نبوه مطلقه است و این براهین مذکوره بلکه صد هزار امثال این
براهین را اعضا و اجزاء و قوای ظاهره و امور مستوره وجود مقدس
اش حاوی و جامع اند لیس هم چنین است کلام در ال طیبین طاهرین
و اوصیا معصومین ان بزرگوار صلوات الله و سلامه علیه و
علیهم اجمعین زیرا که ایشان هستند اولیاء الله و خلفاء الله و
حجج الله تعالی و ایشان هستند اصحاب ولایت مطلقه و خلافه
کلیه پس هر شخص مومن که متدبر و متفکر باشد و سراج نور ایمان
شعشعانی در ظلمات وهام و افکار ضیا بخش و نور انداز ان باشد
مستبعد و مستغرب نخواهد شمرد کثرت خون و کیفیت لون و رنگ
شیر را در قضیه فصد کردن و رگ اکحل زدن امام حسن عسکری
علیه السلم بلی بعد از اذعان و اقرار و اعتراف بمضمون این حدیث شریف
ضرر و عیب ندارد که ان مومن منور قلبش بنور ایمان ببعض اسرار این
حدیث شریف عالم و مستبصر باشد بسبب پرسیدن از عالم علیم ربانی
و فاضل عارف حقانی پس می گوییم بحول الله و قوته تع در مقام بیان
بعض از اسرار مضمون الحدیث شریف که جمیع حقایق اسرار مسائل
غامضه و امور دقیقه رقیقه همگی و بالتمام در نزد حق تعالی و خلفاء الله
و حجج معصومین ان میباشد و لکن برای علماء اکامل و فضلاء افاخم
که اعمار خودشان را صرف در تحصیل علوم حقانیه و معارف ربانیه کرده اند
و برای وصول بمقامات عالیه ریاضات بسیار کشیده اند جایز است که متعرض

بیان جمله از اسرار در جمله از مقامات باشند بلکه نظر ببعض جهات
و حیثیات در جمله از مقامات این قسم از تعرض لازم و واجب باشند
پس حالا شروع ببیان کرده میگوییم که چون قلب صنوبری الخلیفة الله
و حجة الله الکبری یعنی امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلم عضوی
از اعضا جسد و بدن شریفش و محل استوا روح نطقی و نفس نورانیه
کلیه قاهره ان حجة الله و خلیفة الله تع است پس این قلب نور عین الحیوة
و منبع فیوض و افاضات الهیه خواهد شد خلط خون و ماده الجزء لطیفه
یعنی ارواح طبیعیه که از قلب منشعب میشود عین ماده حیوة و زندگانی شد
و چون جمیع فیوض و قاطبه نعم و الاء از حق تبارک و تعالی بجمیع خلقش
بسبب خلیفة الله تع و بواسطه حجة الله الکبری میرسد خصوصا فیض
حیوة و نعمت زندگانی بر اصناف حیوانات و بر افراد بنی ادم و وجود
و تحقق این فیض موقوفست بر مشیه و اراده خلیفة الله تع پس در قضیه
فصد کردن و رگ زدن خلیفة الله و حجة الله الکبری امام حسن عسکری
علیه الصلوة و السلم بان کیفیت مذکوره اشاره میشود براینکه ابدان
و اجساد اصحاب خلافه کلیه و ولایه مطلقه مثل ابدان و اجساد
سایر مردم نیست زیرا اخلاط اربعه یعنی خون و بلغم و صفراء و سودا
و همچنین روح بخاری حار غریزی در ابدان و اجساد سایر مردم از اغذیه
و اشربه میشود و باعث زیادتی خلط خون جمله از اشربه و اغذیه
میباشد و همچنین زیادتی در سایر اخلاط و اما امر در ابدان و اجساد نفوس

خلفاء الله وحجج الله تع بطور اخر وبنهج دیکر ملکوتی است بلکه بنهج
سرّ از اسرار غامضه است چرا باین نهج نباشد که ابدان شریفه خلفاء الله
تع واجساد طیّبه ایشان ماده اش از صفوة طینتی است که از ان طینت
ارواح اخیار وابرار ومؤمنین خلق شده است پس مقداریکه مشیّت
واراده خلفاء الله واولیاء الله تع قرار کیرد پس باینمقدار از منبع الحیوة
وعین الفیوض که قلوب ایشانست خون مثل فواره میجوشد ومیاید
خصوصًا در مقام اراده انتقام کشیدن از اعدا واما سرّ امدن خون بلون
ورنک شیر سفید در فصد ورک زدن در مرتبه سیم خلیفة الله تع
امام حسن عسکری پس اشاره برانیست که چنانچه هر عضوی وهر جزوی
از اعضا واجزاء وابدان واجساد خلفاء الله واولیاء الله تع خصوصًا
قلوب واکباد ایشان منبع الحیوة وعیون الوجودات والافاضاتست
پس همچنین هر عضوی از اعضا ابدان واجساد ایشان معدن العلوم والمعانی
ومخزن الحقایق والصور است بنا برین همیشه تعبیر از شیر بعلم میشود وبعبارت
واضحه بیان اینست انّ حقیقة العلم واللبن الحلیب حقیقة واحدة وتعدد
الصور انما بحسب النشات والعوالم پس حالا میکوئیم که چون اینمطالب
رشیقه نورانیه واین اسرار لطیفه ملکوتیه بیان شد باید اشاره
کنیم بوجوه واسرار این نحو فصد کردن ورک زدن خلیفة الله تع امام
حسن عسکری علیه الصلوة والسلام یعنی تعلق مشیّة واراده انحضرة الله
باین نحو وباین کیفیت خون در کثرت وغیر ذلك پس میکوئیم فائده اول در بین

قضیته

قضیته اینست که حجة الله تع خواست اشاره کرده باشد باصول نوریه سنیه
وقواعد ملکوتیه یعنی بان اموریکه بیان شد وبعبارت اوضح اینست
که خلیفة الله تع اراده نمود که ارشاد وهدایه کند بفهمیدن معنا خلافت
کلیّه وولایة مطلقه وشناختن اثار وخواص ولوازم این نحو از خلافت و
ولایة وایضًا ارشاد وهدایة نمود مردم را باصاحبان همچنین ولایة
وخلافة باینمعنی که صاحبان همچنین ولایة وخلافة سیّد المرسلین
وال طاهرین واوصیاء معصومین ان بزرکوار هستند صلوات الله
وسلامه علیه وعلیهم اجمعین فائدهٔ دوّیم انست که چون دعنا
ازلیّه همچنین مقدّر شده بود که برهان قاطع ودلیل لامع ساطع
وایمان اوردن انمرد عاقبت بخیر یعنی راهب بر عاقول این نحو فصد
کردن ورک زدن خلیفة الله امام حسن عسکری باشد نظر بمناسبتی
که کذشت یعنی نظر بعلم راهب که همچنین فصد در عالم یکمرتبه برای عیسی
روح الله شده است پس خلیفة الله تع امام حسن عسکری مشیّة واراده اش
باین قرار کرفت که کثرت خون لون خون طشت سیم باین نهج باشد که
کذشت تا انکه راهب مشرّف شود بشرف اسلام وایمان فائده سیم اینست
این نحو ایات ساطعات وبیّنات لامعات تاکید وتشدید وتایید نماید
ان ایات وبیّنات ودلایل وبراهین را که از سیّد المرسلین وال طاهرین
واوصیاء معصومین ان بزرکوار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم
اجمعین واقع وصادر شده بود پس حقیقت دین اسلام وهمچنین طریقه

امامیه

اماميّه از امور میشود در نزد همه اهل ادیان و ملل و همچنین در نزد
همه اصحاب مذاهب مختلفه کالشمس فی رابعة النّهار اگر بنا بر انصاف
بگذارند و بیان این انست که این قضیّه مکاتبات و مراسلات بختیشوع
نظر بغرابت و طرافتش بنصاری بلاد و بقاع خواهد رسید و همچنین
مکاتبت و مراسلات راهب مهتدی و جدید الاسلام نظر بلزوم
ارشاد و وجوب هدایة ناس لیهلك من هلك عن بیّنة و یحیی من حیّ
عن بیّنة فایده چهارم انست که اشاره کرده باشد خلیفة الله تعم باینکه
مثل این نحو فصد کردن و رك زدن یعنی در مقام کثرة خون و کیفیت
لون و رنك در عالم یکمرتبه واقع و صادر شده است در بعض کامل
و افاضل انبیا یعنی عیسی روح الله نظر بسابقه و مسارعتش در اذعان
و قبول نبوّة مطلقه سیّد المرسلین و در اقرار و اعتراف بخلافت کلیّه
و ولایة مطلقه آل و اوصیا سیّد المرسلین صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین پس باید این فایده را بسبب خبر دادن راهب مهتدی
عاقبت بخیر به بختیشوع و غیر آن از طوایف نصاری و عیسویه ملاحظه
نمود فایده پنجم انست که خلیفة الله تعم و حجّة الله تعم خواست که دفع استبعادات
و رفع استغرابات و استیحاشات مردم نماید یعنی در قضیّه کثرت خون جناب
سیّد الشهدا روحی و ارواح شیعته فداه چه کثرتی و چه بسیاری کثرتیکه
در مقام باشد که طیور و مرغان هوا که زیاده از عدد و احصا باشند همگی
در مصرع و مذبح ان امام مبین مظلوم غوطه ور کردند در دریای خون پس

هر یکی از انها بیکطرف و بیك صقع از اطراف و اصقاع عالم پرواز کنند
و از تقاطر و تماطر دماء منوّرة از اجنحه انها قطرات بسیاری از بقاع از کره
ارض و سطح روی زمین برسد بنحوی که بعد از انزمان الی الان مساجدیکه
در عالم بنا شده است خواه مساجد کبار باشد و خواه مساجد صغار
و بعد از انیزمان الی انقراض عالم مساجدیکه بنا خواهد شد از صد
کرور بیشتر خواهد شد پس در هر یکی هر یکی از مساجد یکقطره
از خون انور اطهر اطیب ان امام مظلوم رسیده است اه اه وا ویلاه
وا مصیبتاه وا اماماه وا مظلوماه وا ذبیحاه پس مقدار خون انور اطیب
اطهر در مصرع و مذبح ان امام مظلوم روحی له الفدا بچه حد و بچه
وزن بوده است اه اه صد وا ویلا هزار وا مصیبتاه الی الان در کثرت
خون انور اطهر اطیب ان امام مظلوم روحی له الفدا حرف میزدیم خون
مصرع و مذبح بود که طیور مرغان هوا در ان غوطه ور گشته بودند اما
خونیکه از جراحتها و زخمهای ان مظلوم که در میدان مقاتلات و مجاهدات
در مدت نزدیك سه ساعت یا بیشتر یا کمتر نظر بان تحقیق که روز عاشورا
هفتاد دو ساعت بود در عرصه کربلا ریخته شده بود وا اماما
وا مظلوما وا غریبا و خون فصد و رك زدن خلیفة الله امام حسن عسکری
نهایت مرصد پنجاه من تبریزی بود نظر براینکه طشت بزرگ در عربستان
پنجاه من تبریزی بلکه شصت من میگیرد پس نهایتش را صد هشتاد من
فرض کنید اما خون ان امام مظلوم روحی له الفداء که روز عاشورا در

کربلا ریخته شد خواه در مصرع و مذبحش بود و خواه در میدان مقاتله
و مجاهده اتش ریخته شده بود بمقدار ضعف ضعف ضعف خون امام
حسن عسکری میشد و سایر توضیحات و بیانات بعد از این انشاء الله
ذکر خواهد شد **مجلس و مقام چهارم** در بیان و توضیح امر مهم
و مطلب عظیم پس مخفی نماند که کثرت و بسیاری خون انور اطهر در
مصرع و مذبح سه چیز سبب اش بوده است سبب اول این بود که چون
ان امام مظلوم روحی له الفدا در خاک کربلا افتاده بود در غایت
ضعف و بیطاقتی بود پس در انوقت غوغا و ضجه از لشکر کفار میشنید
و میخواستند هجوم ببرند بخیام ال الله تعم و حرم رسول الله و الخلیفه
الله تعم و سلطان قروم و روسا اصحاب عزت و ناموس کاه باز انور کاه
با صدر و سینه حرکت میکرد و بانك و صیحه بر انکفار میزد و از شدت
غضب و تاثر قلب انورش از عدم قوه و قدرت بمجاهدات کفار و حمایة
ال الله تعم و حرم رسول الله پس خون قلب هیجان و فوران میامد و میجوشید
و سیلان میکرد و میریخت بان چشمهای زخمها و عیون جراحتها بمنابه
هزری برزکی سرداده شده بمانند عیون و مجاری چشمها از آب خشك شده
پس انوقت مصرع اشرف پر از خون انور اطیب شد اه اه و اویلا و اشهیدا
و اماماه و اذبیحاه اید لشبوز و ایجکر کداخته شو از ذکر کردن سبب دویم
و ان اینست که چون انمظلوم روحی و ارواح شیعته له الفدا بخاك
و ریك کرم کربلا افتاده بود از چهار طرف لشکر کفار بان ریختند و بسیار

این خون کرد که ... چه جای ... کیست

در صنعت کرد دعوا ... خدا ... کیست

بسیار در همانحالت نیز ضربات سیوف و طعنات رماح و زخمهای سهام
بانخلیفه الله تعم امام مظلوم رسانیدند بلکه چند مرتبه از اطراف و جهات
اربعه نیزه پیچ کردند پس مصرع اشرف هزری شد پر از خون انور اطیب
سبحان الله تعم چند شب قبل برین که امشب شب جمعه یازدهم شهر
رمضان المبارك است در عالم رؤیا دیدم در جائی هستم و در انجا نیزه
داران بسیار ایستاده اند بنهج نیزهای نظام فوج سربازیس اطفا بطور
جمعیت و بقاعده نیزه پیچکردن هجوم اوردند و داخل یکخانه یعنی یك
اوطاق بنهج سرداب و زیر زمین بود پس از بعض حاضرین پرسیدم مقصود
اینها چیست و چرا باین نهج داخل این اوطاق شدند یا در ان اوطاق
کسی هست کفت بلی در انجا شخصی غریب مظلوم هست میخواهند او را نیزه
پیچ کنند بکشند کفتم ان شخص غریب در نزدش اسلحه حرب و جنك هست
تا انغریب مظلوم با ینقوم مجاهده نماید و بقدر مقدور از ین ظالمین
بکشد کفت اسلحه حرب و جنك الان ندارد کفتم سبحان الله تعم اینشخص
را فتم میدهم بحق تعالی بکو و بیان کن این شخص غریب مظلوم کیست معین
و نه یار و یاور دارد و نه اسلحه جنك که دشمنانرا از خودش دور کند و بقدر
مقدور از ین ظالمان بکشد پس چه طور خواهد شد کار انمظلوم کفت
نمیدانی که اینغریب مظلوم که خواهند نیزه پیچ کنند و بکشند کیست
کفتم نه والله کفت اینغریب مظلوم نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی
و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین و الحسین مظلوم جناب سید الشهدا

از زاده شد سلطان کربلا ... ذره ... ۲۸

زاینده دل کربلا از غم جهان ... کیست

است پس بسیار مضطرب شدم وتزلزل براندامم مستولی شد از خواب بیدار شدم وچون درین ایام ولیالی امور متعلقه بخون انور اطهر امام مظلوم را مینوشتم دانستم که اینخواب از قبیل رؤیا صالحه ولطفات وشارقات غیبیه است پس چنانچه از اخبار استفاده میکردم اسباب کثرت خون مصرع شریف را همچنین رؤیا صالحه نیز در طبق ان شد وعلم الیقین زیاده شد عین الیقین شد وبسیار می شد که محظورات و همسات قلبیه عارض شده سبب کثرت خون مصرع شریف وبحمد الله تبارك وتعالی الان همه اینها زائل شد وبعد ازین انشاء الله تعالی عارض نخواهد شد اما سبب سیم در تحریر ان قلم ودست یارای نمیکنند اه اه واویلا واماماه وسیداه وازمحاه چه طور بنویسم اه اه پس مذبوح شدن ان مظلوم مثل کبش از حلق ومنحور شدنش مثل شتر قربانی از کودال سینه هر چند همین امر مذکور بنفسه وبتنهائی باعث کثرت وبسیاری خون زائد از حد افراط نمیشد ولکن این سبب سبب دیگر داشت پس ان باعث بر زیادتی خون شد بنحویکه بسیار بسیار از حد افراط تجاوز نمود وان سبب این بود که در وقت شهادت یعنی در وقتیکه شمر ولد الزنا در عرش اعظم الهی یعنی در صدر انور اقدس الخلیفة الله تعالی نشسته بود در حالیتکه محاسن مبارکش بدست ان کافر بود وان کافر ولد الزنا خواست خاك بر سر عالم وعالمیان بریزد جمیع نسوان طاهرات معصومات وبنات فاطمیات بمصرع شریف دویدند

وانحالت را مشاهده نمودند شروع کردند بر گریه وزاری وناله وفریاد وصیحه وافغان پس در انحالت از مشاهده نمودن ان مظلوم حالات حرم محمد مصطفی وعترت علی مرتضی وفاطمه زهرا قلب انورش بسوخت وشروع کرد باز بفوران وهیجان درامدن پس نتیجه این ظلم شد در وقت مذبوح شدن از حلق ومنحور شدن از کودال سینه یعنی خون اطهر انور از حد افزون ومتجاوز از مقام افراط بمصرع اطهر ومذبح اطیب ریخته شد پس از جهة این سه سبب که ذکر شد مصرع ومذبح نهر ودریاچه خون گشتند پس باید مؤمنین ومخلصین این نمط شریفه را خوب بفهمند در وقت مطالعه این کتاب یا در وقت ذکر مطالبش این احقر را از ذکر خیر فراموش ننمایند الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس ومقام پنجم** در ذکر وبیان قصه طیور ومرغان پس مخفی نماند که جمعی از علما از طرق اهلبیت علیهم الصلوة والسلم روایت کرده اند که وقتیکه جناب سید الشهدا در زمین کربلا بخاك وخون افتاده بود وجسد انورش در زمین بیکفن وبیکفن مانده وخونش بر زمین مسفوح بود پس انوقت یکمرغ سفیدی امد وبخون انور اطهر غوطه ور گشت وبعد از ان پرواز نمود وچون از پر وبالان خون تقاطر وتماطر میکرد تا انکه رسید بجماعت بسیاری از طیور ومرغان ودید ان مرغان وطیور در تحت ظلال درعضوها وشاخهای درختها نشسته اند هر یکی از انها چیزی ذکر میکند مثل حب وعلف واب

وغیر ذلك پس انمرغ بانك زد بر احزاب مرغان وطیور وگفت ویل باد بر شما ای احزاب طیور چه مشغول شده اید بملاهی وملاعب ذکر دنیا ایا نمیدانید که جناب سید الشهدا در نیحرارت افتاب جسد شریفش افتاده بر روی خاك وریك گرم کربلا لب تشنه ومذبوح ومنحور شده وخونش مثل نهر جاری شده ومسفوح گشته پس احزاب وجماعات طیور همه پرواز کردند وقصد کردند کربلا را پس وقتی که بکربلا رسیدند دیدند جسد خلیفه الله تعم در زمین کربلا انداخته شده است جثه شریفه اش بسیر ونا بمظلوم نه غسل داده اند ونه کفن کرده اند وبادها بران جسد میوزداه او وبدن او مرضوض واستخوانهای اورا حوافر وسنابك خیول کفار شکسته وسحق کرده اند زایر بان بدن انور اقدس اطهر وحوش وحیوانات بیابانها است وگریه وندبه کننده بران طوایف جن کوهها وصحراها است زانوار وازهاران بدن اشرف خاکهای صحراها وبیابانها وهوا وفضا همه منور ومعطر گشته پس ان احزاب طیور ومعاشر مرغان این حالات را دیدند همه صیحه کشیدند وبلند کردند صداها را بگریه وزاری وناله وافغان وخود شانرا انداختند همگی بدنها چه خون عصر پس غوطه ور گشتند دران وممرغ کردند در خون مذبح پس پرواز کردند همگی وهر یکی از انها قصد یکدیار کرد وقصد یکناحیه یك صقع از اصقاع وبقاع ارض کردند تا اعلام کنند باهالی ان بلاد

شد لحن خوش نغمه فغان یکسر بانوحه همه مشتغل [illegible]

وان اصقاع وبقاع ونواحی ارض بکشته شدن جناب سید الشهدا پس بمقتضای قضا وقدر الهی یکی از احزاب ومعاشر طیور قصد کرد مدینه جناب سید المرسلین را وچون پرواز کرد از ترفرف پر وبالش خون شریف تقاطر وتماطر میکرد وبر بقاع زمین ریخته میشد وباینحالت رسید بقبر شریف سید المرسلین ودوران وجولان حول قبر شریف مینمود وصدا ونداء بلند کرده میگفت الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان وطیور بسیار جمع شدند وشروع کردند بگریه وزاری ونوحه وافغان پس اهل مدینه این حالت را دیدند ومشاهده نمودند که علی الاتصال خون از پر وبال مرغ تقاطر وتماطر میکردند ندانستند چه حادثه واقع شده است تا انکه مدتی از زمان گذشت وخبر شهادت جناب سید الشهدا بمدینه رسید پس انوقت دانستند که انمرغ مستغرق در دریای خون خبر میداد بسید المرسلین شهادت نور چشمش را وایضا نقل وروایت شده که انروزیکه انمرغ بمدینه امد در مدینه یکمرد یهودی بود دختر او مرض جذام احاطه کرده بود بجمیع بدنش واین یهودی باغ وبستانی داشت درخارج از مدینه ودخترش را بان باغ اورده بود تا زمانی دران باغ باشد بلکه تخفیف بالنسبه ببعض امراض او باشد وار مقتضای قضا وقدر الهی برای یهودی انمرغ امد با تقاطر وتماطر دما از پر وبال ان وشست مسکن کرد بیکدرخت را از اشجار باغ یهودی وار مقتضیات قضا وقدر الهی در

هنگام که مرغ خون تر بال بیامد [illegible]

اول شب بحاجت عارض شد وداخل بمدینه شد بقصد انکه باز بیا
برگردد تا انکه انیس دخترش باشد وان تنها نماند ولکن برگشتن
بباغ در انشب برای یهودی ممکن نشد پس ان دختر پدرش نیامد
حزن وغمش افزون شد وچشمش را خواب نبرد زیرا شبها پدرش برای
ان حکایات عجیبه وغریبه نقل میکرد وتسلیها ودلداریها بان مینمود
تا چشمش را خواب میبرد واستراحت میکرد وانمرغ در جمیع انشب مشغول
بگریه وزاری واه وناله بود ووقت سحر ان دختر گریه وحنین مرغ را
شنید یعنی ببرکت انفاس وگریه وزاری وحنین انمرغ حقتعالی قوة شنوا
بان دختر عطا وکرامت فرمود پس بحرکت سینه وشکم خودش را رسانید
بر زیر ان درختی که مرغ در ان بود پس هر انیکه وهر دقیقه که مرغ فغان
وزاری وگریه وحنین میکرد پس ان دختر با قلب محزون ومغموم مثل مجاور
شد برای انمرغ ودرین هنگام از تقاطر وتماطر پر وبالش یکقطره از
خون انور بیك چشم ان دختر افتاد پس انچشمش گشود وبینا شد ویك
قطره دیگر بچشم دیگرش افتاد ان نیز بینا شد پس هر دو چشمش چراغ وبینا
گشت ویکقطره دیگر بدستهایش افتاد پس دستهایش از مشلولیت عافیت
یافت ویك قطره دیگر بپاهایش افتاد از زمین گیری شفا یافت پس
قطراتی که بطور توالی می افتاد بجمیع بدنش میمالید بطور مسح کشید
باعضا جسدش میرسانید تا انکه از جمیع امراض واسقام وعاهات
واوجاع عافیت وشفا یافت ببرکات خون انور اطهر وچون وقت صبح

شد پدرش بباغ امد پس دید در باغ یکدختر سیر میکند وتفرج مینماید
واورا نشناخت وازان پرسید که من درین باغ دختری مریضه علیله
داشتم چه طور شده وهر قدر تجسس مینمایم اورا نمی بینم وانکه قادر بر حرکت
نبود پس دختر جواب داد وگفت والله همان دختر تو من هستم پس وقتیکه
یهودی اینحالت را مشاهده نمود واینکلام را ازان شنید فی الفور مدهوش
وبیهوش گشته افتاد پس وقتیکه افاقه نمود بحال امد وقیام کرد دختر
دستاورا گرفته اورد بر زیر ان درختیکه انمرغ در ان قرار گرفته بود پس
یهودی نظر کرد بانمرغ دید که علی الاتصال مشغول گریه کردن وناله
کشیدنست وحنین وانین وفریاد وفغان کردنست پس یهودی گفت
ایمرغ ترا قسم میدهم بان حقتعالی که ترا خلق کرده است با من تکلم کن
واحوال خودترا بیان کن اینچه عجایب وغرایب احوالست مشاهده مینمایم
واینچه گریه وزاری وخودکشی است تو مینمایی پس انمرغ بحول وقوه حق
تعالی بنطق امد درحالیتکه اشك چشمش جاری بود پس مرغ گفت
بدان ای یهودی که من قرار گرفتم در بعضی از اشجار مع طایفه عظیمه از طیور
وانوقت بود وقت ظهیره وگرمی هوا ناگاه دیدیم از هوا یکمرغ بدن خون
ساقط وواقع شد وبانك زد برما وگفت ای جماعت طیور شما ها میخورید
ومیاشامید تنعم وتلذذ مینمایید وحال انکه جناب سید الشهداء ابی
عبد الله الحسین علیه الصلوة والسلم درین گرمی هوا طریح وجریح ارض
کربلا بریك وخاك گرم افتاده ولب تشنه شهید وکشته شد وحال انکه

الان و بالفعل از نحر و حلقوم شریفش خون جاری میشود و سر انور اطهر
اقدسش مقطوع و بریده شده و بر نیزه بلند کشته و نسوان و حرم
و اخوات طاهرات معصومات در ذل اسیری مبتلا و گرفتار شده
منهوبات و مسلوبات و حفاة بسوی کوفه بردند پس وقتیکه ما معشر
طیور اینکلام را از انمرغ شنیدیم همگی پرواز نموده تا انکه بکربلا رسیدیم
و دیدیم الخلیفة الله و حجة الله علی جمیع خلقه را در روی ریک کرم
بدنیا خون مستغرق کشته غسلش از نهر جاری خون انورش است
و کفنش ریکهای کرم کربلا است که ریاح و بادها ان ریکها را مثل
حریر بافته پس همگی خود ما بر بالای بدن شریف انداختیم و او را بوسیدیم
و بوسیدیم و بسیار نوحه و زاری و ندبه و کریه کردیم و در خون انور
اطهر انمظلوم خلیفه الله تعالی غوطه ور شدیم و تمرغ نمودیم و بعد
ان پرواز نمودیم و هر یکی از ما بیك ناحیه و بکصقع از نواحی و اصقاع
دنیا قصد کردیم پس من باین ناحیه و باینمکان افتادم پس انیهودی
بسیار تعجب کرد و وقتیکه اینکلام را از انمرغ شنید رحمت واسعه
حقشعم او را ادراك نمود و با نفس خودش تحدیث میکرد و میکفت
اکر جناب ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلام در نزد حق
تعالی قرب عظیم و منزلت جسیم نداشت بلکه خلیفة الله تعالی و حجة الله
علی جمیع خلقه نبود خون اطهر انورش از جمیع دردها و اوجاع
و امراض و اسقام شفا نمیشد و این حالات عجیبه و غریبه در این مرغ

پیدا نمیشد پس انیهودی ببرکات خون انور اطهر بشرف اسلام مشرف
شد و همچنین همان دخترش و همچنین پانصد نفر از قوم و عشیرتش
و ایضا جمعی از علماء و از انجمله صاحب کتاب مناقب حدیث مسند از
سید ساجدین صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده اند که وقتیکه
جناب سید الشهدا در ارض کربلا در ریك زار کرم کربلا افتاده بود
و جسد شریفش جثه بود بی سر غرابی امد خودش را در خون انور اطهر
ان امام مظلوم غوطه ور کردانید و تمرغ در انخون اطیب کرد بعد از
ان پرواز کرد تا انکه خودش را رسانید بمدینه طیبه و امد بجدار خانه
فاطمه مریضه که دختر جناب سید الشهدا علیهما السلام بود و در انجا
نشست و ان علیله مریضه طاهره سرش را بلند کرد نظرش افتاد به
غراب و چون غراب را بانحالت مشاهده نمود پس شروع کرد بکریه کردن
و کریه شدیدی میکرد پس شروع کرد بانشا چند بیت نعب الغراب
فقلت من تنعی ویلك یا غراب قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا بین الاسنه و الضراب فابکی الحسین بزجو الاله
مع الثواب قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب ثم استقل
لجناح فلم یطق به الجواب فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب
و مضمون این ابیات اینست که غراب صدا کرد کفتم ای غراب خبر مرك کدام
شخص اورد کفت خبر مرك امام کفتم مقصود کیست کفت ان موفق
برای صدق و ثواب یعنی ابی عبد الله الحسین علیه الصلوة و السلم را قصد

میکنم بدرستیکه اورا در کربلا شهید کردند باطعنات رماح و نیزها
وضربات شمشیرها گفتم ایغراب حسین پدر من اورا شهید کردند و او را
کشتند گفت بلی والله حق وتحقیق او را کشتند و مسکنش خاک
کربلا پس فاطمه علیها السلام میفرماید که بعد از این محاورات
ومکالمات غراب پرواز کرد ورفت و دیگر قادر بر جواب و سؤال نشد
پس شروع کردم بگریه و زاری کردن بسبب ان مصائبیکه بر من
وارد شد و هموم و غموم اخزانیکه بر من هجوم اورد و این کیفیت
واقعه را فاطمه علیها السلام برای عمش جناب محمد حنفیه رحمه الله
نقل کرده بود و محمد حنفیه وقتیکه این قصه را از زبان فاطمه علیها السلام
طاهره نقل کرد برای اهل مدینه منافقین اهل مدینه لعنهم الله
گفتند فاطمه سحر را از سحر بنی عبد المطلب ورد است پس نگذشت
مگر زمان قلیلی تا انکه خبر شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام
بمدینه رسید پس بعد از این میگوئیم که مخفی نماند بر اصحاب قلوب
نورانیه وضمایر صافیه از اهل ایمان و ایقان از شیعیان و محبان که هر
صاحب فهم و ذکا و علم و فطانه بلکه هر صاحب عقل و شعور بتدبر و
تامل کند در اخبار و اثار و روایاتیکه متضمن است قصص و قضایاء
طیور و مرغان چنانچه همه را ذکر کردیم پس ان وقت قطع و یقین میرساند
بعلو مقامات و سمو شرافت و درجات ملکوتیه و خواص و لوازم و اثار
روحانیه نورانیه خون نور اطهر اقدس خلیفه الله و حجة الله علی جمیع خلقه

ان نیستم که کشتی کربلا را اهل ان ... که سفینه سیل و ... را ...

امام مبین مظلوم جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته لفدا
سبحان الله چه شان و جلال و چه عظمت و شرافت دارد اینخون اطهر
انور بعضی از ملئکه کروبیین مقربین مظاهر جمله از اسما الهیه هستند
مثل جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و اینخون انور اطهر جامع خواص و اثار
این مظاهر است یعنی علم و عقل و بخش و حیوة و نورانیة و ایمان و ایقان
بخش طیور و مرغان از خواص و اثارش عقول و شعور و ادراکات کامله
عقلاء و عرفا را پیدا میکنند و از لوازم و صفاتش اموات و مردگان
کفر و ضلالت و غوایت مثل یهودان و نصاری فائز بحیوة نور ایمان
و ایقان میشوند و از شرافت و جلالت و عظمتش اموات ابدان و اعضا
در عین الحیوة و چشمه زندگانی غوطه ور گشته زنده و صحیح و سالم میشوند
بلی مقتضای اصول عقلیه ملکوتیه و لازم قواعد ایمانیه ایقانیه نورانیه
یعنی مقتضای خلافة کلیه و ولایة مطلقه و مظاهر شدن برای جمیع
اسماء الهیه همین است ذکر شد باین معنی باید که خون انور همچنین شخص
مظاهر چند اسم از اسماء الهیه باشد ما تصور و تعقل نمیکنیم که طیور
و مرغان که در انخون انور غوطه ور گشته بودند و تمرغ نموده بودند
در مدت چند شبانه روز خواه در حالت طیران و پرواز کردن باشند
و خواه در حالت توقف و نشستن باشند دماء طاهره نورانیه و خون
اطیب علی الدوام و الاتصال از اجنحه و پر و بال انها در تقاطر و تماطر
مثل سیلان و جریان باشد پس از این اصل اصیل ملکوتی استرشاد میشود

ان نیستم که کربلا ... از ... بعزه دل ... علی خون ... و ...

تقاطر و تماطر باشد مثل

کردید که مطلب دیگر وان اینست که چون همچنین بنا باشد که عدد طیور و مرغانیکه در خون اطهر غوطه ور گشته و تمرّغ نموده بودند زیاد از حد و احصا بوده و از انجهة بجمیع بقاع و نواحی زمین رسید یعنی ان بقاع و نواحی که مساجد شده اند الی الان و بعد از این مساجد خواهد شد تا انقراض عالم پس حالا میتوانیم بگوئیم که اگر عدد طیور بسیار بسیار نباشد بلکه سیصد یا دویست بلکه صد بوده باشد بلکه از ان نیز کمتر باشد باز کفایت میکند در اثبات مطلب در باب مساجد زیرا که از برکات انخون انور اطهر یعنی از خواص و اثار و لوازم ملکوتیه و روحانیه انخون انور اجساد و اجنحه ان طیور و پر و بال مرغان مثل عین الحیوة که در ظلمات است بل اشد و اعظم در تاثیر شده اند و بعبارت اوضح باین نهج ادا کنید که ان طیور بسبب تمرّغ در انخون انور زبد رجال اکامل عقلاء و عرفاء رسیدند با دراک رحمت واسعه حق تعالی انهار الهار پس هر قدری که اراده کنند که خون بتقاطر و تماطر بیاید بلکه بجریان و سیلان بیاید پس انطور خواهد شد زیرا که متلطخ بماده حیوة و منبع نور الانوار الملکوتیه پس از این تحقیقات رشیقات نورانیه و از این تدقیقات انیقات حقانیه استطراق و استرشاد بمطلب دیگر میشود و ان اینست که اگر در مصرع اطهر و مذبح انور خون اطیب بمقدار یکه ذکر کردیم نباشد بلکه بمقدار ده من یا پنج من بلکه از این نیز کمتر باشد فرضا یا تحقیقا پس باز مطلب ثابت میشود در قضیه مساجد یکه الی الان بنا

هر زخم او فدای ویکان زبان او
وان جمله یکر زبان بشهادت گواه اوست

شده است و همچنین مساجد یکه بعد از این بنا خواهد شد تا انقراض عالم مخفی نماند که مطلب دقیق و رقیق و رشیق و انیق است خوب تدبّر و تامّل باید کرد و بعد از این مطلب دیگر را نیز باید دانست و ان اینست ما تا حال الحرف میزدیم در امور متعلقه بخون انور اطهر مصرع انور و مذبح اطیب و اما بیان امور متعلقه بانخون اطهر یکه از سر انور اشرف اقدس انخلیفة الله تع و امام مظلوم روحی و ارواح شیعته له الفدا تقاطر و تماطر می نمود بلکه جریان و سیلان می کرد از کربلا تا بکوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه چهل منزلی خواه در ان اوقاتیکه در تنورها یا صندوقها میگذاشتند پس تفاصیل این مرحله در موقع مناسب با بشد ذکر خواهد شد انشاء الله و باز یا یعمرحله دیگر را نیز فهمید ان نیست که الان از شهادت ان مظلوم روحی له الفدا هزار و دویست سال کسری زیاد رفته است پس اگر استجیر بالله و معاذ الله تع قبر شریف را نبش کنند خواهند دید که از جمیع جراحتها و زخمهای ان انخلیفة الله تع و امام مظلوم خون تازه در تقاطر و تماطر بلکه در فوران و جریان و سیلان است چنانچه در زمان متوکل ملعون ملازمی از ملازمان ان ملعون قبر شریف را نبش کرد پس دید از جراحتها و زخمهای جسد انور اقدس خون جاری میشود پس ان مرد مدهوش و بیهوش شد و افتاد وقتیکه بحال امد علی الفور قبر شریف را تسویه نمود و توبه و انابه کرد و ایضا مخفی نماند که سایر شهداء کربلا نیز در اینمقام و در اینمطلب بحظی و نصیبی از

کفتی گناه او که چه شمر شکلو برید
انصاف جو که زحرف مروّت گناه اوست

از خلیفة الله نعم فائز شده اند بسبب قرب واتصال معنوی وملکوتی ایشان بالنسبة بان بزرکوار باینمعنی که اکر قبور ایشان نبش شود استجیر بالله ومعاذ الله تعم دیده خواهد شد که از حلقومهای شریف ایشان وهمچنین از سایر جراحتها وزخمهای ابدان واجساد طاهره شریفه ایشان خون تازه علی الاتصال در تقاطر وتماطر است وفرقی نیست درینمطلب میان ابدان واجساد شریفه عترۀ هاشمیه ومیان ابدان واجساد شریفه سایر اصحاب مستشهدین صلوات الله وسلامه علی سیدنا وسیدهم وعلیهم اجمعین پس اینمطلب نیز هرچند مستغنی از شاهد وبینه آوردن نظر برانیکه این مطلب نیز از مقتضیات ولوازم بعض اصول محکمه ملکوتیه است ولکن با وجود این شاهد برای اینمطلب نیست که بنهج استفاضه بلکه تضافر وتسامع منقول ومتداول در افواه والسنه است در قضیه شاه خدابنده چنکیزی وبیان اجمالی انقضیه اینست که یکروز شاه خدابنده بقبر شریف حر شهید رسید وچون شنیده بود که قوم وعشیرۀ حر شهید سلام الله علیه مانع شدند از بریدن سر او واورا از میان اجساد وابدان شریفه طاهرۀ شهدا برداشتند وآوردند بانجائیکه الآن قبرش در انجاست وایضا شنیده بود که جناب سید الشهدا روحی وارواح جمیع شیعته له الفدا مندیل وعصابۀ خودش را یعنی دستمال خودش را بر زخم سر حر بسته است پس شاه خدابنده بطمع برداشتن آن

دستمال

دستمال تا انکه اورا ذخیره نماید در خزاین خودش امر کرد به نبش قبر حر پس وقتیکه نبش کردند وجسد اورا بنهجی دیدند کویا الآن شهید شده است ودستمالیکه جناب سید الشهدا علیه السلام بر سرش بسته بود در سرش موجود است پس وقتیکه آندستمال مبارک را برداشتند خون شروع نمود بفوران وسیلان وجریان مثل جریان آب از ناودان پس بهر دستمال وهر چیزیکه بستند سر مبارک حر را خون منقطع نشد ودر جریان مثل آب از ناودان بود آخر الامر شاه خدابنده متنبه کشته توبه وانابه کرد وهمان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلام زخم سر حر را بستند فی الفور خون ساکن ومنقطع شد واین قضیه را شعراء ترك نیز بنظم آورده اند والان یك بیتی در خاطرم مانده است وان اینست شاه خطائی چقدی سیره اچدی حر بن قبری وقضیۀ نادرشاه هرچند بحد تسامع وتضافر مثل قضیۀ شاه خدابنده نرسیده است ولکن با وجود این از اشتهار خالی نیست که نادرشاه علی اجرات وجسارت نموده امر کرد به نبش قبر حبیب بن مظاهر علیه السلام تا انکه ببیند که جسد شریفش بان نضارت وطراوت وتازکی هست یا نه پس وقتیکه خاکها را برداشتند وجسد شریفش نمایان کشت عالم درهم برهم شد وطوفانی وبادی ورعد وصاعقه پیدا شد ونزدیک شد علامت خرابی دنیا ظاهر شود پس انجثه سر برید نشست در حالتیکه از حلقوم شریفش خون ظاهر شد مثل آب ناودان در جریان وسیلان

بود

بود وار حلقوم شریفش صدا ظاهر شد هل قامت الساعة و شخصی
در انجا در نزد نادر شاه بود فی الفور جواب داد ما قامت الساعة
پس الجسد شریف بنهج اول خوابید یعنی مضطجع شد و نادر شاه
از هول و فزع اینمشاهدات مدهوش و بیهوش شده افتاد
پس وقتیکه افاقه نمود و بحال امد بسیار گریه و زاری نمود و توبه
و انابه نمود **باب دهم** در بیان اتمام کلام بنهج ذکر مجامع و
جوامع و اطراف و انحاء مرام باشارات لطیفه و تلویحات شریفه
در امور متعلقه بخون انور اطهر اطیب پس کلام در اینباب واقع
میشود در ضمن چند مجلس و چند مقام **مجلس و مقام اول**
در ذکر مقدمه پس میگوئیم مخفی نماند که چون خواستم شروع
باینمقام کنم دیدم همسات و خیالات و مخطورات قلبیه بر من هجوم
اورد که باید اینمقام را ننویسم و اکتفا کنم بانچه نوشته شد است در باب
خون انور اطهر نظر براینکه اکثر اهل اینزمان حمقا و جهلاء
و مستضعفین میباشند و خیالات فاسده و توهمات کاسده
و وساوس شیطانیه برانها مستولی خواهد شد و زعم باطل
و گمان عاطل انها براینخواهد شد که این احقر در باب و شان خون
انور اطهر مبالغه میکنم با اغراق مینویسم استجیر بالله و معاذ الله
تعالی پس همین شب نوزدهم شهر رمضان و شب قدر است استخاره
کردم بکلام الله المجید این ایه معجز نما در امد الم تنزیل الکتاب

لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر
قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون پس یقین و قطع
کردم براینکه اشاره بمطالب اینمقام واجبست و اعتناء و اعتداد
بکلمات و مجادلات عوام جهلاء و مستضعفین حمقا نباید کرد و
میتوان برای انها عذر جست نظر براینکه الی الان همچنین مطالب را
نشنیده اند مقتضیات و لوازم خلافت کلیه و ولایت مطلقه را نشنیده
اند پس این احقر برای تقرب بحق تعالی و ابتغاء لوجهه الکریم اخبار یکه
در اینمقامات از اصول محکمه ملکوتیه مستنبطه از کتاب الله المجید و
احادیث صحیح طاهرین معصومین صلوات الله علیهم اجمعین انشاء الله
نمایم **مجلس و مقام دویم** در ذکر مطلب ملکوتی و مقصد نورانی
حقانی پس شروع میکنیم و میگوئیم بحول الله و قوته تعم خون طیب
و طاهر مطهر و نور انور منور جناب سید الشهدا علیه السلام خواص
و لوازم و اثار و تاثیراتش نه بحدیست که جمله قلیله از ان از کتاب و حساب
جن و انس بتقریر و بتحریر توانند بیاورند حاشا ثم حاشا کلا ثم کلا
اقل شان از شئون و خواص کثیره ان شفاء است در باب عاهات و افات
و امراض و اسقام و اوجاع و ذره از لوازم و تاثیرات بیحد و احصاء ان حتی
بخشیدن و زنده کردانیدن از موت حسی ظاهری و معنوی عقلی و باز
در مقام اشاره بشرح و بیان باین نهج باید گفت که اعضا سید المرسلین
و اجزاء ان دماء ان و همچنین اعضا و اجزا و دماء عترت معصومین و ال الطاهرین

ان بزرگوار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین در نزد حق تبارک و تعالی انور و
اشرف و احب و اقرب است از اعضا و اجزاء هر جسم حتی عرش و کرسی و جنان و انچه در جنانست
پس بتحقیق در موضع و محل مناسبی نسته شد اینکه اسطع و اهم و میزان اکمل و اوفی که اثبات
واجزاء ملکوتیه مطلقا ای بمعنای اعم کثیرة الخواص والاثار است و از جمله خواص
و اثار افاضه حیوة است و ابراء از عمی و برص و جذام و سایر افات و امراض
و استشفا باذن الله تبارک و تعالی کو یاد بعض مقامات گذشته بقضیه سامری
در باب مثال اشاره شد بهر حال اگر زیاده بیان میخواهید درینمقام پس بگویید
خوب نکنید که هر عضو و هر جزء و هر قطره خون از جناب سید الشهدا علیه السلم مبلغ
الخیرات و الحیوة و الانوار است در چند جهت که بعد و احصا نمیاید بلکه از وجوهیکه
بحد احصا و استقصا نمیاید مثلا عین الحیوة در ارض ظلمات یکخاصیه دارد و اما
اجزاء و دمآء خون انور اطهر جناب سید الشهدا هزار هزار خاصیت و اثار دارد اقل
و کمترین خواصش انست که در عین الحیوة نیست و اگر میخواهید بیان زیاده ازین بگوئید پس
بگوئید که انچه از اصحاب نفوس کلیه عظیمه و اصحاب ارواح منیفه منیره قاهره
مثل اسرافیل و جبرئیل و میکائیل علیهم الصلوة والسلام نیز متمشی و کائن
سازی میشود حاشا ثم حاشا ثم کلا که گمان کنی که من درینمقام مبالغه نموده
و اغراق گفتم ای عاقل صاحب فهم و شعور ایا نمیدانی که حقتعالی میفرماید نادیته یعنی
من خونبها جناب سید الشهدا هستم پس ذات حقتعالی اجل و ارفع و اشرف و اقدس
و انزه از انست که سمات عیب و نقص و صفات خلق و تشبیه در او راه داشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
ولکن بمعنای انکه تبجیل و تعظیم شان جناب سید الشهدا بنهج استعاره و کنایه ملکوتیه نوعیه از اراده شده است از ان بمعنی

استرشاد خواهد شد بتعظیم و تبجیل شئون خون انور اطهرش پس باید
تدبر و تامل خوب نمود درینمطلب که الان ذکر کردم و همچنین در کلمات
شریفه خود جناب سید الشهدا علیه السلام در دعاء عرفه و ان اینست
فانا اشهدک یا الهی بحقیقة ایمانی وعقد عزمات یقینی وخالص
صریح توحیدی وباطن مکنون ضمیری وعلائق مجاری نور بصری واسارير
صفحة جبينی وخرق مسارب نفسی ودمی وشعری وبشری وعصبی وقصبی
وعظامی ومخی وعروقی وجميع جوارحی وما انسج علی ذلک ايام رضاعی
وما اقلت الارض منی ونومی ويقظتی وسکونی وحرکة رکوعی وسجودی
پس وقتیکه تدبر و تفکر کنید درینمطالبی که ذکر شد و ایضا تامل نمائید
و تذکر نمائید یکمطلب دیگر را و ان اینست که محمد و اله المعصومین الاطهرین
الاطیبین صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین سبقت نمودند و
مسارعت کردند باجابت دعوت حقتعالی در جمیع عوالم و نشات سبقت
و مسارعت نمودنیکه بطور مطلق و نهج اعم باشد ای بحسب کینونات وجودات
ارواح و انفس و اجساد و اعضا و اجزاء و جوارح و دماء طاهره خود شان
مسارعتیکه در ظاهر و باطن و سر و علانیه خود شان بوده باشد پس
انوقت دانسته خواهد شد که انچیزیکه در شئون و مقامات خون انور اطهر
جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلم ذکر کردیم مشتمل نبود یقینا
قطعا باغراق و مبالغه بلکه هر صاحب فهم و ذکاء تامل و تدبر نماید در
اصول و قواعد محکمه ملکوتیه مطلع خواهد شد بجمله از غوامض حکمت

واسرار الهیه مثل حرف زدن وتکلم نمودن وقرائة قرآن کردن سر انور اقدس جناب سید الشهدا در سر نیزه ها وغیر نیزه ها وهمچنین تکلم وتنطق کردن جسد انور اشرفش وهمچنین بجمله از غوامض حکمت واسرار تقاطر وتماطر قطرات خون اطهر اطیب اش از اجنحه وپر وبال الطیور کثیره ومرغان بسیار وبیشمار وباقی ماندن این دماء طاهرات وخون انور اطهر بحالت نضارت وعضارت وتر وتازه گی با وجود گذشتن مدت مدید ومعنای اینکلام همچنین است که خشکی ویبوست وانجماد جایز نیست یعنی راه نمییابد در این نشأ فانیه دنیویه باین دماء طاهرات وخون انور اطهر اطیب بلکه مقصود از این کلام اینست که این دماء طاهرات که بحسب طینت ملکوتیه وخلقة اصلیه وبحسب صقع اصل جوهر وحقیقة ذاتش از جمله انور انوار واطیب اشیاء ملکوتیه است باقی میماند بر اصل نورانیه سیاله شعشعانیه ونضارت وعضارت وتازه گی اصلیة حقیقیه خودش نه بر سبیل اطلاق بلکه انوقتیکه اقتضا کند همچنین تقادر حکمت ومصلحت الهیه چنانچه در جمله از مقامات کثیره باین بهجت ظهر حال حاصل کلام وخلاصه مقصود ومرام اینستکه خون انور اطهر جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام آثار وخواص وصفات ولوازم وشئون ومقامات بسیار دارد وهمچنین ظواهر وبواطن بسیار دارد سبحان الله تع نظر باین شان از شئون از خون انور اطهر را ملک مقرب کروبی از ملئکه کروبیین او را در شیشه ملکوتی جمع میکند وسر شیشه را مسدود میکند او را مکنوز ومذخور میکند در کنون

وخزاین عرش الهی ونظر باین شان از شئون میدان مقاتلات ومجاهدات کربلا را گلستان ولاله زار میکند ونظر بیکشان از شئون در مذبح ومصرع شریف طیور کثیره غوطه ور میشوند ومرغان بسیار متمرغ میشوند واز تقاطر اجنحه وتماطر پر وبال انها هر جه در عالم مساجد هست مساجد خواهد شد بنا کرده شده است وبنا کرده خواهد شد ونظر بیکشان از شئونش در طشت یا ظرف اخر در نزد صدیقه عظمی وحجه کبری فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلم است ونظر بیکشان از شئونش در طشت بزرگ در نزد سید المرسلین است صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله المعصومین المظلومین وبیکشان از شئون اش تاثیر میکند در اعدا ومنافقین در حال یاد رمال اضداد ان تاثیریست که در محبان ومخلصان میکند پس لازمست ذکر کردن قضیه طشت پر از خون انور که در نزد سید المرسلین است صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله المعصومین وبیان تاثیر ان خون انور اطهر در اعدا کفار ضد ان تاثیریکه در محبان ومخلصان میکند وهمچنین لازمست ذکر کردن جمله از مناسبات مقام هر چند نمناسبات مقام متضمن جمله از مناقب وفضایل امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم بوده باشد

مجلس ومقام سیم

در بیان قضیه طشت پر از خون انور که در نزد رسول الله است پس میگوئیم که جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند روایت ابن رباح وان باین بهجت که ابن رباح میگوید ملاقات نمودم مرد مکفوف را که حاضر شده بود در کربلا در قتال جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلم واز او سؤال کردم سبب

کوری و نابینا شد گفت حاضر شدم در کربلا و رئیس و بزرگ نه نفر بودم ولکن نه نیزه زدم و نه شمشیر زدم و نه تیر انداختم پس وقتیکه بمنزل خود مراجعت نمودم و نماز مغرب و عشا را کردم و بستم چون پس در عالم خواب شخصی امد و گفت اجابت کن رسول الله را گفتم من چکار دارم با رسول الله پس گریبان مرا گرفت و کشید بسوی رسول الله پس دیدم رسول الله را نشسته است در صحرای و دو ذراع مبارکش گشوده و برهنه کرده است و حربه بدست مبارکش گرفته و یک ملک از ملئکه در زیر دست رسول الله ایستاده بود و در دستش شمشیری بود از آتش و میکشت با آن شمشیر نه نفر اصحاب مرا پس هر یکی یک ضربت میزد آتش میگرفت و میسوخت و همه را باینطور کشت پس من نزدیک شدم و بدو زانو با ادب نزد دست رسول الله نشستم و عرض کردم السلام علیک یا رسول الله پس جواب رد نفرمود و مکث طویل نمود و بعد از آن سر خود را بلند نمود و فرمود یا عدو الله حرمت مرا قطع کردی و عترت مرا کشتی و حق مرا هیچ مراعات نکردی پس عرض کردم یا رسول الله در کربلا حاضر شدم ولکن یک شمشیر و یک نیزه نزدم و یک تیر نینداختم پس فرمود راست میگوئی ولکن تکثیر سواد کفار اعداء الله نمودی پس فرمود نزدیک بیا و نزدیک آن بزرگوار شدم تا کاه دیدم یک طشت پر از خون پیش روی آن بزرگوار گذاشته شده است پس فرمود این خون پسر منست اینخون حسین علیه الصلوة والسلام است پس از خون اطهر یک میل بچشم من کشید از خواب بیدار شدم و لیکن الآن چشمم هیچ

بیند و کور و اعمی شد و ایضا جمعی از علما ذکر کرده اند که روایت ابی حصین وان با ابن طهجست که ابی حصین میگوید بدم بکمر د شیخ مکفوف البصر را پس از آن سوال نمودم سبب کوری و نابینائی او را گفت من از اهل کوفه میباشم و یکشب در عالم منام رسول الله را دیدم که در پیش رویش گذاشته شده بود طشت بزرگ و در آن طشت بود خون بسیار از خون جناب سید الشهدا و همه اهل کوفه را میکشیدند میاوردند بخدمت رسول الله و آن بزرگوار میمالید بانها از خون جناب سید الشهدا تا آنکه مرا کشیدند بخدمت آن بزرگوار پس من گفتم یا رسول الله نه بشمشیر زده ام و نه تیر انداخته ام و نه تکثیر سواد کرده ام پس رسول الله فرمود راست گفتی آیا از اهل کوفه نمیباشی عرض کردم بلی از اهل کوفه هستم پس فرمود چرا پسرم نصرت نکردی و چرا دعوت او را اجابت نمودی ولکن میل کردی و دوست داشتی کشته شدن پسرم و قرة عینم پس از حزب ابن زیاد شدی پس آشنا فرمود بسوی من با انگشت مبارکش پس بیدار شدم در حالت کوری و نابینائی پس قسم بذات حقتعالی که مرا شاد و مسرور نمیکند که جمیع شترهای سرخ مومال من باشد ولکن این را دوست میدارم و تمنا میکنم که کاش شهید شده بودم در یاری و نصرت جناب سید الشهدا و ایضا جمعی از علما اعلام ذکر کرده اند حکایت مرد آهنگر از اهل کوفه وان با ابن طهجست که آن مرد گفت وقتیکه عسکر ابن زیاد ولد الزنا از کوفه بیرون شدند برای محاربه و مقاتله جناب سید الشهدا من اسباب و آلات

واهنها خود را جمع کردم و با عسکر بیرون رفتم پس وقتیکه بموضع رسیدیم
خیمها خودشان را زدند و من هم خیمهٔ خودم را زدم و مشغول بودم روزها
با هول عسکر مثل اینکه مسمارها و مرابط خیل و سنانهای نیزها و انچه که
از سنان و شمشیر و خنجر و کارد معوج شده است پس انها را درست کردم
پس رزق و روزی من بسیار شد و میان مردم مشهور شدم پس وقتیکه
جناب سید الشهدا با اصحاب و عترتش بکربلا وارد شدند ما نیز از ان
موضع ارتحال نمودیم و بکربلا امدیم پس خیمها را زدیم در طرف نهر علقمی
پس روز عاشورا ابتدای محاربه و مقاتله ملتهب شد و نهر فرات را بر روی
جناب الشهدا و اصحاب ان بزرگوار بستند و ایشانرا از اب فرات منع
کردند و اخر الامر ان بزرگوار را و اصحابش را و عترتش را لب تشنه کشتند
پس سفر ما هم اش از اقامه و ارتحال نوزده روز شد پس مراجعت کردم
بمنزلم در حالتی که بسیار دولتمند و غنی شده بودم و اسرا و سبایا که
کهٔ ال الله تع و حرم رسول الله و عترت علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا بودند
با ما داخل کوفه کردند و ابن زیاد ولد الزنا بعد از چند وقت امر کرد که
انها را بشام نزد یزید ولد الزنا ببرند پس من در منزلم چند روز قلیل
بودم ناگاه یکشب از شبها در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده است پس جمیع
مردم را دیدم که مضطرب و حیرانند و موج میزنند مثل جراد و ملجائی که در ایلی
خودشانرا کم کرده باشند جمیع مردم زبانهای ایشان از دهنهای ایشان
اویزان شده است بصدر و سینهای ایشان از شدت عطش و اعتقاد

من بر این شد که عطش من از عطش همه اعظم و اشد است زیرا سمع و بصر من
از شدت عطش از حس و ادراک عاجز شدند این غیر از حرارت افتاب
بود اما حرارت افتاب بنهجی بود که دماغم بجوش و غلیان امده بود و مغز
بنهجی در غلیان امده بود که گویا قیر است در زیر شش اتش بسیار شده است
و کان من اینشد که پایهای من قدمهایش بریده شده است والله العظیم
شدت عطشم بطوری بود که اگر اختیار داشتم گوشتهای بدنم را قطعه قطعه
میکردم تا انکه خون جاری باشد و او را بعوض اب بخورم پس ما در این
عذاب الیم و بلاء عمیم بودیم ناگاه دیدم یکمرد را که نور شعشعانی اش
موقف را نورانی نمود و عوالم را بطلوع روی مبارکش بهجت و سرور بخشیده
شده و سوار بود بر اسب و محاسن انور اشرفش سفید بود و احاطه کرده بود
او را هزاران از اوصیا و هزارها از صدیقین و شهدا و صلحا پس از موقف
گذشت مثل باد تند با سیر فلک پس یکساعت گذشت ناگاه دیدم یک
شخص سوار بر اسب بسیار خوب و اغر و روی انور مبارکش مثل قمر تمام
بود و در رکابش بود هزاران اشخاص فرمان بردار و منقاد در اوامر
و نواهی ان پس جمیع اهل موقف بدان و اجسام ایشان از هیبت نظر انشخص
در اضطراب و تزلزل بود و گوشتهای فرایص ایشان در رعشه و لرزه
بود از مشاهدهٔ هیبت و جلالت و عظمت ان و چون من این شخص را دیدم
خوف بر من غلبه کرد و نتوانستم که از حاضرین سؤال کنم که این شخص کیست و نام مبارکش چیست تا انکه
برکاب برخواست و اشاره کرد بر اصحاب و مطیعان و فرمان برداران و

اینقدر شنید که گفت بگیرید اینرا پس یکی از آن اشخاص بازوی مرا گرفت با
کلبتهٔ آهن از آتش در آمده پس مرا کشید بسوی آن شخص پس کمان من یقین
شد که گفتا بمن من بریده شده است چه قدر التجاء کردم والتماس نمودم
یکقدر تخفیف نماید در کشیدن با کلبتهٔ آهن قبول نکرد بلکه بنهج اشد
از اول کشید پس با ان گفتم که ترا قسم میدهم بحق آن شخصیکه ترا بر من مسلط
کرده و موکل کرده بر من تو کیستی گفت من ملک هستم از ملائکه خلاق جبار
گفتم این شخص کیست گفت این شخص حیدر کرار است گفتم شخص اول که بود
گفت آن محمد مختار بود گفتم آن اشخاصیکه او را از اطراف احاطه کرده بودند
گفت آنها انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدا و صلحا و مؤمنین بودند گفتم
من کاری نکرده بودم تا آنکه حیدر کرار ترا امر کرد بعذاب کردن بمن باین نهج
عذاب کردن گفت جمیع امور و کارها مرجعش با انست و حال تو مثل حال
اینجماعتی است پس بتحقیق نظر کردم دیدم ابن سعد را که امیر عسکر بود و دیدم
جماعتی بسیار ولکن اکثر آنها را نشناختم و ابن سعد را دیدم سلسلهٔ از آهن بر
گردنش و از دو چشم و دو گوشش آتش بیرون میاید پس اینوقت یقین کردم
بهلاکت و جمعی از انجماعت سلسلهٔ آهن در گردن ایشان و جمعی از آنها
سلاسل در پاهایشان زده بودند و جمیعرا مقهور کرده بودند و از عضدهای آنها
با کلبتهٔ از آهن از آتش در آمده یعنی بحالتیکه مثل حالت من بود پس همه را
میکشیدند ناگاه دیدم آن شخص را که ملک برای من وصف کرده بود که از رسول
الله است پس دیدم رسول را که نشسته است بر کرسی بسیار بلند و آن کرسی تلألؤ

و تشعشع اش موقف را نورانی کرده و اعتقادم براینشد که آن کرسی از لؤلؤ است
و دیدم دو مرد بسیار نورانی و جلیل القدر و محاسن سفید از یمین آن کرسی
نشسته اند از ملک پرسیدم اینها دو مرد بزرگوار و جلیل القدر کیستند گفت
یکی نوح است و یکی ابرهیم پس اینوقت رسول الله فرمود یا علی چه کردی گفت
گفت یا رسول الله کسی را نگذاشته ام از قاتلین جناب سید الشهدا و همه را
آورده ام پس در ینوقت حمد کردم حقتعالی را براینکه من از قاتلین نیستم و
عقل و هوشم بجا آمد پس رسول الله فرمود پیش بیاورید اینها را کشیدند
پس اینها را کشیدند پیش رسول الله پس آن بزرگوار شروع کرد بگریه و زاری
کردن بسبب گریهٔ آن بزرگوار همه اهل موقف گریه و زاری مینمودند و سبب
گریهٔ آن بزرگوار این بود که وقتیکه سؤال نمود از انقوم کفار چه کردید در
کربلا بنور چشم من و پسر من حسین مظلوم پس یکی میگفت من آب بر رویش
بستم و از آب فرات منع کردم او را و دیگری میگفت من او را بقتل رسانیدم
و دیگری میگفت من استخوانهای صدر و سینهٔ او را با اسب تاختن مرضوض
و شکسته کردم و دیگری میگفت پسر مریض و علیلش را من زدم پس رسول
الله صیحه کشیده فریاد کرد و فرمود واولداه واقلة ناصراه واحسیناه واعلیاه
یا علی آیا بر شما ها که آل و عترة من بودید این نهج بلاها و قضایا بعد از من جاری شد
بعد از انخطاب بانبیاء کرد و فرمود انظر یا ابی آدم یا اخی نوح و ببینید که
امت من بعد از من چه طور سلوک نمودند با آل معصومین من و ذریه و عترهٔ
طاهرین من پس انبیا و اوصیا و همه اهل موقف صیحه کشیدند و گریه و زاری

نمودند بنحوی که محشر بلرزه و تزلزل درآمد پس بعد از آن امر کرد بملئکه زبانیه
جهنم که قاتلین کفار و اعداء الله بجهنم بیندازند پس زبانیه انها را یک
بیک میکشیدند و بجهنم میانداختند تا انکه یکمرد را اوردند پس رسول
الله از ان پرسید که در کربلا چه کردی ای مرد عرض کرد کاری که در کربلا
نکردم پس ان بزرگوار فرمود ایا نجار نیستی ای مرد عرض کرد نعم صدقت
یا سیدی و لکن هیچ کار و هیچ عمل نکردم مگر اینکه عمود خیمه حسین بن علی را
لعنة الله نعم باد شکسته بود او را وصله کردم و درست نمودم پس ان
بزرگوار شروع بگریه نمودن فرمود و فرمود تکثیر سواد اعدای کردی بر نور چشم
من و پسر من حسین مظلوم پس فرمود بگیرید اینرا و بکشید باتش جهنم
پس زبانیه او را انداختند بجهنم و همه اهل محشر صیحه کشیدند و گفتند
لا حکم الا لله و لرسوله و وصیه پس حداد میگوید که در انوقت یقین
بهلاکتم کردم پس امر کرد بملائکه که نزد ان بزرگوار ببرند پس مرا کشیدند
بنزد ان بزرگوار پس از من استنجا فرمود پس خبر دادم انچه که کرده بودم
در کربلا از اعمال و مشاغل اهنگری پس امر فرمود بملئکه که مرا بکشند
و باتش جهنم بیندازند پس ملئکه شروع کرد بکشیدن من باگاه از
خواب بیدار شدم پس حکایت نمودم قصه خود را برای هرکسیکه با ان
ملاقات نمودم پس انملعون زبانش مثل چوب خشک شده بود و نصف
بدنش مرده و بیحس و بیحرکت بود و دوستان و احبائی همه از ان ملعون
تبری نمودند با فقر و گدائی بدرک اسفل رفت لعنة الله و سیعلم الذین ظلموا

انی

ای منقلب ینقلبون **مجلس و مقام چهارم** در بیان بودن چیزی از خون
انور اطهر جناب سید الشهدا علیه الصلوة و السلام نظر بکیشان از شئون
عظیمه ملکوتیه اش در عالم و نشاه برزخیه در نزد صدیقه عظمی و حجه
کبری فاطمه زهرا علیها الصلوة و السلام پس میگوئیم جمعی از ثقات و عدول
روایت کرده اند از مرد مؤمن ثقه از اهل هجر یعنی از اهل احساء و احسا بلدیست
از بلاد بحرین و انمرد میگوید که من ملازم و مواظب بود بر شنیدن مراثی جناب
سید الشهدا علیه الصلوة و السلام و گریه و زاری نمودن بر ان امام
مظلوم و حاضر شدمی شبها و روزها در مجالس ماتم و تعزیه داری ان
مظلوم پس یکشب از شبها که شب نهم محرم الحرام بود در یک مجلس تعزیه
و ماتم ان مظلوم بسیار گریه و زاری کرده بودم بعد از تفرق اهل مجلس
خوابیدم و در عالم رؤیا دیدم که من در باغی و بستانی هستم و ان باغ را درختها
بسیار دارد و در ان درختها مرغان و طیور بیشمار میباشد و همه انمرغان و
طیور در اغصان اشجار نشسته اند مشغول تغرید و تغنی میباشند و لکن چه تغرید
و چه تغنی تغرید و تغنی که همه در سوز و جانگداز و همه مشتمل بر شجون و احزان
و من با تعجب تمام بخواندن و تغرید این مرغان گوش میدادم تا گاه
گریه با واز بلندی شنیدم همچنین گریه و زاری که قلوب را احتراق
میکرد و اکباد را میسوخت و میگداخت پس با خود حدیث نفس میکردم و میگفتم
کاش میشناختم که این گریه کننده کیست و این عزا و نوحه و ندبه برای چیست پس
چند قدم حرکت کردم بغدیر و مجمع اب رسیدم در کنار ان اب نشسته بود یکزن از

جليل

جلیل القدر و عظیم الشان و نورانی مثل نور آفتاب بود و در دستش یک
پیراهنی با خون مضرج و رنگ گرفته بود و در آن پیراهن تمزیق کثیر و سوراخهای
بسیار بود و دیده از آب غیر میشست و لکن بسیار نظر میکرد بسوراخهای
و تمزیقات آن پیراهن پس وقتیکه آنها را مشاهده میکرد گریه و زاری میکرد
با صوت بلند و صیحه و صراخ و ناله مرتفع میکشید و بوی آن پیراهن تمام فضا
آن باغ را مطیب کرده و معطر گردانیده بود مثل رایحه مشك و عنبر پس آن
زن ربانی ترنم میکرد و میگفت یا ابتاه یا رسول الله آیا نمیدانی که امت تو
بعد از ارتحال بجوار و قرب حقتعالی با اهل بیت طاهرین و عترت معصومین
تو چه ظلمها کردند و چه آتش فتنه‌ها برافروختند یا ابتاه یا رسول الله حق مرا
غصب کردند و از خانه‌ام مطرود کردند و پهلوهایم را زدند و شکستند
و میراثم را از دستم گرفتند و از نحله خود که شما داده بودید مرا دفع کردند و
شاهدهای مرا رد کردند و شهادت آنها را قبول نکردند و آن کتاب و قرطاسی که
برای من نوشته بودی در باب نحله و عطیه که بمن داده بودی او را پاره پاره کردند
و مرا خوار و قدر مرا مستصغر و مستحقر شمردند و اعتنا خودشانرا از من بریدند
و گوشهای خودشانرا از صدق دعوای من پوشیدند و گوشهای خودشانرا
بستند از شنیدن کلام من و مرا خذلان نمودند و بر ضرر من سعیها کردند
و هیچکس اعانت با اهل بیت اطهار نکردند و همه اینها اکتفا ننمودند بلکه
جمع کردند حطاب و هیمه بسیار باطراف خانه من و اراده نمودند که بسوزانند
مرا و اولاد مرا و وقتیکه اضطرار آنها را در سوزانیدن خانه من مشاهده نمودم

درخانه را گشودم و در پشت در خانه از آنها مستور شدم پس فشردند مرا
در میان حایط و در بهجه فشردنیکه نزدیک شد که هلاک شوم پس اسقاط
کردند آن جنین و آن طفل را که اسم او را محسن گذاشته بودید و بهمه اینها
نیز اکتفا ننمودند بلکه علاوه بر اینها هجوم آوردند پسر عم من حبیب تو
و او را در صغیر سن خودت تربیت داده بودی و در کبر برادر خودت نموده
بودی و بنص حقتعالی او را امیر المؤمنین کرده بودی پس او را از چهار طرف
هجوم آورده گرفتند و حمایل شمشیرش بر گردنش انداختند پس او را میکشیدند
چنانکه شتر مخشوش را میکشند و اصحاب آن امام تخاذل مینمودند و او را
یاری و اعانه نکردند و هرگاه امتثال و برای امر تو نبود و محافظت وصیت
تو نکرده بود و ثابت و محکم در قیام برای اوامر و نواهی تو نبود جمیع و قاطبه
آنها را میکشت و همه را بدرك اسفل میفرستاد پس وقتیکه مشاهده نمودم
این اوضاع را و اینحالت پسر عم خود مرا و صال اعضاء من از رنگ بدیگر منقلع
شد و رگهای بدنم بریده شد خمار و مقنعه بر سرم کردم و چادرشبم را پوشیدم
و از خانه بیرون آمدم با امیدواری اینکه بلکه مراعات احترام من کنند و وصیت
و تاکیدات فرمایشات ترا در باب من محفوظ و مرعی بدارند پس هیچ توقیر و تعظیم
من نکردند بلکه هیچ اعتنائی بشان من نکردند بلکه شروع کردند بدشنام
دادن و شتم کردن و بهمه اینها نیز اکتفا ننمودند تا آنکه باز با آنها زدند
پهلویم را شکستند اضلاع مرا و اینست آثار تازیانه‌های ایشان الی الان در
جسد من باقیست و نیز باقی خواهد شد تا آنکه روز قیامت بلقای تو برسم یا

رسول الله اگر امروز دو نور چشمهای مبارکرا میدیدی یعنی حسن و حسین را که بچه حالت بودند صبرت منقطع میشد و ارام نمیکرفتی زیراکه ان دو نور چشم تو میدیدند عقب پدر بزرکوار خود ایشان در حالتیکه گریه و زاری مینمودند و بانگ و صیحه میزدند بقوم ظالمین و میکفتند یا قوم لا ام لکم بگذارید پدر بزرکوار مارا کجا میبرید ان بزرکوار را پس وقتیکه دو فرزندم از چشم من غایب شدند بسبب حایل شدن ان قوم ظالمین میان من و ایشان پس انوقت بسوی قوم ظالمین مسارعت نمودم برای دو نور چشم خود مثل رکضه و مسارعت لبوه یعنی شیر برای حفظ و حمایت اشبال خود پس انقوم ظالمین مرا از ایشان تفریق مینمودم و نمیکذاشتم که انقوم ظالمین اذیت برایشان برسانند پس ایشان گریه و زاری مینمودند و استغاثه نمو میکردند میکفتند یا جداه یا رسول الله ایا بحال ما نظر نمیکنی و مارا باین ذلت و خواری نمی بینی یا نمی بینی که پدر مارا باین ذلت و خواری میبرند برای بیعت ابن ابی قحافه و صدیقهٔ عظمی بقیة النبوة دختر ترا دشنام و شتم دادند یا جداه یا رسول الله از عترت و اهل بیت معصومین تو بالکلیه اعراض نموده اند وان اشخاصیکه خودشانرا از دوستان و اصدقا و محبان ما حساب میکردند همه خیانت کردند و از ما تبری نمودند و ابواب خانهای مارا بر روی ما بستند یا جداه یا رسول الله کویا مارا قربی ندانستند یا دانستند ولکن اعتنا بکلام حقتعالی نکردند که حقتعالی در شان ما میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس بعد ازان باز ان زن عظیم الشان

وجلیل القدر گریهٔ شدید مینمود و میکفت یا ابتاه بهمهٔ اینها اکتفا ننمودند بلکه مکاتیب و قراطیس و رسائل بسیار بنزد پسرم و نور چشم سید الشهدا حسین مظلوم فرستادند و اورا بکوفه دعوة نمودند و عرایض و رسایلرا باین نهج نوشتند که تو خلیفة الله و حجة حقتعالی و امام زمان هستی اگر بکوفه تشریف نیاوری روز قیامت بحقتعالی شکوه خواهیم کرد پس وقتیکه بسوی انها امد در حالتیکه موقن بصدق انها و راغب در ارشاد و هدایت انها بود پس همه بر انمظلوم خروج نمودند و طرق را بر ان بستند و اخر الامر او را و اولاد او را و انصار او را بقتل رسانیدند و باین نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت انمظلوم اسبها بجولان اوردند در بدن شریفش تا انکه صدر انور و سینه اطهر و اوصال بدن اشرفش را مرضوض نمودند و اموالش را تقسیم نمودند و عیال و حرمش را اسیر نمودند و انها را بر شتران برهنه سوار نمودند اه اه در انوقت نه حمزه و نه جعفر و نه عقیل و نه سایر قروم و شجعان و سادات بنی هاشم از شیوخ و کهول و جوانان ایشان حاضر بودند تا انکه ارواح و انفس خود شانرا نثار بکنند پس انمرد مؤمن مخلص هجری میکوید که وقتیکه از ان زن عظیم الشان شنیدم وان پیراهن خون الود و شستن او را دیده بودم و این نهج نوحه و ندبه و زاری گریهٔ او را شنیدم نزدیک بود که اضلاع بر امعا و احشا منطبق شود و هلاک شوم و همچنین مبهوت و متحیر شده بودم که این زن جلیل الشان کیست و حدیث نفس با خود میکردم و میکفتم که یقینا و قطعا که این باغ و مال و ملک این زن عظیم المرتبه و الشانست و این پیراهن غرقه

بجون وسوراخ سوراخ شد پیراهن عزیزانست که انعزیز بقتل رسیده است
پس بعد از این زن جلیل الدرجه وعظیم الشان ملتفت یمین و یسار شد
و ندا کرد و فرمود یا ولدی چرا در کربلا در روز عاشورا اسم خود ترا و
اسم جد و پدر ترا ذکر نکردی بلکه اهل لشکر کفار ترا نشناخته اند جد بزرگوار (ونشناختند)
ترا ناگاه صدای عجیب شنیدم که جواب میداد باین نهج یا اماه قلت لهم انا جدی
محمد المصطفی وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهراء وجدتی خدیجة الکبری
واخی الحسن المجتبی صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین پس اعتنا در گوش بحرف
من ندادند واعتناء بکلام من نکردند و مراعات مقام من ننمودند و جمیع طرق
وشریعتها فرات را بر روی من بستند واب فرات را بر کلاب و خنازیر و سایر حیوانات
مباح کردند و بر ال عترت رسول الله قطره ندادند و مرا لب تشنه کشتند و بعد از
شهید شدن اسبها در جسد بجولان اوردند و بجوانب جول الها صدمه عضو
واستخوانهایم کوبیده کردند و اهل و عیال و حرم مرا اسیر کردند الها را
بر شترهای برهنه سوار نمودند نه فرش و نه غطا داشتند پس وقتیکه اینکلام
را از ان عجیب شنیدم و خود شهید بدیدم رعده و لرزه بر جانم افتاد و موهای
بدنم راست شد پس قدری نزدیک رفتم و با زن عظیم الشان سلام دادم و رد
جواب سلام نمود پس عرض کردم که ترا قسم میدهم بحق تعالی که تو کیستی پس فرمود
من مادر انمظلوم میباشم منم دختر پیغمبر این امت منم فاطمه زهرا دختر محمد
مصطفی و این پسر من حسین مظلوم است که اشقیای این امت بعد از رفتن ما از
دنیا او را تنها دیدند و او را شهید کردند پس بعد از گفتن اینکلمات اخزان و اشجانش

بهیجان امد شروع و بحیث صیحه زدند به بصوت بلند کرد ناگاه درین هنگام
از میان درختها جماعتی از نسوان بسوی ان اقبال نمودند و انوار ایشان فائق
بود بر انوار شمس و قمر و نجوم ثابتات و سیارات ولکن همه ایشان بحالت عزا
و بکاء بودند یکی سر برهنه بود و دیگری گریبان پیراهنش چاک و پاره
بود پس همه باینمنوال بودند پس عرض کردم و گفتم ایسیده من اینها کیستند
فرمود اینها زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب می باشند باز عرض کردم
و گفتم یا سیدتی پدر من رائی و مرثیه خوان شما اهلبیت بود خصوصا
مرثیه خواندنش برای جناب سید الشهدا از حد زیاده بود ایا حالش چه طور
است و بچه نهج در انعالم و در ان نشاه گذران میکند پس فرمود قصر پدرت
در بهشت محاذی است با قصرهای ما باز عرض کردم و گفتم یا سیدتی بیان
فرمائید جزا انکس را که بر جناب سید الشهدا گریه کند و همچنین جزاء کسی را
که مالش را در عزاء داری انمظلوم صرف و انفاق مینماید و همچنین جزاء کسی را
که بسبب احزان و اشجانش برای انمظلوم شب نمیخوابد و همچنین جزاء انکسیرا
که در مجالس تعزیه انمظلوم خدمت میکند و اب میدهد و همچنین جزاء انکسی را
که بر دشمنان شما لعنت میکند پس فرمود جزاء همه بهشت است و بعد از ان فرمود
شاد و مسرور باش و بشارت بده بانجماعتیکه ذکر کردی اوصاف و خدمتهای انها را
که منازل و قصور انها در بهشت در جوار ما اهلبیت رسول الله خواهد شد
پس قسم میخورم بحق پدرم و بحق شوهرم و بحق اولادم و بحق شهادت نور چشمم
حسین مظلوم عطشان که به بهشت داخل نخواهم شد که یک طفل از انجماعات

ماند باشد پس باید این بشارت و این مژده را باینها برسانی از جانب من والحمد
لله رب العالمین مجلس و مقام پنجم در ذکر جمله از نصایح و فواید پس
میگوییم مخفی نماند بر مؤمنین و مخلصین اصحاب ایمان و ایقان که این احقر
خدام جناب سید الشهدا همیشه عرض بخدمت شیعیان کرده است که مراعات
احترام و تبجیل و تعظیم مجالس و محافل تعزیه و ذکر مصائب جناب سید الشهدا
را باید از امور مهمه دانست و آداب و اعمال حسنه ظاهریه و باطنیه را مثل
بودن بطهارت و خضوع و خشوع و ترک محاورات دنیویه و نحو ذلک باید
از دست نداد حتی اینکه دور است از انصاف و مروت و قاعده محبت و اخلاص
بخوردن و قلیان کشیدن در همچنین مجالس زیرا که مرات عدیده و کرات کثیره
گفته ام و بعد از این نیز خواهم گفت انشاء الله تع که زیارت جناب سید
الشهدا و همچنین بکاء و تباکی و نشستن در مجالس تعزیه و ذکر مصائب آن
بزرگوار هر چند شخص با اهل و عیال خودش بنشیند و ذکر مصائب آن
بزرگوار کند افضل جمیع عبادات و اشرف قاطبه طاعات و حسنات است
پس از انصاف و مروت دور است که همچنین عبادت در مراعات احترام و تعظیم مجالس
اش نشود و آداب حسنه ظاهریه و باطنیه بعمل نیاید در این باب هر چند
میان مرد و زن و شریف و وضیع و صاحب شان و غیر صاحب شان و لکن
این وصیت و تشدید و تشدید باین نصیحت در شأن بزرگان دین و دنیا
مثل علما و فضلا و عرفاء و ملوک و سلاطین و قروم جهان و جهابذه
دور است زیرا که فهم و ادراک ایشان بیشتر از دیگران است مجالس و محافل

عظمه

عظمه ایشان و رفیعة المرتبه را دانستن ایشان خوب بجا میاورند و چه طور
همچنین نباشد و حال آنکه بگوش هوش رسیده است که مجالس ماتم و تعزیه جناب
سید الشهدا خالی نخواهد شد از حضور جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیا
و اوصیا و صدیقین هر چند آن مجالس جمعیت بسیار قلیل باشد بلکه هیچ
مجلس از مجالس تعزیه جناب سید الشهدا در هیچ وقتی از اوقات خالی نخواهد
شد از حضور جمعی از اصحاب ارواح کلیه و نفوس قاهره جبروتیه با ابدان
مثالیه و قوالب برزخیه خصوصا از حضور صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه
زهرا با جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیا و اوصیا و جمعی از ارواح مقدسه
خدیجة الکبری و زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و امثال و نظایر ایشان
و اعتقاد این احقر براینست که در اکثر اوقات آن پیراهن غرقه بخون انور
اطهر جناب سید الشهدا را با خودش بمجالس عزا و ذکر مصائب او و در این
این آداب ظاهریه و باطنیه که ذکر کردیم مراعاتش در مساجد وقتیکه در
آنها ذکر مصائب آل سید المرسلین میشود آکد و اولی و اوثق خواهد
شد از سایر مجالس ذکر مصائب معصومین مظلومین و وجه سر این مطلب
است زیرا که مساجد معابد مسلمین و بیوت الله است علاوه بر این باطن یک
قطره خون که در آن هست از خون انور اطهر جناب سید الشهدا شئون
و آثار خودش را ظاهر خواهد نمود در وقت ذکر مصائب خصوصا در وقت
صیحه و ندبه و گریه و نحیب صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا صلوات
الله و سلامه علیها در آن مجلس و از این جهة است که شور و شیون و صیحه و ضجه

وگریه

وکریه وندبه در مساجد ازید واکثر از سایر مجالس میشود بهر حال احترام
وتعظیم وتجلیل مجالس ذکر مصائب آل رسول الله خواهد مساجد باشد
وخواه غیر مساجد مراعاة آداب ظاهریه وباطنیه در آنها از امور مهمه
است واگر شخص از اصحاب بصیرة باشد وانچه بر اکثر مردم مخفی است
ان منکشف شود بسبب ریاضات ومجاهدات حقانیه اش پس انوقت
خواهد دانست وخواهد دید که در بواطن مجالس تعزیه وذکر مصائب
آل رسول الله چه امور عجیبه لطیفه وچه فواید وعواید انیقه هست وچه
نحو مشتمل است بر جمله نشآت وعوالم مثالیه برزخیه نورانیه پس برای
توضیح مطلب بیان مقصد ذکر میکنم یکقضیه را در اینمقام وموضع
انسب واولی والیق بذکر انقضیه غیر اینمقاما مستاز مقامات وابواب
وفصول اینکتاب ولکن بسبب بعض الهامات وبشارات قلبیه باطنیه
واستخارات قرانیه مامور شدم که اورا در اینجا ذکر کنم پس حاصل انقضیه
اینست که قریب بمدت یکسال ونیم از این زمان شخص معروف وصاحب صنایع
عجیبه واسمش حاجی میرزا احمد مشهور بساعتساز بمنزل این احقر امد در
دار السلطنة طهران وگفت خوابی دیده ام چند شب قبل از این ومامورم
که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل انخواب اینست که در عالم رؤیا دیدم
که در مزار جناب سید اجل وامامزاده اکرم شهزاده عبد العظیم رحمة الله تع
هستم ونزدیک بمزاران امامزاده اعظم برای یک مؤمن قبر کندند واورا
در انجا گذاشتند پس دیدم ان قبر انمؤمن بجاده واسعه شد بیکباغ وباز خوبی

ونضارت مثل ان در دنیا ندیده بودم پس از انمؤمنیکه در قبر گذاشته بودند
سؤال منکر ونکیر نشد بلکه انمؤمن از انجاده واسعه داخل ان بهشت وباغ
شد پس من بسیار تعجب کردم ودر دل خودم حدیث نفس کردم وگفتم کاش منهم
باینمنوال کارم میگذشت پس امر کردم برای من نیز قبر کندند وداخل قبر
شدم وان قبر من نیز جاده واسعه باینباغ وبهشت پیدا شد پس از انجاده داخل
اینباغ شدم وجماعتی را در انجا دیدم ولکن بعد از یکساعت خیالات وافکار
بر من هجوم اور شد مثل اینکه من اهل وعیال خودم را وداع نکردم و
وصیت ننمودم ووصی قرار ندادم وامر مطالبات من با مردم چه طور خواهد
شد پس از داخل شدنم بباغ نادم وپشیمان شدم وبعض حاضرین را از
احوال خود مطلع کردم جواب دادند ندامت وپشیمانی سود وفایده ندارد
زیرا نخواهند گذاشت ترا که بیرون بروی تا بدنیا وکار خودت را انجا بانجام
برسانی ودر ینخیال وفکر بودم ناگاه چشمم افتاد بیک زاویه از زوایای باغ و
در انجا یکعمارت مشاهده نمودم پس بطور تعجیل بسوی ان امدم پس دیدم در انعمارت
یک شخص نورانی وجلیل القدر نشسته است وتو نیز در خدمت ان نشسته واشاره
باین احقر نمود واین احقر با نزد گفتم حاجی میرزا احمد چه طور در عالم رؤیا منکشف
شد ایا این سید جلیل القدر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بودند یا سید
جلیل القدر امامزاده اعظم شهزاده سید عبد العظیم رحمة الله تع بود جواب
داد والله برای من تعیین وتشخیص معلوم نشد ولکن تو نسبت با اداب ومراعات
احترام وتعظیم ان در خدمتش نشسته بودی پس بعد از این گفت من قصه خود

رابر تو نقل کردم و گفتم که اگر مرا مرخص میکردند میرفتم بکارهای خود و انجام میدادم و وصیت خودم را میکردم و باز برمیگشتم پس تو از جناب ایشان رخصت مرا خواهش نمودی و قدری تامل نمود و بعد از ان فرمود مرخص کردم برای خاطر تو و لکن بشرط اینکه تعزیه داری جناب سید الشهدا علیه السلام خوب بجا بیاورید و سعی و اهتمام خود را در ان مضایقه ننمائید و بسیار توصیت بلیغ درین نمود هر چند خطاب بصیغه جمع مینمود و لکن اعتناء و اهتمامش با تو بود پس برخواستی از انمکان و ان بزرگوار برای احترام و تعظیم تو چند قدم بدرقه و تشییع نمود و برگشت و من با تو داخل صحن عمارت امامزادهٔ اعظم سید اجل سید عبد العظیم رحمة الله تعالی شدیم و امر کردی در انجا منبر نصب کردند و بشخصی از زنان و ذاکرین مصائب ال رسول الله گفتی بلند شو بمنبر و ذکر مصائب کن پس ان شخص بلند شد بمنبر و ذکر مصائب نمود و صحن شریف پر بود از مرد و زن و بسیار شور و شین و گریه و ندبه در ان مجلس شد و بعد تمامیت ذکر مصائب در ان مجلس بر خاستی از صحن و صد و پنجاه قدم یا کم بیشتر راه رفتی و باز در انجا امر کردی باز نصب منبر کردند امر کردی بشخصی بلند منبر شود و ذکر مصائب کند و ان شخص ذکر مصائب ال رسول الله کرد و شور و ندبه و صیحه و ضجه از مردم بلند شد و شور و افغان این مجلس بیشتر بود از شور و افغان و صیحه و ضجه مجلس اول و جمعیت نیز در این مجلس بیشتر بود از جمعیت مجلس اول و به همین منوال رو بشهر طهران کرده میرفتیم در میان هر مجلس در مسافت صد قدم تا صد و پنجاه قدم امر میکردی منبر میگذاشتند

هر جا که کنیزی ... سر ... بلند شد هر جا که ... بلکه ... در ... شد

و بمنوال سابق ذکر مصائب شد و لکن ساعت بساعت هم جمعیت بیشتر بود و هم گریه و ندبه و صیحه و ضجه و در بعض مواضع خودت بلند منبر میشدی و ذکر مصائب میکردی تا انکه رسیدیم در اثناء راه با چشمه که مشهور است بچشمه علی و امر کردی که در سمت بالای ان در قرب موضعیکه مشهور است را بموضع ابن متکا منبری نصب کردند و جمعیت این مجلس اضعاف مجالس سابقه شد و درین مجلس خودت بر سر منبر رفتی و ذکر مصائب نمودی و گریه و ندبه و صیحه و ضجه و فریاد و افغانیکه درین مجلس شد بوصف نخواهد امد باز بعد از اتمام شدن این مجلس رو گذاشتیم بسمت طهران ناگاه چند قدمیکه رفته بودیم دیدیم که چهار نفر یکتابوت میبرند و شکل ان تابوت بطور مسنم یعنی پشت ماهی است و ان تابوت را دو نفر از پیش گرفته اند و دو نفر از عقب و در توی ان تابوت نعشی هست بهر دو دستان یك زنجیری از اهن زده شده است و دو نفر یکه از پیش تابوت را گرفته بودند هر یکی از انها سر زنجیر را بدستش گرفته و بهمین منوال میبرند و این جمعیت و خلایق بسیار از مشاهده این حالات بسیار بسیار تعجب مینمودند و لکن تو بسیار بسیار متغیر شدی و در قهر و غضب بودی و از احوال و جنایات این نعش را استکشاف و استنباط نمودیم چرا باید این تابوت و این جنازه را با این عقوبت و جلا بکردن میبرند و حال انکه این تابوت و این جنازه از میان جماعتی گذشته که انها در مجالس عدیده در مصائب جناب سید الشهدا علیه السلام گریه و ندبه و صیحه بلکه خود کشی کرده اند تا اخر امر شان اینجا عاث برداشته شده است پس با ان چهار نفریکه تابوت برداشته بودند بانك و صیحه زدی و گفتی تابوت را بزمین

آنکه عنوان ... سلطان ... از نسل ... اهل ... شد

بگذارید پس اطاعت و انقیاد امر تو کردند تا بوت را بر زمین گذاشتند پس سر
تابوت را گشودی و ما همه مشاهده مینمودیم دیدیم یک شخص را در توی تابوت دو
زنجیر از آهن بدستهایش زده اند و بان زنجیرها در دستهایش قفل زده
اند و لکن این شخص زنده است نه مرده است پس تو نزدیک شدی دست زدی
بقفلها پس قفلها شکست و زنجیرها از دستش گشودی و انداختی و گفتی
با این شخص حالا برخیز و میان این جماعتی که گریه و ندبه بر جناب سید الشهدا
میکنند داخل شو و دیگر مترس و خوف مکن و لکن تو هم بر این مظلوم خلیفه
الله علی جمیع خلقه گریه و ندبه و نوحه و زاری بسیار کن پس برخواست و داخل
توی این جماعات شد و لکن خوف و اضطرابش باقی بود و چشمش به پشتش
بود و از این جهة خودش را بوسط این جماعات می انداخت پس بعد از این بار دیگر چند
موضع دیگر امر بنصب منبر کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص از
تابوت در آمده از همه مردم بیشتر گریه و ندبه و نحیب و نوحه میکرد تا آنکه
رسیدیم بنزدیکی دروازهٔ طهران پس آنجا نیز امر بنصب منبر کردی و در آنجا کثرت
وازدحام مردم در حدی و غایتی بود که بوصف نیاید و تمامی صحراها و بیوت
اطراف طهران پر از جمعیت بود پس وقتیکه در آنجا ذکر مصائب آل رسول الله
شد صداها و آوازهای گریه و ندبه کنندگان باسمانها میرسید پس از
غایت اضطراب و دهشت از خواب بیدار شدم پس بعد از این خطاب با این احقر
نمود و گفت جناب آقا این حاصل و خلاصهٔ آن خواب بود که دیده بودم و مامور
بودم که برای تو نقل کنم الحمد لله تکلیف خود را بجا آوردم پس گفتم جناب حاجی میرزا

احمد

احمد این شخص الان زنده است یا مرده گفت در قید حیات است گفتم از چه صنف و حرفه میباشد
گفت از عظما امراء و از خواص ملازمان شهنشاه اعظم ناصر الدین شاه
ادام الله وجوده و شوکته میباشد گفتم تصریح باسمش بکن گفت خوف میکنم
و میترسم بلکه من در حقیقت از منسوبان و متعلقان آن میباشم پس از اصرار
بلیغ و الحاح اکید گفت این شخص مقرب الحضرة الخاقانیه شهزادهٔ اعظم اعتضاد
السلطنه علی قلی میرزا میباشد پس روز جمعه در سر منبر گفتم که آن خوابهائیکه
جمعی از مؤمنین صادقین و جماعتی از مؤمنات دیده بودند و برای ما ها در
همین مسجد نقل کردند شمهٔ از شئون و بطنی از بطون آن خوابها ظاهر شده
است پس شروع کردم بنقل خواب حاجی میرزا احمد و لکن تصریح باسم شهزادهٔ
مذکور نکردم و اما آن خوابهائیکه جماعتی از مؤمنین صادقین و جماعتی از
مؤمنات صادقات از علویات و غیر علویات دیده بودند پس حاصل آن
خوابها این بود که جناب صدیقهٔ عظمی و حجة کبری فاطمه زهرا صلوات الله
و سلامه علیها بان رجال و نسوان در عالم رؤیا فرموده بود که بسبب کثرة
معاصی و وقوع جرایم و ذنوب کبایر در طهران نزدیک بود که عذاب عظیم و بلاء
عمیم باهل طهران نازل شود و لکن حقتعالی برحمت واسعه اش این نحو عذاب
و عقوبه و بلا را باهل طهران نفرستاد بسبب تعزیه داری فلان در بنگی
در ماه محرم و در ایام جمعات در مسجد جامع پس بفلان در بند از زبان من
بگوئید که مادامیکه در طهرانست ترک نکند در ایام جمعات ذکر مصائب
نور چشم حسین مظلوم عطشان را و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد

جامع

جامع نقل کرده اند با جمعی و قتیکه بر سر منبر بلند میشدم بکمرد پیر مشهور بصلاح و تقوی و ایمان و ایقان قبل از شروع کردن این احقر بموعظه بر سر پا میا یستاد و در نزدیک منبر صیحه بلند میزد و میگفت اهل مجلس گوش بدهید که فلان مؤمن صالح و فلان مؤمن متقی و فلان عادل ثقه عادله همچنین و همچنین خواب دیده اند و فرمایشات حضرت صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا را نقل میکرد چنانچه اجمالش و حاصلش را الان نقل کردم پس بعد از مدت دو ماه شهزاده اعتضاد السلطنه را در یک مجلس فاتحه خوانی ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا احمد را از اول تا آخر برای ان نقل کردم لمحه متغیر شد و بفکر رفت گفتم آرام باش و بدان سبب نجات منحصر است در زیارت جناب سید الشهدا و در تعزیه داری ان امام مظلوم پس اگر قبل از این مجلس تعزیه داری الخلیفه الله تع نداشته باید بعد از این مجلس تعزیه داری بنا بگذاری و اگر قبل از این مجلس تعزیه داری داشته باید بعد از این بوجه احسن و اکمل و اتم و بخلوص قصد و نیت مجالس تعزیه داری بعمل بیاوری پس آرام گرفت و مسرور شد گفت مجلس تعزیه داری داشتم و بعد از این بهتر از اول بنا خواهم کرد انشاء الله تع و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله المعصومین المظلومین

باب یازدهم در بیان و ذکر جمله از قصص و آثار و اخبار یکه مشتملست بر جمله از مناقب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام یعنی ذکر معذب و معاقب شدن جماعتی از ملاعین و منافقین در دار دنیا قبل از معذب و معاقب شدن ان کفار زنادقه بنیران جحیم و عقوبات

داعیه آخرت بسبب دشمنی و عداوة ان کفار و زنادقه و بسبب سب و شتم و دشنام دادن انها بالخلیفه الله و سید الاوصیا پس مطالب این باب و همچنین متعلقات و مربوطات این باب در ضمن چند مجلس و چند مقام واقع خواهد شد

مجلس اول در ذکر جمله از قصص که بنقل معتبر وارد شده است پس مکتوم و مخفی نماند که ذکر کردن این قصص و اخبار در اینجا بسبب چند وجه است یکی اینست که این قصص اشباه و نظایر ان قصص است که ذکر کردیم مثل قصه ان دو مکفوف کور و قصه حداد یعنی از ان اشخاصیکه در کربلا حاضر شده بودند در شهادت جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام و وجه دیگر اینست که چون این قصص را در اصل یعنی در اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده بودیم پس نخواستیم که این کتاب خالی از ذکر انها باشد و لکن عمده وجوه اینست که بسبب ذکر کردن یعنی نوشتن مصائب آل رسول الله و مشغول شدن باین امر و باین شغل در روزها و شبها و تامل و تفکر کردن در این مصائب عظیمه در نوشتن اعضا رئیسه ام مثل قلب و دماغ و جگر همه از قوه افتاده پژمرده و شکسته بلکه نزدیک با ضمحلال و فنا شده بودند و دیگر قوه و استعداد نمانده بود که باین قوامیس و بحار مصائب غیر متناهیه آل رسول الله خوض کنم و بنویسم پس خواستم که بسبب ذکر این قصص فرح افزا و نشاط و سرور بخش اعضا رئیسه قوه بیاید و نشاط و فرح حاصل شود تا انکه برحمت واسعه الهیه استعداد جدید و قوه موهبه تحصیل کرده باشم برای خوض در بحار و قوامیس باقی مصائب آل رسول الله پس حالا شروع میکنیم بذکر این قصص پس میگوئیم از جمله انها قصه محمد بن

صفوان ملعون نست و ببان ابن چنانچه در کتاب الثاقب فی المناقب روایت شده است از ابن عاصفه کفت ما را مدتی بود و ملازمان بنی امیه لعنهم الله تعالی طلب میکردند برای سب و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پس من کرایه و شتر را اختیار نمودم بقرار پس بسوی من کسی فرستاد محمد بن صفوان لعنه الله تعالی که از نسل ابی خلف جمحی بود و بغل مرا عاریه خواسته بود که سوار شود بمدینه طیبه پس من بغل را بان عاریه بدادم پس والله آنملعون چهار میل راه پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس آنوقت عامل و حاکم مدینه خالد نام بوده از جانب هشام بن عبد الملک لعنهم الله تعالی جمیعا پس ابن صفوان ملعون نزد خالد ولد الزنا رفت و در مسجد رسول الله بودند خالد کفت یا ابن صفوان برخیز و بر منبر صعود کن پس ابن صفوان بمنبر صعود کرد و مستقبل قبله ایستاد پس کفت خدایا شاهد و کواه باش که اکر غیر من علی بن ابیطالب را سب و شتم میکنند برای مال و طمع دنیا ما مقصد دیکر ایشان من او را سب و شتم نمیکنم مکر برای رضای تو زیرا که انصاحب باغیه بود پس در این وقت همه اهل مسجد دیدند که قبر شریف سید المرسلین منفرج و منشق شد و یکدست از آن بیرون آمد در حالیکه می کفت یا ابن صفوان اکر در این ادعا صادق هستی پس لعنت حقتعالی بر تو باد و اکر دروغ میکوئی پس حقتعالی ترا کور و نابینا کرداند پس ابن صفوان ملعون از منبر نازل شد و به پسرش کفت برخیز و دست را بمن بده پسرش دست او را کرفت و اهل مسجد از مسجد بیرون امدند بسوی منازل خود شان پس آنملعون به پسرش کفت یا بمرد عذاب نازل شده است و ظلمت و تاریکی جمیع خلایق را کرفته است پسرش کفت بچه سبب

اینچنین فرا میکوئی پس آنملعون کفت بسبب آنکه هیچ چیز را بچشم نمی بینم پسرش کفت والله این بسبب جرات و جسارت کردن تو بود بر حقتعالی و نسبت دروغ تو بود در منبر رسول الله آنملعون کور و نابینا بود تا آنکه مرد و بجهنم رفت لعنة الله تعالی علیه و قصه دیکر قصه حارث ملعون نست و بیان این چنانچه در کتاب کشف الیقین ذکر شده است بابن نهج است که یکشاعر بنیغا نام قصد بعض ملوک کرد و از عادتش این بود که در هر سال یکمرتبه سفر میکرد و نزد این ملک میامد از اتفاقات در یکدفعه ملک در شهر نبود بشکار رفته بود وزیرش کاغذ نوشت و در آن ذکر کرد آمدن شاعر بنیغا را و ملک جواب نوشت و امر کرد بوزیر که بنیغا را در بعض عمارات سلطانی منزل بدهد پس بنیغا را اسکان کردند در یک خانه که آنخانه قصر داشت و برای آنقصر غرفه بود و از آنغرفه طاق و کوچها نمایان می شد پس بنیغا شبها در آنقصر در نزدیک غرفه میخوابید پس آنحارس ملعون در هر شب از نصف شب از منزلش بیرون میامد پس بانک صیحه می کشید ببانک بلند و میکفت یا غافلون اذکروا الله و بعد از آن سب و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام میکرد و شاعر بنیغا از صوت آنملعون منزعج میکشد پس در بعض شبها اتفاقا افتاد که شاعر بنیغا سید المرسلین رسول الله را و سید الوصیین امیر المؤمنین را در خواب دید در همان درب و همان کوچه که حارس ملعون میامد دید حارس ملعون نیز در آنجا حاضر شد پس رسول الله فرمود یا ابا الحسن یا علی بکیر اینملعون را که امروز چهل سال میشود که اینملعون ترا سب و شتم میکند پس امیر المؤمنین آنملعون را کرفت و در میان

دو کتف آن ملعون پس شاعر بنیغا منزعج و مضطرب از خواب بیدار شد و بعد از آن منتظر صوت و صدای حارس شد پس دید که آنوقت گذشت و صوت حارس ملعون بلند نشد و ازینحالت بسیار تعجب نمود پس ناگاه دید که صداهای مردم بلند شد و بسوی خانهٔ حارس ملعون میروند پس بعد از این از جمعیکه از خانهٔ حارس برمیگشتند پرسید چه حادثه و چه واقعه رو داده است گفتند در میان دو کتف حارس ضربتی حاصل شده است و از آن ضربت میان دو کتف آن بقدر یک کف منشق شده است و قرارش را بر بند است پس صبح نشده آن ملعون بجحیم رفت و با آنحالت او را جهل مرد مشاهده نمودند الحمد لله و قصهٔ دیگر قصهٔ احمد بن حمدون موصلی است و بیان این بابن طهجست که در بلد موصل مردی بود که او را احمد بن حمدون میگفتند و آن ملعون عناد و عداوت شدید داشت با سید الوصیین امیر المؤمنین روحی له الفداء و علیه الصلوة و السلام پس بعض اهل موصل ارادهٔ حج بیت الله الحرام کردند و بعض از آنها بنزد این ملعون آمد و گفت من عزم کرده ام حج را اگر برای تو در آن مکهٔ شریفه حاجتی و مقصدی باشد بگو تا آنکه او را برای تو بعمل بیاورم پس آن ملعون گفت بکحاجت مهمّی دارم و لکن برای تو بعمل آوردن آن سهل است گفتم بگو تا آنکه او را بعمل بیاورم پس آن ملعون گفت پس وقتیکه از مکهٔ معظمه برگشتند بمدینهٔ طیبه آمدید بزیارت رسول الله رفتید پس رسول الله را مخاطب کن و از زبان من باین بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابیطالب را خوشت آمده بود تا آنکه دختر ترا باین تزویج نمودی آیا اصلع بودن پسرش یا بزرگ بودن شکمش یا دقیق بودن ساقهایش پس آن

ملعون باین شخص حاج قسمهای غلیظه و شدیده داد که اینکلمات را برسول الله عرض نماید پس آنشخص از مکه بمدینه وارد شده و حوائج خودش را بعمل آورد و لکن وصیت و سفارش احمد بن حمدون ملعون را فراموش کرده بود شب در خواب امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام را دید پس آنحضرت علیه السلام فرمود چرا وصیت احمد بن حمدون را بعمل نیاوردی پس از خواب بیدار شد فی الفور قصد قبر شریف رسول الله نمود پس وقتیکه در نزد قبر شریف حاضر شد آنکلماتیکه احمد بن حمدون گفته بود پس رسول الله را مخاطب نموده همه را برسول الله عرض نمود پس وقت دیگر خوابید باز امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام را دید و آن بزرگوار دست او را گرفته آمدند بخانهٔ احمد بن حمدون لعنة الله تعالی و آنحضرت در خانه را گشود و یک کارد بزرگ بدست مبارکش گرفت و احمد بن حمدون را در توی لحافیکه خوابیده بود ذبح کرد و خون آنکارد را مسح کرد و ما لید بلحاف آن ملعون پس بعد از آن آمد بدر سقف خانه و او را بدست مبارکش گشود و کارد را در زیر آن گذاشت و از خانه بیرون آمد پس آنحاج موصلی از خواب بیدار شد در حالت انزعاج و اضطراب پس در همانساعت خودش و رفقایش صورت خواب را نوشتند و در همانشب سلطان موصل بسبب صداهای مردم از خواب بیدار شد و پرسید چه حادثه و چه واقعه رو داده است عرض کردند که احمد بن حمدون را در توی لحافش ذبح کرده اند پس سلطان همهٔ جیران احمد بن حمدون را و همچنین جمعی از غیر همسایگانش بسبب حبس انداخت پس همهٔ اهل موصل در تعجب

بودند و میگفتند این چه نحو حادثه و واقعه است نه دیوار و حایط را سوراخ
کرده اند و نه درهای خانه مفتوح شده است و نه قفلها شکسته شده است و
سلطان بلد نیز متعجب و متحیر مانده بود و میگفت از خارج آدم داخل
بتوی خانهٔ احمد بن حمدون نباشد بدون اینکه یکی علامتی از علایم متحقق
نیست در نزد عقل متعذر است علاوه بر این هیچ چیزی از خانهٔ آن سرقت
نشده است و نبرده اند پس محبوسین در محبس و در سجن بودند تا آنکه حجاج
اهل موصل از مکه برگشتند و وارد موصل شدند و آن شخص صاحب رؤیا
دید که جمعی از همسایگانش بدیدن و زیارت آن بیا مدند احوال ایشانرا
از بعض حاضرین مجلسش پرسید آن شخص گفت همهٔ اینها محبوس‌اند و الآن
در سجن و محبس سلطان میباشند بسبب اینکه در فلان شب احمد بن حمدون
در توی لحافش سر بریده شده است و الی الآن قاتلش معلوم و مشخص نشده است
و سلطان جماعتی را بسبب این قضیه بسجن و محبس انداخته است و خود سلطان
نیز در این امر متعجب و متحیر است پس آن شخص صاحب رؤیا تکبیر بلند گفت و باصحاب
و رفقایش گفت صورت منام را که در مدینهٔ طیبه نوشته بودیم بیرون بیاورید
پس دیدند که شب منام با شب قتل احمد بن حمدون لعنة الله تعالی موافق است پس برخواسته
با جمیع اهل مجلس بخانهٔ مقتول ملعون آمدند پس امر کرد که لحاف را بیاورند
و خبر داد که امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام کارد را دوشته از بالحاف
کشیده است و خون کارد در لحافست پس لحاف را گشودند و موافق مکتوب
صورت منام یافتند بعد از آن امر کرد که سقف بر دارند پس سقف را برداشتند

و کارد را در زیر سقف دیدند پس در این وقت برای همه قطع و یقین
حاصل گردید بصدق و راستی خواب و محبوسین را از سجن و حبس بیرون
آوردند و اکثر اهل آن بلد بایمان آمدند و شیعه شدند و این از الطاف
حق‌تعالی بود ببرکات خلیفة الله تعالی امیر المؤمنین و سید الوصیین و قصهٔ
دیگر قصهٔ مرد شامیست و بیان آن با ابن هجج است که در کتاب الثاقب
فی المناقب از شیخی از طایفهٔ قریش روایت شده است پس آن شیخ قرشی
گوید که دیدم در شام مردی را که نصف روی ریش سیاه شده بود و او را میپوشید
از او نزد سؤال کردم از سبب سیاهی روی ریش گفت بلی حق‌تعالی را شاهد گرفته
ام براینکه هر کس سؤال کند از من از سبب این پس من او را خبر بدهم بصدق
و راستی پس آگاه و مطلع باش که من بسیار بد گوئی میکردم در باب امیر
المؤمنین علیه الصلوة و السلام و بسیار میگفتم که آن خلیفة الله تعالی مکر
کرده است پس یکشب در خواب دیدم که یک شخص آمد و گفت این قدر بدگوئی
در حق امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام تو میکنی پس زد نصف وجه
ام را و سیاه شد دیدم که یکطرف رویم سیاه شده است و قصهٔ دیگر قصهٔ
مردی است از اهل بصره و بیان آن با ابن هجج است که در کتاب الثاقب فی المناقب
روایت شده است از جعفر دقاق پس جعفر دقاق میگوید من رفیق داشتم با
مصاحبت آن بتحصیل علم مینمودم و در محلهٔ باب البصره یکمردی بود روایت
احادیث مینمود و مردم در هر روز در مجلس او حاضر میشدند برای شنیدن
و ضبط احادیث او نزد او ابو عبد الله محدث مینامیدند پس من و همچنین رفیقم

مدتی از زمان در مجلس آنخاص می‌نشستیم و احادیثیکه املاء میکرد ضبط
میکردیم و مینوشتیم ولکن هر وقتیکه حدیثی در فضائل اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و علیهم اجمعین املاء مینمود طعن و قدح در آنحدیث و در
راوی آنحدیث مینمود تا آنکه یکروز تحدیث در مناقب و فضائل بتول
عذرا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها کرد و بعد آنحدیث گفت
این فضائل بعلی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام چه نفع میرسانند
و حال اینکه علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام مسلمین را میکشت و بعد
این طعن و زبان درازی در فاطمه زهرا نمود پس من برفیقم گفتم که برای ما
جایز نیست که نزد اینمرد بیائیم و از او حدیثها اخذ نمائیم زیرا که اینمرد دین و دیانت
اصلا ندارد تا کی بدگوئی و زبان درازی خواهد کرد در حق علی و فاطمه
علیهما السلام اینمرد از مذهب مسلمین خارجست پس رفیقم تصدیق من کرد
و گفت باید از شخص دیگر احادیث اخذ نمائیم و بمجلس اینخاص شدن حرامست
پس در همانشب در عالم رؤیا دیدم که بمسجد جامع میروم و ملتفت شدم این
مرد یعنی محدث را دیدم و نیز دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بحمار
مصری است و آن بزرگوار نیز بمسجد جامع میرود و تحدیث نفس کردم و گفتم
الآن امیرالمؤمنین علیه السلام گردن اینملعون را با شمشیر خواهد زد پس
تا آنکه با آنملعون نزدیک شد بچشم راست آنملعون زد بقضیبیکه در دست
مبارکش داشت و فرمود ایملعون چرا سب و شتم مینمائی مرا و فاطمه زهرا
را پس آنملعون دستش را بچشمش گذاشت و گفت آه یا علی مرا کور کردی پس من

از خواب بیدار شدم و آمدم نزد رفیقم که خوابرا برای او نقل کنم پس دیدم
که لونش متغیر است و او ابتدا بکلام کرد و گفت میدانی که دیشب چه واقع
شد گفتم بگو پس گفت دیشب در خواب همچنین و همچنین دیدم و خواب او
نیز بعینه خواب من بود و گفتم والله من نیز بهمین منوال دیشب خواب دیدم
و آمده بودم که خوابرا برای تو نقل کنم پس گفتم بر خیز قرآن برداریم برویم
نزد آنمرد بیدین و قسم بقرآن یاد کنیم که همچنین و همچنین در خواب دیدیم
بلکه از این اعتقاد فاسد برگردد پس برخواستیم و آمدیم بدر خانه آنمرد
و دیدیم در بسته شده است و دق الباب کردیم کنیزی آمد و گفت الآن ممکن
نیست دیدن او و برگشتیم و بعد از یکساعت مراجعت نمودیم و باز دق الباب
نمودیم باز کنیز آمد و گفت ممکن نیست دیدن او گفتیم چه واقعه و چه حادثه روی
داده است گفت دستش را گذاشته است بچشم راستش و از نصف شب تا اینوقت
صیحه میکشد و داد میزند و میگوید علی ابن ابیطالب مرا کور کرده است و از درد
چشمش قرار و آرام ندارد پس بکنیز گفتیم در را بگشا ما برای این امر آمده‌ایم
پس در گشود و داخل خانه شدیم و او را با قبیح هیئت و بدترین حالتی دیدیم
و استغاثه و فریاد میکشد و میگوید من با علی بن ابیطالب چه کار داشتم دیشب
با قضیب زده است و چشم مرا کور کرده است پس ما آنچه که در خواب دیده بودیم
برای آنملعون نقل کردیم و گفتیم برگرد از این اعتقاد فاسد و بدگوئی و زبان
درازی در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نکن پس آنملعون بغضب آمد و گفت
خدا بر شما جزاء خیر ندهد پس اگر علی بن ابی طالب چشم دیگر مرا نیز کور کند

من او را مدح نخواهم کرد و تفضیل نخواهم داد پس برخواستیم از نزد آن ملعون و گفتیم
در نیمه هیچ خیر نمانده است پس بعد از سه روز مراجعت نمودیم تا آنکه از حالش
مطلع باشیم وقتیکه در نزد آن حاضر شدیم دیدیم آن چشم دیگرش نیز کور شده
است گفتیم حالا هم عبرت نمیگیری و از خدا نمیترسی و از اعتقاد فاسدت بر نمی
گردی گفت نه والله از این اعتقادم بر نمیگردم هر چه علی بن ابی طالب علیه
السلام میخواهد بکند ترس و خوف ندارم بکند پس برخواستیم و رفتیم و باز
بعد از یکهفته بخانه اش مراجعت نمودیم تا مطلع شویم که آخر امرش بکجا رسیده
است از اهل خانه اش کسی خبر داد که مرده است لعنه الله تعم و عذبه عذابا شدیدا
و پسری داشت مرتد شد بر وهم ملحق شد یعنی قهر و غضب نمود که امیرالمؤمنین
علیه السلام پدرش را کور کرده است قصه دیگر قصه یکمرد است از اهل بصره
و بیان آن باین نهج است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجزی گفت بیرون
شدم از بلدم برای طلب علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفتم پیش محمد بن
عباد صاحب عبادان و گفتم من مرد غریب هستم و از بلد دور آمده ام بخدمت
تو تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده باشم گفت از کجا آمدی گفتم از سجستان
گفت این بلد خوارج است گفتم اگر خارجی میشدم علم را طلب نمیکردم گفت
میخواهی که برای تو حدیث حسن نقل کنم وقتیکه ببلاد خودت رفتی برای مردم
نقل کنی گفتم بلی میخواهم بیان نمائی گفت من یک همسایه داشتم مرد خوب و متدین
و عابد بود پس آن در عالم رؤیا رسول الله را دیده بود و برای آن همچنین منکشف
شده بود کویا رسول الله ص خودش مرده است و تکفین و تدفین شده است و حالا

حشر

حشر و نشر است پس میگوید گذشتم و بحوض رسول الله رسیدم پس دیدم در کنار
حوض دو سید شباب اهل جنة یعنی امام حسن و جناب امام حسین را
و آن دو بزرگوار مشغولند باب دادن باین امت و من از ایشان آب خواستم
مرا منع کردند و بمن آب ندادند پس عرض کردم برسول الله و گفتم من از امت
تو میباشم از امام حسن و امام حسین آب خواستم مرا آب ندادند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و علی آله المعصومین المظلومین فرمود که اگر از
امیرالمؤمنین آب بخواهی آن نیز ترا آب نخواهد داد پس شروع کردم بگریه و
زاری کردن و عرض کردم من از شیعه امیرالمؤمنین میباشم در آنوقت فرمود
تو یک همسایه داری امیرالمؤمنین را لعنت میکند تو او را الی الان نهی و منع
نکردی پس گفتم یا رسول الله من ضعیفم و بیقوه میباشم و آن مرد از مقربین
سلطان میباشد پس در آنوقت یک کارد بیرون آورد و بمن داد و فرمود
برو آنرا ذبح کن پس من بسوی خانه آن رفتم دیدم در خانه مفتوح است و داخل
خانه شدم و آنرا دیدم که ایستاده است پس آنرا ذبح کردم و برگشتم بسوی
رسول الله و عرض کردم که آنرا کشتم و ذبح کردم و اینست کارد ملطخ است
بخون آن پس کارد را از من گرفت و با امام حسن فرمود باینمرد آب بده و آنرا سیراب
کن پس در این هنگام از خواب بیدار شدم در حالتیکه فزع و رعب داشتم
پس برخواستم بنافله شب پس وقتیکه عمود صبح منتشر شد صدای صیحه و
صراخ و فریاد طائفه نسوان را شنیدم پس از کنیزم پرسیدم این شیون و زاری
و این صیحه و ضجه و این داد و فریاد برای چیست گفت فلان شخص را در فراش

خودی

خودش ذبح کرده اند پس یکساعت نکشید مگر اینکه حاجب و اعوان از جانب
امیر بلد امدند و شروع کردند بگرفتن همسایکان برای حبس نمودن
پس نزد امیر بلد امدم و کفتم از خدا بترس و مردم را اذیت مکن و ضرر مرسان
و جمیع مردم از خون ان بری هستند و من او را کشته ام و ذبح نموده ام پس
امیر کفت چه میکوئی و تو در نزد ما هیچ وقت متهم نبستی پس قضیه را از اول
تا اخر برای او حکایت کردم پس انوقت کفت جزاک الله خیرا چنانچه مردم از
خون ان ملعون بری هستند و همچنین تو نیز بری هستی و قصهٔ دیکر قصهٔ
خطیب دمشقی ملعون است و انچنانچه در کتاب الثاقب فی المناقب روایت شده
است از واقدی که از علماء اعلام اهل سنت است با بن هجنست که واقدی میکوید
که در هر سال در روز عرفه هرون الرشید مجلس را مخصص میکرد برای حضور
علما پس یکروز عرفه نشست و شافعی حاضر شد و احترام او را بسیار رعایت میکرد
و در پهلویش مینشاند بسبب هاشمی بودنش و جمعی از علماء اعلام که اسامی
انها منتشر بود در بلاد اسلام مثل محمد بن الحسن و ابن زفر و ابو یوسف انها
نیز حاضر شدند و نشستند در پیش روی هرون و بعد از ان مجلس با اهلش
پر شد و بود در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علماء اعلام که هر یکی از انها
قابلیت داشت که امام ناحیه و صقعی از نواحی و اصقاع و بلاد اسلام باشد
پس واقدی میکوید من در انروز بعد از همه مردم وارد مجلس شدم پس هرون
خطاب کرد و کفت بسیار تاخیر کردی کفتم تاخیر نه بسبب ضایع نمودن حق شما و نه بسبب
تکاسل در انقیاد امر شما بود بلکه با عمش رو دادن عائقی و مانعی بود پس اشاره

کرد من هم در پیش رویش نشستم و علماء مجلس در هر فن از علوم خوض کرده
بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هرون خطاب کرد بشافعی
و کفت ای پسر عم چه قدر احادیث در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلم
ضبط کرده و روایت میتوانی بکنی شافعی کفت چهارصد حدیث هرون
کفت بکو خوف مکن شافعی کفت به پانصد حدیث میرسد بلکه قدری زیاد
و بعد خطاب بمحمد بن حسن کرد و کفت ایکوفی تو چه قدر حدیث روایت میکنی
در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام محمد بن حسن کفت هزار حدیث
بلکه قدری بیشتر و بعد خطاب کرد بابی یوسف و کفت یا کوفی تو چه قدر حدیث روایت میکنی
در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام بمن خبر ده و خوف و خشیت مکن
ابو یوسف کفت اکر خوف نبود روایات ما در فضائل ان بتعداد و حساب
و احصا نمیامد هرون کفت از که خوف میکنی ابو یوسف کفت از تو و از عمال
و اصحاب تو هرون کفت تو در امن و امان هستی بکو چند فضیلت روایت
میکنی در فضائل ان ابو یوسف کفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث
مرسل واقدی میکوید خطاب بمن کرد و کفت تو چه میکوئی در اینباب من
کفتم قول من در اینباب مثل مقالهٔ ابی یوسف است پس هرون کفت من مید انم
یک فضیلت از فضائل ان بزرکوار و ان فضیلت را بچشم دیده ام و بکوشم
شنیده ام و ان فضیلت اجل و ارفع است از جمیع فضائلیکه شما ها روایت میکنید
و من کسبو حقتعالی تائب هستم از ان اعمال و اموریکه از من صادر شده طایفه
با بعته یعنی در نسل و ذریهٔ ابیطالب واقدی میکوید پس همه ما کفتیم و فقک الله

امیر المؤمنین و اصلحه اگر تفضل و تلطف میکردی خبر میدادی بما آنچه در پیش
تو هست هرون گفت بلی والی و حاکم کردم عامل خود یوسف بن حجاج را
بدمشق و او را امر کردم بعدل و انصاف و مراعاة حق در باب رعیت و حکم بحق
در قضایا با واقعه میان ایشان و آن معمول داشت آنچه امر کرده بودم پس بان خبر
دادند خطیبی هست در دمشق خطبه میخواند و لکن شتم علی بن ابیطالب علیه
السلم میکند و منقصت در باب آن بزرگوار ذکر میکند پس عامل من او را احضار
نمود و حقیقت حال را از آن پرسید و آن اقرار کرد بعمل خویش پس بان گفت
چه باعث شد بر این عملت ملعون گفت علی بن ابی طالب پدران مرا کشته است
و ذراری و اولاد انها را اسیر نموده است و از اینجهت دلم پر است از کینه و حقد و عداوت
آن نمیتوانم از اینحالت و ازین عمل دست بکشم پس او را زنجیر زده و مقید نموده
بمجلس انداخت و قضیه بمن نوشت و امر کردم که او را مقید بفرستند پس وقتیکه
حاضر شد و پیش رویم ایستاد او را شتم و دشنام دادم و گفتم تو هستی سب
و شتم کننده علی بن ابی طالب علیه السلام گفت بلی گفتم عذاب حقتعالی بر تو باد
و آن بزرگوار هر که را کشته است و هر کرا اسیر کرده است بامر حقتعالی و امر رسول الله
بوده است پس ملعون گفت نمیتوانم ازین عمل مفارقت نمایم زیرا دلم بدون این ارام
نمیگیرد پس در ینوقت صدا زدم عقابین و جلادین یعنی میرغضبها حاضر
شدند در همین مکان و در اینحالت قیام گرفتند و پشت ملعون بسوی من بود
و صد تازیانه جلاد به پشتش زده و صیحه بلند و استغاثه بسیار میکرد تا انکه آن
ملعون در همین مکانش بول کرد و امر کردم که او را داخل انخانه کنند و اشاره

کرده بدستش بخانه که در ایوان بود و امر کردم در خانه را ببستند تا آنکه روز گذشت
و شب اقبال نمود و من از همین مکانم هیچ حرکت نکردم تا آنکه نماز عتمه را
خواندم و نخوابیدم و متفکر بودم در کیفیت و عقوبت و کشتن آن ملعون که عزم
میکردم که گردنش بزنم و گاه قصد میکردم که اعضا و اجزاء بدنش را پاره پاره
و قطعه قطعه بکنم و گاه میگفتم باید در زیر تازیانه کشته شود پس در افکار
و تمیز فکر صحیح از میان اینهای مذکوره و غیر اینها بودم تا آنکه آخر شب خواب غلبه
نموده چشمم را ربود پس در عالم رؤیا دیدم که در آسمان مفتوح گردید و رسول
الله بزمین هبوط و نزول فرمود و پنج حله پوشیده بود و بعد از آن امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب هبوط و نزول فرمود و چهار حله پوشیده بود و بعد از
آن امام حسن مجتبی هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن
جناب سید الشهدا امام حسین هبوط و نزول فرمود و یک حله پوشیده
بود و جبرئیل در صورت احسن خلق الله تع بود و در نهایت وصف بود و در
دستش کاسه آب بود آبش اصفی و احسن جمیع آبهای دنیا بود پس رسول
الله فرمود کاسه آب را بمن بده جبرئیل کاسه را برسول الله داد و رسول الله
بصوت بلند ندا فرمود و گفت یا شیعه محمد و آله پس از حاشیه من و از اهل خانه
من و از غلامان من چهل نفر جواب دادند و لبیک گفتند و حال آنکه بود در
خانه من بیست هزار نفر انسان پس آنچهل نفر را از آن آب سیراب نمود و بعد از آن
فرمود کجاست نمرد دمشقی پس دیدم گویا در خود بخودی مفتوح گردید و آن
ملعون بیرون آمد پس وقتیکه امیر المؤمنین او را دید او را بدست گرفت

وگفت یا رسول الله این مرد مرا ظلم کند و اُر (شکنجه) و دشنام دهد بدون سبب پس رسول الله فرمود
بگذار او را یا ابا الحسن و بعد از آن رسول الله او را از زند دستش گرفت
بدست مبارکش و فرمود تو هستی شتم کننده علی بن ابیطالب آن ملعون گفت
بلی من هستم پس رسول الله گفت خداوندا این را مسخ کن و انتقام از این بگیر
پس آن ملعون فی الفور مسخ شد و سگ شد و من بچشم میدیدم اینحال را
و بعد از آن ردش کردند بسوی آنخانه که در آن بود و بعد از آن رسول الله و امیر
المؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین صعود نمودند بسوی آسمانها پس من در آنهنگام بیدار شدم از خواب
در حالیتکه بافزع و مرعوب بودم و غلام را صدا زدم و گفتم آن مرد مشقی را
بیاور اینجا پس وقتیکه بیرون آورد دیدم مسخ شده و بصورت سگ شده و گفتم
چه طور دیدی عقوبت و عذاب خلاق عالمیان را در باب تو پس با سرش
اشاره کرد مثل اینکه نادم متحسر و معتذر بود پس واقدی میگوید بعد از آنکه
هرون اینحکایت را با تمام رسانید امر کرد که آن ملعون را بیرون بیاورند پس
غلام از گوش آن گرفته بیرون آورد پس دیدم دو گوش آن ملعون مثل گوش
انسانست و خودش در صورت سگست و لحیهٔ در پیش روی ما ایستاد بحالتی
که زبانش را میخواهید و دو لبش را بحرکت می‌کرد یعنی مثل آن شخصیکه اظهار ندامت
و عذر خواهی نماید پس شافعی گفت این مسخیست میترسم که حقتعالی عذابرا تعجیل
نازل کند پس آنوقت بما نیز ضرر برسد پس هرون امر کرد که او را داخل همان
خانه کنند پس وقتیکه او را داخل همانخانه کردند لحظهٔ نگذشته بود که صدای او

و صیحه شدیدی شنیدیم و ملتفت شدیم دیدیم صاعقه افتاد بسطح آنخانه پس
خانه را سوزانید و آن ملعون را سوزانید بنحویکه آن ملعون خاکستر شد
و عجل الله بروحه الی نار جهنم و اقدی میگوید من بهرون الرشید گفتم یا امیر
المؤمنین این قضیه چنانچه که معجزهٔ عظیمه است و همچنین موعظهٔ عظیمه است
باید باین موعظه متعظ و متنبه باشی و از خلاق عالمیان خوف و خشیه
کنی و در اولاد و ذریه و نسل همچنین مرد بزرگوار و عظیم الشان بد نکنی
و باهاضر بن سلطانی و اذیت نکنی پس هرون الرشید گفت من تائب هستم
بسوی حقتعالی از آن اعمالیکه از من صادر شد در حق طالبیین یعنی در حق
ذریه و نسل ابیطالب

مجلس و مقاد دوم

در ذکر امور یکه مشابه
و مماثل امور سابقه است پس میگوئیم مخفی نماند که وقوع امثال و نظایر
این قضایا در هر عصری و قرنی که عبارت از سی سال باشد از اعصار و قرون
نه بحدیست که مفید قطع و یقین نباشد بلکه قضایای هر قرنی از قرون و
وقایع هر عصری از اعصار بحدیست از تکاثر و تسامع تضافر که مفید قطع
و یقین است در نزد دوست و دشمن بشرط اینکه دشمن با انصاف باشد و را
لجاجت بیشکار خودش نکند و آنچه این احقر در عصر خود دیده ام و شنیده ام
از خوارق عادات و معجزاتیکه در همین عصر واقع شده است بحدیست که اگر
همه بتفصیل نوشته شود یکمجلد بزرگ خواهد شد پس سه قضیه در اینجا
بنهج اجمال ذکر میکنم از انقضایا و وقایعیکه مناسب مقام است یعنی صدور
معجزه و خارق العاده بسبب بی ادبی و اهانه کردن بعض ملاعین و منافقین

بالنسبة بخلفاء الله تع وال رسول الله صلی الله علیه واله واستخفاف نمودن بان بزرکوار انشده است پس قضیه اول قضیه اینست که قریب بپنجسال قبل از این در نجف اشرف زاد الله تع شرفه در روز عید غدیر واقعشد وخود این احقر در انروز در امکان شریف بودم خلاصه اش اینست که در روز غدیر اجتماع وتراحم وتراکم ناس از عرب وعجم در حرم شریف ورواق مبارك وایوان مبارك وصحن مبارك بنحوی میشود که اتفاقا افتاده است که در بعض سالها یك نفر یا دو نفر مرده باشند ودر بعض سالها برای چند نفر غشیه وبیهوشی عارض شده است ولکن این نحو ازدحام وتراکم ناس درین امکنه شریفه مذکوره قبل ظهر میشود واما بعد از ظهر بسیار تخفیف میاید ودر انروز این احقر موفق شدم وان زیارت طولانی روز غدیر را قبل از ظهر در حرم شریف خواندم وبمنزل مراجعت نمودم وبودم در منزل تا قریب بیك ساعت بمغرب مانده پس نوقتی خبر اوردند که هنکامه واقعشده است وقضیه عجیبه وغریبه روداده است پس از منزل بیرون امدم بسوی صحن شریف ودر اثناء راه امد چند نفر از ثقات وعدول بچشم خودشان دیده انقضیه را مشاهده نموده بودند از اول تا اخر حکایه کردند تا انکه رسیدیم بکفش کن صحن شریف ونشستم نزدیك کفشکن و صاحب ان کفشکن کفت ملعون حرامزاده از این کفشکن امد پس حاصل قضیه اینست که یکمرد از طایفه خائطه یعنی از طایفه سوارها روی از ان کفشکن بایوان شریف بلند شد درحالتی که کفشها را در کفشکن بیرون نیاورده بلکه کفشها در پای ان ملعون پس صاحب کفشکن ودیکران صیحه میکردند وداد وفریاد میکنند

ومیکفتند اینعمل درست نیست وموافق قاعده نیست سلاطین وملوك کفش بیرون میاورند ان ملعون ولد الزنا اعتنا بحرف اینها نکرده بطور ریشخند وتمسخر کفته بوده چه میشود وچه خواهد شد پس بدون اذن یعنی در رواق رسیده بود واراده داشته است بهمین نحو داخل رواق بشود وبعد از ان داخل حرم اشرف انور بشود ناکاه در همان رواق صیحه کشیده بود وبقدر یکزرع یا یك زرع ونیم از زمین بلند شده وبشدت تمام از هوا بر روی سنکها مرمر افتاده بود درحالتیکه مثل مرده بیحس وحرکت ودهنش بند وکف نموده مثل کف صابون ودرحالتیکه بوده است اثر پنجه دست بنحوی که کویا پنجه دست بخمیر یا موم فرو شده زده اند ولکن لون روی بخسش مثل قیر ودوغال سوخته شده است وجمعی از رفیقانش از طایفه خائطه مطلع میشوند میایند اینرا بر میدارند میبرند بتکیه درویشان که در توی صحن شریف ودر انجا المجه بحال میاید از ان سؤال میکنند چه طور شد میکوید چون با نطور بی ادبی بدر رواق رسیدم ومیخواستم بهمین نحو داخل حرم بشوم از امام علی علیه السلم حکم شد مرا برداشتند از زمین وبشدت تمام مرا بر روی سنکها زدند ویك شخص پنجه دستش بقوة تمام بر رویم زد وباینحالت افتادم پس رفیقانش شتم ودشنام میدهند وملامت ومذمتش میکنند میکویند ای حرامزاده چرا با امام علی علیه السلام باینطور بی ادبی کردی پس بعد ازان باز احوالش خراب شده بزبان وبیحس وبیحرکت شده بود ورفیقانش بیکدیکر کفته بودند باید ببریم بدر خانه امام علی علیه السلم بلکه امام علی خودش رحم نماید پس اورده بودند وانداخته

بودند بدر رواق بقدر نیم ساعت بلکه بیشتر مانده بود در انجا احوالش بدتر شده بود و از قلعه حاکم بلد که از اهل سنت بود حکم شده بود او را ریسمان برگردنش ببندازند و او را بقلعه ببرند پس ریسمان بگردنش انداخته بودند و از دستهایش گرفته بودند گاه بنیم و گاه کشان کشان او را بقلعه رسانیده بودند و در وقت بردن بقلعه از کوچه و بازار جمعیت بسیار از عرب و عجم بتفرج و تماشا بیرون امده بودند صداها بلند کرده بودند و صیحه کرده بودند و شکر و حمد الهی را بجا میاوردند و مدح و ثناء امیر المؤمنین علیه السلام میخواندند و در شب همان روز در قلعه مرده بود وعجل الله بروحه الی نار جهنم والحمد لله رب العالمين والشكر لله و قضیهٔ دیگر قضیه ایست که در همان سال بلکه در همان ایام که قضیهٔ سابق مذکوره واقع شده بود این قضیه نیز واقع شده بود و حاصلش اینست که یکمرد از اهل عجم از خدام حاج میرزا محمد خان سفیر و ایلچی ان اوقات میخواسته است که یکزن بیچاره از اهل عجم متهم بکند و از ان پول بگیرد و ان زن فقیره از احوال مطلع شده گریخته بود بحرم ابو الفضل العباس علیه السلام دخیل شده بود و در معنی بست نشسته بود و انمرد نامرد بیحیا داخل حرم شده بود و خواسته بود که انزن بیچاره را از حرم بیرون کند انزن گفته بود یا ابا الفضل العباس دخیل تو هستم و بدستهایش شبکهٔ ضریح مقدس را گرفته بود و ان نامرد بیحیا بدستهایش او را کشیده بود و از حرم بیرون اورده بود و بر خدام ان بزرگوار ضعف نفس غالب شده و نتوانسته بودند ان بیچاره را از دست ان ظالم خلاص نمایند

باری انظالم قدری انمظلومه را زده بود و انچه خواسته بود از ان گرفته بود بعد از دو سه روز از این قضیه حاج میرزا محمد خان قصد نجف اشرف میکند برای زیارت غدیر از روی اب دریا پس خودش و خواصش بیکطراده سوار میشوند و خدام و نوکران بطرادهٔ دیگر سوار میشوند و انمرد بیحیا در زمرهٔ نوکران بود پس طرادها از روی اب چند فرسخ رفته بود اینمرد بیحیا در کنار طراده بخواب غفلت میرود و بخیال خام خودش استراحت نماید دستهایش انطرف و اینطرف میاندازد و یکدستش از کنار طراده اویزان بوده است گاه باد شدیدی وزیدن گرفت و از اتفاق از طرف مقابل هم یکطرادهٔ مثل شهاب می امده است و قتیکه انطراده باینطراده میرسد پس بسبب شدت باد کنار ان بکنار اینطراده و بقوهٔ تمام بر میخورد بانکناریکه دست نامرد بیحیا اویزان بود پس دست او را بالا تر از مرفق و نزدیک منکبش خورد خورد میکند و همان دستش بود که بهمان دست انضعیفه بیچاره را کشیده بود و از حرم ابو الفضل العباس علیه السلام بیرون اورده بود و از موضعیکه خورد خورد شده بود یکپوستی اویزان بوده است و این احقر در ان ایام در نجف اشرف بودم و او را اوردند بنجف اشرف و جراحین را جمع کرده بودند و جراحین نظر کرده بودند و گفته بودند این جرحیکه بسبب قهر و غضب الهی شده علاج پذیر نیست و ما علاج ان را نمیدانیم زیرا که استخوانهای خورد خورد شده مثل خاکستر سوخته شده است و برنگ خاکستر شده است پس شب همانروز ان مرد و بجزای بی احترامی کردن با ابو الفضل العباس رسید الحمد

لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله المعصومین المظلومین وقضیه
دیگر قضیه ایست که قریب بسه سال قبل ازین واقع شد در بلده کاظمین علیهما
السلم ودر بعض ان ایام بود که میخواستم بعجم بیایم پس روز شنبه وقت
صبح بزیارت امامین همامین علیهما السلام مشرف شدم وبعد از زیارت
از حرم شریف بیرون امدم ودر یك گوشه از صحن شریف نشسته بودم ودر
هر روز شنبه جمعیت بسیار از مرد وزن از اهل شیعه واهل سنت از اهل
نظام وعسکر واز غیر اهل نظام وعسکر از بغداد ببلده کاظمین علیهما السلم
میایند پس در همان وقتیکه در صحن شریف نشسته بودم بسیار جمعیت داخل
صحن شدو وبعد داخل حرم شریف شدند وهمچنین بنهج تعاقب جماعی بعد از
جماعی داخل صحن میشدند وبحرم شریف مشرف میشدند وبمقدار
یکساعت تقریبا نگذشته بود از زمان نشستن من در صحن شریف مگر
اینکه صیحه وضجه شدید از توی حرم برخواست وصدا تکبیر وتهلیل بلند شد
واز عقب ان صیحه جماعی بعد از جماعی وفوجی بعد از فوجی بنهج تعاقب از
حرم شریف ورواق مبارك بیرون امدند وبنهج تزاحم وتراکم جمع شدند
در اطراف درخت سدر وبرکه ابیکه در صحن شریف هست ودیگران جماعتی
در اطراف صحن شریف نشسته بودند انها هم برخواستند وبنحو تعجیل ودویدن
خودشانرا بانجا رسانیدند من صدا زدم بیکسید از خدام پس انسید نزد
من امد وگفتم چه حادثه واقع شده است گفت باز از جوادین علیهما السلام
معجزه صادر شده است وگفت کیفیتش باین نهجست که یکزن از اهل بغداد از اهل

سنت یکمرد از ان زن ادعاء مبلغی میکرده است وانمرد گفته است یا پولم را بده
یا در حرم جوادین علیه السلام دست بشبکه ضریح مقدس بزن وقسم بخور
که مشغول ذمه نیستی پس ان زن قسم دروغ خورد ودستهایش بشبکه ضریح
زد وگفت مشغول ذمه نیستم پس بمحض قسم خوردن حالش متغیر شد و
دستهایش بشبکه ضریح مقدس چسبید بنهجیکه من وپنجنفر دیگر از جوانان
خدام هرچه زور وقوه داشتیم بعمل اوردیم ونتوانستیم که دستهایش را
از شبکه منفك کنیم وچند دقیقه بیزبان بود وقدرت بر تکلم نداشت ناگاه
یکمرتبه زبان واکرد وگفت یا موسی بن جعفر دخیل دخیل پس در همان وقت
دستهایش از شبکه منفك شد وخودش بر روی افتاد بیحس وبیحرکت وبیزبان
واورا اوردند نزدیك برکه اب ودر انجا گذاشته اند وحالا این تراکم وتزاحم
مردم در نزد برکه اب بجهة نظر کردن وتماشا کردن انزنست پس من بر
برخواستم از انمکان وامدم نزد انجمعیت وسه چهار نفر از خدام مردم را
انطرف واینطرف دور کردند وبرای من راه گشودند تا انکه رسیدم نزدیك
انزن وحالتی اورا دیدم متحیر ماندم گویا اینضعیفه در دیگی که در زیرش
اتش بسیار باشد واب بسیار داغ وبسیار جوشیده باشد جوشانیده
وپخته بودند وهیچ حس وحرکت نداشت مگر اینکه چشمهایش هم واز بود ویکزن
دیگر نشسته واورا باغوشش گرفته بود وچند نفر از اصحاب مناصب اهل نظام
از اهل اسلامبول در انجا حاضر بودند ومن از یکی از انها پرسیدم که چرا این ضعیفه
باینحالت افتاده است گفت منکر حق مردکی شده وبامام موسی علیه السلام قسم دروغ

خورده است گفتم مثل منی باید معجزات آل رسول الله را گفت ما انبیا مثل هذه نموده‌ایم معجزات و کرامات جناب امام موسی را و گفت هر که معجزات و فضائل آل رسول الله را انکار نماید من او را از زمره مسلمانان خارج دانم و بعد از آن اهل آن ضعیفه او را برداشتند که ببغداد ببرند و در وقت برداشتن باشاره بل تعظیم و تبجیل بقبه شریفه جوادین علیهما السلام کرد یعنی مقصودش این بود که من توبه و انابه کردم و دخیل شما هستم پس من با بضا منصب گفتم دخیل شد پس احتمال دارد که هلاک نشود گفت همچنین نیست که مراره ضعیفه یعنی زهره اش در حرم شریف ترکیده است پس امروز یا شب خواهد مرد پس در همان شب مرده بود و صبح خبرش ببلده کاظمین علیهما السلام آوردند الحمد لله رب العالمین پس این سه قضیه که وعده کرده بودیم ذکر نمودیم پس ان شاء الله تعالی جمله کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق عادات که در قرن و عصر مکه مقارن این قرن و عصر بوده باشد صادر شده است در ضمن یکجلد از مجلدات اینکتاب ذکر خواهم نمود و لکن اتمام اینمقام بذکر یک فضیلت و منقبت است از مناقب و فضائل امیر المؤمنین علیه السلام که قضیه آن منقبت و فضیلت را منصور دوانیقی روایت میکند چون این قضیه را در سایر کتب و تصانیف ذکر نکرده بودند پس لازم دانستیم که در اینمقام ذکر نمائیم تا آنکه بصائر شیعیان و محبان منور بانوار روحانیه و برای این حقیر نیز حاصل شود تا آنکه بعد از ذکر این قضیه باز غواصی دریای بحار و قوامیس مصائب آل رسول الله کند

مجلس و مقام سیم

در قضیه منصور دوانیقی پس حاصل

قضیه چنانچه جمعی از ثقات و عدول اصدقاء بنهج روایت مرسله برای این حقیر ذکر نموده‌اند است که منصور دوانیقی در زمان خلافت باطله اش یکشب از شبها بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شب امر کرد بجلادی از جلادانش که احضار نماید شخصی را و آن شخص از مشاهیر و معروفین شیعه بود پس وقتیکه جلاد بخانه آن شخص آمد و امر خلیفه را ذکر کرد آن شخص بخیالش این رسید که مقصود از احضار من اینست که مرا امر نماید بذکر مناقب و فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس اگر ذکر کنم خواهد کشت و اگر ذکر نکنم باز خواهد کشت پس قدری از حنوط یعنی سدر و کافور با خودش برداشت پس وقتیکه حاضر مجلس دوانیقی شد و بعد از امر کردن دوانیقی بنشستن نشست دوانیقی گفت انی لا اشم منک رائحة الحنوط پس آنچه از خیالش گذشته بود بنهج صدق برای دوانیقی حکایت نمود دوانیقی خندید و گفت مقصودم از احضار کردن تو این نیست بلکه مطلب دیگر است و اما فضائل و مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس من از برای تو ذکر میکنم یک قضیه از آن قضایائیکه بچشم خودم دیده‌ام و امر میکنم ترا که آن قضیه را از زبان و قول من تحدیث و روایت کنی برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه جمعی از معروفین بنی هاشم در بدر شده بودند بسبب خوفیکه از بنی امیه داشتند و من هم از جمله آنها بودم پس هر یکی از ما آنها بیکناحیه و صقعی رفته بودند و اسم و نسب خودشان را پنهان میداشتند و در بلاد و قرای میگشتند و دور میکردند و گذرانش مثل گداها و سائلین بکف بود و سفر و حرکت از بلدی ببلدی یا قریه مثل درا و نش و گداها

بود واز انجمله من در برهه از زمان در اطراف بلدهٔ دمشق از شاهات بسر می بردم و در اسؤ و بدترین احوال کذران و معیشت میکردم با ینمعنی از شدت ترس و خوفیکه داشتم داخل شهر دمشق نمیشدم و در اطراف دمشق در صحراها مثل حیوانات علف و نباتات میخوردم و لکن از خوف سباع و حیوانات درنده در صحراها نمیخوابیدم بلکه نزدیک بغروب افتاب میامدم بقبرستان که خارج از شهر دمشق بود و در انقبرستان سرداب کهنه پیدا کرده بودم و شبها در انجا بسر میبردم و میخوابیدم پس وقتیکه صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و بتحصیل نباتات و علف خوردنی میکردم و با نکذران میکردم و بدینمنوال و برینحال مدتی از زمان کذرانیدم پس یکروز در وقت معهود یعنی نزدیک غروب از صحرا بر کشته بودم بقبرستان و در انسرداب نشسته بودم ناکاه صیحه و ضجه و غوغا از توی شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عقب انصیحه و ضجه جمعیتی بی حد و احصا از دروازه شهر دمشق فوج بعد فوج و دسته بعد از دسته بیرون امدند و خوف و اضطراب بر من غالب شد بتعجیل تمام داخل سرداب شدم و در بعضی از کوشهای سرداب خزیدم پس از سوراخی نظر میکردم بیرون سرداب ناکاه مشاهده نمودم که یکتابوت و جنازه را سیاه پوش نموده اند و او را میاوردند انوقت فهمیدم که اینجنازهٔ شخص بزرک و معروفست از مقربان دولت بنی امیه و نظر کردم دیدم که این جمعیت قصد طرف و سمت اینسرداب نمودند تا انکه رسیدند بدر این سرداب و جنازه را بر زمین کذاشتند پس در انوقت نزدیک شد که از شدت خوف و اضطراب

توساقی بهشتی و کوثر بدست تست وین کودکان ز نهر تو از تشنکی تلف

زهرهٔ من بترکد و قلبم سوراخ شود و هلاک شوم پس در زاویه بسیار تاریک بر خود خزیدم پس انوقت چند نفر جنازه را داخل سرداب نمودند و چند نفر دیگر در دستهای ایشان چراغها و شمعها داخل سرداب شدند و جنازه را در وسط سرداب کذاشتند و بعد از ان همه از سرداب بیرون شدند و در سرداب را با کچ و خشت بنائی کرده مسدود نمودند و رفتند پس در انوقت سرداب در غایت ظلمت و تاریکی شد پس لمحهٔ نکذشته بود ناکاه دیدم که سرداب را در اندم روشنائی و نورانیتی پیدا کشت و بدقت نظر کردم دیدم که در انسرداب چراغها و شمعها کذاشته اند و سرداب اول بسیار کوچک بود و حالا بسیار وسیع و بزرک شده است و لمحهٔ دیکر نکذشت مکر انکه دیدم دو شخص عظیم الشان و مهیب در سمت بالای جنازه تختی سلطانی کذاشتند و در ان هنکام یکشخص بسیار عظیم الشان و جلیل القدر حاضر شد و بالای ان تخت نشست و میتوانم بکویم انشخص از سر تا بقدم مثل نور بود و ان دو شخص مثل غلامان با حالت انکسار و تذلل و تخضع بپیش روی او ایستادند پس امر کرد بان دو شخص باینعبارت شما دماغ هذا المیت یعنی ببوئید سر و دماغ این میت را پس انها دماغ میت را بوئیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین دماغ اینمیت دماغیست هیچ اثری از اثار خیر در ان نیست و همیشه پر از افکار باطله و خیالات فاسده بوده است و بعد از ان امر فرمود ببوئید چشمهایش پس بوئیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین چشمهایش نیز هیچ اثری از اثار خیر نبوده است و اکثر اوقات استعمال میکرده است در محرمات مثل نظر کردن بنامحرم و امثال ان و بعد فرمود ببوئید کوشهایش

ویرا هلکیت تست بدین کونه دستکیر ای دستکیر خلق نکاهی باین طرف

ایشرا بار بوسیدند و عرض کردند در بن بنر اثری از آثار خیر بوده است و او را نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات مزامیر و عود و طنبور واصوات زنهای نامحرم و گوش دادن بغیبت مؤمنین و بعد فرمود ببوسید دهن و زبان ایشرا باز بوسیدند و عرض کردند در بن بنر اثری از آثار خیر بوده است و او را نیز استعمال میکرده است در محرمات مثل تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد از آن فرمود ببوسید دستهای ایشرا باز بوسیدند و عرض کردند در بن بنر اثری از آثار خیر بوده است و اغلب اوقات او را نیز در محرمات استعمال میکرده است و بعد فرمود ببوسید پایهای ایشرا باز بوسیدند و عرض کردند در بن بنر اثری از آثار خیر بوده است پس بعد از همه فرمود ببوسید قلب ایشرا پس بوسیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین بلی در قلبش بقدر ذره کبیره وجزء قلیل از محبت شما هست پس آنوقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اِنَّ الرَّجُلَ قَد نَجی یعنی بدرستیکه این مرد نجاة یافت و بعد فرمود متعرض ان نباشید بروید پس لمحهٔ نکشید مگر آنکه دیدم این اوضاع برداشته شد و سرداب باز در غایت ظلمت و تاریکی شد پس وقتیکه صبح شد بسیار سعی کردم تا آنکه در سرداب را یافتم قطعه استخوان کشودم و از سرداب بیرون آمدم پس اینقضیه ایست که بچشم خود دیده‌ام و بگوش خود شنیده‌ام پس از طرف من مأمور هستی که برای مردم تحدیث و روایت کنی از زبان من و از قول من پس اینست حاصل روایت منصور دوانیقی چه خوب گفته است و الفضل ما شهدت به الاعدا و الحمد لله رب العالمین مخفی نماند که حالا باز وقت شروع

کردنست بذکر بابی از ابواب مصائب و همچنین ذکر امور متعلقه باین باب و این باب در حقیقت از ابواب مهمه اینکتابست و شنیدن و دانستن مطالب اینباب از امور مهمه و اعمال لازمه است پس کلام در اینباب در چند مقام و مجلس واقع میشود

باب دوازدهم

در بیان جمله از امور مهمه که فواید بسیار دارد و با وجود این برای سایر مطالب اینباب بمنزله مقدمه است پس کلام در اینباب در ضمن چند مجلس و چند مقام واقع خواهد شد

مجلس و مقام اول

در بیان جمله از مطالب عظیمه پس میگوئیم بر اهل بصایر از شیعیان و محبان مخفی نماند که آنچه واقع و حادث شد در عوالم امکان از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و آیات بینات ظاهره ساطعه و معجزات جلیله قاهره از حین شهادت جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفدا بلکه از حین سقوطش بزمین کربلا از پشت ذو الجناح تا زمان مراجعت اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و علیهم اجمعین از شهر شام بمدینه طیبه بحدیست که تعداد و احصا نتوان کرد بلکه تکاثر و تضافر اینها در مقامیست که خارجست از حد تعداد و احصا و لکن همه اینها بنهج و طور واحد نیست بلکه بانهاج کثیره و اطوار وفیره میباشد پس جمله کثیره از این آثار و معجزات و خوارق عادات از اموریست که تعلق بسر انور مقدس جناب سید الشهدا روحی له الفدا دارد و جمله کثیره از آنها تعلق ببدن و جسد انور اطیب آن بزرگوار دارد و جمله وفیره از آنها تعلق بخون اطهر و اشرف الخلیفة الله تعالی دارد و جمله عظیمه از آنها تعلق بحرم رسول الله و نسوان طاهرات

هر جا روان ز سرو قدی جوی از گلو
هر سو جدا ز تاج و بر دستی از کف

دارد و جمله بسیار از انها از هیچیک از این اقسام مذکوره نیست پس رجوع
میکوییم اینها یا از قسم ان اموراست که در عالم غیب واقع و حادث شد یعنی
در عالم برزخ و عالم جنان و نیران یا از قسم ان اموراست که در دنیا عالم واقع
و حادث شد پس این قسم اخیر یا از امور سماویه است یعنی از اموریست که با سما
تعلق دارد یا از اموریست که بزمین تعلق دارد پس هر یکی از این دو قسم یعنی
از امور سماویه و از امور ارضیه یا از قسم ان اموریست که واقع
شد لکن منقضی شد نشر بعد امتداد مدید ه بود و یا قسم ان اموریست که واقع
شد و تا روز قیامت هم باقی خواهد شد و از این قسم اخر است حمرة شفقیه
در اسمان و همچنین سیلان کردن و جاری شدن خون از درختی که اندرخت
در قریه ایست از قرا قزوین یعنی در روز عاشورا و همچنین سیلان کردن
و جاری شدن خون از سنکیکه انسنک بصورت شیر است یعنی از دو چشم ان
صورت شیر در روز عاشورا خون جاری میشود و انسنک در قریه ایست از
قرای شام واکر بخواهی تعبیر کنی بنحو اخصر و ابهج توضیح پس بکو که شهادت جناب
سید الشهدا روحی و ارواح شیعته له الفدا باعث شد بر حدوث و وقوع
امور عظیمه و اثار عجیبه در جمیع عوالم از عرش و کرسی و اهل ملکوت و ملا
اعلی کرفته تا انکه منتهی شود با نچیزیکه در تحت الثری است پس جمله از انها
حادث و واقع شد و منقضی شد و این بسبب علل و انواع و اصناف و افراد
بیرونست از حد تعداد و حساب و جمله از انها حادث و واقع شد تا روز قیامت
باقی خواهد شد این نیز در غایت کثرة و وفوراست و جمله از انها حادث و واقع

تاکی جواهر نوح لب نوحه بر گشای
یعقوب سان بنال که شد یوسفت ز کف

شد لکن متجدد خواهد شد و مستمر خواهد ماند یعنی در سالی بعد سالی
و ماهی بعد ماهی و هفته بعد هفته و روزی بعد روزی و ساعتی بعد ساعتی
و مثال این مثل حرقة قلوب مؤمنین از جن و انس و کریه کردن و اشک ریختن
چشمهای انها و مثل اقامه نمودن انها رسوم تعزیه داری را در محافل و مجالس
و زیارت نمودن انها قبر منور و ضریح مقدس را **مجلس قسم دویم**
در اشاره کردن بجمله از ان اموریکه حادث و واقع شد در حالتیکه مقارن
بود بحال شهادت خلیفة الله تع یعنی انخوارق عادات و اثار و ایات ساطعه
در روز عاشورا واقع شد خواه از ان قسم باشد که در ملأ اعلی و عالم ملکوت
واقع شد و خواه در روی زمین واقع شد و خواه در عالم شهود پس میکوییم شمر ولد
الزنا لعنه الله تع وقتیکه سر انور اقدس جناب سید الشهدا روحی له الفدا
بر نیزه بلند زده ان نیزه را بر دستش کرفته میکفت والله بتحقیق سر ترا از
جسدت جدا کردم میدانم که تو افضل و اشرف و خیر الناس هستی بحسب جد
و پدر و مادر و برادر و عم و خالو پس ان ملعون ولد الزنا تکبیر کفت و جمیع اهل
لشکر نیز تکبیر کفتند سه مرتبه و زمین بزلزله در امد و اسمانها تاریک و ظلمانی
کشت و از اسمان خون تقاطر و تماطر میکرد و منادی ندا کرد از اسمان قتل
والله الامام ابن الامام اخو الامام قتل والله الهمام ابن الهمام الحسین بن علی
بن ابیطالب پس در انوقت کردی و غبرة شدیدة سودا مظلمه پیدا و حادث کشت و بود
در ان غبره باد سرخی بهیجی که عین و اثر هیچ چیز نمایان نمیکشت و انقوم منافقین
و کفار و کان انها بر ان شد که عذاب نازل شد پس مدت یکساعت در ان حالت ماندند

تا انکه غبرة زایل شد و هوا منجلی کشت و جمعی از فضلاء اعلام از صادق علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند که وقتیکه جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام بشهادت رسید یکشخص در میدان حاضر شد و جمیع اهل عسکر بان نظر میکردند و فریاد بلند و صرخه عظیمه کشید و جمعی از اهل عسکر او را منع میکردند از فریاد و صرخه کشیدن پس بانها کفت چه طور میشود که فریاد و صرخه نکشم و حال انکه رسول الله ایستاده است کاه بزمین نظر میکند و کاه بجز بشما نظر میکند پس من میترسم که سید المرسلین دست بدرکاه حقتعالی بردارد و نفرین کند باهل زمین پس عذاب نازل شود باهل زمین و من هم در میان انها هلاک شوم پس بعضی از انقوم کفار ببعض میکفتند این انسان مجنون و دیوانه است پس جمعیکه نادم شده بودند و تائب کشته بودند بیکدیکر میکفتند که این چه ظلم بود که بنفسهای خود ما کردیم برای خاطر پسر سمیه زانیه بقتل رسانیدیم سید شباب اهل جنة را پس همین توابین و نادمین از جمله خروج کنندها بودند بر ابن زیاد ولد الزنا پس راوی حدیث از صادق علیه السلام عرض کرد بان بزرکوار و کفت فدایت شوم که بود انشخصیکه در میان میدان صرخه میکرد و فریاد میکشید پس انحضرت علیه السلام فرمود نبود ان شخص مکر جبرئیل امین و بعد فرمود اکاه باش و بدان که هرکاه حقتعالی اذن داد بجبرئیل امین هر اینه یک صیحه میکشید و از اثر انصیحه رواح انقوم از بدان انها قطع علاقه کرده باتش جحیم داخل میشدند ولکن حقتعالی بانها مهلت داد تا انکه اثام و معاصی انها

حتی نفخ کرده چو یعقوب در کلیسی
نفرین الادنی ز کفنا انعاس

بنهایت برسد و انوقت عذاب برانها از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از حضرت صادق علیه الصلوة والسلم مرویست که انحضرت فرمود وقتیکه جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام بزمین کربلا افتاد و دور انحضرت الخلیفة الله تعررا باسیوف و رماح ضربتها و طعنها زدند و چند نفر مبادرت نمودند که سر انور اقدسش را از بدن شریفش جدا نمایند پس منادی از قبل رب العزة تبارک وتعالی از بطنان عرش نداء کرد و کفت ای امت متحیرة ظالمه بعد از پیغمبر خود شان که حقتعالی بشما توفیق ندهد نه برای اضحی و نه برای فطر پس بعد از انحضرت لاجرم والله موفق نشدند و موفق نخواهند شد بعد از این نیز ابدا تا انکه قائم شود طالب ثار و خون جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلم وجمعی از علما محدثین ذکر کرده اند که راوی عرض کرد بابی جعفر ثانی علیه الصلوة والسلم و کفت فدایت شوم چه میکوئی در باب عامه که بدرستی از شما ها روایت شده است که عامه موفق نخواهند شد برای روزه پس انحضرت فرمود اکاه باش و بدان که دعوة ملکی از ملئکه در باب ایشان در درکاه حقتعالی باجابت رسید پس راوی میکوید کفتم فدایت شوم کیفیت این بچه نهج است پس انحضرت فرمود وقتیکه انقوم کفار و منافقین جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام را کشتند و بشهادت رسانیدند حقتعالی امر کرد ملکی از ملئکه را که نداء کند و انملک ندا کرد و کفت ای امت ظالمه و کشنده عترت نبی و پیغمبر خود شان حقتعالی موفق نکند شما را نه برای صوم و نه برای فطر و در حدیث اخر نه برای فطر و نه برای اضحی

مجلس سی‌ام مقاسیم در ذکر کردن سؤال و جواب از ان پسر کوئیم مخفی

چندی چو شکوه‌ها دلش بر زبان کذشت
زان تن بنیم طعنه شمر هر سنان کذشت

نماند که این احقر میکوید که اگر کسی سؤال کند و بکوید که عاقد یعنی مخالفین اهل سنت در وقت شهادت جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام حاضر بلکه موجود نبودند و هیچ مدخلیت در شهادت انخلیفة الله تعم نداشتند پس چرا باید اینها موفق نباشند برای صوم و عید اضحی و اگر نیز سؤال کند و بکوید مقصود از موفق نشدن اینها برای صوم و عید اضحی چه چیز است که ائمهٔ معصومین علیهم الصلوة والسلام فرمودند دعای آنملك یعنی نفرین کردن آنملك در باب اینها باجابت رسید و تا قیامت موفق نخواهند شد برای صوم و فطر و اضحی و حال انکه ما میدانیم و می بینیم که همهٔ اینها یا اکثر اینها روزه میکرند و ادراك عید فطر و عید اضحی میکنند پس جواب ازین دو اشکال و دو سؤال بحیه نهج است پس بحول الله و قوته در جواب از سؤال اول میکوئیم که مخالفین و اهل سنت هر چند در وقت شهادت جناب سید الشهدا حاضر و موجود نبودند ولکن بودن اینها بمثابه و بمنزلهٔ جنود و عساکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تعم و مستحق شدن اینها برای نفرین آنملك مثل استحقاق جنود و عساکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تعم بسبب اینست که اینها بحقیت خلافة خلفاء ثلاثه قائل شدند و در هیچ فعلی از افعال شنیعه و در هیچ قولی از اقوال باطلهٔ خلفاء ثلثه بحث و اعتراض بر اینها نکردند و حال انکه اصل و اساس کشته شدن و اسیر شدن عترة و ذریة رسول الله صلعم از اینها موصل و مستحکم کرده بودند پس قائل بحقیت خلافت خلفاء ثلاثه و معتقد بامامت ایشان در حقیقت مثل جنود و لشکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله تعم هست و علاوه بر همه اینها اینست که معظم و جمهور مخالفین و اهل

سنت کریه بر عترت رسول الله و تعزیه داری برای ایشان جایز نمیدانند و بدعت میشمارند و نیز معظم اهل سنت جایز نمیدانند لعنت کردن بر یزید ولد الزنا و جنود و اتباع انکافر پس کسی انصاف بدهد قطع و یقین میکند که ظلم مخالفین و اهل سنت بر عترة و ذریة رسول الله کمتر درجه از ظلم جنود و اتباع یزید ولد الزنا نیست و اما جواب از سؤال دویم اینست که اهل سنت مخالفین در هیچ وقت از اوقات و ازین زمان تا قیامت موفق نشده اند و نخواهند شد برای صوم و عید اضحی زیرا همیشه در ایام صوم چند دقیقه قبل از دخول شب افطار میکنند و همیشه در اخر رمضان یکروز را روزه نمیکیرند با اینمعنی جمعی از فساق و کذابین در نزد قضاة و علماء خودشان شهادت میدهند که هلال شوال را امشب دیدیم و حال انکه در واقع ندیده اند پس فردا عید فطر میکنند و حال انکه انروز از رمضان بوده است پس ازینجهة برای عید فطر نیز موفق نمیشوند و اما عید اضحی پس وجه ان نیز واضح است زیراکه همیشه یا در اکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند باز نظر بشهادت دروغ در رؤیة هلال ذیحجة الحرام در نزد علماء و قضاة خودشان و با همه اینها میکوئیم شرط صحت عبادات و قبول طاعات قبول ولایة ال رسول الله است و تبری از اعداء ایشان و اهل سنت و مخالفین عمل اینها در دنیا بعکس است بهر حال و در حدیث دیکر وارد شده است که انملکیکه خبر شهادت جناب سید الشهدا را بسید المرسلین رسانید انملك بحار و دریاها بود یا بمعنی ملکی از ملئکه فردوس اعلی نازل شد بدریاها و اخبر و بروز البشر انشر کرد بدریاها و صیحه بلند کشید و کفت ای اهل دریاها بپوشید لباسها حزن و مصیبت

و تعزیه داری را بدرستیکه پسر رسول الله و فرخ او را ذبح کردند و کشتند پس از
تربت کربلا و مصرع جناب سیّد الشّهدا با اجنحه اش باسمانها برداشت و هیچ
ملک در اسمانها نماند مگر تربت مقدّسه را بوئید پس ان تربت در جمیع ملئکه
تاثیر کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن و لعنت کردن بر قاتلین جناب
سیّد الشّهدا و همچنین لعنت بر اشیاع و اتباع قاتلین **مجلس هفتادوچهارم**
در بیان کردن معنی جمله از فقرات زیارت قائمیّه و انجیز یکه اشاره بجمله از وقایع
و احوال شده است پس ذکر ان فقرات شریفه که کلام امام زمان عجّل الله تعالی فرجه
و جعلنی فداه و خطابات با جدّ بزرگوارش جناب سیّد الشّهدا است لازمست پس ان
فقرات شریفه اینست فقام ناعیك عند قبر جدّك الرّسول فنعاك الیه بالدّمع
الهطول قائلاً یا رسول الله قتل سبطك و فتاك و استبیح اهلك و حماك
و سبیت بعدك ذراریك و وقع المحذور بعترتك و ذویك فانزعج الرّسول و بکی
قلبه المهول و عزّاه بك الملئكة و الانبیاء و فجعت بك امّك الزّهراء و اختلفت
جنود الملئكة المقرّبین تعزّی اباك امیر المؤمنین و اقیمت لك الماتم فی اعلا علیّین
و لطمت علیك الحور العین و بكت السّماء و سكّانها و الجنان و خزّانها و الهضاب
و اقطارها و البحار و حیتانها و مكّة و بنیانها و الجنان و ولدانها و البیت و المقام
و المشعر و الحرم و الحلّ و الاحرام و این فقرات شریفه امام زمان عجّل الله فرجه قلوب
و اكباد شیعیان و محبّان را سوراخ سوراخ میکند پس حاصل مضامین اینها
اینست که خبر دهنده خبر مرگ و شهادت تو در نزد قبر رسول الله ایستاد و ظاهر
انست که ان ناعی ملك بود و ممکنست از مؤمنین جنّ باشد و ممکنست او را از انس

بگریه هم و لکن اخبار ان بعد از گذشتن مدّتی از روز عاشورا خواهد شد و ظاهر
و اقرب احتمال اولست بهر حال بعد خطاب کرد بجناب سیّد الشّهدا و گفت
فنعاك الیه الخ یعنی خبر مرگ و شهادت ترا برسول الله رسانید در حالیکه
اشك چشمهایش جاری میشد و در حالیکه میگفت یا رسول الله سبط
و جوانت کشته شد و جان و مال و اهل عشیره تو مباح کردید و یا رسول الله
بعد از تو ذریّه ترا اسیر و ذلیل کردند و عزت و اهل و عیال تو مبتلا بمصائب
و بلاها گشتند پس وقتیکه ناعی اینخبر را و اینکلمات را برسول الله عرض کرد
پس انسیّد المرسلین منزعج و مضطرب شد و قلب پر از حزن و غمش سوخت
و گریه نمود پس در انوقت جمیع ملئکه و جمیع ارواح انبیا بخدمتش رسیدند
و او را در مصیبت و عزاء تو تسلّی میدادند و بسبب مصائب و شهادت تو مادرت
فاطمه زهرا مفجوع و دلسوز گشت و جنود و احزاب ملئکه مقرّبین علی الاتّصال
فوج بعد فوج و حزب بعد از حزب و جماعت بعد از جماعت بخدمت پدرت امیر
امیر المؤمنین میرسیدند و او را در مصائب و عزاء تو تسلّی میدادند و ماتم اقامه
شد برای تو در اعلی علیّین و حور عین نوحه و زاری کرده و صیحه و ضجّه نمود بر سر
و سینه میزدند و رویها میخراشیدند و گریه کرد برای تو اسمانها و سکّان اسمانها
و جنان و خزّان جنان و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و مکه
و بنیان مکّه و جنان و ولدان و غلمان جنان و بیت الله و مقام و مشعر و حرم
و حلّ و احرام و در روایت دیگر از میثم تمّار وارد شده است که گفت عهد کرد
بمن مولای خود امیر المؤمنین و خبر داد بمن و فرمود بدرستیکه این امّت خواهند

کای بوتراب چه بحق بوده اید
رسوا نمودیا ز حق و بی اعتبار کرد

پیغمبر و پیغمبر خود شان را و گریه خواهد کرد برای ان همه چیز و همه موجودات حتی
اینکه گریه خواهد کرد برای او وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان
در هوا و جو السما و گریه خواهد کرد برای او افتاب و ماه و نجوم اسمانها و زمینها
و مؤمنان از طایفه انس و از طایفه جن و جمیع ملئکه اسمانها و زمینها و رضوان
و مالک و حاملان عرش و خواهد بارید از اسمان خون و خاکستر و بعد از ان
فرمود واجب شد لعنت حقتعالی بر قاتلین حسین سید الشهدا چنانچه واجب
شد بر مشرکین و کافرین و بر یهود و نصاری و مجوس پس وقتیکه میثم تمار
اینحدیث را از امیر المؤمنین نقل و تحدیث کرد شخصیکه نام ان جبله بود گفت یا
میثم پس چه طور شده است که مردم یعنی مخالفین و اهل سنت روز عاشورا
و روز قتل جناب سید الشهدا را روز با برکت و خجسته قرار میدهند پس وقتیکه
اینرا میثم تمار شنید گریه شدید کرد و بعد از ان گفت اینها ظن فاسد و گمان فاسد
و گمان باطل کرده اند بسبب حدیثیکه او را خود شان وضع و جعل کرده اند و می
گویند بسبب انحدیث کذب و موضوع روز عاشورا روزیست که حقتعالی قبول نمود
توبه ادم را در این روز و حال انکه حقتعالی توبه ادم را در ماه ذیحجه قبول فرموده است
و نیز گمان باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که حقتعالی در این روز بیرون
اورد یونس نبی را از شکم ماهی و حال انکه حقتعالی او را از شکم ماهی در ذیحجه بیرون
اورد و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا روزیست که کشتی نوح بر جودی قرار
گرفت و حال انکه این نیز صحیح نیست و نیز مخفی نماند در خبری وارد شده است که بعد از
شهادت جناب سید الشهدا افتاب بهیجی سرخ بود که گویا خون تازه است و در جمله

طاقت ز دست رفت بیدل عنان ربود
گفتا لعین عزیز خدا را که خار کرد

کثیره از اخبار وارد شده است که اشراقات و اشعه افتاب در دیوارها مثل ملاحفه
بود که رنگ شده بود بزعفران و در خبر اخر وارد شده است از مردی از اهل
بیت المقدس پس ان گفت والله ما اهل بیت المقدس و همچنین اهل نواحی
بیت المقدس بر همه ما معلوم شد عشیه شهادت حسین بن علی علیهما السلام
زیرا ما بر نداشتیم هیچ سنگی و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم
که در زیر انها خون غلیان میکرد و میجوشید و همه دیوارها و خانها سرخ
میشد مثل علق و سه شبانه و روز خون تازه بارید و شنیدیم که منادی
ندا میکند در جوف شب و میگفت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم
الحساب و افتاب سه روز منکسف شد و بعد از ان منجلی شد و ستارهای اسمانها
بیکدیگر منشبک شدند و در خبر اخر وارد شده است که شب شهادت جناب
سید الشهدا از روی زمین و کره ارض هیچ سنگی برداشته نشد مگر انکه در زیر
ان سنگ خون تازه بود و در روایت قرظه بن عبید الله وارد شده است اسمان
در نصف النهار تا ظهر تقاطر مینمود و من شمله سفید انداخته بودم بر زمین نظر
کردم دیدم که این شمله پر از خون است و شترها بصحراها برای اب خوردن فرستاده
بودم پس صحرا پر از خون بود و شترها مصبوغ و ملون بخون شده برگشتند بعد
برای ما کاشف بعمل امد که در این روز جناب سید الشهدا را بقتل رسانیده اند و
از اسود بن قیس روایتست که سرخی از قبل مشرق پیدا شد و سرخی از قبل مغرب
پیدا شد و اینها مرتفع شدند تا انکه در وسط اسمان بیکدیگر متصل شدند
و مدت شش ماه در وسط اسمان بودند و از ابن عباس روایت در تفسیر قول الله تبارک

و تعمر فما بکت علیهم السّماء وارد شده است بدرستی که حقتعالی وقتیکه نبیّی از انبیا
را قبض نماید گریه میکند بر ان آسمان و زمین مدّت چهل سال و وقتیکه امامی
از ائمّه اوصیا قبض نماید گریه میکند بر ان آسمان و زمین مدّت چهل ماه
و وقتیکه عالم که عمل کننده بعلمش باشد او را قبض نماید گریه میکند بر ان آسمان
و زمین چهل روز و امّا حسین بن علی علیهما السّلام پس گریه میکند بر ان
بزرگوار آسمان و زمین طول الدّهر و مادامیکه دنیا هست و گفت مصدّق
این است که روز شهادت ان امام مظلوم از آسمانها خون بارید و ابن حمزه مشرقیه
در آسمان در روز شهادت ان مظلوم ظاهر شد و قبل از ان نبود و دیده نشده
بود ابدًا و در روز شهادت ان امام مبین یکسنکی از دنیا برداشته نشد مگر آنکه
در زیر انسنک خون بود و در جمله کثیره از اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب
سید الشهدا شهید شد گریه کرد بر ان خلیفة الله تعالی هفت آسمان و هر چه و
هر که در انها هست و گریه کرد بر ان مظلوم هفت زمین و هر چه و هر که در انها
هست و گریه کرد بر ان مظلوم هر چه که میان آسمانها و میان زمینها هست و گریه کرد
بر ان هر چه و هر که در جنت هست و همچنین هر که و هر چه در جهنم هست از خلق خلاق
عالمیان و گریه کرد بر ان آنچه که دیده میشود و آنچه که دیده نمیشود مگر بصره و دمشق
و ال عثمان و در خبر اخر وارد شده است که گریه کرد آسمان بخون مدّت چهل صباح
و گریه کرد زمین بسواد و سیاهی مدّت چهل صباح و گریه کرد افتاب بکسوف و سرخی
مدّت چهل صباح و بدرستیکه کوهها قطعه قطعه شد و پاشید گردید و دریا
منفجر شد و ملئکه چهل روز گریه کردند و در جمله از اخبار ابن حجر وارد شده است

که برای قتل حسین بن علی بن ابی طالب آسمان و زمین گریه کردند و سرخ شدند و بر
احدی گریه نکرده بودند مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی و در روایت جدّه
علی بن مسهر القرشی وارد شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهدا آسمان
مثل علقه یعنی خون بسته بود و با ینحالت ماند مدّت یکسال و نه ماه و قرص
افتاب در ینمدّت نمایان نمیشد و در بعض اخبار وارد شده است که وقتیکه جناب
سیّد الشهدا کشته شد از آسمان خاک سرخ بارید و در خبری وارد شده است
که راوی میگوید عرض کردم بسیّد الساجدین که گریه کردن آسمان چه نحو بود پس
انحضرت فرمود وقتیکه رخت یا مثل ان بسمت آسمان میگرفتی واقع میشد و
میافتاد بر ان شبیه اثر براغیث از خون و در خبر نضرة ازدیه وارد شده است
که از آسمان خون بارید یکشب را صبح کردم و دیدم که همه چیزها از ظروف وغیره
ظروف پر از خون است و در خبر ام سلیم وارد شده است که از زن کفت وقتیکه جناب
سیّد الشهدا بشهادت رسید آسمان تماطر و تقاطر کرد و بارید مثل خون و
جمیع خانهای ما و جمیع دیوارها از ان مطرات و قطرات سرخ شد و در جمله کثیره
از اخبار وارد شده است از ائمّه معصومین که انس و جن و طیر و وحش همه گریه کردند
بر حسین بن علی و نیز فرمودند که گویا نظر میکنم بر وحوش که گردنها را کج کرده اند
و گردنها را کشیده اند بقبر ان مظلوم از هر نوع و از هر صنف وحش و همه بر ان
گریه کنند تا انکه دموع عیون انها جاری میشود و مرثیه میخوانند شبها تا انکه
صباح بشود و در حدیث ابوذر وارد شده است که ابوذر گفت که اگر شما میدانستید
که چه داخل شد از احزان و اضطراب و گریه و زاری بر اهل دریاها و همچنین بر سکّان

فردا که بهر او تو محشر بپا شود
بینی که گرد کار کرا شرمسار کرد

کوهها و جنگلها و بیشه‌ها و بر اهل اسمانها بسبب قتل و شهادت جناب سید الشهدا اهرابیه گریه میکردید والله تا انکه انفس و ارواح شما از ابدان مفارقت نماید و هلاک شوید و هیچ اسمانی از اسمانها نیست که روح جناب سید الشهدا از ان اسمان مرور نماید مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع مینمایند و قیام مینمایند قیام کردنیکه مفاصل اجساد نورانیه ایشان مرتعد و مرتعش میشود پس ملئکه اینحال را دارند تا روز قیامت و هیچ ابری و سحابی نیست که مرور کند و رعد و برق زند مگر اینکه بر قاتل جناب سید الشهدا لعنت نماید و هیچ روزی از روزها نیست مگر اینکه روح جناب سید الشهدا در این روز بخدمت جناب رسول الله میرسد پس روح هر دو بزرگوار با هم دیگر ملاقات مینمایند

مجلس و مقام پنجم در اشاره نمودن بکیفیت گریه صدیقه عظمی و تجدد گریه فاطمه زهرا و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر ان پس مخفی نماند که کیفیت گریه و زاری کردن ان معصومه مظلومه را اخبار متضافره و متکاثره وارد شده است که بدرستیکه با فاطمه زهرا هزار نبی و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار ملئکه کروبیین میباشند و همه انها یاری و مساعدت مینمایند در گریه و زاری کردن ان معصومه مظلومه و ان معصومه مظلومه یک شهقه و یک ناله میکشد پس نمیماند ملکی از ملئکه در اسمانها مگر انکه گریه میکنند بسبب رقت و ترحم بسبب صوت ان مظلومه معصومه پس ان مظلومه ساکن نمیشود از گریه کردن و شهقه در گلو کشیدن و ناله جگر گداز براوردن تا انکه رسول الله نزد ان معصومه مظلومه می‌اید و میفرماید ای دختر من بتحقیق بگریه اوردی اهل اسمانها را مشغول کردی بگریه تا انکه

در خشم رفت و خواست که از شر بخون کشد
ترسید از انکه باز مکافات چون کشد

دست کشیدند از تقدیس و تسبیح حقتعالی پس خود داری بکن از گریه تا انکه ملئکه تسبیح و تقدیس حقتعالی را بکنند در بعض اخبار باین نهج وارد شده است که فاطمه زهرا گریه میکند بر پسر مظلومش و شهقه میکشید شهقه کشیدنی پس جهنم زفره میکشد زفره کشیدنی پس ملئکه خزنه جهنم در اول گریه کردنش مستعد میباشند برای ضبط کردن جهنم از ترس انکه عنق از جهنم بیرون بیاید یا خادمان ان بگریزد پس جمیع اهل زمین را بسوزاند پس بهر حال باشد ملئکه خزنه حبس میکنند جهنم را و او را زجر مینمایند و درهای او را محکم می‌بندند از خوف اینکه اهل زمین را بسوزاند و باینحالت هستند مادامیکه فاطمه زهرا در گریه کردن است و جوش این زفره جهنم ساکن نمیشود تا انکه صوت فاطمه زهرا ساکن بشود و بدرستیکه بسبب گریه فاطمه نزدیک میشود که دریاها منفتق بشوند و بعض انها در بعض داخل بشوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نیست مگر اینکه یک ملک موکل است و نیز ائمه معصومین فرموده‌اند که ملئکه زائل نمیشوند از اخلاص و مهربانی بفاطمه زهرا و گریه میکنند مادامیکه ان مظلومه گریه میکند حقتعالی را میخوانند و بسوی ان تضرع میکنند و همچنین تضرع و اصوات ملئکه مرتفع میشود بسبب تسبیح و تقدیس کردن انها حق سبحانه و تعالی را و سبب تسبیح و تقدیس انها در انوقت بجهة انست که حق سبحانه و تعالی عذاب بر اهل زمین نفرستد و اصوات انها در حین تسبیح و تقدیس بنهجی میشود که اگر یک صوت از اصوات انها باهل زمین برسد همه اهل زمین هلاک میشوند و کوهها از اصل کنده میشود و زمین زلزله میکند و اهل زمین همه هلاک میشوند مخفی نماند که این احقر میگوید که اخبار این باب وارد

مقام با حصا و استقصا تمام نخواهد شد و اما اخبار وارده در این مقامات از
طرق عامه و اهل سنت هرچند در تضافر و تکاثر بمثابه اخبار وارده از طرق
شیعه نیست ولکن اخبار و آثار آنها نیز بسیار است و آنها را حافظین و افاضل
محدثین و اکامل حذاق تواریخ و سیر از حزب عامه نقل کرده اند و از انجمله آنچه
که در تاریخ نسوی ذکر شده است و روایت شده است از ابو قبیل که وقتیکه حسین
بن علی علیهما السلام کشته شد آفتاب کسوف کرد بنحویکه کواکب در نصف
النهار ظاهر شد و ظن ما بر این شد که این علامت قیامت است و نیز ذکر کرده
است جمعی از افاضل محدثین عامه و اهل سنت مثل زهری و ثعلبی و مسلم نیشابوری
و روایت کرده اند که وقتیکه حسین بن علی علیهما السلم کشته شد آسمان گریه
کرد و سرخیکه با شفق هست ظاهر شد و این سرخی قبل از شهادت آن بزرگوار
موجود نبود و بتحقیق چند روز از آسمان خون بارید و بتحقیق در روز شهادتش
از آسمان خون عبیط و تازه بارید و نیز روایت کرده است عبد الله بن احمد حنبل
در جزو مسند از ام سلمه پس ام سلمه گفت داد رسول الله بمن یک کف پر از خاک
سرخ و فرمود این خاک از تربت زمینی است که حسین در آنجا کشته میشود پس
هر وقتیکه این خاک خون شد یقین بدان که او را کشته اند پس ام سلمه میگوید
من آنخاک را در شیشه ضبط نمودم و روز عاشورا شیشه را دیدم که خاک در آن
خون شده است و نیز یکی از فضلاء اهل سنت که او را حافظ ابو الحسن عثمان
بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی میگویند اخراج نموده است حدیثی از عیسی بن
الحارث الکندی و آن گفت وقتیکه حسین بن علی علیهما السلام کشته شد مدت

هفت روز کشید که وقتیکه نماز عصر را میکردیم و نظر میکردیم بآفتاب یعنی
باشراقات و اشعه آن میدیدیم در دیوارها مثل ملاحف معصفره از شدت
سرخی و کواکب در ته بعض ببعض و در روایت ابن جوزی از ابن سیرین باینست
که دنیا تاریک و مظلم گشت مدت سه شبانه روز و سرخی در آسمان ظاهر
شد و نیز بعض علما عامه ذکر کرده است که بعد از قتل جناب سید الشهدا آسمان
مدت ششماه سرخ شد و بعد از آن کم کم کشیده شد تا آنکه باینحد رسید که
الآن هست یعنی سرخی شفق مخفی نماند که ابن جوزی برای ظهور حمره شفقیه بعد
شهادت جناب سید الشهدا حکمتش و سرش را بیان نموده است و حاصلش
اینست که وقتیکه انسان غضبناک شود اثر غضبش در وجهش ظاهر میشود
و آن سرخ شدن وجه است و چون حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس بود از صفات
نقص و سمات عیب و لوازم اجسام و جسمانیات پس اظهار کرد تاثیر غضبش را
بر قاتلین جناب سید الشهدا بحمرة افق مشرقی تا آنکه اظهار کرده باشد عظم
بزرگی جنایات و معاصی و ذنوب قاتلین بهرحال اخبار و آثار در اینباب و در این
مقامات از هر دو فرقه یعنی شیعه و اهل سنت نه در حدی است که باحصا و استقصا
بیاید پس این احقر بگوید که صد هزار ویل و عذاب الهی بر این اشخاص مخالفین
باد که این اخبار متکاثره و متسامعه متضافره را از طریقه خودشان روایت
میکنند و با وجود این گریه و تعزیه داری برای حبیب حبیب الله و خلیفة الله
نمیکنند بلکه جمعی از متعصبین آنقوم گریه و تعزیه داری برای آن خلیفة الله
را بدعت میشمارند استجیر بالله و همچنین ویل و عذاب و غضب الهی بر آن اشخاص

باد که در ظاهر ادعاء محبت و تشیع مینمایند ولکن در ضعف اعتقاد بنزدیک بمجانین
شده اند زیرا که اگر قلیل از کثیر مقامات و شئون خلیفة الله جناب سید الشهدا
روحی و ارواح شیعته المخلصین له الفدا ذکر شود او را مستبعد و مستغرب
میشمارند و همچنین مستبعد و مستغرب میشمارند آنمقامات در جائیکه برای
گریه کنندگان و تعزیه داران ثابت است نستجیر بالله **مجلس و مقام ششم** در ذکر
بیانات برای انچیزیکه واقع شده است از اخبار و اثار متقدمه پس بیان از اقوال در
ذکر مراد و مقصود از گریه و بکاء هر شیئی بر جناب سید الشهدا پس میگوئیم بکاء
و گریه هر شیئی ملاحظه میشود بالنسبة بحال آن شیئ پس ظاهر از اخبار اینست
که گریه و بکاء طایفه جن و طوایف طیور و وحوش و همچنین سایر حیوانات یکه
برای انچشم و باصره هست مثل گریه انسان بوده است یعنی بریختن اشک چشم
و بر این تفسیر و توضیح بعض اخبار مقدمه دلالت کرد و اما گریه ملئکه و حور
و غلمان پس ظاهر اینست که گریه و بکاء اهنا نیز مثل گریه و بکاء انسان بوده است
~~یعنی بریختن اشک چشم و بر این تفسیر و توضیح بعض اخبار مقدمه دلالت کرد~~
~~و اما گریه ملئکه و حور و غلمان پس ظاهر اینست که گریه و بکاء انسان بوده~~
است هر چند در اهنا بنحو الطف و اشرف بوده باشد و اما بکاء و گریه جهنم
پس بیانش در بعض اخبار مقدمه گذشت و در بعض اخبار اشاره شده است
ببکاء و گریه دریاها و جمله اشیا دیگر نیز و آن باین نهجست که گریه کردن دریاها
بتلاطم امواجش و گریه کردن انهار و ینابیع بجریانش و خشک شدنش
و گریه کردن افتاب و ماه و کواکب بتغییرات سرخی و زردی و کسوف و خسوف و گریه

کردن کوهها بقطعه قطعه شدن و دیوارها بانفطار و انهدام و نباتات بتغیر و زردی
و خشکی و درختها بثمر بردن و میوه ندادن و بقله منفعت و ریختن اوراق و برگها
و خشک شدن اغصان و شاخها و گریه کردن ریاح بهیفیف و التهاب
بالتهابات و افاق بتکدرات و معادن بفاسد شدن و ظروف و شیشها
باصوات وقت انکسار و شکسته شدن اه اه اینها نمیشنوید گریه اسفار را بنا امنی
و کثرت و قطاع طرق در راهها و اینها نمیدانید اصوات طیور در اشیانها و هم
بنبید هفیف ریاح و تلاطم بحار و گریه اطفال صغار در اناء اللیل و
اطراف النهار و اینها نظر نمیکنید بشکستن و پاره پاره شدن سنگها و کشیده
شدن ابنجا هها و قلت باران و ترقی اسعار و فساد افکار و اختلاف انظار و
قصر و کوتاهی اعمار و غیر اینها که مجلدها احصا و استقصاء نمیاید و بعبارت
مختصره هر چیزیکه اسم شیئی بر آن اطلاق شود جوهر باشد یا عرض و خواه
دیده شود یا نه پس میگوئیم چنانچه جمیع اشیا ما یری و ما لا یری در شهادت جناب
سید الشهدا گریه کردند در انوقت همچنین گریه خواهند کرد تا قامت بجوانی
علی اکبر **بیان دویم** در ذکر کردن یکسؤال و جواب که مهم است تحقیق حال انسؤال
و جواب ولکن بعد از تمهید مقدمه پس میگوئیم استثناء نشد در اخبار در باب گریه
کردن بجناب سید الشهدا علیه السلام مکر سه چیز بصره و دمشق و آل عثمان پس
بنا بر این باید گریه کردن در هر شیئی از اشیا و در هر فرد از افراد انسان متحقق
شده باشد حتی از انسان آن افراد و احادیکه در اطراف عالم و اصقاع دنیا
در بلاد و قری و صحراها و بیابانها بعید بودند بنحویکه شامل نشود یا جاد کفار

وافراد مشرکین از یهود و نصاری و مجوس و سایر ملل و طوایف از عبدة اوثان
واصنام پس وقتیکه این مقدمه معلوم شد میگوئیم که اگر کسی سؤال کند و بگوید
که این بچه نحو متصور و معلوم میشود که در حین شهادت جناب سید الشهداء
این خبر بهمه افراد و آحاد ایشان برسد پس حاصل سؤال اینست و اما جواب
بنهج تحقیق از این سؤال اینست که امام و خلیفة الله تع منزلتش منزلت قلب است
نسبت بسایر اعضا و مثل منزلت فؤاد است نسبت ببدن و بالنسبة بجمیع
نشئات و عوالم امکانیه مثل منزلت قطب است نسبت بکره پس وقتیکه همچنین
شخص و همچنین خلیفة الله تع کشته شود بان کیفیات و بان اطوار که تفصیلا
انها گذشت پس بنا بر این برای خرابی جمیع عوالم و نشئات امکانیه بلکه برای
انعدام همه مقتضی و سبب موجود شد ولکن حق سبحانه و تع بقدرت تامه اش
همه این عوالم را حفظ نمود از خرابی و انعدام نظر بحکمت بالغه اش و باقامه اش
در مقام انوصی و والیس فلا اقل باید انقلابات تامه و اضطرابات و تزلزلات
کامله در جمیع اجزاء عالم متحقق شود و همچنین موجود و متحقق شود حالت بکا
و گریه و تباکی در جمیع افراد موجود شدن احزان و کروب و غموم و اشجان برای
انها است بسبب مشاهده کردن انها امور عجیبه هائله و حالات غریبه نحو فقه
را مثل کسوف آفتاب و خسوف ماه و مشبک شدن نجوم و زرد شدن ستارها
بعض بعض و سرخی اسمانها و گریه اسمانها بهر حال از ظواهر اخبار و اثار و
همچنین از قاعده سریان اثار ولایه مطلقه در اشیاء و موجودات سریانیکه مثل
سریان اجزاء دهنیه و ناریه در کبریت بوده باشد این مستفاد میشود که گریه

بکا

بکاء و تباکی حاصل و متحقق شد در هر فرد از انس و جن مطلقا یعنی بدون
فرق میان مؤمن و کافر و نیز بدون فرق میان نزدیک و حاضر و بعید
و غائب زیرا که امور عجیبه و آیات باهره در جمیع بقاع عالم و اصقاع
کره ارض حاصل و متحقق گشت پس همه آحاد و افراد انسان و همچنین همه
افراد جن نظر کردند و مشاهده نمودند پس جواب تحقیقی از این سؤال همین
است و بس و اینقوه بتشدید خواهد یافت وقتیکه اضافه شود بر این حصول
الهامات قلبیه برای هر فرد از افراد انسان و جن مطلقا چنانچه اطلاع شما
حیوانات بر شهادت خلیفة الله تع و امام مبین بسبب الهامات شد قوت
و شدت پیدا بجواب اکثر و ازید خواهد شد وقتیکه اضافه شود بر این تحقیق
مذکور خبر رسانیدن بهمه اصقاع و نواحی و اطراف و بقاع کره ارض طائفه
از جن که انها از طیاره سیاره میباشند مخفی نماند که اینکلام ما باینجا در مقام
تحقیق گریه و بکا و تباکی جمیع افراد انس و جن بالنسبة بان گریه و تباکی بود
که ان در حین شهادت خلیفة الله تع و حجة الله سبحانه و تعالی حاصل و
متحقق شده باشد یعنی گریه و بکاء اولی و اما حصول بکاء و
گریه دویمی بسبب شهادت انخلیفة الله برای هر فرد از افراد انس و جن پس
این نبود مگر بعد از رسیدن و وصول کیفیت شهادت ان حجة الله تع بنهج تفصیل
و بیان و سبب این نهج وصول و رسیدن خبر سیر کردن رکبان و مسافرین
بود پس در نقسم دویمی لازم نیست عموم و شمول بهر فرد فرد از افراد انسان
و همچنین بهر بقعه از بقاع کره ارض پس ظاهر و واضح شد که عموم و شمول بهر فرد

از افراد

فرد از افراد انسان و بهر بقعه تبعاً از بقاع زمین مختص بقسم و لست بنا بر این در تحقیق حال در اختلاف اخبار متقدمه یعنی اختلاف انها هم بحسب مدت و هم بحسب کیفیت در گریه و بکاء اسمانها و همچنین در سیاهی و ظلمت زمین و همچنین در امور دیگر پس گوئیم اخبار مذکوره در گریه و بکاء اسمانها هر چند مختلف بودند بحسب هر دو جهه یعنی جهه مدت و جهه کیفیت ولکن بعد از تامل و تدبر معلوم میشود که این نحو اختلاف موجب تضاد و تناقض میان اخبار نخواهد شد و بیان این باین نهجست که ان اخبار و اثاریکه صریح بودند در اینکه از اسمان خون عبیط و تازه بارید حمل میکنیم بر اینکه این در جمله از مواضع و بقاع و بلاد و قری بودند در همه کره ارض و ایضاً حمل میکنیم بر اینکه زمان خون باریدن بسیار ممتد نشد پس نماند اختلاف در میان همین اخبار از حیثیت دیگر زیرا که در جمله از انها باین نهجست که از اسمان خون عبیط و تازه بارید و در بعض انها باین نحو بود که از اسمان هفت قطره خون بارید و در بعض انها باین طور بود که از اسمان میبارید مثل خون بنهجیکه خانها و دیوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو اختلافات نیز موجب تضاد و تناقض نمیشود زیرا که ممکن است بگوئیم که در اول این امر از اسمان خون عبیط و تازه ببارد و خواه قلیل باشد و خواه کثیر باشد و یا باین طور باشد که قلیل در بعض مواضع و بقاع و امکنه شد و کثیر در بعض مواضع و بقاع و امکنه دیگر شد پس بعد از ان باریده شد از اسمان قطره که مثل خون باشد پس بعد از ان شده باشد از اسمان مثل علقه یعنی بنهجیکه بوده باشد که وقتیکه شخص مستقبل میشد بسمت ازدر

حالیکه در دستش رختی یا پارچه سفید یا بخوان بوده باشد پس ظاهر و پیدا شود در انچیزیکه شبیه باثر براغیث یعنی کیکست و اما اخبار و اثاریکه متضمن اینمعنی بود که گریه و بکاء اسمان سرخشدن ان بود و همچنین مثل علقه شدن ان بود پس میگوئیم ظاهر اینست که اینقسم گریه و بکاء اسمان در جمیع افاق و اصقاع کره ارض متحقق و موجود شد ولکن اختلاف درینقسم از اخبار و اثار بحسب مدت و زمان خواهد شد پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض درینقسم نیز ممکنست زیرا که حمل میکنیم مر او را بر وجود تفاوت و حصول شدة و ضعف باینمعنی در جمله ازمنه و اوقات سرخی اسمان یا مثل علقه شدن اش در غایة شدة بود و در جمله دیگر از ازمنه و اوقات باین نهج شدة نبود و اما اختلاف اخبار و اثار در کسوف و خسوف اختلافست بحسب مدت و ازمنه پس میگوئیم رفع تضاد و تناقض درینمقام مثل ان رفع تضاد و تناقض است که گذشت باینمعنی که کسوف و خسوف برنهج استیعاب و تمامیت حاصل و متحقق شد در اقصر و کوتاه ترین ان ازمنه و اوقاتیکه در اخبار و اثار متقدمه مذکور شد و اما صورت نقص از استیعاب و تمامیت بعد از ان زمان شد و همچنین است کلام در سایر صور پس زمان اطول وارد که در اخبار و اثار متقدمه مذکور شد پس ان زمانیست برای مجموع ان حالات برین میزان و برین نهج قیاس میشود اختلاف اخبار و اثاریکه در سیاهی و ظلمت ارض وارد شده بود یعنی اختلافیکه بحسب ازمنه و اوقات و بحسب طول و قصر و کوتاهی ازمنه و اوقات بود و وجه دیگر نیز در اینجا ممکنست و ان اینست که اختلاف اثار و اخبار در اینجا بحسب اختلاف بقاع

وامکنه و بلدان است **مجلس و مقام هفتم** در ذکر کردن بعض اسرار شعشعانیه مکنونه و بعض دقایق لطیفه نورانیه پس میگوئیم در بیان این مطلب نورانی و سرّ ملکوتی که بتحقیق گذشت و دانسته شد که جمله از اخبار و آثار دلالت بر این کرده و متضمّن اینست که از آسمان خاک سرخ و خاکستر بارید پس وقتیکه این امر ملاحظه کرده شود با دقت و تدبّر معلوم خواهد شد در نزد هر عاقل عارف که این قضیه یعنی از آسمان خون و خاک سرخ و خاکستر باریدن این از قبل ربّ العزّة سبحانه و تعالی بمنزله خلق و ایجاد کردن مصداق این قول سید الشهداء که بعد از شهادت علی اکبر فرمود وان اینست علی الدنیا بعدک العفا یا ولدی پس بتحقیق تاثیر کرد کلام الخلیفة الله تعالی تاثیریکه هم بحسب ظاهر باشد و هم بحسب باطن باشد هم بحسب سرّ باشد و هم بحسب علن باشد پس بعد از این اگر کسی بخواهد که سرّ الطف و ادقّ این سرّ مذکور بشناسد پس بداند که احداث کردن و ایجاد کردن ربّ العزّة حقتعالی این آیات عظیمه و آثار جلیله عجیبه غریبه که اشاره بآنها شد و بعد از آن امر کردن حقتعالی هوا و آسمان را بباریدن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره است از قبل حقتعالی بر بیان این امر یعنی ایجاد کردنش خطاب یا حبیبی یا حسین یا من علی دینه علی الدنیا بعدک العفا و خوا اینست که باید نوشته شود این سرّ اجداق حور العین با نوار ملکوتیه و مخفی نماند که از این سرّ مذکور یکسرّ لطیف دقیق نیز استنباط میکنم و آن اینست که این نشاهٔ دنیویه حقتعالی او را خلق کرده است ماتم خانه و مجلس گریه و تعزیه جناب سید الشهداء پس احسن حالات این ماتم خانه و اشرف زینتهای

این مجلس اینست که اهل این ماتم خانه و این مجلس بر سرهای خویشان خاک و خاکستر بریزند هر چند در بعض اوقات باشد مثل ایام ماه محرّم خصوصا در روز عاشورا و امّا در وجود و پیدا شدن خون بعد از شهادت الخلیفة الله تع در زیر هر سنگ و هر کلوخ در اکثر بلدان حجاز و عراق بلکه در جمیع دنیا و تمام کره ارض و در زیادی و کثرت این امر در بیت المقدّس و اطراف آنجا چنانچه اخبار و آثار متعدّده مذکوره دلالت نمود پس بسیار اسرار عظیمه و وجوه لطیفه دقیقه هست و لکن از ذکر کردن آنها اعراض نمود بسبب اینکه اکثر و اغلب اهل این زمان قوه فهم آنها را ندارند و متحمل آنها را نخواهند شد **مجلس و مقام هشتم** در تحقیق و بیان بعض اسرار و استنباطات از بکاء و گریه صدیقه عظمی و حجة کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها پس میگوئیم که اخبار متکاثره متضافره متسامعه در گریه و بکاء و شهقه آن معصومه مظلومه در اکثر اوقات در نشاهٔ برزخیه مذکور نمودیم پس هر که تدبّر و تامّل نماید میداند که نسبت گریه و بکاء و شهقه آن معصومه مظلومه صدیقه عظمی در دار دنیا با آن گریه و بکاء و شهقه اش که در نشاهٔ برزخیه و در دار آخرت میشود مثل نسبت اقل قلیل است با اکثر کثیر و حال آنکه آن معصومه مظلومه در دار دنیا فرمود صبّت علیّ مصائب لو انّها صبّت علی الایّام صرن لیالیا و گریه و زاری نکرد در دنیا احدی بمقدار گریه و زاری آن صدیقه عظمی مظلومه بعد از وفات پدر بزرگوارش سید المرسلین پس وقتیکه این امر معلوم شد یکسوال مشکل در اینمقام وارد میشود و بیان آن باین نهج است که کسی سوال کند و بگوید که چه طور میشود خلّاق عالمیان راضی شود که حبیبه خودش صدیقه عظمی

مختصره مفیده معلوم شد مخفی نخواهد ماند که آنچه ذکر شد از بسیاری گریه
وکثرهٔ بکاء صدیقهٔ عظمی فاطمهٔ زهرا وهمچنین بسیاری گریه وکثره بکاء پیغمبر
از انبیاء وملئکه کاشف است از سرّ عظیم از اسرار شهادت وبیان این است که
مقام گریه وزاری وبکاء ومحبت فزع وجزع برای سید الشهدا عین مقام
جزاء مقربین است از انبیا ومرسلین وملئکه وصدیقین وهمین مقام عین
رضوان الله است وبتحقیق دانسته شد که مقام رضوان الله اکبر مقامات واعظم
درجات واشرف مثوبات ونعمتهای ظاهریه وباطنیه است بعبارت اخصر واوضح
اینست که گریه وجزع وفزع کنندگان بر جناب سید الشهدا از مردودن مستغرق
اند در حین بکاء وگریه در بحر کافور رضا الله تعالی وبینبوع رحمت ومحبت حقتعالی
در هر نشاه ودر هر دار باشد این گریه وزاری وبکاء وجزع خواه در نشاه دنیا
باشد وخواه در نشاه آخرت ودار عقبی باشد حاصل کلام وخلاصه مرام اینست
که احزان واشجان وسوختن دل وجزع وفزع وگریه وزاری وبکاء واه وناله برای
جناب سید الشهدا از انبیا ومرسلین واوصیا وصدیقین وملئکه کروبیین
بلکه از هر مؤمن ومؤمنه در هر نشاه از نشاءات ودر هر عالم از عوالم باشد
باعث وموجب تحقق ووجود مفتاح باب رضوان الله تعالی خواهد شد وبعبارت
این واوضح اینست که این امور مذکوره در هر نشاه از نشاءات ودر هر عالم
از عوالم متحقق شود هر آینه متحقق شده است با حسن ذاتی وصفاتی زیرا که جناب
سید الشهدا قتیل العبره است چنانچه جدش وپدرش وخودش فرموده اند پس
اکمل وافضل واشرف انحاء نیکه رضوان الله تعالی در انفس دلسوزی وجزع وفزع گریه

بسا خون ناحق که از تیغ کین ریخت
امید که خون ناحق ما خونبها ببخشد

وزاری برای آن امام مظلوم است از هر که باشد ودر هر نشاه باشد بلی اینقدر
فرق بیست که در نشاه برزخ وهمچنین در دار آخرة تکلیف ایجابی والزامی نیست
وایمنا فاه ندارد اصلا با این تحقیق که در بیان مطلب کردیم بلکه یقینم
واعتقادم بر اینست که هرگاه گریه وجزع وفزع وبکاء وشهقه فاطمهٔ زهراء
وصدیقه عظمی وهمچنین گریه وجزع ومحبت مساعدین آن مظلومه معصومه
یعنی هزار نبی وهزار صدیق وهزار شهید وهزار هزار ملئکه بآن نهج وبآن
طور مذکور در اخبار منقدمه نمیشد هر آینه میگفتم که گریه وبکاء که لایق
جناب سید الشهدا باشد بعمل نیامده است بعمل نخواهد آمد هر چند گریه
میکردی بر آن خلیفهٔ الله مظلوم عطشان جمیع اهل دنیا از اول خلقت تا آنکه
دنیا واهل دنیا فانی شوند واگر تمام کلام را میخواهید بدانید در این مقام پس
همچنین بدانید واعتقاد بکنید که صدیقه عظمی فاطمهٔ زهرا از زفرات وشهقات
ساکن نخواهد شد واشجان واحزانش منقطع نخواهد شد واز گریه وزاری و
جزع ومحبت دست نخواهد کشید یعنی در هر وقتیکه خطور نماید بخاطر شریفش
مصائب جناب سید الشهدا وآنچه که بر آن مظلوم وامام جاری شده است بلکه
همین حالات صدیقهٔ عظمی باقیست در روز حشر ونشر وکتاب وحساب نیز تا
آنکه ببیند انتقام کشیدن حقتعالی را از ظلم کنندگان بر آل رسول الله پس انقطاع
حزن والم وگریه وشهقه وجزع آن معصومه مظلومه بعد از تمام شدن حساب
در روز قیامت واستقرار یافتن اهل جنت در جنت واهل جهنم در جهنم
خواهد شد **باب سیزدهم** در عبو ومرو الله تعالی وحرم رسول الله

یارا که کشته در عشق ما سالار ما بیکس
یکی بصدق خون شهیدان ما ببخشد

بر مصارع و اجساد شهدا پس کلام در اینباب و آنچه با آن متعلقست در ضمن چند
مجلس و مقام ذکر خواهد شد **مجلس و مقام اول** در ذکر کیفیت عبور
و مرور حرم رسول الله و بنات فاطمه زهرا از مصارع شهدا مخفی نماند آنچه که
مستفاد میشود از اخذ مجامع آثار و روایات در جمله از مقامات آنست که مرور
نسوان طاهرات مظلومات و بنات فاطمیات بر مصارع آل رسول الله در روز
یازدهم از محرم بعد از زوال بود که آن وقتی بود که ارتحال نمود در آن وقت ابن سعد
ولد الزنا با عساکر و جنودش از کربلا بسوی کوفه پس میگوئیم اقوال اصحاب کتب
مقاتل در اینمقام مختلفست با ینمعنی که آیا عبور و مرور نسوان طاهرات و حرم
رسول الله از مصارع شهدا بخواهش و اراده خودشان شد یعنی اینمطلب را از ابن
سعد ولد الزنا خواهش نمودند و آن ملعون قبول کرد تا اینکه مرور و عبور سبب شد
تو ابن سعد ولد الزنا شد از راه عناد و عداوت و خواست قلوب و اکباد اهل بیت
و حرم رسول الله از دیدن اجساد و ابدان شریفه عترة رسول الله بسوزد و بگدازد
و قطعه قطعه گردد بلکه جمعی از آنها بسبب مشاهدات آن احوال و آن کیفیات هلاک
شوند پس اکثر اصحاب کتب مقاتل قول اول را اختیار کرده اند و بعضی از آنها قول
دویم را اختیار کرده اند و اما تحقیق در نزد این احقر اینست که هر دو امر سبب شد
بهر حال پس آنچه که سید بن طاوس در اینمقام ذکر کرده است مضمونش باین نهجست
که اهل حرم رسول الله را از خیمه بیرون آوردند و آتش مشتعل نمودند در خیمه
سوزانیدند پس نسوان طاهرات و بنات فاطمیات بیرون آمدند در حالتیکه
بودند حواسر و مسلبات و در حالتیکه گریه و زاری مینمودند و مثل اسیران در

ذلت اسیری پا برهنه راه میرفتند و خطاب نمودند بقوم کفار و گفتند شما را قسم
میدهیم بحق تعالی که ما را از مصرع جناب سید الشهدا ببرید پس وقتیکه بمصارع
شهدا رسیدند و آنها را بان کیفیات و بان حالات مشاهده نمودند صیحه کشیدند
و بر وجوه خودشان لطمه زدند پس راوی میگوید والله فراموش نمیکنم حالت
زینب دختر علی بن ابی طالب را که گریه مینمود و ندبه میکرد بر برادرش حسین
و نداء میکرد بصوت حزین و قلب کئیب و میگفت یا محمداه صلی علیک ملیک
السماء اینست حسین تو بر خاک و خون غلطیده و اعضااش قطعه قطعه شده
و اینها است دختران تو همه در قید اسیری و نزد تو شکوه میکنم بحق تعالی و بمحمد مصطفی
و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا یا محمداه اینست حسین تو در صحرای کربلا افتاده
و کشته شده در دست اولاد نسوان زانیات یا حزناه یا کرباه امروز جد رسول
الله وفات نموده است یا محمداه این نسوان طاهرات معصومات و این بنات
فاطمیات مظلومات ذریه مصطفی هستند اینها را میکشند و میبرند مثل کشیدن
و بردن سبایا و اسراء و در روایت دیگر وارد شده است که زینب صدیقه گفت
یا محمداه دختران ترا اسیر کردند و ذریه ترا کشتند و اجساد و ابدان ایشان در صحرای
کربلا در خاک و خون غلطیده و باد صبا بر آنها میوزد اینست حسین تو سر برید
از قفاء و رداء و عباء اش را سلب و نهب نمودند و بعد از آن گفت پدر و جانم
فدای آنشخص باد که عسکرش را در روز دوشنبه بقتل رسانیدند اشیاء
و اموال آنها را نهب و غارت نمودند پدر و جانم فدای آن شخص باد که خیمهایش را
قطعه قطعه کردند پدر و جانم فدای آنشخص باد که غایب نیست که امید برگشتن

داشته باشم و مجروح نیست که امید مداوا تش داشته باشم پدرم و جانم فدای
شخصی باد که از دنیا مهموم و مغموم رفت و لب تشنه جان داد پدرم و جانم فدای
انشخص باد که از محاسن مبارکش خون تقاطر و تماطر مینمود و نیز میگفت بابی
من جده رسول اله السما بابی من هو سبط نبی الهدی پس زوی میگوید که ان
معصومه مظلومه معانقه کرد و در بر کشید جسد حسین علیه السلام تا انکه
چند نفر از اعراب سنکدل امدند و او را از جسد پدرش جدا نمودند مخفی نماند که
تا اینجا حاصل مضمون کلام سید بن طاوس بود و اما انچه در بعض کتب معتبره است
پس ان باین نهج است که روایت شده است از عبد الله بن ادریس و ان از پدرش ادریس
روایت کرده است که انقوم کفار از راه شدت و عداوة و عناد ذریه رسول الله
و دختران فاطمه زهرا را از مصارع ال رسول الله عبور دادند پس وقتیکه نظر افتاد
صغری ام کلثوم جسد برادرش حسین مظلوم دیدکه بادها بر ان بدن اطهر انور میوزد
و بر روی مکبوب و مسلوب افتاده است پس انمظلومه خودش را از بالای شتر بر زمین
انداخت و برادرش را بر اغوش کشید و میگفت با کریه و زاری و ناله و عویل یا رسول
الله انظر الی جسد ولدک یا رسول الله نظر کن باین بدن انور اطهر که چه طور در زمین
افتاده است بغیر دفن و کفن و خاکها و ریکهای کربلا است که بادها بر بدنش انکفن را
بافته و غسل ان بخون جاری انست که از رو و بدنش جاری شده یا رسول الله این نسوان
مظلومان و بنات فاطمیات اهل بیت و حرم انمظلوم است پس اینها را اسیر نموده میکشند
کشند مثل سبایا و اساری همه در ذلت اسیری کرفتار نه جا دارند و نه معین و نه مترحم
یا رسول الله سر پسر ترا و سرهای اولاد و عترت و اصحاب او را بر نیزها زده اند و ان سرها

منوره در نیزها مثل ماه تابان میدرخشند یا محمد المصطفی اینست همه دختران تو سبایا
و اسرا و اعضاء ذریه و عترة تو با شمشیرهای اعدا پاره پاره کشته پس انمعصومه
مظلومه اینکلمات دلسوز و جکر کداز و امثال این کلمات را مکرر مینمود بکریه و زاری
واه و ناله تا انکه بکریه اورد هر دوست و هر دشمن را حتی انکه دیدیم که دموع
خیل و اشک چشمهای اسبها تقاطر و تماطر مینمود بنحویکه بسمهای انها دموع
انها میرسید و بعد ان ال الله و حرم رسول الله زار ابدان و اجساد منوره جدا
کردند و بردند در حالیکه انمعصومه کریان و نالان و دل مبارکش پر از اخزان
و هموم بود نه اشک چشمش منقطع میشد و نه حسرة و زفرة قلبش ساکن میشد
مخفی نماند که روایت ادریس تا اینجا بود که ذکر نمودیم پس میکویم از ظاهر روایت
و کلام سید بن طاوس این مستفاد شد که عبور و مرور حرم رسول الله از مصارع
ال الرسول و شهداء کربلا در روز عاشورا بود و همچنین از کلام ان این مستفاد
شد که این مرور و عبور قبل از سوار شدن حرم رسول الله بر اقتاب شترها بود و لکن
حق و تحقیق بر خلاف ظاهر کلام انست در هر دو امر و در هر دو مقام زیرا که
اخبار و اثاریکه دلالت کنند بر اینکه این عبور و مرور در روز یازدهم بعد از زوال
بود و همچنین اخبار و اثار داله بر اینکه این عبور و مرور بعد از سوار شدن حرم
رسول الله بود بر اقتاب شترها در غایت کثرتست و بجمله از انها اشاره کردیم و
روایت قدامه بن زائده که روایته طویله است صریح است و ان روایت متضمن امور کثیره
و علوم و فیره و فوائد عظیمه است و ان روایت بتمامها در بعض ابواب مجالس این
کتاب ذکر خواهیم نمود انشاء الله تع و لکن چند فقره از ان که در ینمقام ضرور

ضرور است ذکر میکنیم و ان اینست که خلیفة الله تعم و سید الساجدین میفرماید
وقتیکه بما رسید از مصائب و بلاها انچه رسید پدرم و اولاد و اصحابش
کشته شدند و ما اهل بیت رسول الله و حرم رسول الله و نسوان طاهرات
مظلومات و بنات فاطمیات را بر اقتاب شترها سوار نمودند و میخواستند
ما را بکوفه ببرند پس عبور و مرور ما را از مصارع ال رسول الله و شهدا کربلا
قرار دادند پس من نظر میکردم با بدان منوره و اجساد طیبه شریفه و انها را
در خاک و خون غلطیده دیدم و مشاهده نمودم که تا انوقت غیر مکفون و غیر
مدفون اند پس این مصیبت عظیمه در صدر و قلب من بسببی تاثیر کرد بنحیکه نزدیک بود
شد که روح من از بدنم قطع علاقه نماید و هلاک شوم پس اینحالت مرا عمه من زینب
زینب کبری دختر امیر المومنین مشاهده نمود گفت اینچه حالتست که در تو
مشاهده مینمایم که نزدیکست بنفس خودت جود نمائی و روحت از بدنت جدا
شود ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران من پس گفتم چه طور همچنین نشوم
و چه طور جزع نکنم و حال انکه می بینم و مشاهده مینمایم سیدها و اقای خودم را
و عموهایم و اولاد عمم و عترت و اهلم را با اینحالات و باین کیفیات و همه مصرع
و در خاک و خون و ریگ کربلا افتاده و ابدان و اجساد شریفه ایشان برهنه
و اشراقات افتاب بر انها میتابد نه مکفون شده اند و نه مدفون نه احدی زیارت
انها را میکند و نه بشری نزدیک انها میاید گویا انها را اهل بیت از دیلم یا از ترکستان
حساب میکنند پس اینکلام سید الساجدین است تا اینجا پس بعد از این میگوییم
مخفی نماند که از سیاق جمله روایات و اثار و صراحت بعض از انها همچنین مستفاد

میشود که قطع شدن و جدا شدن روس منوره از ابدان شریفه عترت و انصار
و اصحاب جناب سید الشهدا در روز یازدهم از محرم بود اما روز عاشورا
پس جدا نشد در انروز سری از بدنش مگر سر انور اطهر اقدس خلیفة الله
سید الشهدا و همچنین روس جمع قلیلی از اصحاب و انصار و لکن از عبارت جمعی
از اصحاب کتب مقاتل همچنین مستفاد میشود که همه سرهای منوره را از ابدان
شریفه در روز عاشورا جدا کردند زیرا که حاصل کلام انها باین نهجست که ابن
سعد ولد الزنا روانه کرد در روز عاشوراء سر انور اطهر اقدس جناب سید الشهدا
را با خولی و حمید بن مسلم بکوفه نزد ابن زیاد ولد الزنا و بعد از ان امر کرد که
سرهای عترت رسول الله را و همچنین سرهای اصحاب و انصار جناب سید الشهدا را از
ابدان شریفه ایشان جدا نمایند پس سرهای منوره را روانه کرد بکوفه با شمر
ذی الجوشن ولد الزنا و خود ابن سعد ولد الزنا با عسکرش ماندند در کربلا در
روز عاشورا و در فردای انروز نیز تا زوال ظهر و مخفی نماند که ممکنست کلام
اینجماعت را تاویل نماییم و ارجاع کنیم بقول اول بهرحال میگوییم بنا بقول اول یا
قطع کردن و جدا نمودن قوم کفار سرهای منوره را از ابدان شریفه قبل از ساعت مرور
و عبور نسوان طاهرات و حرم رسول الله بر مصارع شهدا بود یا بعد از انساعت
بود پس میگوییم هر دو امر احتمال دارد و لکن ظاهر از سیاق جمله از روایات و کلمات
اصحاب مقاتل مستفاد میشود تعین احتمال اول یعنی روس منوره را از ابدان
شریفه جدا نموده بودند و بعد از ان عبور و مرور حرم رسول الله شد از مصارع
شهدا و انچه منقول از بعض علما است عکس اینست یعنی اول عبور و مرور حرم رسول

الله بر مصارع شهدا شد و بعد از آن سرها منوّره از ابدان جدا کردند پس بنابر
قول اول شناختن حرم رسول الله شهدا را و تمیز دادن بعضی از بعض بتعریف
و دلالت سید الساجدین علیه السلام خواهد شد و آنچه در السنه مشهور
است با بن طهجست که صدّیقه صغری زینب معصومه مظلومه وقتیکه بمصارع شهدا رسید از
مبهوت و متحیّر و مضطرب مانده بود و جسد سید الشهدا را تمیز نداد زیرا که در
آن گودال قوم کفّار انقدر سنگ و کلوخ و قطعات رماح و سیوف انداخته بودند
و ریخته بودند بنحویکه از جسد نور اطهر اقدس آن خلیفة الله اثری نمایان نمیشد
پس آمدن زینب صدیقه نزد آن حفیره و گودال بدلالت خود جناب سید الشهدا
شد یعنی از حلقوم شریفش صدا آمد یا اختاه الیّ الیّ و لکن مستند این نظر این حقیر
نرسیده است و از روایتیکه از مرد ثقه با بن احقر رسیده است مستفاد میشود که در روز قتل
عبور و مرور حرم رسول الله بر مصارع شهدا جسد نور اطهر خلیفة الله تع جناب
سید الشهدا روحی له الفدا ظاهر بود و از زیر سنگها و کلوخها و قطعات سیوف
و رماح و غیر آنها بیرون آورده بودند و بیان آن نظر بآن روایتیکه با بن احقر رسید
از آن مرد ثقه با بن طهجست که روز عاشورا بعد از ذلك بغروب ابن سعد ولد الزنا با جمعی
از رؤسا لشکر از خیمه اش بیرون آمد با فرح و نشاط و انبساط تمام داشت و در دست
نحسش بعصا یا چوب تعلیمی بود و خواست نظاره و تماشا کند بر اجساد و ابدان منوّره
شهدا پس آن کافر ولد الزنا و زندیق مرتد وتمشرا میگذاشت بر ابدان و اجساد منوّره
مطهّره و میگفت اینجسد فلانست و اینجسد فلانست و هرکه را نمیشناخت از
اصحاب کفارش میپرسید تا آنکه رسیدند نزد آن حفیره و گودال و امر کرد سنگها و

و کلوخها و اطناب خیمهای سوخته و چوبها و قطعات سیوف و رماح را برداشتند
تا آنکه جسد نور اطهر خلیفة الله تعالی جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعته
له الفدا ظاهر گشت و آن کافر ولد الزنا دید که آن جسد نور اطهر سر بریده و مکبوب
برو افتاده و امر کرد کسی آن بدن نور اقدس را باغوش بگیرد تا زخمهای او را تماشا
کند پس وقتیکه آن ولد الزنا زخمها و جراحتهای بیحد و بیحساب در مقدم آن
بدن نور اطهر مشاهده نمود بسیار تعجب کرد و بعد از آن آن کافر ولد الزنا گفت
در حالیتکه خطاب کرد برؤسا عسکر این همین حسین است که مکرر دیده ام که
رسول الله او را بر دوش خوش سوار کرده بود یعنی مقصود آن ولد الزنا از تکلّم این بود
الله و عزیز و یگانه او را کشتم برای خاطر یزید و ابن زیاد لعنهم الله تع اجمعین
بهر حال بعد از آن آن زندیق دید در منکب و کتف جناب سید الشهدا جراحتی
هست و آن کافر از مشاهده این بسیار تعجب کرد و گفت همه زخمها و جراحتها از مقدم
بدنش است مگر این زخم و حسین بن علی در هیچ وقت از اوقات مقاتلات و مجاهدات
پشت بدشمن نکرد پس چه طور شد این زخم بآن رسید و جمعی از اصحابش گفتند
این زخم در این روز حاصل نشده است این زخم کهنه و قدیم است پس آن ولد الزنا نزد
خلیفة الله تع سید الساجدین علیه السلام کسی فرستاد و از حقیقت و کیفیت
حال پرسید پس آن خلیفة الله تع فرمود آن زخم کهنه و قدیم است از آنجهت اینکه بخانهای
فقراء و مساکین و منازل ایتام و ارامل در شبها تاریک ماکولات و ما یحتاج
الیها را میبرد پس اینحاصل آن روایتست که از آن مرد ثقه با بن احقر رسید پس
باز میگردیم بر سر مطلب میگوئیم که وقتیکه نسوان طاهرات مظلومات و بنات

فاطمیات نزد اجساد وابدان منوره شریفه رسیدند پس هر خواهر جسد
برادرش را باغوش کرد و هر مادر خود را بر جثه و بدن پسرش انداخت وصیحه
وضجه وشهقه وفریاد این مظلومات بملائکه هفت اسمان رسید وارکان عرش
و کرسی بتزلزل درامد ونداء وامحمداه واعلیاه وافاطمتاه واحمزتاه واجعفر
واعقیلاه واهاشماه واحسیناه وادیجاه واغریباه حور و غلمان را از قصور
فردوس انداخت وجمیع اهل جنان واهل نیز ابگریه دراورد بلکه جمیع
موجودات جمیع عوالم امکان را بگریه دراورد ایمومنان وایشیعیان اگر در
بمقام خوب تامل وتفکر کنید بعوض دموع واشك از دیدها خون جاری
میکنید زیرا که خلیفة الله تع سید الساجدین کوه صبر بود با وجود این شاهد
این ابدان واجساد منوره خصوصا از مشاهده جسد انور اطهر جناب سید الشهدا
باین حالات وکیفیات نزدیك بود که روح اقدسش از بدنش مفارقت نماید و از دنیا
ازین حال فرماید پس چه طور خواهد شد حال صدیقه صغری زینب و حال صدیقه
صغری ام کلثوم واحوال سایر نسوان طاهرات مظلومات وبنات فاطمیات
اه اه افسانه که کس نتواند شنیدنش یارب بر اهلبیت چه امد دیدنش
ودر بعض کتب معتبره دیده ام وقتیکه نظر سید الساجدین بجسد انور و جثه
اقدس پدرش افتاد خودش را از بالای شتر بر زمین انداخت و حال انکه مغلول
بود در گردن مبارکش زنجیر و سلسله جامعه داشت **مجلس و مقام**
دویم در ذکر حال سکینه صغیره پس میگویم مخفی نماند ودر بعض از
نسخ قدیمه معتبره دیده ام انچه که حاصل مضمونش را ذکر میکنم وان این است

که روایت شده است که جناب سید الشهدا دختر کوچك وصغیرة السن داشت
ودر میان نسوان طاهرات مظلومات که در اطراف جسد انور اطهر الخلیفة الله
تع بودند نشسته بود وکتف وکف پدرش را باغوشش گرفته بود گاه کفهای
بزرگوار را میبوسید وگاه انگشتان او را بر سینه اش میگذاشت وگاه بر چشمهایش
میگذاشت واز خون اطیب اطهر ان بزرگوار میگرفت وموبها وزلفهایش وروی
را مخضوب ورنگین نمود ومیگفت یا ابتاه بکشته شدن تو چشمهای شما تشکنندگان
روشن شد واعدا و معاندین مسرور وشادمان گشتند یا ابتاه ویا اباعبدالله
بنی امیه بر من پوشانیدند باین صغر سنم لباس یتیمی را یا ابتاه وقتیکه شبها داخل
شود وتار یکشود که مرا حمایت میکند یا ابتاه اگر تشنه شوم که مرا از اب سیراب میکند
یا ابتاه بنی امیه لعین سلب کردند گوشوارها وعبامرا یا ابتاه ایا نظر میکنی بسرهای
برهنه ما وجگرهای محزون سوخته ما وایا نظر میکنی بعمه من که لبیتا تازیانها
بر انمظلومه زدند وایا نظر میکنی بمادر من که مثل اسرا وسبایا او را میکشند
ومیبرند پس راوی میگوید زنده این صغیره جمیع چشمها اشك ریزان گشتند وازان
کلمات ومقالات اندوست ودشمن بگریه ونالة مشغول شدند وزجر ملعون
لعین نتوانمد وبجرم رسول الله گفت منادی امیر ابن سعد لعنة الله تع نداء
برحیل وکوچیدن کرد برخیزید وبناقها سوار شوید وان صغیره یتیمه ایستاده نخاذ
سائق لعین یعنی زجر وگفت ایمردتر اقسم میدهم بحق تعالی وبجدم رسول الله ایا
امروز در اینجا میمانید یا انکه ارتحال میکنید انملعون گفت ارتحال میکنیم وپس
پس انمعصومه مظلومه صغیره گفت ایمرد چونکه عزم شما بر کوچیدن وارتحال است پس

بر بدایت نسوان طاهرات مظلوما تو او مرا بکذار بد پیش پدرم من صغیرة السن
هستم و قدرت و طاقت سوار شدن شتر ندارم پس با من خوبی و احسان بکنید
و مرا بکذارید پیش پدرم تا انکه کریه کنم بر ان با چشم اشکریز و قلب ملهوف و الش
بکیرم با انفراب مظلوم پس اکر مردم در نزد ان مظلوم خون من از شما ساقط
پس ان ملعون بیحیا و بی رحم انقطعهٔ جکر فاطمهٔ زهرا و ان یتیمهٔ صغیره را دفع کرد
و او را از جسد نور اطهر پدرش دور نمود باز ان یتیمهٔ مظلومه بر کشت بجسد
انور پدرش و بان پناه اورده و لابد مستجیر شد با جثهٔ منورهٔ مقدسهٔ پدر
روحی و ارواح شیعته له الفدا و قبض نمود با دستش بند دستار نجهٔ الله تعالی را
پس باز انکافر لعین امد و ان مظلومهٔ صغیره را کشید از پدرش جدا نمود پس ان
وقت ان مظلومه کفت ای مرد من برادر صغیر دارم که او ز ابنی امیه کشته اند پس بکذار
مرا تا او را زیارت نمایم و او را وداع کنم خدا تعالی بر تو مکافات دهد پس ان لعین
یعنی زجر بن بدیق بان مهلت داد پس ان مظلومه چند قدم رفت نزد جسد علی اصغر
شیرخواره و جسد ان درهٔ یتیمهٔ محمل نبوت و فریدهٔ عزیزهٔ مرتضویه نزدیک جسد
انور اطهر پدرش بود پس وقتیکه چشم ان مظلومهٔ صغیره بر جسد ان طفل شیرخواره
افتاد اه با حسرت دلسوز و جکر کداز کشید و شروع با نشا نمودن این اشعار
نمود قفوا ساعة بالنوق لا ترکبونها ویضوا المن بالطف خابت ظنونها
احادی مطایاهم توقف هنیئته اودع نفسی تم اقضی شئونها اودع صغارا
بالطفوف تذبحوا اشم ثنایاها والثم عیونها والثم اکفا قطعتها ید العدا فما
ضرهم لوانهم یدفنونها واصبغ اردانی و شعری و مفرقی بدمی رجال بالظبا یحزونها

دیدند طفلکی رضیعی ز صعقت سینا پیش
دیدند خفته است بخون غلطیده ... بازار سر

اراهم بنیاما والتراب وسادهم علیهم طیور القفر طال انینها و مضمون این کلمات
جکرسوز و دلکداز اینست توقف کنید یکساعت و نکهدارید شترها را و سوار
نشوید بر انها و ترحم و مدارا کنید با اهل بیت رسول الله و بان اشخاصیکه
ناامید شدند در کربلا ایسا نی و ساربان شترها یکزمان قلیل توقف بکنید
تا انکه وداع نمایم ان اجساد منوره را که بمنزله روح نفس من هستند و حاجات
خود را زیارت کردن انها و کریه کردن بر انها بر اورم و وداع نمایم اطفال ضعاف را
که انها را در کربلا ذبح نمودند و ببوسم لبها و دندانهای انها و ببوسم عیونهای انها را
که اعدا ال رسول الله دستهای انها را قطع نمودند و اجساد و جثث طیبه و طاهره انها را
دفن نکردند و حاجت دیکرم اینست که رنکین کنم رختهم را و موبهای و زلفهای پریشانم
و سرم را از خونهای مردان خدا تعالی که انها را ذبح و نحر کردند با شمشیرها و کاردها
و خنجرها و مشاهده مینمایم انها را که کویا خوابیده اند و با لشهای انها خاکها و ریکها
کربلا است و طیور و مرغان صحراها همیشه در کریه و ناله و زاری هستند و بعد
ان فرمود فیا الله ربضوا و اوقفوا العیس ساعة ولا تمنعوا ربنا و لا تضربوها
دعوها تودع اهلها و رجالها فدون لقاء المحبوب خابت ظنونها فضرب
سیاط القوم الم جنبها وان هی نادت جدها یلطمونها وان هی قالت یا رجال
اینکم فمن شعرها یا جری یسحبونها تنوح وما تشفی النیاحة تاکلا اذا لم یجد
فی نوحها من یعینها تروم دنوا من اخیها و تبتغی تودعها علها یمنعونها و
تلتمس النظار ان یفرجوا لها فلا یستحوا منها ولا یرحمونها فتهجم علی المذبوح
تبغی تشمه اذا ما دنت من قربه یدفعونها رقیة قومی واشتری راس زینب

ان بلا خصیصهٔ ... حسین خالی ز ... حکم
وین بلا ... جان ... حسین ... عباس

یعز علی ابائها ینظرونها وباوح قلبی من یدا وی جروحها ومن یغسل الدم الذی
فی متونها ومن ذا یسلیها ویجلی همومها وهیهات بعد الیوم تغمض
عیونها وقد زاد احزانی بکاء النوق حولها ابکی علینا ام تبکی جنینها پس
حاصل مضامین این اشعار دلسوز و جگرگداز اینست که ای قوم برای رضا حق
تعالی شترها را یکساعت نگه دارید و زینب مظلومه عمه ام را منع نکنید از وداع
برادرش واو را نزنید و بگذارید وداع نماید اهلش را و برادرانش و سایر عترهٔ
هاشمیه را پس این مظلومه امیدش منقطع شده است از اینکه بعد این عزیزش و جسد
برادرش را ببیند و ملاقات نماید و این مظلومه را نفهمید این قوم بیحیا و بهم و تازیانهها
زده اند تا انکه پهلوهایش را بدرد آورده اند و زخم نموده اند هر وقتیکه جدش رسول
الله ص را ندا میکند لطمه بر سرش میزنند و هر وقتیکه میکوید ای برادرانم
وای اهلم کجا هستید و ما را در این ذلت و اسیری مشاهده نمینمائید پس انوقت
از موی سرش میکیرند و میکشند پس این مظلومه علی الدوام کریه و نوحه میکند ولکن
چه فایده که کریه و نوحه شفا در قلب ان ثکلا نمیکند و وقتیکه در نوحه کردن
یار و معین نیابد و هر وقتیکه این مظلومه ارادت میکند که نزدیک برادرش شود
واو را وداع نماید پس اعدا ال رسول الله او را منع مینمایند از مقصدش و این مظلومه
التماس میکند از نظاره و تماشا کنندکان که برای ان راه بدهند بجسد انور اطهر
برادرش پس انها از ان صدیقه مظلومه حیا نمیکنند و با او ترحم نمینمایند پس وقتیکه
هجوم میاورد که برادرش مذبوح منحوش را ببوید و ببوسد و نزدیکی برادرش
میرسد او را دفع میکنند پس بعد از این ان صغیره یتیمه رو کرد بطاهرهٔ مظلومه رقیه

وخطاب

یادگار خاندان ... [illegible]

[illegible]

وخطاب بان نمود و کفت ای رقیه برخیز و سر زینب را بپوش و مستور کن زیرا که بسیار
کران است بر جد و پدر و برادرانش و اهلش که ارواح مقدسه شعشعانیهٔ ایشان
او را سر برهنه مشاهده نمایند و بعد از ان ان صغیرهٔ مظلومه کفت اه بر درد دل
من ایا که مداوات خواهد نمود بر زخمها و جراحتها عمه ام زینب مظلومه که از ضرب
تازیانهها و طعن کعاب نیزهها در پشتش و منکب و کتفش حاصل شده است و ایا
که خون او را خواهد شست و ایا که بر این مظلومه تسلی و دلداری خواهد داد که
بلکه فی الجمله احزان و همومش زایل شود و بسیار دور است که بعد از این این مظلومه
ساعتی بخوابد و استراحت نماید و بسیار زیاد نمود احزان و هموم مرا کریه و ناله شتران
در حول عمه ام و میدانم که ان شتران بر حال ما اهلبیت رسول الله کریه میکنند با بر فراق
بچهای خودشان پس راوی میکوید ان یتیمه صغیره چند مرتبه پی در پی علی اصغر شیر
خواره را بوسید و او را بلند نمود در اغوشش و دهنش را بر بحران شهید مظلوم
کذاشت و ندا کرد و کفت ای برادر اکرم مرا مخیر میکردند میان اینکه در نزد تو باشم
و کوشت بدن مرا سباع و درندهها بخورند و میان اینکه از نزد تو ارتحال کنم و برادرم
هر اینه اختیار میکردم ماندن را در نزد تو پس ای برادر حالا از تو جدا میشوم و
ارتحال میکنم نه از روی جفا و بیوفائی با تو بلکه اینست شترهای ارتحال را حاضر
نمودند و ما را میکشند بسوی مسیر و ارتحال ای برادر جان چه شترها اورده اند
همه لاغر نه محامل دارند و نه انشترها را مهار هستند ای برادر جان شتر من با وجود
لاغری سرکش و غیر منقاد است و میدانم اعدا و اهل عناد ما را بکجا میبرند
پس بر جدم محمد مصطفی و بر جدم علی مرتضی و بر مادرم فاطمه زهرا صلوات الله

وسلامه

از یادگار آل عبا شمع انجمن

اهل بیت ... [illegible] ... با التماس

وسلامه علیهم سلام مرا برسان وبکو بانها که خواهرم بشما شکایت میکند حال شراو
کوید کوشها بم را پاره کردند وخلخالم را شکستند بعد از دهنم را بردولب علی
اصغر کذاشت وازدوخدش بوسید پس درین هنکام سائق ملعون آمد اورا
بزور کشید جدا نمود از برادرش واورا از روی قهر وغضب سوار شتر نمود پس وقتیکه
سوار شتر نمودند التفات وتوجه نمود بجسد انور پدرش وکفت یا ابی ودعتک
الله السمیع العلیم واقرأک السلام ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس ومقام سیم

در اشاره نمودن بجمله از مطالب که از اشعار ابن صغیره
یتیمه مستفاد میشود هر چند همه انها در مقام ذکر ترجمه اشعار اشاره شد
ولکن حالا مقصود انست که انها را بنهجی ذکر کنیم که همه مؤمنین وشیعیان بفهمند
ومستفید شوند پس میکوییم از جمله مطالب این قصیده واین اشعار این بود که ان قوم
کفار اعداء الله نعم جناب صدیقه صغری زینب را بسیار با تازیانها وکعاب نیزها
زده بودند وعینکذاشتند او را وسایر نسوان طاهرات مظلومات را ندبه ونوحه کنند
وهر وقتیکه صیحه وضجه میکردند ونوحه وندبه مینمودند وندا میکردند واجداه
وامحمداه واعلیاه برسرهای انمظلومات طاهرات لطمه میزدند وهر وقتیکه میکفتند
یا رجالنا ویا حماتنا کجا هستید وبما اسیران وذلیلان چرا حمایت نمیکنید از مویهای
سرهای انها میکرفتند ومیکشیدند وانمظلومات طاهرات را انقدر زده بودند که
ابدان ومناکب واکتاف انها زخمناک ومجروح کشته بود خصوصا صدیقه صغری زینب
واز کثرت ضرب تازیانها وکعاب نیزها از پشت واز منکب وکتفش خون جاری میشد
واز اشقیا نظاره وتماشا کنند کان از قوم کفار در حول واطراف اجساد طیبه وابدان

طاهرات شریفه شهدا ایستاده بودند ومنتظر این بودند که به بینند آل الله وحرم
رسول الله وذریه علی مرتضی وفاطمه زهراء صلوات الله علیهم اجمعین چه
سلوک با اجساد طیبه میکنند وچه نوحه وندبه وناله در نزد انها مینمایند
ودر بسیاری از حالات مکث وایستادن زینب معصومه مظلومه نزدیک بدن
انور اطهر جسد برادرش نمیتوانست بشود زیرا که انقوم کفار در حول واطراف
ان بدن انور وجسد اطهر بنهج تراکم وتزاحم ایستاده بودند پس هر وقتیکه
فرصت میکرد وبمشقت بسیار نزد جسد انور اطهر برادرش میرسید واراده
مینمود که اورا ببوید وببوسد پس دفع میکردند وعینکذاشتند بمطلب خودش
برسد وانمعصومه مظلومه در همین حالت چادر شب ومقنعه لایق بحال خودش
ونظر ایشان انمعصومه مظلومه میتوان کفت که مکشوفة الراس است وچنانچه
اینظلم وستم را در نزد مصارع اجساد منوره وابدان مطهره بر زینب معصومه
مظلومه مینمودند وهمچنین بر سایر نسوان طاهرات مظلومات مینمودند وهمچنین
بر بنات فاطمیات مینمودند پس بنا حقیر میکویید والله العظیم این
مصیبت آل الرسول از اعظم مصائب انها است ونسوان طاهرات وبنات
فاطمیات خدایا چه حالتی داشتند از انجهه ان اجساد منوره وابدان مطهره را بان
حالات وکیفیات مشاهده مینمایند واز انجهه نمیتوانند بدلخواه خودشان
ندبه ونوحه وصیحه وضجه نمایند واز انجهه در وقت نزدیک شدن بابدان مطهره
واجساد منوره ودر وقت اراده نمودن که انها را باغوش بکشند وببویند وببوسند
پس از ضربت تازیانه وکعاب نیزها مناکب واکتاف ایشان مجروح وزخمناک

شود واویلاه وامصیبتاه وامحمّداه واعلیّاه واحسناه واحسیناه که ممکن نشد برا
ان طاهرات مظلومات که بمصرع جناب حضرت عبّاس بروند وان بزرگوار را
نیز زیارت کنند وخود شانرا بهر نوع باشد وقبول کردن هر زحمت و هر مشقه
باشد بربدن اطهر وجسد نورانی بیندازند وبران گریه ونده ونوحه نمایند اه
اه صداه وصد واویلاه بهر شهید وبهر کشته از عترة هاشمیّه ندبه ونوحه کردند
حتّی انکه صدیقه صغری ام کلثوم در وقت سیدنش بمصارع شهدا دستهارا
بالای سرش مشبّك نمود وندبه ونوحه براولاد عقیل نمود ولکن برسپه
سالار کربلا وعلمدار جناب سیّد الشهدا اعنی ابا الفضل العبّاس کسی ندبه
ونوحه نکرد ودر مصرع شریفش احدی از نسوان طاهرات مظلومات وبنات
فاطمیّات حاضر نشد واین نیز مصیبت عظیم بود از مصائب آل الله تع وحرم
رسول الله م واثر این مصیبت در قلوب منوّره ایشان خصوصًا در قلب زینب
وام کلثوم باقی خواهد ماند تا روز قیامت ونیز مخفی نماند که از بعض اشعار
صغیره یتیمه همچنین مستفاد میشود که اطفال صغیر یکه در کربلا مدبوح
شهید ند جماعتی بودند وبراینمطلب درچند موضع اشاره نموده ام دراینکتاب
واما سایر مطالبیکه از اشعار وقصیده انمظلومه مستفاد میشود پس در انها
اکتفا میکنم بانچه که گذشت در ترجمه اشعار بنحو اشاره واجمال ودیگر مخفی نماند
که منقولست در جمله از کتب که انمظلومه یتیمه یعنی جناب سکینه جسد نور اقدس
پدرش را اغوش گرفته بود وندبه ونوحه وزاری بسیار نموده بود پس برا انمظلومه
غشیه وبیهوشی رو داده بود پس در حالت غشیه وبیهوشی شنید کلام خلیفة الله

تعالی امام مظلوم را که از حلقوم انور اطهر وقد ستش جعلنی الله تع فداه بیرون می امد
وان کلام اینست شیعتی ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب
او شهید فاندبونی وانا السّبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل
بعد القتل عمدًا سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعًا تنظرونی کیف استسقی
لطفلی فابوا ان یرحمونی مخفی نماند که خلیفة الله تع وامام مظلوم اینکلام دل
سوز وجگر گداز را درچند موضع فرموده است ببعض ازان مواضع اشاره شده

مجلس مقام چهارم

است دراینکتاب در ذکر نمودن احوال خواهران
چند که بسبب مرور وعبور کردن ایشان از مصارع برادران خودشان سهام ونبال
دهر بانها رسیده ومفجوع ومحزون گشته اند بنحویکه بوصف نیاید پس می گویم مخفی
نماند که جمعی از اصحاب کمال وفطانت وفضل وذکاء ذکر وحکایت نموده اند که
خواهرانیکه بانها سهام ونبال دهر رسیده وبسبب کشته شدن برادران انها
بسیار است ولکن از همه اشد واعظم بحسب هموم وازهمه زیاد واکثر بحسب اشجان
واحزان چهار نفر بودند وانچهار نفر ان زنها بود که عبور ومرور نمودند بر مصارع
برادران خودشان درحالتیکه انها بخاك وخون غلطیده بودند پس دو نفر ازان
چهار زن در شرك وکفر بودند ودو نفر دیگر ازانها در اسلام بودند پس ان دو نفریکه
در شرك وکفر بودند پس یکی ازانها خواهر عمرو بن عبدود العامری بود پس وقتیکه بانحضرت کشته شدن برادر
رسیدانها از حال خوش بیرون امد درحالتیکه صرخه وصیحه وعویل وفریاد میکشیدند وندبه ونوحه میکرد
تا انکه رسید بنزد جسد برادرش عمرو بن عبدود لعنة الله علیه پس ایستاد ونظر کرد دید سر برادرش
از بدن جدا شده است ولکن چیزی از ثیاب ورخت وزره ودرع وشمشیرش مسلوب نشده است وهمه اش باقیست پس دید

مشاهده اینحالت بسیار تعجب نمود و گفت بلا شک و شبهه قاتل او مرد از اهل شرف و نجابت بوده که کفو
حمزه بوده که او را کشته است قاتل او کیست گفتند علی ابن ابی طالب او را کشته است پس از شنیدن این سخن بسیار
شاد گردید و گفت قاتله علی ابنها کفو کریم پس بعد از آن برادرش مرثیه نخواهم گفت و بر او ندبه
نخواهم کرد پس بعد از آن شروع کرد باین شعر چند بیت گفت لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت
ابکی علیه دائم الابد لکن قاتله من لا یعاب به من کان یدعی ابوه بیضة البلد یعنی هرگاه قاتل برادرم عمرو
غیر علی ابن ابی طالب میشد هر آینه گریه و نوحه میکردم بر او تا دامیکه در دنیا هستم و لکن قاتل برادرم مردیست
که از جمیع عیوب و نقایص پاک و منزه است پدرش ابو طالب بسته البلد نام ملک بزرگ است
و ملک مکه و اما آن دیگر که نزد شرک و کفر بوده پس آنخواهر مرحب بوده خیبر و قصه باین نحو است که چون امیر المؤمنین علیه
الصلوة و السلام مرحب را کشت پس خواهر او را اسیر نمود با یک غلام بخدمت سید المرسلین صلوات الله علیه و علی آله المعصومین
المظلومین فرستاد پس آن غلام بهمراه آن زن از طرف انصار او را عبور مرداد بر مصرع برادرش مرحب پس وقتی که چشمش
برادرش مرحب افتاد و او را بر همان حالت و کیفیت مشاهده نمود بر نعشه و لرزید بر اندام آن غالب شد پس او را
آن غلام بخدمت رسول الله رسانید پس زن ایستاد و پیش سید المرسلین ...
لرزان بود پس رسول الله فرمود چرا باین حالت و باین کیفیت افتاده آن زن گفت یا رسول الله ...
و مرا عبور داد بر مصرع برادر و قوم و اقربایم پس وقتی که اظهار عجز و بیحالی ...
مشاهده نمایم این عارض شد پس در آنوقت رسول الله آن غلام را ملامت ...
آن زن را از اسیری او را آزاد نمود و اما دو نفر آن که در اسلام بودند پس یکی از آنها ...
بیان حال او این بخصوص که وقتی که حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا در وقعه احد شهید پس رسول و امیر
از امر او مطلع شدند پس او را یافتند حالیکه بخاک و خون غلطیده و بعضو و شکم او را کفار شکافته
و پاره کرده اند قلب و جگر او را بیرون آورده اند پس رسول الله و امیر المؤمنین از مشاهده اینحالات و این کیفیات

بسیار بسیار محزون و مغموم و مهموم گشتند رسول الله با عبای خویش جسد او را پوشید تا عبا جمیع جسد
شریف و اشیاء یعنی همه را ستر نموده بلکه پاهای او مکشوف ماند بود نظر باینکه آن بزرگوار در طول بدن
و جسیم بود پس پاهایش بحشیش و علف پوشیده شد پس در این وقت صفیه خواهر عبد المطلب نزد جسد برادرش
رسید ایستاد حالیکه نظر میکرد و عویل و صیحه و ناله نمود پس رسول الله بزبیر فرمود
بمادرت بگو که خود داری نماید باین قول اکتفا نماید بجلد خویش یعنی بخانه اش مراجعت نماید اما آن زن
در اسلام بود پس این زن شجاعان و اخوانش از همه اعظم بود و گریه و مصائبش از همه اشد بود زیرا که در دنیا
مصائب عظیمه زنان با جلاله مثل نظیر از قبل زنان بد بینا مبتلا بود و همچنین بعد از زنان ما تا قیامت مصائب
و مماثل آن بد بنا نخواهد بود پس نقید صغری ام المصائب زینب بنت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام مصیبت
و چه طور همچنین نباشد بدرستیکه صفیه بنت عبد المطلب هر چند مصیبتش بسیار بسیار عظیم
و مشکل بود و لکن وقتیکه بر مصرع برادرش حمزه سید الشهدا رسید رسول الله را بالای سر دید
و امیر المؤمنین را در پایین پایش دید حزنش تقیله قلبش قرار گرفت و اخوان و عمو و همو شرکت شد
و تسلی یافت و اما صدیقه صغری ام المصائب زینب پس وقتیکه بر مصرع شریف برادرش رسید حالیکه
نداشت کسی از عم و کفار و شیعه و کهول و جوانان اهالش از عترت هاشمیه که با ام المصائب تسلی دهند
بودند آنها در زمین کربلا شهید افتاده بودند و اخوان و همو شرف قدری که ثبوت پس در آنوقت خویش را انداخت بر جسد
انور اطهر فقید برادرش و شروع کرد بمر غمون و غلطید در خون انور اطهر طیب برادرش پس صیحه و ناله
کرد و شروع کرد بندا کردن بجدش و پدرش و برادرانش و اعمامش پس وبجبل انور برادرش کرد و گفت
وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه و کان بنی طبیبه نمود میگفت وا محمداه و گاه و بنجف اشرف کرده میگفت
وا علیاه و گاه بر بقیع کرده میگفت وا فاطمتاه و گاه میگفت وا حمزتاه وا جعفراه و عقیلاه وا حسناه وا حسیناه
وا مصیبتاه الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم فقد حمزه سید الشهدا الیوم فقد امامنا

فاطمة الزهراء پس مخفی نماند بر مؤمنین موحدین و بر شیعیان مخلصین اگر هر عاقل عارف تفکر و تامل نماید در روایات و اخبار و فضائل و آثار این باب پس او وقف خواهد دانست وجه سرّ گریه کردن هر متعدد و عدد در وقت مرور و عبور حضرت رسول الله بر مصارع شهداء و همچنین خواهد فهمید وجه تقاطر دموع جبل اعداء و تقاطر اشک چشم اسبها انها بر حوافر و سمها آه آه صد واصد و بلاچه طور هم چنین نباشد که انساع مثل ساعت قیام قیامت بود و صیحه و ضجه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن ساعت مثل صیحه نفخه الصور بود پس در آن ساعت آسمانها و زمینها بتضعضع و تزلزل در آمد و فی الطبیعة موجودات از اصغا اصوات ساهره امکان بعجه و ضجه در آمد و مثل وقت شهادت جناب سید الشهداء همه گریه کردند و ناله نمودند صلی الله علی محمد و اهل بیته المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

تمام شد کتاب مستطاب سعادات ناصریه در کار خانهٔ اقل العباد ذبیح مشهد المویدی که فی الحقیقة استاد ماهر و طباع کامل است که نهایت زحمات در انتشار علو کشیده و عمر شریف را در ترویج این حرفت بسر برده خداوند اجر جزیل بدهد حرره الاثم المذنب عبد الله سبزواری و عالیجناب میرزا یوسف مرتبه نهایت دقت در این نسخه بکار برده خداوند عالم همه ایشان را اجر کامل بدهد تم فی شهر محرم الحرام ۱۲۸۶

تسلی بخش جان زینب زهرا حسینت

شرح بلاد العجب سکینه





